



مجتمع آموزش عالی فقه
مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی
رساله دکتری رشته فقه و معارف اسلامی

گرایش: تاریخ اسلام

جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان از ورود اسلام تا حمله مغول

استاد راهنما:

دکتر محمد دشتی

استاد مشاور:

دکتر محمد حاج تقی

دانش پژوه:

سلطان حسین نوری

آذرماه ۱۳۹۹

رسالة محمد ﷺ

هشدار!

هرگونه استفاده از این پایان نامه با ذکر منبع
اشکالی ندارد و نشر آن در کشور، منوط به
اجازه کتبی جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه است.



تقدیم:

به ساحت مقدس پیامبر اعظم حضرت ختمی مرتبت
محمد مصطفی ﷺ و جانشینان برحقش ائمه اطهار علیهم السلام،
و به مردمان خراسان بزرگ (افغانستان امروزی)، خصوصاً ملیت
محروم و مظلوم هزاره که به بلندای تاریخ خون دل‌ها خورده و
زجرها کشیده‌اند.
و به اولین استادم پدر عزیزم و به مادر عزیزم که هر چه در زندگی
دارم حاصل زحماتی است که آن‌ها به جان خریده‌اند.

تقدیر و سپاس‌گزاری

با سپاس به درگاه الهی که همواره نور رحمتش بر تاریکی‌ها و دشواری‌های زندگی‌ام تابیده است و با درود به ساحت نبی مکرم اسلام حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام! بر خود لازم می‌دانم در مرتبه نخست از اساتید محترم و فرزانه خویش حجت الاسلام والمسلمین آقای دکتر محمد دشتی که سال‌ها افتخار شاگردی حضرت ایشان را داشته‌ام و جناب آقای دکتر محمد حاج تقی که صبورانه و عالمانه، حقیر را از ذخیره‌های علمی خویش بهره‌مند ساختند، خاضعانه و خالصانه سپاس‌گزار باشم، همچنین از ریاست پیشین جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله حضرت آیت الله اعرافی و ریاست فعلی آن جناب حجة الاسلام والمسلمین دکتر عباسی و تمام اساتید و همکاران ایشان در این مرکز بزرگ آموزشی و پژوهشی بین‌المللی، کمال امتنان را دارم و صمیمانه سپاس‌گزار ریاست پیشین و ریاست فعلی مجتمع آموزش عالی فقه، حضرات حجج اسلام آقایان محامی و دکتر تلخایی، رئیس محترم مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی حجت الاسلام والمسلمین آقای سیدکمال حسینی و مدیریت محترم پیشین و فعلی گروه تاریخ اسلام، حجج اسلام دکتر حسین عبدالمحمدی و آقای دکتر غضنفری هستم. و از اساتید محترم داور حجج اسلام آقایان: دکتر نعمت‌الله صفری، دکتر محمدجواد یآوری و دکتر حسن احمدیان که منت نهاده، وقت ارزشمندشان را جهت ارزیابی رساله این جانب گذاشتند و با بیان نکات تکمیلی‌شان بر غنای این اثر افزودند، خاضعانه قدردانی و سپاس‌گزاری می‌نمایم. این جانب ضمن اعتراف به کاستی‌های این پژوهش، اگر گام کوچکی در عرصه مجاهدت‌های علمی محسوب شود، در وهله نخست مرهون راهنمایی‌ها و مساعدت‌های علمی اساتید محترم راهنما و مشاور و در ثانی، حاصل نکات اصلاحی و تکمیلی اساتید عزیز و محترم داور می‌باشد.

همچنین از صبر و حوصله مندی مسئول بخش پایان‌نامه برادر عزیزمان حجت الاسلام والمسلمین آقای نظیفی و همکاران ایشان در این بخش، نهایت سپاس و قدردانی را دارم.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از پدر عزیزم حجت الاسلام والمسلمین حاج ملاگل حسین نوری که بنده نیز مانند بسیاری از کسان دیگر، قدم اول در راه مکتب و معارف اهل بیت علیهم السلام را با کمک ایشان برداشتم و از مادر عزیزم که هرگاه بر سجاده نماز و دعا می‌نشینند، سهم بسیاری برای اینجانب در نظر می‌گیرند، تشکر و قدردانی نمایم. نیز از همسر و فرزندان عزیزم که در مراحل مختلف تحصیل و تدوین رساله با صبر و حوصله مددکارم بوده‌اند و سرانجام از دوست و برادر عزیزم، فرهیخته گرانقدر جناب آقای دکتر محمدرضا ضیایی که از بذل هر گونه کمکی دریغ نداشتند، کمال تشکر و قدردانی را دارم.

انشالله همه عندالله مأجور باشند.

چکیده:

شیعیان افغانستان که در عصر حاضر بیش از ۳۰٪ جمعیت این کشور را تشکیل داده است، عمدتاً از قوم هزاره بوده و همواره با زندگی مسالمت آمیز در کنار سایر اقوام ساکن این سرزمین در به وجود آوردن فرهنگ و تمدن اسلامی نقش و سهم بزرگی داشته‌اند. مذهب تشیع که هم زمان با ورود اسلام به افغانستان در دوره «خلفای نخستین» وارد این سرزمین گردیده، به تدریج در مناطق و حوزه‌های مهم آن، گسترش پیدا کرده است. بر این اساس، موضوع این پژوهش عبارت است از «جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان از ورود اسلام تا حمله مغول» و مسأله آن عبارت است از «چگونگی ورود تشیع و چگونگی و چرایی تحولات مربوط به پراکندگی جغرافیای شیعیان - به مفهوم عام تشیع - در محدوده افغانستان کنونی، از آغاز تا حمله مغول» و فرضیه تحقیق این است که علیرغم محدودیت‌های سیاسی - اجتماعی شیعیان، آنان در گذشته‌های تاریخی از بدو ورود اسلام در نقاط وسیعی از خاک این کشور حضور رو به رشد داشته‌اند. این پژوهش با بهره‌بری از منابع تاریخی مکتوب و معتبر در مقام گردآوری اطلاعات و با روش تحلیلی - توصیفی و بایسته‌های روش تاریخ پژوهی به این سؤال پاسخ داده است که «جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان از ورود اسلام تا حمله مغول» چگونه بوده و چه عوامل و زمینه‌های در آن نقش داشته است؟ هدف از این پژوهش؛ شفاف و روشن سازی هویت تاریخی و پراکندگی جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان در دوره تاریخی مورد نظر است. به نظر می‌رسد، با توجه به گسترش تشیع در این سرزمین، با عوامل و زمینه‌های مانند؛ ورود خاندان‌ها، قبایل و فرماندهان شیعی، اصحاب و راویان احادیث ائمه (ع)، حضور ارزشمند امام رضا (ع) در خراسان، تعیین وکیل از جانب ائمه (ع) و حضور علویون، شعراء و علمای شیعی در این منطقه؛ جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان نیز به تدریج گسترش پیدا کرده و در مناطق و حوزه‌های مهم آن مانند بلخ، هرات و سیستان حضور گسترده داشته‌اند. سیاست‌های مذهبی حاکمان اولیه و فراگیر اسلامی نظیر خلفای راشدین، بنی‌امیه و بنی‌عباس و همچنین حاکمان محلی مانند طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، غوریان و خوارزمشاهیان؛ قطعاً در قبض و بسط تشیع در این سرزمین نقش داشته است. پراکندگی جغرافیای انسانی شیعیان در این منطقه بدین صورت بوده است که شیعیان امامیه در اکثر مناطق و حوزه‌های این کشور حضور داشته و تقریباً ۷۵ تا ۸۰٪ جمعیت شیعیان را دربر گرفته و شیعیان اسماعیلیه با حضور در بعضی از نقاط و شهرها در حدود ۱۵ تا ۲۰٪ جمعیت بعد از امامیه را دارا بوده است. شیعیان کیسانیه فقط در انقلاب عباسی و زیدیه از قیام یحیی بن زید تا پایان حاکمیت غزنویان با یک جمعیت نسبی ۵٪ حضور کم‌رنگ تری در بعضی از مناطق داشته و پس از یک مقطعی با جذب شدن در مذهب امامیه از میان رفته‌اند.

واژگان کلیدی: جغرافیای انسانی، افغانستان، شیعیان، امامیه، زیدیه، اسماعیلیه

فهرست مطالب

مقدمه: طرح تحقیق.....	۱
۱. تبیین مسأله و بیان سؤال اصلی.....	۱
۲. سؤال‌های فرعی تحقیق.....	۲
۳. فرضیه‌های تحقیق.....	۲
۴. اهداف تحقیق.....	۲
۵. جنبه جدید بودن و نوآوری تحقیق.....	۳
۶. فصول تحقیق (سامان‌دهی تحقیق).....	۳
۷. پیشینه تحقیق.....	۴
۸. ارزیابی منابع.....	۸
۹. تعریف کلید واژه‌ها.....	۱۱
الف: جغرافیا و جغرافیای انسانی.....	۱۱
ب: افغانستان.....	۱۲
ج: شیعه در لغت و اصطلاح.....	۱۴
ج/۱. شیعه در لغت.....	۱۴
ج/۲. شیعه در اصطلاح.....	۱۵

فصل اول: مباحث مقدماتی

الف- گونه‌های تشیع در افغانستان.....	۱۸
۱. امامیه، بدنه اصلی تشیع.....	۱۸
۲. کیسانیه.....	۲۰
۳. زیدیه.....	۲۰
۴. اسماعیلیه.....	۲۲
ب- افغانستان و جغرافیای تاریخی خراسان.....	۲۴
ب/۱. افغانستان ضمن خراسان.....	۲۴
ب/۲. جغرافیای تاریخی خراسان.....	۲۵



ج - هویت قومی و نژادی شیعیان افغانستان ۲۸

۱. نظریه اول: بومی بودن هزاره‌ها ۲۸

۱-۱. دلیل اول ۳۰

۱-۲. دلیل دوم ۳۰

۲. نظریه دوم: بازماندگان لشکرچنگیز ۳۱

۳. نظریه سوم: مختلط بودن هزاره‌ها ۳۳

۴. نظریه مختار در مورد منشاء نژادی هزاره‌ها ۳۴

نتیجه‌گیری ۳۵

فصل دوم: زمان، زمینه‌ها و عوامل ورود و گسترش تشیع در افغانستان

مقدمه ۳۸

الف - همزمانی ورود اسلام و تشیع در افغانستان ۳۸

الف/۱- ورود اسلام در افغانستان ۴۰

الف/۲- ورود اسلام به افغانستان ازدوجبه ۴۰

۱. جبهه شمال ۴۰

۲. جبهه جنوب ۴۳

الف/۳- نظریه‌های ورود و پیدایش تشیع در افغانستان ۴۵

۱. دوران خلافت امام علی(ع) (نیمه اول قرون اول هجری) ۴۵

۲. نظریه مختار: همزمانی ورود اسلام و تشیع در افغانستان ۴۸

ب- زمینه‌های ورود تشیع در افغانستان ۵۱

ب/۱- دوری از مرکز خلافت اسلامی ۵۱

ب/۲- سیاست تبعیض‌آمیز خلفا و عدالت‌خواهی اهل بیت(ع) ۵۲

ب/۳- جایگاه خاندان پیامبر(ص) در کتاب و سنت ۵۶

ج- عوامل گسترش تشیع در افغانستان ۵۷

ج/۱. نقش ائمه(ع) در گسترش تشیع در افغانستان ۵۸

۱. نقش امام علی و امام حسن(ع) در دوران حاکمیت ۵۸

۲. حضور امام رضا(ع) در خراسان ۵۹



۳. تربیت شاگردان خراسانی ائمه(ع) ۶۵

ج/۲. نقش قبایل و خاندان‌های شیعی در گسترش تشیع در افغانستان ۸۲

۱/۲. قبایل عرب و شیعی مهاجر به خراسان ۸۳

ج/۱/ب- نقش خاندان‌های شیعی در گسترش تشیع در افغانستان ۸۹

۱. خاندان آل بریده در مرو ۸۹

۲. خاندان بیاع هروی در هرات ۹۲

۳. خاندان رنجی در سیستان ۹۴

ج/۳. نقش علویان در گسترش تشیع در افغانستان ۹۵

ج/۴. نقش شعرا در گسترش تشیع در افغانستان ۹۸

ج/۵. نقش علما در گسترش تشیع در افغانستان ۱۰۵

۱/۵. نقش علما در گسترش تشیع در بلخ ۱۰۵

۲/۵. نقش علما در گسترش تشیع در حوزه هرات ۱۰۸

۳/۵. نقش علما در گسترش تشیع در حوزه سیستان ۱۰۸

ج/۶- نقش دولت‌ها در گسترش تشیع در افغانستان ۱۰۹

نتیجه‌گیری ۱۱۰

فصل سوم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان در دوران حاکمیت خلفای نخستین،

امویان و عباسیان

مقدمه ۱۱۳

پراکندگی جغرافیای شیعیان افغانستان، عصر خلفای راشدین ۱۱۴

الف- حکومت امام علی(ع) و پراکندگی شیعیان در افغانستان ۱۱۴

ب- مهم‌ترین نشانه‌های حضور شیعیان در افغانستان، عصر خلافت امام علی(ع) ۱۱۵

۱. حضور حاکم غور نزد امام علی(ع) ۱۱۶

۲. امام علی(ع) و تأیید فعالیت‌های ماهویه در مرو ۱۱۷

۳. منصوب کردن عبدالرحمن بن ابزی خزاعی، در بلخ ۱۱۸

۴. صف‌بندی تفکر علوی و عثمانی در منطقه سیستان ۱۱۹

جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان، عصر بنی‌امیه (۱۳۲-۴۱ ه.ق.) ۱۲۲



مقدمه ۱۲۲

الف- سیاست‌ها و اقدامات خلفای اموی ۱۲۲

ب- مهم ترین نشانه‌های حضور شیعیان در افغانستان؛ عصر امویان ۱۲۴

۱. عکس‌العمل مردم در دفاع از اهل بیت (ع) ۱۲۵

۱/۱. مبارزه با خط فکری بنی‌امیه و عدم سب امام علی (ع) در غور و سیستان ۱۲۵

۲/۱. اتهام ارتداد و سرکوبی مردم غور، بلخ و فاریاب ۱۲۸

۲. قیام‌های ضد اموی در سرزمین افغانستان ۱۲۹

۱/۲. واکنش مردم سیستان به حادثه عاشورا ۱۲۹

۲/۲. قیام یحیی بن زید بن علی (ع) در بلخ ۱۳۱

۳/۲. قیام عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر در هرات ۱۳۶

جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان، عصر اول حاکمیت بنی‌عباس (۲۰۶-۱۳۲هـ.ق) ۱۳۷

مقدمه ۱۳۷

الف- سیاست‌های مذهبی عباسیان در افغانستان ۱۳۸

ب - پراکندگی شیعیان افغانستان؛ سیاست‌ها و اقدامات خلفای عباسی ۱۴۰

ج- نشانه‌های تشیع در افغانستان، عصر عباسیان ۱۴۲

۱. شیعیان خراسان و همکاری با ابومسلم ۱۴۲

۲. حضور وکیل و نماینده امام در افغانستان، عصر عباسیان ۱۴۶

۳. حضور علویان در مناطق مختلف افغانستان ۱۵۰

۱/۳. گستره حضور علویان در افغانستان، عصر عباسیان ۱۵۱

الف) حضور علویان در حوزه بلخ ۱۵۱

ب) حضور علویان در حوزه سیستان ۱۵۳

ج) حضور علویان در حوزه هرات ۱۵۶

نکته پایانی فصل: حضور فرقه‌های شیعی در هریک از این دوره‌ها ۱۵۷

الف) حضور شیعیان امامیه، عصر خلفای راشدین، بنی‌امیه و دوره اول بنی‌عباس ۱۵۸

ب) حضور شیعیان کیسانیه، عصر خلفای راشدین، بنی‌امیه و دوره اول بنی‌عباس ۱۵۹

ج) حضور شیعیان زیدیه، عصر خلفای راشدین، بنی‌امیه و دوره اول بنی‌عباس ۱۶۱

نتیجه‌گیری ۱۶۳



فصل چهارم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان در عصر حکومت‌های محلی تا غزنویان

مقدمه ۱۶۶

۱. دولت طاهریان (۲۵۹-۲۰۵هـ.ق) ۱۶۶

الف) جغرافیای سیاسی قلمرو طاهریان ۱۶۸

ب) مذهب طاهریان ۱۷۰

ج) جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان؛ عصر طاهریان ۱۷۴

د) جغرافیای انسانی شیعیان امامیه ۱۷۵

۱. حضور راویان حدیث، وکلاء ائمه (ع) و علمای شیعی در افغانستان ۱۷۵

۱/۱. حوزه مرو و هرات ۱۷۷

۱. هرات ۱۷۷

۲. مرو ۱۷۸

۲/۱. حوزه سیستان (بُست، رُخج، زابلستان و کابل) ۱۸۱

۱. مرکز سیستان (شهرزنگ/زرنج) ۱۸۱

۲. بُست ۱۸۲

۳. رُخج (قندهار) ۱۸۲

۴. کابل ۱۸۴

۳/۱. حوزه بلخ (بلخ، خُتل، بامیان، فاریاب) ۱۸۵

۱. شهر بلخ ۱۸۵

۲. جوزجان ۱۸۹

۳. خُتل ۱۸۹

۴. غور و بامیان ۱۹۰

۵. فاریاب ۱۹۲

ه) شیعیان زیدیه ۱۹۳

و) حضور پنهان شیعیان اسماعیلی ۱۹۴

نتیجه‌گیری ۱۹۵

۲. دولت صفاریان (۳۹۴-۲۴۷هـ.ق) ۱۹۶

مقدمه ۱۹۶



۱۹۷..... ۲/الف) جغرافیای قلمرو سیاسی صفاریان

۱۹۸..... ۲/ب) مذهب صفاریان

۲۰۱..... ۲/ج) جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان، عصر صفاریان

۲۰۲..... ۲/ج/۱- جغرافیای انسانی شیعیان امامیه

۲۰۲..... ۱. مرکز سیستان (زرنج)

۲۰۳..... ۲. رُخج (قندهار)

۲۰۳..... ۳. کابل

۲۰۴..... ۲/ج/۲. جغرافیای انسانی شیعیان اسماعیلیه

۲۰۶..... ۲/ج/۳. جغرافیای انسانی شیعیان زیدیه

۲۰۷..... نتیجه‌گیری

۲۰۸ ۳. دولت سامانیان (۳۸۹-۲۷۹هـ.ق)

۲۰۸..... مقدمه

۲۰۹..... ۳/الف- جغرافیای سیاسی قلمرو سامانیان

۲۱۱..... ۳/ب- مذهب سامانیان

۲۱۲..... ۳/ج- سیاست‌های مذهبی سامانیان و تشیع

۲۱۴..... ۳/د- جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان عصر سامانیان

۲۱۴..... الف) شیعیان امامیه

۲۱۵..... ۱. حوزه بلخ

۲۱۷..... ۲. حوزه هرات

۲۱۸..... ب) شیعیان اسماعیلی

۲۱۹..... ۱. مناطق حضور داعیان اسماعیلی

۲۲۰..... ۱/۱. غیاث- مرو رود

۲۲۰..... ۲/۱. ذکرویه بن مهرویه و ابوبلال- غور

۲۲۲..... ۳/۱. محمد بن احمد نسفی- ماوراءالنهر

۲۲۵..... ج) شیعیان زیدیه

۲۲۶..... نتیجه‌گیری



فصل پنجم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان از روی کار آمدن غزنویان تا حمله مغول

مقدمه:	۲۲۸
۱. دولت غزنویان (۵۸۲-۳۵۱ هـ.ق)	۲۲۸
الف- جغرافیای سیاسی قلمرو غزنویان	۲۳۲
ب- سیاست‌های مذهبی غزنویان و تشیع	۲۳۳
ج- جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان، عصر غزنویان	۲۳۶
الف) شیعیان امامیه	۲۳۶
۱. عالمان صاحب نفوذ شیعه، عصر غزنویان	۲۳۸
۱/۱. ابوریحان بیرونی (ت ۳۶۲- م ۴۴۰ هـ.ق)	۲۳۹
۲/۱. ابوالمعالی محمد بن عبیدالله (قرن پنجم)	۲۴۰
۳/۱. ابوالحسن علی بن الحسین واعظ غزنوی (م. ۵۵۱ هـ.ق)	۲۴۲
۴/۱. ابوسعید سجزی (م. ۴۱۴ هـ.ق)	۲۴۲
۵/۱. ابوالقاسم اسماعیل بن احمد بُستی (م ۴۲۰ هـ.ق)	۲۴۳
۶/۱. احمد الرُّحجی (ح ۴۳۶ هـ.ق)	۲۴۳
۷/۱. شیخ ابوغانم العصمی الهروی (ح قرن پنجم)	۲۴۴
۸/۱. ابوعلی سید حسن و خشی بلخی (قرن پنجم)	۲۴۵
۲. شعراء شیعه مذهب، عصر غزنویان	۲۴۶
۱/۲. مجدالدین ابوالحسن کسایی مروزی (۳۹۱-۳۴۱ هـ.ق)	۲۴۶
۲/۲. ابوالقاسم فردوسی طوسی (م ۴۱۰ هـ.ق)	۲۴۷
۳/۲. مجدالدین سنایی غزنوی (۵۴۵-۴۷۳ هـ.ق)	۲۴۹
۴/۲. علوی زینی (م نیمه اول قرن پنجم)	۲۵۰
۵/۲. فرخی سیستانی (م ۴۲۹ هـ.ق)	۲۵۰
۲/۶. سید حسن حسینی غزنوی (م ۵۵۵ هـ.ق)	۲۵۱
۳. فعالیت نهاد سیاسی و اجتماعی «نقابت علویان»	۲۵۲
۱/۳. حضور نقیب النقباء در غزنین	۲۵۳
۲/۳. وجود نقیب در نواحی دیگر خراسان (سیستان، بلخ و هرات)	۲۵۵



ب) شیعیان اسماعیلی ۲۵۷

۱. نشانه‌های از وجود شیعیان اسماعیلی، عصر غزنویان ۲۵۷

۱/۱. علمای سرشناس اسماعیلی، عصر غزنویان ۲۵۷

۱/۱/۱. ابوعلی سینای بلخی (۴۲۸-۳۷۰هـ.ق) ۲۵۸

۲/۲/۱. حکیم ناصر خسرو بلخی (۴۸۱-۳۹۴هـ.ق) ۲۵۸

۲. مناطق جغرافیای اسماعیلی عصر غزنویان ۲۵۹

ج) شیعیان زیدیه ۲۶۰

نتیجه‌گیری ۲۶۱

۲. دولت غوریان (۶۱۲-۵۴۳هـ.ق) ۲۶۲

مقدمه ۲۶۲

۱/الف) قلمرو سیاسی غوریان ۲۶۷

۱/۱/الف- ولایت غور ۲۶۷

۲/الف- قلمرو غوریان خارج از ولایت غور ۲۶۹

ب/۲) سیاست‌های مذهبی غوریان و تشیع ۲۷۰

ج/۲) جغرافیای انسانی شیعیان امامیه در عصر غوریان ۲۷۲

۱. ورود همزمان اسلام و تشیع در غور ۲۷۲

۲. ادله شیعه بودن دودمان غوری و مردم غور ۲۷۳

۱/۲. تصریح منابع بر شیعه بودن دودمان غوری و مردم آن. ۲۷۴

۲/۲. تناقض درونی روایت‌های مخالف. ۲۷۴

۳/۲. مخالفت با بنی‌امیه و مشارکت دربر اندازی آنان ۲۷۵

۴/۲. حمایت مردم و دودمان غوری از شیعیان اسماعیلی ۲۷۷

ب) جغرافیای انسانی شیعیان اسماعیلی ۲۷۸

نتیجه‌گیری ۲۷۹

۳. دولت سلجوقیان (۵۹۰-۴۳۱هـ.ق) ۲۸۰

مقدمه ۲۸۰

۱/الف- قلمرو سیاسی سلجوقیان ۲۸۲

ب/۳- سیاست‌های مذهبی سلجوقیان و تشیع ۲۸۳

۲۸۶.....	ج/۳- جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان، عصر سلجوقیان
۲۸۶.....	الف) جغرافیای انسانی شیعیان امامیه.....
۲۸۷.....	۱. وجود علمای برجسته شیعی.....
۲۸۷.....	۱/۱- علی بن یعلی هروی (م۵۲۷ق).....
۲۸۹.....	۲/۱- ابومحمد حسن بن علی حسینی بلخی (م۵۲۳هق).....
۲۹۰.....	۳/۱- شیخ اردشیر کابلی (ح. قرن پنجم).....
۲۹۰.....	۲. فعالیت نهادهای آموزشی شیعه، عصر سلجوقیان.....
۲۹۱.....	۱/۲. مدارس علمیه در سیستان.....
۲۹۲.....	۲/۲. مدارس علمیه در بلخ.....
۲۹۳.....	۳/۲. مدارس علمیه در هرات.....
۲۹۴.....	ب) جغرافیای انسانی شیعیان اسماعیلیه.....
۲۹۵.....	۱- علما و دانشمندان اسماعیلی.....
۲۹۵.....	۲. مناطق حضور شیعیان اسماعیلی، عصر سلجوقیان.....
۲۹۷.....	نتیجه‌گیری.....
۲۹۸.....	۴. دولت خوارزمشاهیان (۶۲۸-۴۹۱هق).....
۲۹۸.....	مقدمه.....
۳۰۰.....	الف/۴) قلمرو سیاسی خوارزمشاهیان.....
۳۰۱.....	ب/۴) سیاست‌های مذهبی خوارزمشاهیان و شیعیان.....
۳۰۲.....	ج/۴) جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان عصر خوارزمشاهیان.....
۳۰۳.....	الف) حضور قدرتمندان شیعیان امامیه در جامعه.....
۳۰۶.....	ب) شیعیان اسماعیلیه، عصر خوارزمشاهیان.....
۳۰۸.....	نتیجه‌گیری.....

نکات پایانی: آمارها و نمودارها در مورد پراکندگی شیعیان در هریک از دوره‌های

تاریخی..... ۳۰۹

خاتمه: جمع‌بندی نهایی، نتیجه‌گیری و پیشنهادات..... ۳۲۵

الف) جمع‌بندی و نتیجه‌گیری نهایی ۳۲۵

ب) پیشنهادات ۳۲۸

فهرست منابع و مآخذ ۳۳۱

مقدمه: طرح تحقیق

۱. تبیین مسأله و بیان سؤال اصلی

بدون تردید شیعیان افغانستان که در عصر حاضر بیش از ۳۰٪ جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، از ساکنان اصلی و بومی آن بوده و نقش بسیار مهمی در رشد اسلام و تشیع داشته‌اند؛ اما با توجه به تکثر، تنوع، تعصب و تقابل اقوام و مذاهب؛ که از این کشور به موزه اقوام تعبیر شده است، پیروان مذهب تشیع مورد ظلم و ستم حکومت‌های جور قرار گرفته و چه بسا از وضعیت و نقش‌شان در کتاب‌های تاریخی به ندرت بحثی به میان آمده و همواره در طول تاریخ در پشت پرده گمنامی قرار داشته‌اند تا جایی که نه تنها نقش‌شان، بلکه اثبات وجود ایشان در برخی از دوره‌های تاریخی مورد سؤال واقع شده است.

با توجه به این تقابل و مسائل، دشمنان تشیع در این صدد هستند، وانمود کنند شیعیان این کشور از اقوام بومی افغانستان نبوده بلکه از نژاد مغولی و از بازماندگان لشکر چنگیز که ورودشان در افغانستان بعد از حمله مغول صورت گرفته است و شیعه شدن‌شان نیز به تبع ایلخانان مغولی و یا حتی در زمان دولت صفویه و در قرن ده و یازده بوده است. از سوی دیگر، آثاری که با نگاهی مثبت، توسط محققان شیعه طی دهه‌های اخیر درباره حضور تشیع و شیعیان در افغانستان نگاشته شده، نوعاً اصل حضور شیعه در این منطقه را مورد توجه قرار داده‌اند و در مورد هویت نژادی و همچنین پراکندگی جغرافیای شیعیان در طول این دوره تاریخی به صورت مبسوط نپرداخته‌اند، لذا این رساله با نظر داشت این مسائل، با تثبیت هویت اصلی و از ساکنان بومی بودن شیعیان با رویکرد جغرافیای تاریخی؛ سیر تحول پراکندگی جغرافیایی شیعیان افغانستان اعم از بدنه اصلی شیعه؛ امامیه و دیگر فرقه‌های شیعی موجود در آن دوره تاریخی؛ امثال کیسانیه، زیدیه و اسماعیلیه در بلاد و شهرهای مختلف از زمان ورود اسلام تا حمله مغول که دربرگیرنده دوران حاکمیت خلفای نخستین اسلامی، بنی‌امیه، بنی‌عباس و حکومت‌های محلی نظیر طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، غوریان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان بوده است به طور مستند و علمی مورد بررسی و تحلیل قرار داده و به عوامل و زمینه‌های مؤثر در فرآیند گسترش شیعه در این دوره زمانی و یا به عبارت دیگر تحلیل این پراکندگی در این منطقه از جهان اسلام پرداخته شده است. از این‌رو، مسئله این پژوهش همین زاویه و روی کرد است و آن عبارت است از: سیر تحول پراکندگی جغرافیایی شیعیان - به مفهوم عام آن - در منطقه افغانستان از آغاز ورود اسلام تا حمله مغول و زمینه‌ها و عوامل مؤثر در این فرآیند.

بنابراین سؤال اصلی عبارت است از: سیر تحول جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان از ورود اسلام تا حمله مغول چگونه بوده، زمینه‌ها و عوامل مؤثر در این فرایند چه بوده است؟

۲. سؤال‌های فرعی تحقیق

۱. جغرافیای تاریخی افغانستان چگونه است؟
۲. هویت قومی و نژادی شیعیان افغانستان چگونه است؟
۳. زمینه‌ها، عوامل و زمان ورود تشیع در افغانستان چگونه بوده است؟
۴. پراکندگی جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان (اعم از امامیه، زیدیه و کیسانیه) از ورود اسلام تا دوره اول بنی‌عباس (قبل از دولت‌های محلی و منطقه‌ای) چگونه بوده و چه عوامل و زمینه‌های در آن نقش داشته است؟
۵. جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان در عصر دولت‌های محلی و منطقه‌ای (طاهریان، صفاریان و سامانیان) تاروی کارآمدن غزنویان چگونه و تحت تأثیر چه عوامل و زمینه‌های بوده است؟
۶. پراکندگی جغرافیای شیعیان افغانستان در عصر دولت‌های محلی و منطقه‌ای (غزنویان، غوریان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان) از روی کارآمدن غزنویان تا حمله مغول چگونه و چه عوامل و زمینه‌های در آن مؤثر بوده است؟

۳. فرضیه تحقیق

علی‌رغم محدودیت‌های سیاسی - اجتماعی شیعیان افغانستان، آنان در گذشته‌های تاریخی از بدو ورود اسلام در نقاط وسیعی از خاک این کشور حضور داشته‌اند و این حضور به خصوص برای شیعیان امامیه نوعاً رو به رشد بوده است.

۴. اهداف تحقیق

مهم‌ترین اهداف این رساله عبارتند از:

۱. شفاف و روشن‌سازی بخش مهمی از تاریخ تشیع و هویت تاریخی شیعیان افغانستان به ویژه در ارتباط با زمان ورود تشیع.
۲. تبیین و تثبیت جایگاه تاریخی شیعیان افغانستان در این بخش از سرزمین اسلامی و تقویت جایگاه آنان در عصر کنونی.

۳- تصویر کمیت و کیفیت حضور تشیع و توانمندی‌های آنان در دوره‌های مختلف تاریخی در این خطه از سرزمین اسلامی برای نسل جدید.

۵. جنبه جدید بودن و نوآوری تحقیق

سخن تازه و نوآوری این رساله، با وجود برخی پژوهش‌ها در زمینه تاریخ تشیع در افغانستان، بررسی جامع سیر تحول پراکندگی جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان از آغاز ورود اسلام تا حمله مغول، زمینه‌ها و عوامل مؤثر در این فرآیند است که تاکنون چنین پژوهشی انجام نگرفته است.

۶. فصول تحقیق (سامان‌دهی تحقیق)

فصل اول: مباحث مقدماتی

۱. تشیع، شیعیان و گونه‌های تشیع

۲. افغانستان / خراسان و جغرافیای تاریخی خراسان

۳. هویت قومی و منشاء قومی و نژادی شیعیان افغانستان

فصل دوم: زمان و چگونگی ورود و گسترش تشیع در افغانستان

۱. همزمانی ورود اسلام و تشیع در افغانستان

۲. زمینه‌های ورود و عوامل گسترش تشیع در افغانستان

فصل سوم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان در حکومت‌های خلفای راشدین، بنی‌امیه و

بنی‌عباس

۱. پراکندگی جغرافیای شیعیان افغانستان در عصر خلفای راشدین

۲. پراکندگی شیعیان افغانستان، سیاست‌ها و اقدامات خلفای اموی

۳. پراکندگی شیعیان افغانستان، سیاست‌ها و اقدامات خلفای عباسی

فصل چهارم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان در عصر حکومت‌های محلی تا روی کار آمدن

غزنویان

۱. پراکندگی جغرافیای شیعیان افغانستان در حکومت طاهریان

۲. پراکندگی جغرافیای شیعیان افغانستان در حکومت صفاریان

۳. پراکندگی جغرافیای شیعیان افغانستان در حکومت سامانیان

فصل پنجم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان از روی کار آمدن غزنویان تا حمله مغول

۱. پراکندگی جغرافیای شیعیان افغانستان در حکومت غزنویان
 ۲. پراکندگی جغرافیای شیعیان افغانستان در حکومت غوریان
 ۳. پراکندگی جغرافیای شیعیان افغانستان در حکومت سلجوقیان
 ۴. پراکندگی جغرافیای شیعیان افغانستان در حکومت خوارزمشاهیان
- خاتمه: آمارها و نمودارها و جمع‌بندی نهایی

۷. پیشینه تحقیق

در مورد پیشینه تحقیق درباره موضوع و مسئله این رساله، گفتنی است که هرچند در لابه‌لای کتاب‌های مربوط به تاریخ افغانستان به ویژه آثار مربوط به تاریخ تشیع در این سرزمین و نیز آثار مربوط به تاریخ تشیع به طور عموم، مطالبی به صورت پراکنده، کلی و گذرا آمده است، اما تا آنجا که در سایت‌هایی چون: ایران‌داک و گوگل، پایان‌نامه‌های جامعه المصطفی (ص)، سایت نورمگس، کتابخانه‌های جامعه المصطفی (ص) و کتابخانه تخصصی ایران و اسلام جستجو کردم، تحقیقی با رویکرد جغرافیایی در رابط با موضوع و مسئله این رساله، یعنی «بررسی و تحلیل سیر تحول جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان از ورود اسلام تا حمله مغول» تاکنون صورت نگرفته است.

لذا به جهت اهمیت موضوع برای حفظ هویت و اصالت تاریخی شیعیان از سویی و نبود یک پژوهش مستقل در این باره، انجام این تحقیق ضروری است.

ذیلاً به بررسی انتقادی و بیان کاستی‌های تحقیقات پیشین در ارتباط با مسئله پژوهش حاضر و مزایای این رساله می‌پردازیم:

۱. تاریخ تشیع در افغانستان از آغاز تا قرن هفتم / عبدالمجید ناصری داودی

این کتاب که اولین بار در سال ۱۳۸۶ ه.ش. از سوی مرکز جهانی علوم اسلامی در شهر مقدس قم به چاپ رسیده و در سال‌های اخیر به زبان‌های چون پشتو و اردو از سوی پژوهشگران ترجمه شده است، حاصل کار یکی از پژوهشگران این عرصه و از جمله مؤرخین عصر حاضر است که عمده مطالب این اثر در مورد: ایالت غور و تشیع، تشیع در سیستان، سرزمین بلخ و تشیع، روابط شیعیان و اهل سنت و عوامل نفوذ و گسترش تشیع در افغانستان مطالب بسیار ارزشمندی را در خود جای داده که با مطالعات صورت گرفته، این کتاب از جهت بررسی تاریخ تشیع در این دوره کم نظیر است. اما تحقیق مورد نظر اینجانب از جهات مختلفی، از جمله روی‌کرد جغرافیایی و نیز قالب و دلایل با کتاب فوق متفاوت است، گرچه در این اثر به عنوان کلی تاریخ تشیع در افغانستان طی دوره مورد نظر رساله حاضر پرداخته و اصل حضور

شیعه در این منطقه را مورد توجه قرار داده‌اند، اما در رساله حاضر بحث به صورت گسترده و مفصل به بررسی هویت نژادی و همچنین پراکندگی جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان از هنگام ورود اسلام در زمان حاکمیت خلفای راشدین، بنی‌امیه، دوره اول حاکمیت بنی‌عباس و حاکمان محلی خراسان بزرگ امثال طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، غوریان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان به سیاست های مذهبی هریک از این حاکمان پرداخته شده و سپس مشخصاً در مورد فرقه‌های موجود شیعیان چون امامیه، کیسانیه، زیدیه و اسماعیلیه و عوامل و زمینه‌های مؤثر در این فرآیند و نقاط حضور آنان به طور مستند، در حوزه‌ها و شهرهای مختلف ترسیم گردیده است.

۲. افغانستان بعد از اسلام / عبدالحی حبیبی

این کتاب که در دوره معاصر تدوین یافته و از سوی ناشران متفاوت در سال‌های مختلف از جمله انتشارات دنیای کتاب تهران در سال ۱۳۹۰ ه.ش به چاپ رسیده است، نویسنده به تاریخ افغانستان بعد از اسلام پرداخته است، آنچه از این کتاب به تاریخ تشیع در افغانستان مربوط می‌شود، مطالبی پراکنده در باب قیام‌های علویان و یا به تاریخ تشیع در بعضی دوره‌ها پرداخته شده است، بقیه مطالب مربوط به تاریخ اسلام به صورت عمومی است که ارتباطی با رساله مورد نظر ندارد.

۳. شیعیان افغانستان؛ روابط، جایگاه، جریان‌ها و احزاب / گروهی از نویسندگان

این کتاب حاصل کار جمعی از محققین و پژوهشگران است که در سال ۱۳۹۰ ه.ش از سوی مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور در تهران به چاپ رسیده است، نویسندگان در بخش اول آن در مورد ورود اسلام و تشیع به افغانستان و وضعیت مذهبی خراسان شرقی مطالبی را مطرح می‌کنند که بسیار کلی و گذرا بدان پرداخته‌اند، عمده مطالب کتاب به بررسی وضعیت شیعیان در افغانستان معاصر و روابط شیعیان با دیگر اقوام ساکن و همچنین به روابط احزاب و جریان‌های سیاسی شیعیان پرداخته و در ارتباط با موضوع مورد نظر در این رساله کمتر اشاره‌ای داشته‌اند.

۴. شیعیان افغانستان / محمد عزیز بختیاری

این کتاب که از سوی انتشارات مؤسسه شیعه‌شناسی در قم و در سال ۱۳۸۵ ه.ش. به چاپ رسیده است. دارای ۱۰ فصل است که عمده مطالب آن مربوط به دوران معاصر است. فقط در فصل دوم آن در حدود ده صفحه، در مورد ورود اسلام به سرزمین افغانستان در دوره‌های اموی و عباسی بحث کرده است و مابقی کتاب مربوط به دوران معاصر است که به بررسی جمعیت، اقتصاد و معیشت، سیاست، تعلیم و تربیت، نظام اجتماعی و فرهنگ و مذهب شیعیان در عصر حاضر پرداخته است که ارتباطی با موضوع مورد نظر ندارد.

۵. مردم هزاره و خراسان بزرگ / محمدتقی خاوری

این کتاب که در سال ۱۳۸۵ ه.ش. از سوی انتشارات محمدابراهیم شریعتی افغانستانی در تهران به چاپ رسیده است، نویسنده در مباحث مقدماتی کتاب به مطالب چون؛ وجه تسمیه هزاره و انساب هزاره، نظریات را مطرح می‌کند که در بحث هویت قومی و نژادی شیعیان بعضی مطالب قابل استفاده است و مطالب دیگر آن از قبیل حمله عبدالرحمان به هزارجات، زبان و ادبیات فولکور (ادبیات توده‌ای و عامیانه) هزارگی را دربرمی‌گیرد که از نظر زمانی و موضوعی رساله ارتباطی به همدیگر ندارد.

۶. پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها / حسین علی یزدانی (حاج کاظم)

این اثر که در سال ۱۳۷۲ ه.ش. در شهر مشهد از سوی نویسنده به چاپ رسیده دارای دو جلد است، جلد اول آن چهارده بخش و جلد دوم آن دارای ۱۰ بخش است، تنها در بخش دوم از جلد اول کتاب تحت عنوان: افغانستان از پیدایش اسلام تا زمان عباسیان، در حدود هشت صفحه در مورد پیدایش تشیع، تشیع در هزارجات و شیعیان اسماعیلی مطالبی را ذکر نموده و در بخش هفتم از جلد اول نگاهی گذرا به منشاء نژادی اقوام هزاره پرداخته و دیگر مطالب کتاب ارتباطی با موضوع این رساله ندارد.

۷. تاریخ ملی هزاره‌ها / تیمور خانوف

این اثر تألیف تیمور خانوف با ترجمه عزیز طغیان که اولین بار در شهر کویت پاکستان در سال ۱۴۰۱ ه.ق. در انتشارت تنظیم نسل نو هزاره به چاپ رسیده، در سه فصل تدوین شده است، فصل نخست به منشاء نژادی هزاره‌ها و تاریخ آن می‌پردازد، فصل دوم درباره موقعیت و شرایط جغرافیای و اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هزاره‌ها و در فصل سوم به تاریخ سیاسی - نظامی هزاره‌ها و در قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم پرداخته که عمدتاً با رویکرد قیام هزاره‌ها علیه عبدالرحمن و تأقیام‌های آنان در اوایل قرن ۲۰ و شرایط سیاسی - اجتماعی شان است، آنچه از این کتاب در موضوع تحقیق مورد نظر بدان پرداخته شده فصل اول این کتاب است که نظریات مختلفی درباره منشاء نژادی هزاره‌ها مطرح شده است که گرایش مؤلف به آن است که هزاره‌ها مغولی‌اند و مذهب‌شان به تبع ایلخانان است.

۸. تاریخ حوزه‌های علمیه شیعه در افغانستان / محمدرضا ضیایی

این کتاب که به تازگی به قلم یکی از پژوهشگران فعال در این عرصه و در پژوهشگاه بین‌المللی المصطفی (ص) و در سال ۱۳۹۶ ه.ش. به چاپ رسیده است، تاریخ حوزه‌های علمیه را پس از ورود اسلام تا عصر حاضر در مناطق بلخ، هرات، سیستان با یک مقدمه و پنج فصل بدان پرداخته است که در قسمت خدمات علمای شیعه در گسترش تشیع، تعلیم و تربیت شاگردان و تأسیس مدارس و حوزه‌های علمیه در افغانستان در بعضی دوره‌ها و حاکمیت‌ها مطالبی ارزشمند در موضوع مورد نظر دارد و بقیه مطالب کتاب

ارتباط با موضوع این رساله ندارد.

۹. تاریخ تشیع در افغانستان / محمدحسین مصطفوی

این اثر پایان‌نامه کارشناسی ارشد نویسنده می‌باشد که در سال ۱۳۸۴ ه.ش. در مدرسه حجتیه دفاع شده است، اثر نسبتاً کم‌حجم که در شش فصل سامان یافته است و تنها فصل سوم آن به گسترش تشیع در افغانستان پرداخته و تشیع در مناطق بلخ، هرات، سیستان و نقش امام رضا(ع) در گسترش تشیع بحث کرده است و در فصل چهارم و پنجم به شیعه بودن برخی از حاکمان محلی خراسان اشاره گذرا داشته است. در مجموع این اثر به مسائل تشیع به صورت بسیار گذرا نگریسته؛ به علاوه به پراکندگی جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان پرداخته است.

۱۰. جغرافیای تاریخی سرزمین‌های هزاره‌ها در افغانستان / موسی فیضی

این اثر پایان‌نامه کارشناسی ارشد نویسنده که در سال ۱۳۸۷ ه.ش. در مجتمع آموزش عالی فقه (مدرسه حجتیه) دفاع شده است، مباحث آن از یک مقدمه و پنج فصل، شامل؛ مفاهیم و کلیات، هویت قومی و نژادی هزاره‌ها، موقعیت جغرافیای هزارستان، پیشینه تاریخی هزارستان و سیر تحول و عوامل تغییر جغرافیای هزارستان از دوره عبدالرحمن تا کودتای ۱۳۵۷ ه.ش. را دربر گرفته است. که در قسمت مباحث کلی این رساله در بحث هویت قومی و نژادی هزاره‌ها (شیعیان افغانستان) مطالبی در موضوع مورد نظر دارد و بقیه مطالب آن شامل مباحث جغرافیای تاریخی سرزمین‌های هزاره‌ها در ادوار تاریخی تا عصر حاضر است که ارتباطی با موضوع مورد نظر ما در رساله مورد نظر ندارد.

۱۱. اصحاب و یاران ائمه اطهار(ع) از افغانستان / سید مجاهد نقوی

این اثر پایان‌نامه کارشناسی ارشد نویسنده است که در سال ۱۳۸۶ ه.ش. در مدرسه حجتیه دفاع نموده است. نویسنده تعداد ۲۸ تن از اصحاب و یاران امامان معصوم(ع)، اعم از شیعه و سنی را جمع‌آوری کرده است، این ۲۸ تن که عمدتاً از سه شهر بلخ، هرات و کابل می‌باشند، در این اثر درباره هریک از این اصحاب چند سطری توضیح داده شده است، که شاید از لابه‌لای برخی به جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان نیز برسیم اما موضوعات عمده آن به نقل از روایات اصحاب افغانستانی امامان(ع) پرداخته که موضوعات این روایات در زمینه‌های مختلف فقهی، کلامی و معرفتی است که ارتباطی به موضوع مورد بحث ما ندارد.

۱۲. زمینه‌ها و عوامل گسترش تشیع در حوزه بلخ از آغاز تا حمله مغول / سید علی نقی

میر حسینی

این اثر، رساله دکتری نویسنده است که در سال ۱۳۹۴ ه.ش. در مجتمع آموزش عالی فقه (مدرسه

حجتیه) دفاع شده است، اثری با یک مقدمه، چهار فصل و یک خاتمه به مباحثی چون جغرافیای تاریخی بلخ و سپس به زمینه‌ها و عوامل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی گسترش تشیع در این حوزه مطالبی ارزشمندی دارد که در قسمت حوزه بلخ راهنمای خوبی برای رساله مورد نظر است و دیگر ارتباطی به موضوع این رساله ندارد.

۸. ارزیابی منابع

در این رساله، سعی نگارنده بر این بوده است که مطالب را از منابع معتبر و دسته اول به دست آوریم. با توجه به همین مسئله در این راستا، به کتاب‌های زیادی مرتبط با موضوع مورد نظر رجوع و از آن بهره‌گرفته شده است، در مجموع و در یک نگاه کلی، این منابع در محورها و موضوعات مختلف قابل دسته بندی است، که ذیلاً بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

۱) منابع عمومی

از کهن‌ترین کتب تاریخ عمومی همچون؛ تاریخ الامم و الملوک، محمد بن جریر طبری، متوفای ۳۱۰هـ.ق، الکامل فی التاریخ، عزالدین ابوالحسن علی بن مکرّم معروف به ابن اثیر، متوفای ۶۳۰هـ.ق، اخبار الطوال، ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، متوفای ۲۸۲هـ.ق، مروج‌الذهب و معادن‌الجواهر، علی بن حسین مسعودی، متوفای ۳۶۴هـ.ق، زین الاخبار، عبدالحی بن ضحاک گردیزی، متوفای ۴۴۳هـ.ق، طبقات ناصری، منهاج سراج جوزجانی، متوفای بعد از ۶۵۸هـ.ق و دیگر کتب تاریخ عمومی که در فرایند این تحقیق مورد استفاده قرار گرفته است.

در تحلیل و ارزیابی از منابع ذکر شده، شایان ذکر است این منابع از حیث اعتبار در زمره مهم‌ترین و مستندترین منابع تاریخ عمومی در بین شیعیان و اهل سنت بوده و علمای تاریخ، گزارشات این دسته از منابع را نوعاً می‌پذیرند، لذا در راستای عنوان رساله که جغرافیای انسانی شیعیان در افغانستان ذیل عنوان خراسان را بررسی می‌کند، سعی نگارنده بر آن بوده به مقتضای بحث از گزارشات این سری از منابع به عنوان منبع دسته اول بهره گرفته و استفاده نماید.

در میان منابع ذکر شده در این قسمت، از کتاب طبقات ناصری منهاج‌الدین سراج ابو عمر عثمان جوزجانی م ۶۵۸هـ.ق در طول تحقیق بیشترین استفاده و بهره را برده ایم، کتابی که مشتمل است بر تاریخ عمومی عالم در بیست و سه قسمت که هر قسمت از آن اختصاص به ذکر طبقه‌ای از انبیاء و شیوخ و یا خلفا و سلاطین دارد و به ذکر ملوک غور و خوارزمشاهی و استیلای مغول پرداخته است، تنها منبع اولیه و

کهن با انشای ساده و روان که حکایت از تاریخ شیعیان غور و سلسله غوریان دارد، کتابی که مؤلف آن از کتاب قصص الثانی ابوالحسن هیصم بن محمد که شامل تاریخ طاهریان، صفاریان، سامانیان و سلجوقیان بوده، استفاده کرده است. گذشته از این منبع جوزجانی در شرح حال سلاطین غور، از تألیف فخرالدین مبارک شاه مروالرودی که در نسب شناسی بوده و تاریخ تألیف آن، اوایل قرن هفتم هجری است، استفاده برده است. مزیت این کتاب و مؤلف آن علاوه بر این که از حیث زمانی یکی از قدیمی ترین کتابهای تاریخی در باب این دوره محسوب می شود، او یکی از رجال معروف عصر خود است که در دربار سلاطین غور و آل شنسب مشهور بوده و بسیاری از حوادث تاریخی را به چشم خود دیده و یا از اشخاص مطلع و خبیر آن عصر کسب اطلاع نموده است.

۲) منابع تاریخ محلی

از آنجای که جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان طی دوره مورد نظر و حاکمیت حاکمان محلی در حوزه‌ها و مناطق این کشور را مورد بررسی قرار داده‌ایم، نیازمند منابع تاریخ محلی و تاریخ سلسله‌های حاکم در این سرزمین است که از آن بهره برده‌ایم، از آن جمله: کتاب تاریخ بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، متوفای ۴۵۱هـ.ق، راحة الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق، محمد بن علی بن سلیمان راوندی متوفای ۵۹۹هـ.ق، تاریخ یمینی، ابوالشرف ناصح بن زفر جرفادقانی، نوشته شده در ۶۰۳هـ.ق، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، معین‌الدین محمد زمچی اسفزاری زنده در ۸۹۹هـ.ق، و کتاب تاریخ سیستان: مؤلف مجهول (احتمالاً دو یا چند نفر) تألیف در حدود ۷۲۵-۴۴۵هـ.ق، که بیشترین استفاده را در این بخش برده ایم.

در این میان، بیشترین استفاده را از کتاب تاریخ سیستان برده ایم، کتابی که مشتمل است بر تاریخ سیستان از قدیم الایام تا سال ۷۲۵هـ.ق، نداشتن انشای یکنواخت و همچنین تاریخ تألیف آن، نشان و حکایت از چند نفری مؤلفین آن دارد، قسمتی از مطالب آن در حدود اواخر نیمه اول قرن پنجم هـ.ق، تألیف گردیده و سپس مطالبی تا تاریخ مذکور به وسیله یک یا چند نفر بر آن افزوده شده است، که قسمت اول کتاب تا حوادث سال ۴۴۵-۴۴۴هـ.ق، یعنی اوایل تسلط سلجوقیان را در بردارد و در قسمت دوم آن، تا حوادث سال ۷۲۵هـ.ق، را شامل می شود. در قسمت اول بعضی از مطالب کتاب مأخوذ از آثار نویسندگان قبلی مانند ابوالمؤید بلخی و غیره است. این کتاب علاوه بر اینکه یکی از متون با ارزش زبان فارسی است، اطلاعات خوبی راجع به پیشینه و سیر تاریخی وقایع سیستان از حوزه‌های مهم خراسان آن روزی به دست می آید. ناگفته نماند در کتاب تاریخ سیستان که به لحاظ محلی بودن مورد بحث تحقیق مورد نظر، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. برخی از گزارش‌های نادر وجود دارد که با گزارشات متقن و

مشهور در کتب دیگر در تعارض است، در این موارد نگارنده تحقیق به گزارشات مشهور و قابل اعتماد تکیه و سعی بر این بوده تا از نقل گزارشات نادر و بدون قرینه خودداری نماید، این کتاب اولین بار در سال ۱۳۰۲ ه.ش، درپاورقی روزنامه ایران و سپس به کوشش شاد روان ملک الشعراى بهار در سال ۱۳۱۴ ه.ش. در تهران به چاپ رسیده و منتشر گردیده است.

۳) منابع جغرافیایی

برای تعیین حدود خراسان بزرگ، شهرها و قصبات آن، از کتب جغرافیایی مانند: البلدان، احمد بن ابی یعقوب معروف به ابن الواضح یعقوبی متوفای ۲۸۴ ه.ق، حدود العالم من المشرق الى المغرب، مجهول المؤلف، متوفای بعد از ۳۷۲ ه.ق، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، نگاشته شده در ۳۷۵ ه.ق، المسالک و الممالک، ابواسحاق ابراهیم محمد الفارس اصطخری متوفای قرن چهارم، معجم البلدان، یاقوت حموی بغدادی، متوفای ۶۲۴ ه.ق، استفاده شده است.

در تحلیل و ارزیابی این دسته از منابع گفتنی است که مورخین و جغرافی دانان به این منابع استناد نموده و مطالبی آن را نوعاً پذیرفته اند، منابع ذکر شده که بیشترین استفاده را در این تحقیق برده ایم، جزو منابع دسته اول و از جمله معتبرترین منبع در این قسمت است، ضمن اینکه به لحاظ تعیین حدود جغرافیای بلاد ولایات و شهرها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است ویژگی اجتماعی و فرهنگی و پراکندگی مذاهب و فرقه‌های شیعی در حوزه جغرافیای بلاد خراسان در این دسته از منابع نیز مورد توجه قرار گرفته است، لذا این منابع بیشتر برای تعیین حدود خراسان بزرگ (افغانستان کنونی) و شهرهای آنها مورد استفاده قرار گرفته است و از برخی منابع جغرافیای می‌توان راجع به مذهب مردم این سامان نیز مطالبی را به دست آورد.

۴) منابع رجالی، انساب و تراجم

کتب رجالی از منابع قابل استناد در این تحقیق هستند که از آن جمله؛ رجال طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، متوفای ۴۶۰ ه.ق، اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، محمد بن عمر کشی، متوفای حدود ۳۵۰ ه.ق. و رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی، متوفای ۴۵۰ ه.ق است، منابع رجال از اهمیت فوق‌العاده‌ای جهت شناخت راویان، اصحاب و شاگردان خراسانی‌نامه (ع) استفاده شده است و همچنین از تنقیح المقال فی علم الرجال، شیخ عبدالله مامقانی، متوفای ۱۳۱۱ ه.ش واز رجال معاصر

(معجم رجال الحديث) اثر مرحوم آیت الله خویی (ره) نیز به فراخور بحث مورد استفاده قرار گرفته است. و از منابع تراجم و انساب که در این تحقیق مورد استفاده قرار گرفته است، در این میان از منابع تراجم: الذریعه الی تصانیف الشیعه، آقابزرگ تهرانی متوفای ۱۳۴۸هـ.ق، اعیان الشیعه، سید محسن امین متوفای ۱۳۷۱هـ.ق، و از منابع مهم انساب: انساب الاشراف، احمد بن یحیی بلاذری، متوفای ۲۷۹هـ.ق، الشجره المبارکه فی انساب الطالبیه، ابوالفتوح فخر رازی، متوفای ۶۰۶هـ.ق، الفخری فی انساب الطالبیین، سید عزالدین قاضی مروزی از وارقی، متوفای ۶۱۴هـ.ق، عمده الطالب فی انساب آل ایطالب، جمال الدین ابن عنبه حسنی، متوفای ۸۲۸هـ.ق، المجدی فی انساب الطالبیین، ابن صوفی نسابه، متوفای ۴۶۶هـ.ق، مقاتل الطالبیین، علی بن الحسین معروف به ابوالفرج اصفهانی، متوفای ۳۵۶هـ.ق می توان نام برد.

اهمیت تراجم از آن جهت برجسته می نماید که هدف مؤلفان آن شناساندن علما، دانشمندان، شعرا و فرهیختگان شیعی و مصنفان شیعه و آثار ایشان به جامعه تشیع است، لذا برای شناخت عالمان، دانشمندان و فرهیختگان شیعه و آثار علمی و فرهنگی ایشان و نقش آنان در گسترش تشیع در بلاد خراسان و همچنین حضور آنان در مناطق مختلف که حکایت و نشانه های خوبی از وجود شیعیان در آن دیار دارد، به منابع تراجمی استناد و از آن بهره گرفته شده است و از کتب انساب از منابع معتبر برای پژوهش های تاریخی جهت شناخت نسب علویان مهاجر و محل سکونت آنها و موقعیت سیاسی و اجتماعی ایشان است، در تحقیق پیش رو برای بررسی پراکندگی جغرافیای شیعیان در شهرهای خراسان ناگزیریم به منابع انساب مراجعه و مناطق حضور علویان، سادات و نقباء که در ترویج تشیع در خراسان مؤثر بودند را پیدا و از آن استفاده نماییم.

۹. تعریف کلید واژه ها

الف: جغرافیا و جغرافیای انسانی

واژه جغرافیا از نظر لغوی کلمه ای است یونانی و مرکب از دو کلمه (Jeoia/Jeo) / (ژئو/ژئویا) یعنی زمین، و (Graphia/Graphy) به معنی ترسیم و توصیف، بنابراین جغرافیا به معنای ترسیم و تعریف زمین است.^۱

از نظر اصطلاحی، برخی صاحب نظران جغرافیا را «مطالعه زندگی بر روی زمین» معنی کرده اند.^۲

۱. حبیب الله شاملویی، جغرافیای کامل جهان، انتشارات بنیاد، چاپ پنجم، ۱۳۶۲. ش.، ص ۲۶.

۲. همان، ص ۱۸.

حسین قرچانلو تعریف جامع‌تری دارد و می‌نویسد: «جغرافیا دانشی است که از مختصات جغرافیای مکان‌های مختلف، محیط طبیعی، آب و هوا، شرایط جوی، کوه‌ها، رودها، دریاها، جزایر، بیابان‌ها، جنگل‌ها، موقعیت طبیعی شهر، و سرزمین‌ها و همچنین حیات جانوری و گیاهی بحث و گفتگو می‌کند، به عبارت دیگر جغرافیا دانشی است که درباره سطح زمین و عوارض طبیعی، آب و هوا، رویدنی‌ها، جنس خاک، فرآوردها، انسان‌ها و پراکندگی آنها در سطح زمین سخن می‌گوید»^۱.

اما جغرافیای انسانی، شاخه‌ای از جغرافیاست که متوجه بررسی الگوها و فرآیندهایی است که برکنش انسان با محیط‌های مختلف را شکل می‌دهد.^۲ در واقع جغرافیای انسانی یکی از زیرشاخه‌های اصلی در علم جغرافیاست که به طور کلی روی پویایی‌هایی تمرکز دارد که از طریق آن، مکان و فضا و محیط به طور همزمان زمینه (علت) و پیامد (معلول) فعالیت‌های انسانی است.^۳

آلبر دومانژون یکی از نظریه‌پردازان این عرصه، «موضوع جغرافیای انسانی را مطالعه مناسبات موجود میان گروه‌های انسانی و محیط جغرافیایی» می‌داند.^۴

در یک تعریف ساده، بنابر نظر آقای حسین قرچانلو، «جغرافیای انسانی شاخه‌ای از جغرافیاست که به بررسی و تحلیل پراکندگی جوامع انسانی در سطح کره زمین و بافت قومی و نژادی و افکار و اندیشه‌ها و آداب و رسوم آنان می‌پردازد».^۵

بنابراین، جغرافیای انسانی رابطه متقابل انسان و عوامل جغرافیایی، به عبارت دیگر، آثار متقابل محیط بر جامعه انسانی و انسان بر محیط زندگی را مورد بررسی قرار می‌دهد.

لذا، آگاهی از جغرافیای انسانی گروه‌های مذهبی، می‌تواند به شناخت ترکیب جمعیت، ظرفیت‌های اندیشه‌ای و توان مدیریتی بزرگان آن مذهب برای گسترش باورهای خود کمک کند.

ب: افغانستان

کلمه «افغانستان» به عنوان نام سرزمین افغان‌ها، اولین بار در «تاریخ نامه هرات» - تألیف شده در

۱. حسین قرچانلو، جغرافیای کشورهای اسلامی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه (سمت)، چاپ ۱۳۸۰ه.ش، ج ۱، ص ۵.

۲. سایت ویکی پدیا، ذیل کلمه جغرافیا: <https://fa.wikipedia.org/>

۳. محمود شورچه، مکتب‌های جغرافیایی: از آغاز تاکنون، تهران، انتشارات پرهام نقش، ۱۳۹۶ه.ش، ص ۷۹.

۴. ماکس دریو، جغرافیای انسانی، ترجمه: سیروس سهامی، تهران، انتشارات رایزن، چاپ اول ۱۳۷۴ه.ش، صص ۲-۱.

۵. حسین قرچانلو، جغرافیای کشورهای اسلامی، تهران، ص ۶.

حدود ۷۲۱ هجری - به صورت «افغانستان» و «اوغانستان» ثبت شده است.^۱ که حدود و موقعیت جغرافیایی آن از حوالی قندهار تا رودخانه سند ادامه داشته است.^۲ چنان که ملاحظه می‌شود، در این مرحله این عنوان نام یک ایالت است و نه نام کشور افغانستان کنونی.

کلمه افغانستان برای اولین بار به عنوان نام رسمی این کشور بدون در نظر داشت نظر مردم این سرزمین، در معاهده انگلیس و ایران بر علیه افغانستان که در سال ۱۸۰۱ ه.ش نوشته شده بود به کار رفته است.^۳ طبعاً در آن تاریخ و تا آن زمان نیز هنوز نام افغانستان از طرف مردم این کشور که صاحب اصلی آن بودند به کار برده نشده است.

اما در معاهدات رسمی که یک طرف معاهده حاکمان افغانستان باشد، اسم این کشور برای نخستین بار در ماده هفتم قرار داد لاهور که در سال ۱۸۳۸ میلادی بین انگلیسی‌ها و شاه شجاع و رجیت‌سینگ امضاء شد، به صورت رسمی به کار رفته است.^۴

اما اینکه چرا این سرزمین افغانستان نام گرفت، بدیهی است این نام‌گذاری یک سویه و قبیله‌گرایانه به اعتبار قبیله حاکم که نام‌شان افغان معرب «اوغان» بوده، می‌باشد. شکی نیست ملاحظاتی که قدرت‌های خارجی چون استعمار انگلیس برای این مملکت داشته نیز در این نام‌گذاری مؤثر بوده است.^۵

افغانستان امروزی سرزمینی کوهستانی در قلب آسیا است که در بین تعداد از کشورها محصور شده است؛ جمهوری اسلامی ایران در غرب آن قرار گرفته و جمهوری‌های آسیای میانه مانند تاجیکستان، ازبکستان، و ترکمنستان در شمال، چین در شمال شرق و پاکستان در جنوب و شرق آن موقعیت دارد.^۶

این کشور به دریای آزاد راه نداشته.^۷ و مساحت آن با توجه به وضعیت اقتصادی - سیاسی حاکم بر کشور نظریه‌های گوناگون ارائه شده است. آنچه به واقعیت نزدیک‌تر است ۶۵۰۰۰۰ کیلومتر مربع

۱. سیف هروی، تاریخ‌نامه هرات، تصحیح: محمد زبیر الصدیقی، کتابخانه خیام، چاپ دوم، ۱۳۵۲ ه.ش. صص ۷۷، ۱۱۰، ۱۱، ۱۹۶، ۱۹۸. ۱۹۸.

۲. میر غلام‌محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، انتشارات جمهوری اسدی، چاپ اول، ۱۳۸۴ ه.ش، ج ۱، ص ۲۵؛ عبدالمجید ناصری، تشیع در خراسان، عهد تیموریان، مشهد، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۰ ه.ش، ص ۳۹.

۳. میر غلام‌محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، پیشین. (بنابر قول آقای غبار، حتی «احمدشاه درانی» بنیان‌گذار کشور افغانستان خود را پادشاه خراسان می‌نامید).

۴. عبدالاحمد جاوید، کتاب اوستا، سویدن، بی‌نا، ۱۹۹۹ م، ص ۱۳۱.

۵. محمداسحاق اخلاقی، هزاره‌ها در جریان تاریخ، قم، چاپ اول ۱۳۸۰ ه.ش، ج ۲، ص ۶۶.

۶. مرتضی اسعدی، جهان اسلام، تهران نشر جهاد دانشگاهی، چاپ ۱۳۶۶، ص ۶۶.

۷. بصیراحمد دولت‌آبادی، شناسنامه افغانستان، انتشارات عرفان، چاپ چهارم، ۱۳۸۷ ه.ش، ص ۲۳.

است.^۱ این سرزمین امروزه اقوام مختلفی را در خود جای داده است که عبارتند از: پشتون، هزاره، تاجیک، ازبک و اقلیت‌های دیگر.^۲ و از نظر مذهبی تقریباً ۹۹٪ مردم افغانستان مسلمان هستند که از این تعداد، دو سوم سنی مذهب و یک سوم شیعه‌اند و کمتر از یک درصد از جمعیت این کشور را ادیان دیگر مانند هندو و سیک تشکیل می‌دهند.

شیعه از نظر جمعیت دومین مذهب افغانستان را تشکیل می‌دهد و غالباً از هزاره‌ها هستند، از این رو نام شیعه و هزاره در افغانستان به هم پیوند خورده است و حتی اقوام شیعه مذهب دیگر مانند سادات، قزلباش، بلوچ و... را نیز به نام هزاره می‌خوانند. بیشتر شیعیان افغانستان اثنی‌عشری و عده کمی نیز اسماعیلی هستند.

ج: شیعه در لغت و اصطلاح

ج/۱. شیعه در لغت

واژه «شیعه» از نظر لغوی و صرفی اسم است، مشتق از ماده «شیع» که با لفظ واحد بر مفرد، تشبیه، جمع، مذکر و مؤنث اطلاق می‌شود و به معنای «پیرو» و «گروه پیروان» است.^۳ و همین‌طور به معنای تابع و یار و مددکار آمده است. ابن منظور می‌نویسد:

«شیعه به پیروان و انصار کسی گفته می‌شود و برای مفرد، تشبیه و جمع، به صیغی واحد به کار می‌رود و در مذکر و مؤنث تفاوتی نمی‌کند».^۴ زبیدی در تاج العروس نیز می‌نویسد: «شیعه یک فرد، پیروان و یاران و مددکاران وی است و هرکه بر چیزی اجتماع کنند، شیعه شمرده می‌شوند».^۵

۱. همان، ص ۲۵.

۲. همان، ص ۲۹-۲۷.

۳. فخرالدین بن محمد بن علی طریحی نجفی، مجمع البحرین، تحقیق: سید احمد الحسینی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم ۱۴۰۸ ه.ق، ج ۲، ص ۵۷۲.

۴. جمال‌الدین محمد ابن مکرم ابن منظور، لسان العرب، بیروت، انتشارات دارصادر، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه.ق، ج ۸، ص ۱۸۸.

۵. سید مرتضی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، تهران، انتشارات عطارد، ۱۳۹۱ ه.ش، ج ۱۱، ص ۲۵۷.

جوهری نیز می‌گوید: «شیعه مرد پیروان و یاورانش است».^۱

فیروزآبادی لغت‌شناس دیگر نیز شیعه را به معانی ذکر شده، مورد تأیید قرار می‌دهد؛ شیعه مرد پیروان و مددکاران اوست و فرقه‌ی جداگانه‌ای از این واژه بر مفرد، تشبیه، جمع، مذکر و مؤنث به صورت یکسان اطلاق می‌شود.^۲

در قرآن کریم نیز گاهی به معنای موافقت و هماهنگی در عقیده و عمل، بدون اینکه یکی تابع دیگری باشد.^۳ به کار رفته است: «همانا از پیروان حضرت نوح(ع) حضرت ابراهیم(ع) می‌باشد».^۴ ناگفته نماند که حضرت ابراهیم(ع) پیرو شریعت حضرت نوح(ع) نبود، بلکه خود از پیامبران صاحب شریعت بود، ولی روش او در توحید و خداپرستی هماهنگ با روش حضرت نوح(ع) بود. بنابراین حضرت ابراهیم(ع) بدون این‌که تابع حضرت نوح(ع) باشد، از نظر عقیده و عمل هماهنگ با حضرت نوح(ع) و به عبارتی رهرو راه وی و پیرو ایشان بود.

در جای دیگر از قرآن کریم نیز واژه شیعه به معنای پیروی کردن و محبت ورزیدن به دیگری آمده است؛ مثل آنجا که خدای متعال می‌فرماید: «فاستغاثه الذی من شیعته علی الذی من عدوه» (فردی از پیروان موسی در برابر دشمنانش از او (موسی) کمک طلبید).^۵

آنچه از معنای لغوی با توجه به آیات قرآن کریم به دست می‌آید این است که واژه شیعه و برخی از مشتقات آن «شیع» ریشه قرآنی داشته و در کلام وحی نیز آمده که به ظاهر همه در معنای لغوی به کار رفته‌اند.^۶

لذا از میان معانی لغوی کلمه «شیعه»، آنچه متناسب با معنی مورد نظر در این رساله است، معنای «پیروان» و «یاران» می‌باشد.

ج/۲. شیعه در اصطلاح

در اصطلاح اطلاق شیعه به پیروان حضرت علی(ع) و ائمه معصومین(ع) جای بحث نیست و همه

۱. ابراهیم بن حماد جوهری، معجم الصحاح، بیروت، انتشارات دارالمعرفه، چاپ دوم، ۱۴۲۸ه.ق، ص ۵۷۴. شیعه الرجل.

۲. محمد بن یعقوب فیروزآبادی، القاموس المحيط، بیروت، دارالکتب العربی، ۲۰۰۸م، ج ۳، ص ۶۱.

۳. محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۱۴۷.

۴. سوره صافات، آیه ۸۳ (وان من شیعته لابراهیم).

۵. سوره قصص، آیه ۱۵.

۶. مریم / ۶۹؛ قصص / ۲۸ و ۴؛ صافات / ۸۳؛ حجر / ۱۰؛ انعام / ۱۵۹ و ۶۵؛ روم / ۳۲؛ قمر / ۵۱؛ سبأ / ۵۴؛ نور / ۱۹.

متکلمین قبول دارند.

ابن خلدون در تعریف شیعه می‌نویسد: «شیعه در عرف فقها و متکلمان گذشته و حال، به پیروان علی و فرزندان او اطلاق می‌شود».^۱

شهرستانی دایره معنای شیعه را محدودتر کرده و می‌گوید:

«شیعه کسانی هستند که تنها علی(ع) را پیروی کرده و معتقد به امامت و خلافت او، از طریق نص هستند و می‌گویند: امامت از او خارج نمی‌شود مگر با ظلم».^۲

در این میان، ابن حزم نیز اگرچه سخنی از نص به میان نمی‌آورد، اما در تعریف خود از «شیعه» علاوه بر اعتقاد به افضلیت حضرت علی(ع) بر اصحاب و نیز احقیت او بر امامت، شایستگی فرزندان او را برای امامت نیز از ویژگی‌های شیعه بر شمرده است.^۳ علامه طباطبائی نیز معتقد است: شیعه به کسانی گفته می‌شود که جانشینی پیامبر اکرم(ص) را حق اختصاصی خاندان رسالت دانسته و در اخذ معارف اسلام پیرو مکتب اهل بیت(ع) می‌باشند.^۴

از نظر نویسندگان دائرة المعارف تشیع: واژه شیعه اختصاص به گروه خاصی از فرق شیعه ندارد؛ بلکه این اصطلاح نام عمومی تمام فرقه‌هایی است که قائل به امامت و خلافت بلا فصل حضرت علی(ع) پس از پیامبر(ص) بوده و اعتقاد دارند که امامت از اولاد او خارج نمی‌شود.^۵

بر اساس این تعریف که به نظر می‌رسد جامع‌ترین تعریف باشد، شیعه بر آن دسته از مسلمانانی اطلاق می‌شود که حضرت علی(ع) را جانشین مخصوص و بر حق پیامبر(ص) دانسته و حضرت را امام می‌دانند، این معنی، گروه‌ها و فرقه‌های مختلف اعم از امامیه، زیدیه و اسماعیلیه را دربر می‌گیرد؛ چون همه آنان در این جهت اشتراک دارند.

۱. عبدالرحمن ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۲۴۶.

۲. ابی‌الفتح محمد بن عبدالکریم بن ابی‌بکر احمد، الشهرستانی، الملل و النحل، انتشارات دارالفکر، بیروت، لبنان، چاپ دوم، ۱۴۲۲ق، ص ۱۱۸.

۳. علی بن احمد ابن حزم، الفصل فی الملل والاهواء و النحل، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ه.ق، ج ۲، ص ۲۷۰.

۴. سید محمد حسین طباطبائی، شیعه در اسلام، صص ۲۶-۲۵.

۵. جمعی از نویسندگان، دائرة المعارف تشیع، تهران، مؤسسه دایره المعارف تشیع؛ بنیاد خیریه و فرهنگی شط، ۱۳۷۲ه.ش، ج ۴، ص ۲۷۱.

فصل اول: مباحث مقدماتی

عناوین بحث:

- ✓ تشیع، شیعیان و گونه‌های تشیع
- ✓ افغانستان / جغرافیای تاریخی خراسان
- ✓ هویت قومی و منشاء قومی و نژادی شیعیان افغانستان

درآمد

در این فصل، به بیان برخی موضوعات نظیر «گونه‌های تشیع»، «جغرافیای تاریخی خراسان و افغانستان» و «هویت قومی و منشاء قومی و نژادی شیعیان افغانستان» می‌پردازیم اگرچند مباحث مطروحه از دایره ابعاد اصلی موضوع و مسئله پژوهش خارج است، ولی تذکار این مطالب برای فهم بهتر مباحث اصلی رساله مفید است. لذا، این مطالب را تحت عنوان «مباحث مقدماتی» و در چپه‌ای برای ورود به مباحث اصلی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف - گونه‌های تشیع در افغانستان

تشیع به عنوان مذهبی که پیروی از اهل بیت (ع) را بر خود وظیفه می‌داند، تحت تأثیر عوامل مختلف از جمله تحولات سیاسی و اختلافات کلامی و تفاسیر شخصی و سلیقه‌ای در بعضی موارد از مقام امامت، انحراف و یا برخی اغراض و منافع شخصی در گذر زمان دچار انشعابات گردید و به فرقه‌های گوناگونی چون: امامیه، کیسانیه، زیدیه، اسماعیلیه، فطحیه،^۱ واقفیه،^۲ و... انشعاب یافتند ذیلاً به مهم‌ترین آن‌ها، که از وجود آنان در سرزمین خراسان افغانستان کنونی نشانه‌های داریم اشاره می‌گردد، قطعاً ذکر گونه‌های ذیل به معنای انحصار فرقه‌های شیعه به این موارد نیست.

۱. امامیه، بدنه اصلی تشیع

امامیه یکی از مشهورترین اصطلاح‌های کلامی این مذهب شمرده می‌شود که برگرفته از «امام» که در لغت به معنی پیشوا و کسی است که از گفتار او پیروی می‌شود و جمع آن «ائم» است^۳ حرف یاء در آخر آن یاء نسبت است به معنای منسوب به امام و چون وصف «فرقه» است مؤنث به کار می‌رود، یعنی فرقه امامیه؛ و «مقصود گروهی است که پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) از «امام منصوب از جانب او» پیروی می‌کنند»^۴ در این کاربرد، واژه امامیه شامل همه فرقه‌های شیعه می‌شود.

۱. پس از شهادت امام صادق (ع) گروهی از شیعیان به عبدالله افطح که فرزند بزرگ امام صادق (ع) بود گرویدند، فطحیه گفته می‌شود. (محمدجواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۵۲).

۲. در پی شهادت امام کاظم (ع)، گروهی از شیعیان معتقد به غیبت و مهدیت امام کاظم (ع) شدند و امامت امام رضا (ع) را نپذیرفتند، به واقفیه متوقف در امامت امام کاظم (ع) شهرت یافتند. (عطاملک جوینی، تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳، ص ۵۲۹).

۳. فخرالدین بن محمد طریحی، مجمع البحرین، بیروت، الامیره ۱۳۸۹ ه. ش، ماده امام.

۴. محمد ابن محمد ابن نعمان شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، تبریز، کتابفروشی حقیقت، ۱۳۳۱ ه. ش. ص ۴۶.

در اصطلاح نیز به هر گروهی که پس از پیامبر اسلام (ع) به امام منصوب معتقد است، می‌توان آن را امامی‌نامید. در این صورت، واژه امامیه با شیعه مترادف خواهد بود، زیرا شیعه کسی است که از امام منصوب به نام علی بن ابی‌طالب (ع) پیروی می‌کند و او را بر دیگر صحابه پیامبر اسلام (ص) مقدم می‌دارند.^۱

این کاربرد واژه امامیه، کاربرد اصطلاحی عام می‌باشد و طبعاً شامل همه فرقه‌های شیعه می‌شود، به جز گروهی از زیدیه که قائل به وجود نص ظاهر در مورد فرد معین نیستند.

اما واژه امامیه یک کاربرد اصطلاحی خاصی نیز دارد که مختص شیعه دوازده امامی است و در برابر شیعیان زیدی و اسماعیلی و کیسانی است؛ آنچه در این رساله از این واژه مورد نظر است همین معنی اخص است

شیخ مفید در این باره می‌نویسد: «امامیه شیعیان‌اند که قائل به وجوب امامت هستند که باید در هر زمان وجود داشته باشند و معتقدند که همه‌ی امامان (ع) معصوم می‌باشند».^۲

شهرستانی در کتاب ملل و نحل آورده است که: «امامیه قائل به امامت علی (ع) می‌باشند، آن هم از طریق نص ظاهری و معین نه با اشاره و توصیف».^۳

در یک نگاه کلی، می‌توان چنین گفت که در واقع بدنه اصلی و ریشه تشیع، همان شیعه‌ای است که امروزه با عناوین «امامی» و «جعفری»^۴ شناخته می‌شود. زیرا تنها این فرقه است که رشته امامت و ولایت که مهم‌ترین و شاخص‌ترین ویژگی تشیع است، از اول تا به آخر به صورت شفاف و برجسته ادامه یافته است و با تمام بحران‌های سیاسی و اجتماعی موجود در حال حرکت رو به رشد بوده است، تشیع اصلی و امامی را عقیده بر امامت دوازده امام معصوم است که نخستین آن امام علی (ع) و آخر آن امام مهدی (عج) می‌باشند که یکی پس از دیگری به امامت رسیده‌اند؛ به همین دلیل به این نوع تشیع «شیعه امامی» اطلاق می‌شود.

۱. ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ج ۱، ص ۵

۲. محمد ابن محمد ابن نعمان شیخ مفید، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، ص ۷.

۳. عبدالکریم شهرستانی، الملل والنحل، تحقیق، محمد سید کیلانی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۲ه.ق. ج ۱، ص ۱۶۲.

۴. نام دیگر این فرقه اسلامی، جعفریه است که به دلیل پیروی ایشان از امام جعفر صادق (ع) در عصر پیدایش مذاهب چهارگانه اهل سنت، بدین نام خوانده شده‌اند. (محمدجواد مشکور، تاریخ شیعه و فرقه‌های آن در اسلام قرن چهارم، تهران، کتاب فروشی اشرافی، چاپ سوم ۱۳۶۲ه.ش، ص ۱۴۷).

۲. کیسانیه

از نخستین انشعابات مهمی که در مذهب تشیع به وجود آمد، فرقه کیسانیه است. این فرقه بعد از شهادت امام حسین (ع) در سال ۶۱ ه.ق. به وجود آمد. آنان بر این عقیده‌اند که امامت بعد از امام حسین (ع) به محمد حنفیه منتقل گردیده و امام حسین (ع) او را وصی خود قرار داده است، کیسانیه معتقد بودند که پس از محمد حنفیه امامت به فرزندش ابوهاشم عبدالله رسیده است و او هنگام وفات (۸۹ ه.ق)، یکی از نواده‌های عباس بن عبدالمطلب یعنی محمد بن علی بن عبدالله بن عباس را به عنوان وصی خود معرفی نموده و از این طریق امامت از میان علویان خارج گردیده و به شاخه دیگری از بنی‌هاشم یعنی عباس منتقل شده است.^۱

لذا، این گروه، نخستین فرقه شیعی است که از بدنه اصلی تشیع جدا شده و به فردی به نام «کیسان» نسبت داده‌اند و به همین علت به «کیسانیه» شهرت یافته است، این کیسان هرکه بوده، از شیعیان «محمد بن حنفیه» و از یاران و پیروان مختار و یا شخص مختار بوده است.^۲

۳. زیدیه

این فرقه در آغاز به جماعتی از شیعیان کوفه گفته می‌شد که نص به امامت را تنها در مورد امام علی (ع) و حسن بن علی (ع) باور داشتند و می‌گفتند: «چون پیامبر (ص) از این سه امام، به اسم و مشخصات یاد نموده، در نص بر امامت ایشان تردیدی نیست، اما چون در مورد امامان بعدی نصی وجود ندارد، پس هرکسی از فرزندان حضرت فاطمه (س) که در برابر ستمگران دست به قیام زند و شرایط امامت را دارا باشد، امام خواهد بود.^۳

شهرستانی می‌نویسد: «زیدیه در مورد خلافت و امامت امام علی (ع) بر این عقیده‌اند که نص جلی وجود ندارد، بلکه نص خفی، یعنی اوصافی از آن حضرت توسط پیامبر اکرم (ص) ارائه شده که جا داشت مسلمانان به آن اوصاف توجه کنند و مصداق آن را که علی (ع) است بیابند و از آن حضرت به عنوان

۱. عبدالقاهر بن طاهر بغدادی تمیمی، الفرق بین الفرق و بیان فرقه الناجیه منهم، مصر، ۱۳۶۷ ه.ق. صص ۲۸-۲۷، محمد ابوزهره، تاریخ المذاهب الاسلامیه فی السیاسه و العقائد و تاریخ المذاهب الفقهیه، مصر، قاهره، دارالفکر العربی، ۱۹۸۹ م، صص ۴۴-۴۱.
 ۲. کیسانیه گروهی از روافض و پیروان مختاراند و چون لقب مختار «کیسان» بوده و امام علی (ع) این لقب را در کودکی به وی داده بود؛ پیروان مختار به کیسانیه شهرت یافتند. (جوهری، الصحاح، ج ۳، ص ۹۷۳؛ فیروزآبادی، القاموس المحیط، ج ۲، ص ۳۸۵).
 ۳. حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعیه، بیروت، انتشارات دارالاضواء، چاپ دوم ۱۴۰۴ ه.ق، ص ۵۴.

خلیفه مورد توجه پیامبر (ص) اطاعت کنند.»^۱

این فرقه، از نظر فکری نزدیک‌ترین فرقه شیعه به اهل سنت است، زیرا که آنان از نظر کلامی عمدتاً معتزلی و از نظر فقهی پیرو فقه ابوحنیفه هستند.^۲ برخی شاخه‌های زیدیه، براساس همین دیدگاه کلامی، خلافت شیخین را به عنوان خلافت مفضول بر فاضل، همچون عموم معتزله، مشروع دانسته و پذیرفته‌اند.^۳

به دیگر عبارت، پیروان زید بن علی (ع) معتقد بودند که امامت در اولاد فاطمه (س) جاری است و هر فاطمی که شرایط امامت همچون: شجاعت، سخاوت و دانش لازم را داشته باشد و دست به قیام بزند، امام خواهد بود.^۴

برخی از مهم‌ترین دیدگاه‌های کلامی زیدیه در موضوع امامت عبارتند از:

۱. افضلیت امام علی (ع) و اولویت او بر سایر صحابه در خلافت و در عین پذیرش امامت مفضول.
 ۲. ضرورت بر فاطمی نسب بودن امام و حصر آن در عموم فرزندان حضرت فاطمه (س) که تداوم می‌یابد.

۳. امکان وجود بیش از یک امام در یک زمان و در مناطق مختلف.

۴. ضرورت قیام با شمشیر در برابر ظلم.

۵. دعوت علنی به خویشتن و خروج بر ضد ظالمان، شرط مشروعیت امامت و فعلیت یافتن آن است.^۵ با وجود این، مورخان و متکلمان، ریشه این گرایش مذهبی را به حضرت زید بن علی (ع) پیوند می‌دهند که نقطه آغاز آن این پیوند را قیام آن حضرت به حساب می‌آورند که در سال ۱۲۲ ه.ق. به وقوع پیوست. بدین جهت است که برخی «زید» را نخستین امام و بنیان‌گذار «زیدیه» می‌دانند.^۶

البته بعدها پیروان این اندیشه، به امامت «زید شهید»^۷ معتقد شدند که به همین دلیل به «زیدیه»

۱. عبدالکریم شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۴۰.

۲. همان.

۳. حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعه، ترجمه: محمدجواد مشکور، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳ ه.ش، ص ۸۹؛ علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴ ه.ش، ج ۲، ص ۲۲۶.

۴. عبدالکریم شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، صص ۱۷۹-۳۸.

۵. عبدالقاهر بن طاهر، بغداد تمیمی، اصول الدین، استانبول، مطبعة الدولة، ۱۳۴۶ ه.ق، ص ۲۸۵.

۶. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، صص ۲۰۹-۲۰۸؛ محمد بن علی ابن طفطقی، الفخری، تحقیق: عبدالقادر محمد مایو، بیروت، دارالقلم العربی ۱۹۷۷ م، ص ۱۳۱.

۷. ابوالحسن زید بن علی بن الحسن (ع)، (۱۲۱. ۷۹ ه.ق) فقیه، محدث، مفسر و ازبزرگان و دانشمندان اهل بیت (ع) بوده است.

شهرت یافتند.^۱

در مورد این که آیا خود زید بن علی (ع)، مذهب «زیدیه» را تأسیس کرد و یا فرزندش یحیی (ع) و یا کسی دیگر، اقوال در این مورد زیاد است، اما از دلایل و شواهد تاریخی استفاده می‌شود که خود زید بن علی (ع) به صراحت ادعای امامت نکرده و در این مورد هیچ گزارشی مورد اعتمادی - حتی در منابع زیدیه - وجود ندارد. بنابراین نه تنها «زید شهید» به صراحت ادعای امامت نکرده؛ بلکه حتی در منابع معتبر زیدیه و امامیه نیز صحت و صراحت ادعای امامت از جانب زید، نفی شده است. و آنچه، زید بن علی (ع) انقلاب کرد برای دفع بیداد اموی‌ها و اقامه عدل علوی قیام کرد و هرگز کسی را به امامت خودش دعوت نکرد بلکه دعوت او به «الرضا من آل محمد»^۲ بود، که مصداق آن امامان معصوم (ع) می‌باشند.

ع. اسماعیلیه

از گروه‌های شیعی که در تاریخ اسلام جایگاهی برای خود پیدا کرد و پرسروصداترین گروه شیعی معرفی شده است، مذهب اسماعیلیه می‌باشد که بعد از شهادت امام صادق (ع) به امامت اسماعیل فرزند امام، قائل شدند که در زمان حیات امام صادق (ع) از دنیا رفته بود.

سعد بن عبدالله اشعری درباره اسماعیلیه می‌نویسد: «آنان گروهی‌اند که قائل به امامت اسماعیل فرزند امام صادق (ع) شدند و باور دارند که اسماعیل نمرده است ایشان از نظرها غایب گردیده و ایشان همان امام قائم (عج) است که روزی خواهد آمد».^۳

البته ناگفته نماند که شیعیان اسماعیلی خود در مراحل اولیه به دو گروه و سپس به گروه‌های گوناگون تقسیم شده‌اند. جماعتی گفتند امامت بعد از امام صادق (ع) به نص و تصریح آن امام به فرزندش اسماعیل رسیده است، و می‌گویند اسماعیل در زمان حیات پدر از دنیا رفته است واقعیت ندارد، بلکه از روی تقیه چنین اظهار شده است، بنابراین اسماعیل زنده است و نمی‌میرد تا جهان را پر از عدل و داد کند، این فرقه را خطابیبه به نام رئیس‌شان ابی‌الخطاب می‌خوانند.

(ابوالعباس، احمد بن ابراهیم، المصابیح، ص ۳۸۵)

۱. عبدالکریم شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، ص ۳۸.

۲. چنانچه از امام صادق (ع) روایت شده است که: خدا عموم زید را بیمارزد! او مردم را به «الرضا من آل محمد» می‌خواند و اگر پیروز می‌شد به وعده وفا می‌کرد. (عیون اخبار الرضا، ج ۱، صص ۱۹۵-۱۹۴).

۳. سعد بن عبدالله اشعری، المقالات و الفرق، ص ۸۰.

در اولین برخورد که توسط ابی‌الخطاب و یارانش از کوفه علیه بنی‌عباس صورت گرفت، شکست خوردند و ابی‌الخطاب که رئیس اولیه گروه اسماعیلی بود، کشته شد و از این به بعد دعوت از کوفه به مناطق دیگری منتقل شد تا از دسترس عباسیان دور باشد و بتواند خود را حفظ نموده و پایه‌هایش را مستحکم کند، لذا از کوفه به طرف شام و مشخصاً به سلمیه در نزدیکی حمص سوریه فعلی رفته و در ظاهر با عنوان تجارت، ولی در واقع با تبلیغ مرام خود توانستند اعتقادات خود را در مناطق دیگری، گسترش داده و پیروان زیادی جلب کنند.^۱

گروهی دیگر از اسماعیلیه عقیده دارند که اسماعیل واقعاً از دنیا رفته است ولی امامت در خاندان وی باقی است. از این رو معتقدند که امامت از اسماعیل به فرزندش محمد مکتوم که او را اول الکهف و الاستار نیز می‌نامند انتقال یافته است و پس از محمد مکتوم به پسرش جعفر مصدق بعد پسرش محمد حبیب که آخرین امام پنهان است به امامت رسیده است، پس از محمد حبیب، پسر او عبیدالله مهدی امام است که وی دعوت خود را توسط داعیان از جمله ابو عبدالله شیعی در کتامة آشکار ساخت و مردم از او پیروی نمودند و عبیدالله به سلطنت قیروان و مغرب نائل آمد و حکومت فاطمیان را تشکیل داد و فرزندانش پس از وی در مغرب و مصر بیش از دوونیم قرن حکمرانی کردند.^۲ این گروه نیز به دو فرقه انشقاق پیدا کردند به نام‌های فرقه مستعلویه و نزاریه که امروزه به عنوان آقاخانیه شهرت دارند در عصر خلفای فاطمی حاکم بر مصر و شمال آفریقا شکل گرفت.^۳ حسن صباح متوفای (۵۱۸ق) از داعیان مشهور اسماعیلیه، که در جریان اختلاف نزار و مستعلی (فرزندان مستنصر، خلیفه عباسی) بر سر جانشینی از نزار حمایت کرد، فرقه نزاریه را در ایران بنیان نهاد که تا حمله دوم مغول (۶۵۴ق) توسط هولاکو بن تولی بن چنگیزخان ادامه یافت، بقایای مستعلویه امروزه در منطقه سند تحت عنوان «بهره» شناخته می‌شود.^۴

این فرقه با اسامی متعدد و گوناگونی در تاریخ ثبت شده است، چنانچه خواجه نظام‌الملک طوسی می‌نویسد: «باطنیان در هر زمانی که خروج نموده‌اند، دارای القاب و نام‌های خاص بوده‌اند، در هر شهر و ولایتی آنها را به نام خاص می‌خواندند و همه دارای یک معنی می‌باشد، در حلب و مصر اسماعیلیه، در

۱. حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعه، ترجمه محمد جواد مشکور، چاپخانه کتابچی، چاپ اول، ۱۳۲۵.ش، ص ۳۹.

۲. عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دهم ۱۳۸۲.ه.ش. ج ۱، ص ۳۸۵.

۳. محمد جواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، با مقدمه و تصحیح کاظم مدیر شانه‌چی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۷.ه.ش، ص ۵۱.

۴. همان، صص ۵۳-۵۱.

قم و کاشان و طبرستان و سبزوار سبعی، در بغداد و ماوراءالنهر و غزنین قرمطی، در کوفه مبارکی، در بصره راوندی و برقی، در ری خلفی، در گرگان محمدی، در شام مبیضه، در مغرب سعیدی، در لحسا و بحرین جنابی و در اصفهان به باطنی می خواندند.^۱

آنچه در این رساله واژه تشیع مورد نظر است همه‌ی این فرقه‌های موجود در این سرزمین؛ اعم از امامیه، کیسانیه، زیدیه، اسماعیلیه و پراکندگی جغرافیای انسانی آنان در سرزمین خراسان (افغانستان کنونی) است که مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

ب- افغانستان و جغرافیای تاریخی خراسان

با توجه به این که اطلاق نام افغانستان بر این سرزمین، پیشینه تاریخی زیادی ندارد و از سوی دیگر، طی قرون که قلمرو زمانی این رساله را تشکیل می‌دهد اکثریت این سرزمین به نام خراسان یاد می‌شده است، ضرورت دارد جغرافیای تاریخی این سرزمین را تحت همان عنوان اصیل آن، یعنی «خراسان» مورد بررسی قرار دهیم.

ب/۱. افغانستان ضمن خراسان

پیش از ورود به مباحث اصلی ضرورت دارد، بدانیم سرزمینی که امروز افغانستان نامیده می‌شود، در ادوار مختلف تاریخی؛ نام‌های متعددی داشته است، از قدیمی‌ترین نام‌های این کشور «آریانا» که از عهد اوستا (هزار سال قبل از میلاد) تا قرن پنجم میلادی، در طول یک و نیم هزار سال بر این مملکت اطلاق می‌شد، نام آریانا بود که مفهوم (مسکن آریا) داشت، از قرن پنجم میلادی تا قرن نوزدهم؛ در طی یک و نیم هزار سال نام این سرزمین «خراسان» بوده است.^۲ طبعاً دانستن نام تاریخی این سرزمین و بررسی محدوده جغرافیایی آن، در تدوین درست وقایع و رویدادهای تاریخی، سابقه فرهنگی و تمدنی، مخصوصاً جغرافیای انسانی شیعیان بسیار مؤثر خواهد بود.

چنانچه برخی گفته‌اند: در طی یک و نیم هزار سال نام افغانستان، «خراسان» بوده است^۳ همچنین گفته شده است که این سرزمین در دوره اسلامی تا اواسط قرن ۱۹ میلادی به نام خراسان یاد می‌شد.^۴

۱. خواجه نظام‌الملک طوسی، سیاست‌نامه، به اهتمام هوبرت داراک، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۳ش، ص ۳۱۱.

۲. غلام‌محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران، مرکز نشر انقلاب با همکاری جمهوری، چاپ چهارم، ۱۳۶۸ه.ش، ص ۹.

۳. غلام‌محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۹.

۴. میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، تهران، انتشارات عرفان، ۱۳۸۵ه.ش، ص ۴۷.

مورخ معاصر استاد جعفریان نیز چنین می‌نویسد:

«در گذشته نام خراسان بر بخش وسیعی از سرزمین افغانستان اطلاق می‌شد»^۱.

ناگفته نماند، همان طور که در ذیل عنوان بعدی مورد بررسی قرار می‌گیرد، سرزمین خراسان بسیار وسیعتر از افغانستان فعلی بوده و شامل حوزه‌ها و شهرهای مختلف بوده است، که قسمت عمده شهرهای آن در افغانستان فعلی واقع شده است.

ب/۲. جغرافیای تاریخی خراسان

با توجه به اسناد و منابع تاریخی، بخش عمده سرزمینی که امروز به نام افغانستان نامیده می‌شود، پیش از ورود اسلام به آن دیار و پس از آن طی قرن‌های متمادی، این سرزمین خراسان نامیده می‌شد. از این روی و با توجه به قلمرو زمانی رساله، جغرافیای تاریخی خراسان را مورد بررسی قرار می‌دهیم. پادشاهان مقتدر ساسانی که در هنگام ظهور اسلام بر کشور ایران و از جمله بر افغانستان امروزی حکومت می‌کردند، در تقسیمات اداری خویش خراسان را به نقاطی اطلاق می‌کردند که امروزه قسمت عمده آن در افغانستان واقع شده است و به نام این سرزمین یاد می‌شود. چنان‌که در یکی از منابع آمده است:

«اردشیر بابکان، مرز خراسان را چهار مرزبان کرد: یکی مرزبان مروشایگان و دوم مرزبان بلخ و طخارستان و سیوم مرزبان ماوراءالنهر و چهارم مرزبان هرات و پوشنگ و بادغیس»^۲. و نیز آمده است: «انوشیروان تمام ایران را به چهار قسمت تقسیم کرده هریک را پاژگس گفت و به نام یکی از جهات اربعه نامید: شمالی - او اختر شرقی - خورآسان که بعد خراسان شد جنوبی - نیمروز غربی - خوروران (یا خربران) برای هر کدام از پاژگس‌ها فرمانفرمائی معین شده بود موسوم به پاژگس‌بان»^۳.

البته ناگفته نماند، خراسان از لحاظ موقعیت جغرافیایی در دوره ساسانیان و زمان ورود اسلام، این سرزمین بسیار وسیع‌تر از افغانستان امروزی، ترکمنستان شرقی و خراسان محلی و ماوراءالنهر را

۱. رسول جعفریان، اطلس شیعه، تهران، سازمان جغرافیای نیروهای مسلح، ۱۳۸۹ ه.ش، ص ۶۱۲.

۲. ابی سعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود گردیزی، زین الاخبار، تحقیق و تصحیح: عبدالحی حبیبی، ص ۲۱۱.

۳. حسن پیرنیا و عباس اقبال آشتیانی، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سلسله قاجاریه، تهران، صدای معاصر، ۱۳۸۷ ه.ش، ص ۲۴۲.

در برمی گرفته است.^۱

مورخان و جغرافی نویسان، هرچند موقعیت دقیق «خراسان کهن» را متعرض نشده‌اند، ولی به نحو اجمال و از ذکر نام شهرهای خراسان و حوادثی که در آن‌ها به وقوع پیوسته‌اند قسمت‌های از خراسان را مشخص می‌کند که شهرهای چون بلخ، هرات، مرو و نیشابور به طور یقینی از شهرها و بلاد خراسان تلقی می‌شده‌اند.

البته بعضی از جغرافی دانان محدوده خراسان را تا کابل، زابلستان، بخارا، خوارزم و حدود چین گسترش داده‌اند که این نشان از آن دارد که خراسان در قرون اولیه اسلام از قلمرو وسیعی برخوردار بوده است.^۲ چنان‌که یکی دیگر از جغرافی نویسان نوشته است: «خراسان در اوایل قرون وسطی به طور کلی بر تمام ایالات اسلامی که در سمت کویرلوت تا کوه‌های هند واقع بودند، اطلاق می‌گردید، و بدین ترتیب تمام بلاد ماوراءالنهر را در شمال خاوری به استثنای سیستان و قهستان در جنوب شامل می‌گردید».^۳

همچنین در تاریخ تمدن ایران؛ خراسان شامل همگی شمال شرقی ایران تا مرز چین بود و آن را به این نواحی تقسیم می‌کردند: بُست، رخج، یا رُخد، کابل، زابلستان، طبس، مرو رود، هرات و پوشنگ، تخارستان، افشین (غرجستان)، طالقان، بلخ، خلم، چغانیان، واشگرد، بخارا، طوس، فاریاب، ابرشهر، سمرقند، چاچ یا شاش، فرغانه، اسروشنه، سغد، خجنده، خارزم^۴ همان‌طور که مشاهده شد؛ اکثر این شهرها در افغانستان فعلی واقع شده است.

یکی از مورخین معاصر در این زمینه می‌نویسد:

«در باره اینکه کلمه خراسان بر همین سرزمین افغانستان، در ازمنه قبل الاسلام هم اطلاق شده و شامل تمام این سرزمین بود، اسنادی موجود است، که در مسکوکات هفتلیان این پادشاهان را «خراسان خواتاو» یعنی «خراسان خدای» نوشته‌اند، و باز هم در یکی از مسکوکات زبان پهلوی «تگین خراسان شاه» دیده می‌شود، که بر رخ دیگر همین سکه هیکل نیم‌تنه مؤنث موجود است که به دو رخس هاله نور منقوش است و شاید که این سمبل خاص فرّه خراسان بود، و عین همین شکل را خسرو دوم ساسانی به

۱. ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله ابن خردادبه، المسالک و الممالک، بیروت، انتشارات دار صادر افست لیدن، ۱۸۸۹م، ص ۱۸.

۲. مؤلف مجهول، حدودالعالم من المشرق والمغرب، تصحیح: سید جلال‌الدین تهرانی، تهران، مطبعه مجلسی، ۱۳۵۲ه.ش، ص ۵۵.

۳. گای لسترنج، جغرافیای تاریخ سرزمین‌های خلافت شرقی، مترجم: محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۶۴ه.ش، ص ۴۰۸.

۴. سعید نفیسی، تاریخ تمدن ایران ساسانی، به اهتمام عبدالکریم، جریزه دار، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴ه.ش، ص ۳۶۳.

یاد گرفتن خراسان از تصرف هفتالیان در حدود ۶۱۳م. ضرب کرده است.^۱

برخی از مورخین، پادشاه خراسان را به نام «شاطرخان» ذکر و شهر بلخ را از بزرگ‌ترین شهرهای خراسان و وسط آن معرفی کرده و می‌گوید: «از آنجا تا «فراغنه» سی منزل و به طرف مشرق و از آنجا تا «ری» سی منزل و به طرف مغرب و از آنجا تا «سیستان» سی منزل به طرف قبله و از آنجا تا «کابل و قندهار» سی منزل و از آنجا تا «ملتان» سی منزل می‌باشد.^۲

از مجموع این شواهد و منابع دیگر^۳ به این نتیجه می‌رسیم که خراسان در زمان ساسانیان و قرون اولیه اسلام سرزمین بزرگ و وسیعی بوده که کشور امروزی افغانستان بخش بزرگی از آن را تشکیل می‌داده و قرن‌ها به نام «خراسان» خوانده شده است.

بدون تردید مناطق چون: هرات، بادغیس، فاریاب، جوزجان، بلخ، طخارستان، غور، بامیان، جزء خراسان بوده است، اما در مورد عضویت سیستان و زابلستان که در جنوب و جنوب غرب افغانستان فعلی موقعیت دارند، در بعضی منابع جدا از خراسان حساب شده است.^۴ اما قرائن و شواهد موجود گواهی این مطلب است که سیستان و زابلستان جزء خراسان بوده، زیرا مرز شرقی خراسان به هند و پامیر و تبت و مرز جنوبی آن به سند متصل است.^۵ و به تصریح منابع اولیه و معتبر چون (المسالک) و (حدود العالم) وقتی شهرهای خراسان را نام می‌برد، سیستان را یکی از شهرهای خراسان^۶ و منابع دیگری چون احسن التقاسیم سیستان را یکی از حوزه‌های خراسان می‌داند.^۷

و بهترین گواه و شاهد دیگر این است که پادشاهان صفاری که پس از طاهریان بر سیستان حکم راندند، عنوان امیر خراسان داشتند. و خود را امیر خراسان می‌دانستند.^۸

۱. عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، انتشارات دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش. ص ۱۴۲.

۲. احمد بن اسحاق یعقوبی، البلدان، مترجم: محمدابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۶۳.

۳. ابواسحاق ابراهیم‌بن محمد اصطخری، مسالک الممالک، انتشارات دار صادر لیدن، افست، بیروت، چاپ؛ ۲۰۰۴م. ص ۲۸۲، غلام‌محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۱۱۰۸.

۴. گای لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، پیشین، ص ۴۰۸، ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۷۲.

۵. ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه: علی نقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ اول ۱۳۶۱ه.ش، ص ۴۳۰.

۶. نامعلوم، حدود العالم من المشرق الی المغرب، به کوشش دکتر منوچهر ستوده، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۶۲ه.ش، ص ۱۰۱، اصطخری، المسالک والمملک، ص ۲۸۲.

۷. ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ص ۴۳۰.

۸. عبدالحی بن الضحاک بن محمود گردیزی، زین الاخبار، ص ۱۵.

لذا با نظر داشت همین مسائل، باید توجه داشت که در برخی مقاطع تاریخ، مخصوصاً بعد از ورود اسلام عنوان سیستان نیز بر بخش‌های قابل توجهی از این سرزمین اطلاق می‌شده است. بدین جهت ضرورت دارد محدوده جغرافیای سیستان را جزء خراسان محسوب نموده و بدان نیز پرداخته شود.

ج - هویت قومی و نژادی شیعیان افغانستان

همان‌طور که در قسمت مطالب گذشته ذکرش رفت، شیعیان خراسان (افغانستان کنونی) از نظر جمعیت، دومین مذهب مردم این کشور به حساب می‌آیند. شیعه‌ها از اقوام مختلفی چون: هزاره، قزلباش، سادات، بلوچ‌ها، پشتون‌ها، تاجیک‌ها و... ترکیب یافته‌اند که عمدتاً جمعیت شیعیان افغانستان را (هزاره‌ها) تشکیل می‌دهند.

در مورد اینکه هزاره‌ها از کجا آمده‌اند و با کدام یک از نژادهای عمده بشری پیوند خورده‌اند، آیا از قدیم در این سرزمین بوده‌اند و یا بعداً در این سرزمین ساکن شده‌اند؟ تئوری و نظریه‌های مختلفی ارائه گردیده است که در اینجا به طور اختصار، چگونگی نظریات غالب در این مورد مطرح می‌شود.

۱. نظریه اول: بومی بودن هزاره‌ها

عده‌ای از محققین، هزاره‌ها را از جمله بومی‌ترین مردم این کشور می‌دانند. فیریر (ferrer) دانشمند فرانسوی که در جریان قرن نوزدهم از بخش‌های مختلف هزارستان دیدار کرده است، هزاره‌ها را از ساکنین اصلی و بومی این سرزمین می‌داند و می‌گوید: «در زمان اسکندر مقدونی در همان محلی زندگی می‌کردند که فعلاً بودوباش دارند»^۱

فیریر برای اثبات ادعای خود از نوشته‌های مورخ یونانی کورتس (curtsuui) که می‌گوید: اجداد هزاره‌ها در زمان اسکندر در مناطق مرکزی افغانستان زندگی می‌کردند^۲ استفاده می‌کند.

از محققین افغانستانی کسانی که این نظریه را مورد تأیید قرار داده‌اند، شیرمحمد ابراهیمی می‌باشد، او هزاره‌ها را از ساکنین قدیمی افغانستان و دارای اولوس کلان و قوم بسیار می‌داند.^۳

مرحوم غلام‌محمد غبار، اگرچند بحث مستقلی تحت عنوان منشأ نژادی هزاره‌ها نیاورده است، ولی در مورد انتخاب احمدشاه ابدالی مطالبی دارد، که از این مطالب چنین برداشت می‌شود که، هزاره‌ها قبل از

۱. تیمور خانوف، تاریخ ملی هزاره، ترجمه: عزیز طغیان، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ اول ۱۳۷۲ ه.ش، ص ۱۹.

۲. همان.

۳. شیرمحمد خان گندا پور ابراهیمی زی، تواریخ خورشید جهان، چاپ پاکستان، ۱۳۱۱ ه.ق. ص ۳۱۴.

چنگیزخان در افغانستان بوده و در مقابل حملات چنگیزخان مقاومت می کرده است.^۱

عبدالحی حبیبی یکی دیگر از نویسندگان، هزاره‌ها را از ساکنین قدیمی افغانستان دانسته و در مقاله تحت عنوان آیا کلمه هزاره قدیمی تر است؟ ایشان می‌گوید: «درباره هزاره و سرزمین هزارستان که اصطلاحی متأخر است گاه‌گاهی نویسندگان و جستجو کنندگان چیزی نوشته و یا گفته‌اند که معلومات ایشان نیز به دوره متأخر و بعد از تاخت و تاز چنگیز مربوط است و آنقدر اعتبار و واقعیت تاریخی ندارد.»^۲

آقای جلال‌الدین صدیقی، از قول یوسف‌زی رئیس باستان‌شناسی افغانستان به نکته جالبی اشاره نموده و می‌افزاید:

«مجسمه‌ها و تصاویری که از عهد بودایی مانده است، معمولاً در هر منطقه‌ای که ساخته شده است بازتاب همان گروه اتنیکی (نژادی) بوده است که در آن محل زیست داشته‌اند، از این رو چنین برمی‌آید که هیكل‌های بودایی و تصاویر دیواری واقع در بامیان به اتنیک‌های خلق هزاره شباهت به هم می‌رساند، این خود دلیلی دانسته می‌شود بر قدمت سکونت این گروه اتنیکی در بامیان کنونی، پس بدون چون و چرا گفته می‌توانیم که در آفرینش‌های گنجینه‌های هنری بامیان کهن، سهم خلق هزاره و اسلاف هنرپرورشان نه تنها برجسته و متباز بوده است بلکه ملیت هزاره حق دارد که بدین دستاوردهای هنری اسلاف کهن‌شان افتخار نموده و خود را وارث کهن هنری باشکوه بامیان بشمارد که جهان هنر اکنون در پیشگاه آن همه آثار پرشکوه هنری سر تعظیم فرود می‌آورد.»^۳

و بالاخره، پوهاند دکتر جاوید و عمر صالح مؤلفان جغرافیای صنف نهم معارف می‌نویسند: «این طایفه (هزاره) از اقوام اصلی و بومی این سرزمین‌اند که قبل از مغول و چنگیز به نام غرزه یعنی غرجستان معروف بوده است و سلسله شاهان غور و شاهان بامیان از میان همین اقوام بوده‌اند.»^۴

بنابراین مردم هزاره در تاریخ سوابق طولانی قبل از چنگیز دارد و دلایلی موجود است که این مردم در قرون متمادی قبل از آن هم در این سرزمین ساکن بوده‌اند.

۱. غلام‌محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۳۵۴.

۲. عبدالحی حبیبی، جغرافیای تاریخی افغانستان، چاپ پاکستان، ۱۳۷۸ ه.ش، ص ۱۱۳.

۳. موسیو گودار، مادام گودار، آثار عتیقه بامیان در هزارستان، ترجمه: احمد علی خان، قم، انتشارات اسماعیلیان، صص ۱۰-۹.

۴. جاوید و عمر صالح، جغرافیای صنف نهم معارف، کابل ۱۳۶۵ ه.ش، صص ۲۳-۲۲.

۱-۱. دلیل اول

دلیل نخست این است که نام هزاره تنها بر این سرزمین که قلب افغانستان است اطلاق نمی‌شده بلکه در ماورای اباسین و سرایشب‌های کوه‌های کشمیر وادی معروفی موجود است که آن را هزاره گویند. ولی مردم آن از جنس تاتاری و قیافه نژاد زرد نیستند بلکه از بقایای آریایی‌های هندی شمرد می‌شوند و البته آن‌ها نیز به کلی از دیالکت‌های آریایی هندی است. پس اگر تسمیه هزاره اینجا را از نوع هزاره لشکر چنگیز بدانیم، آیا درباره تسمیه آن هزاره‌ها، چه خواهیم گفت؟ در حالی که طبق گواهی تاریخ چنگیزخان اصلاً از دریای سند نگذشته که داستان مراجعت چنگیزخان از کنار آب سند و مقام کردن در مواضع مروان در جوامع التواریخ به تفصیل بیان شده است.^۱

۱-۲. دلیل دوم

قدمت نام هزاره از نظرتاریخی این است که هیوان تسنگ زائر و جهانگرد معروف چینی که بعد از سیاحت هند که سفرش را در سال ۶۲۹م. آغاز کرده بود، در هنگام بازگشت به تاریخ ۲۵ جون ۶۴۴ میلادی، به تسو-کو-چه (آراکوزیا) آمد. وی پایتخت نخستین آن را هو-سی-نه (غزنه) و پایتخت ثانی را هو-ساله می‌گوید، و در سال ۶۴۵م. با مقداری از آثار مقدس بودایی که ب ۲۲ اسب حمل می‌شد، به چین برگشت و مشاهدات سفر خود را در کتاب «سی-و-کی» نوشت.^۲

سنت مارتن نخستین شخصی است که نام اولین را باغزنه و ثانوی را هزاره تطبیق کرد. اگرچه جنرال کنگهم در جغرافیای قدیم هند با استناد قول ابوالفضل تطبیق نام دوم را صحیح نمی‌داند و آن را گذرستان کنارهای هلمند می‌داند. ولی بطلمیوس جغرافی نگار معروف نیز در همین واقع جایی را به نام اوزاله (ozala) در شمال غرب آراکوزیا ذکر می‌کند که با وجود مطالب روایت هیوان تسنگ و بطلمیوس نمی‌توان برقول ابوالفضل اعتماد کرد.^۳

موسیوفوشر، نیز می‌گوید: در اوایل قرن اول هجری «هیونگ تسانگ» همراه یکی از پادشاهان افغانستان که در اطراف کشور خود گشتی می‌زد تا هم مالیات عقب افتاده را وصول کند و هم قدرت

۱. رشیدالدین فضل‌الله، جامع التواریخ، به کوشش دکتر بهمن کریمی، انتشارات نسبی حاج محمدحسین اقبال و شرکاء، ۱۳۳۸ه.ش، صص ۳۷۷-۳۷۸.

۲. عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۲۳، به استناد مقدمه کتاب سی. یو. کی، ترجمه: سمویل بیل انگلیسی، چاپ لندن، ۱۸۸۴م.

۳. عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۲۳.

مرکزی را به قبایل اطراف نشان دهد، از هزارستان نیز عبور کرده است، وقتی مسافر مزبور به اتفاق پادشاه وارد هزارستان می‌شود، هوای سرد خلق ناهنجار ساکنین را که حتی زبان‌شان با زبان همسایگان اختلاف داشت یادداشت می‌نماید و به همین طریق از قیافه مآبی که امروز هم مردم این ناحیه دارند تعجب می‌کند، همان‌طور که مسافر انگلیسی مورگرافت (Moor craft) که مستقیماً از لاداک (Ladakh) می‌آمده وقتی به هزاره جات رسیده اظهار نموده است که در کوه‌های افغانستان همان مردمی را مشاهده نموده که در تبت شرق دیده بود، از این هم بالاتر که هزار سال قبل از مسافرت هیوانگ تسانگ، اسکندر ناچار شد از جنوب به شمال افغانستان عبور نماید، مورخان او می‌نویسد که اسکندر یک نوع مردم تازه‌ای را مشاهده کرد که از دیگران بسیار سرکش‌تر بودند، شرحی که کنت کورس (Quinte curse) از خانه‌های گلی آن‌ها می‌دهد با آنچه که مسافری به نام فریر نقل می‌کند و آنچه امروز هر مسافری به چشم بیند کاملاً تطبیق می‌نماید.^۱

تطبیق نام هزاره، اکنون آنچه را هیوانگ تسانگ به شکل -هو- سا- له (Ho-sa-la) و بطلمیوس به شکل (o-za-la) آورده با نام کنونی هزاره تطبیق می‌کند و از نظر زبانی‌شان نیز همین مقصد را روشن می‌سازد، در تلفظ چینی و یونانی کلمه فرقی نیست، هردو سیلاب دارد، که تبدیل «سا» به «زا» و «او» به «هو» در فیلا لوژی مطرد است و لام تاکنون به «را» ابدال می‌گردد، مانند دیوار=دیوال و مانند آن، پس از نظر فیلالوژی هیچ بعدی ندارد که هو- سا- له یا او- زا- له یونانی همان هزاره کنونی باشد، چون در همان قرن هفتم میلادی هیوانگ تسانگ، بسیاری از قبایل و بلاد افغانستان را به همین نام‌های کنونی ایشان، منتهی با لهجه چینی ذکر می‌کند، در کنار غزنه و هزاره «ابوکین» افغان را نیز می‌آورد، بنابراین باید گفت که هزاره‌ها از همان عصر قدیم از زمان اسکندر تاکنون در افغانستان ساکن بوده و قرن‌های طولانی با هم زندگی داشته‌اند.^۲

۲. نظریه دوم: بازماندگان لشکر چنگیز

نظریه وجود دارد که هزاره‌ها را از بازماندگان مغول می‌دانند، ظاهراً اولین کسی که نوشته هزاره‌ها از بقایای سپاهیان مغول می‌باشند، ابوالفضل دکنی مورخ عصر اکبرشاه بوده است، او در اکبرنامه می‌نویسد: «هزاره‌ها از سپاهیان منکوان، نبیره چنگیزخان است، بعد از او عدّه زیادی از مورخین،

۱. موسیو فوشر، تمدن ایرانی، ترجمه عیسی بهنام، تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، چاپ دوم، ۱۳۴۶ه.ش، ص ۴۳۹.

۲. عبدالحی حبیبی، جغرافیای تاریخی افغانستان، ص ۱۱۳.

جغرافی‌نگاران و سیاحان از او متابعت کرده و همان سخن ایشان را تکرار نموده‌اند.^۱
 بعدها تیمورخانوف محقق روسی در کتاب تاریخ ملی هزاره می‌نویسد: «م. النفطن، برس و «گ. وبری» پایه‌گذار نظریه مغولی بودن منشاء نژادی هزاره‌ها می‌باشد، آنان ادعا می‌کنند که «هزاره‌ها» از اخلاف جنگجویان مغول هستند که توسط چنگیزخان به افغانستان آورده شده‌اند.^۲

نقط نظر «گ. وبری» توسط دانشمند انگلیسی «ه. و. بلیو» شرح و گسترش داده شد، براساس طرح وی هزاره‌ها از اخلاف عساکر انتقال یافته توسط عساکر چنگیزخان شمرده می‌شوند که جایگزین شدن آن‌ها در مناطق مرکزی افغانستان بعد از نابودی کامل ساکنین بومی و فارسی‌زبانان منطقه امکان‌پذیر گردید.^۳

بلیو برای اثبات نظرش از اسمای جغرافیایی مناطق شرق افغانستان و قسمت‌های شمال باستان استفاده می‌کند که با لفظ هزاره منشاء مشترک داشته باشد، مانند منطقه هزاره‌نشین شرق «اتوکا» به نظربلیو، مناطق جغرافیای مذکور نشان‌دهنده آنند که پایگاه‌های جنگی فرقه‌های چنگیزخان در آن‌جا استقرار یافته بودند.^۴

بعد از این بود که دانشمندان و تاریخ‌نویسان دیگری چون و آن بری (Vanbery) برس (Bures) (تیلر) (Tyler) هاگر (Hacher) (فاکس) (Fax) ایو امورا (Ewamara) ماکون (Macmun) و غیره نیز حمایت کردند.^۵

در دایره المعارف امریکانا نیز آمده است: «هزاره‌ها که سومین گروه بزرگ از گروه قومی این کشور را تشکیل می‌دهند و اعتقاد بر این است که این قوم از تبار مغول بوده و بین قرن سیزده و پانزده به این منطقه آمده‌اند.^۶

پطروسفسکی نیز مدعی است که هزاره‌ها از اولاد مغول نیکودر شمرده می‌شود، او می‌گوید: «دسته جات مغولی نیکودری که از اولوس هولاکوخان جدا شده در مشرق خراسان و اکنون در اراضی افغانستان

۱. حسین علی یزدانی، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، تهران، محمدابراهیم شریعتی افغانستانی، ۱۳۷۲ ه.ش، ج ۱، ص ۱۵۶.

۲. تیمورخانوف، تاریخ ملی هزاره، ترجمه: عزیز طغیان، چاپ پاستان، چاپ اول ۱۹۸۰ م، ص ۱۰.

۳. تیمورخانوف، تاریخ ملی هزاره، ص ۱۰.

۴. همان.

۵. حسن پولادی، هزاره‌ها، ترجمه: علی عالمی کرمانی، تهران، محمدابراهیم شریعتی افغانستانی، ۱۳۸۱ ه.ش، ص ۱۵.

۶. تصویر شیعه در دایره المعارف امریکانا، «ترجمه و نقد مقالات شیعی دایره المعارف امریکانا»، زیر نظر محمود تقی‌زاده داوری، چاپ و نشر بین‌المللی وابسته به انتشارت امیرکبیر، ۱۳۸۲ ه.ش، ص ۷۴.

مسکن گزیدند، اخلاف نیکودر این گروه عظیمی از مغولان را که اکنون به هزاره مشهورند و قریب به یک میلیون نفر بالغ می‌گردد به وجود آوردند و حتی در قرن ۱۹ هم بخشی از آنان زبان مغولی را حفظ کرده بودند.^۱

بار تولد در کتاب جغرافیای ایران می‌گوید: «هزاره‌ها از نظر نژاد مغول می‌باشد، در این زمان (صد سال قبل) پرجمعیت‌ترین و مقتدرترین قوم این مملکت (افغانستان) بوده و در شمال و در جنوب سلسله عمده جبال سکونت داشتند، تسخیر مملکت کوهستانی و فتح قلاع محکم غور به قیمت صدمات بزرگی به مغول‌ها تمام شد، پس از استیلای کامل دسته‌های از قشون در مملکت گماشته شدند که به تدریج زبان مغولیان را قبول نمودند.^۲

۳. نظریه سوم: مختلط بودن هزاره‌ها

نظریه دیگری هست که هزاره‌ها از نژاد مختلط می‌باشند، عده‌ای از مورخین و نظریه‌پردازان بر این عقیده هستند که هزاره‌ها از اسلاف و اعقاب ترک و مغول می‌باشند که در طول قرون در این ساحه جابه‌جا گردیده‌اند، این نظریه بر مبنای قیافه‌شناسی و ساختار فیزیکی، جهره و اندام هزاره‌ها ارائه گردیده است، پس بر اساس این نظریه، هزاره‌ها از اختلاط نژاد ترک و مغولی بوده و به ویژه بعد از حکومت منکو قاآن از سال‌های ۱۲۹۱-۱۲۸۴ در این ساحه بیشتر انکشاف یافته است، از جمله کسانی که مدعی این نظریه است، پرفسور دورن است او می‌گوید: «هزاره‌ها جابه‌جایی‌شان در نتیجه نقل و انتقال موج مانند مغول‌ها و ترک‌ها طی قرون سیزدهم تا پانزدهم به مناطق مرکزی افغانستان صورت گرفته و حداکثر در دوره منکوقاآن و بعداً در زمان ارغون‌خان در سال‌های ۱۲۹۱-۱۲۸۴ بوده است.»^۳

از دیگر دانشمندان خارجی «ی.ی. بیکن» نیز معتقد است که هزاره‌ها فرزندان عساکر «ترک مغول» هستند، حضور آن‌ها در مناطق مرکزی افغانستان دلیل بر فعالیت منکوقاآن و یا هولاکو خان و یا پیروان آن‌ها نیست، بلکه حضور آن‌ها در نتیجه پیروزی اولوس جغتای می‌باشد، به نظر وی هزاره‌ها در مناطق فعلی و مرکزی افغانستان در قبال کوشش‌های متعدد امرای حکومت جغتای به منظور حمله به سرزمین غنی و ثروتمند جایگزین شده بودند، بیکن مدعی است که تنها بین سال‌های ۱۳۰۶-۱۲۸۲ به تعداد ۱۰۰۰۰

۱. پطرو فسفسکی، کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول، ترجمه: کریم کشاورز، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، چاپ ۱۳۴۴ه.ش.، ص ۶۸.

۲. بارتولد، جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه: حمزه سرداد ور (طالب‌زاده)، انتشارات توس، چاپ سوم، ۱۳۷۲ه.ش، ص ۱۱۲.

۳. تیمورخانوف، تاریخ ملی هزاره، ص ۱۲.

بار لشکرکشی از راه افغانستان به مناطق شمال هندوستان صورت گرفت، در زمان لشکرکشی‌های مذکور، آن‌ها به تأسیس پایگاه‌های مهاجرنشین جنگی موفق شدند و هزاره‌های فعلی عبارتند از فرزندان مهاجرین مذکور.^۱

۴. نظریه مختار در مورد منشاء نژادی هزاره‌ها

آنچه مهم به نظر می‌رسد، این است که نظریه‌های در مورد منشاء نژادی هزاره مطرح شد، چندان منافاتی با همدیگر ندارند و قابل جمع است، چون مغول بودن هزاره‌ها در هر سه نظریه وجود دارد، فقط اختلاف در زمان است، بعضی‌ها هزاره‌ها را مغول بومی و از ساکنین اصلی و بومی می‌دانند و بعضی دیگر دچار شبه شده چنگیزخان را که در قرن سیزده و چهارده میلادی بوده است را منشاء نژادی هزاره‌ها دانسته‌اند، در حالی که برای این نظریه دلیل محکمی وجود ندارد، بلکه دلیلی نقضی بر رد این دلیل وجود دارد.

۱. بر اساس این نظریه عساکر چنگیزخان بعد از نابودی کامل ساکنین بومی این مناطق که فارسی زبان بودند استقرار یافتند و یا با ساکنین بومی این مناطق امتزاج پیدا کردند.

اولا: این خود دلیلی بر بومی بودن این مردم است.

ثانیا: اینکه زبان مردم این مناطق قبل از چنگیزخان فارسی بوده و زبان امروز هزاره‌ها نیز فارسی است، در حالی که زبان عساکر چنگیزخان فارسی نبوده است.

ثالثا: اینکه چطور شد ساکنین اصلی این سرزمین به کلی نابود شد که حتی یک نفر هم باقی نمانده است خود جایی سؤال دارد؟

رابعا: اینکه چنگیزخان یک سلطان و حاکم یکی از قبایل مغول بود که در قرن سیزده و چهارده میلادی حکمرانی کرده و فتوحات داشته است، مانند سایر حکمرانان از دیگر اقوام و نژادها، پس نمی‌تواند به عنوان منشاء نژادی مغول‌ها و هزاره مطرح باشد.

۲. بلیو از جمله کسانی است که معتقد است هزاره‌ها از بقایای عساکر چنگیزخان است، او برای اثبات نظرش مناطقی را نام می‌برد که پایگاهی جنگی فرقه‌های چنگیزخان در آنجا استقرار یافته بودند، او در ادامه توضیح داده و می‌گوید: «این مردم «هزاره‌ها» با همه نژادهای دیگر افغانستان فرق دارند و قسمت بزرگی از مملکت را اشغال کرده‌اند که از یک سو از مرز کابل و غزنی تا هرات و از نواحی مجاور

^۱. همان، ص ۱۳.

قندهار تا بلخ امتداد دارد، در مورد اصل و منشاء قوم هزاره تردیدی وجود ندارد، زیرا قیافه و خصوصیات دیگر می‌رساند که آن‌ها از تاتارهای مغول می‌باشد، ولی در مورد تاریخ و زمان استقرار در این نواحی اطلاع کاملی وجود ندارد و خود آنان نیز روایاتی در این مورد ندارند^۱

در حالی که توضیحات که بلیو در مورد هزاره در سرزمین هزاره می‌دهد، با سرزمین هزاره‌ها قبل از اسلام یا مقارن ظهور اسلام (سلسله غوریان) مطابقت دارد، مگر قیافه و خصوصیات زمان را مشخص می‌کند که قیافه هزاره‌ها مغول‌های زمان چنگیز رانشان بدهند. و از طرفی دیگر اگر هزاره‌ها از بقایای عساکر چنگیزخان هستند، پس باید زمان استقرار آن‌ها در این مناطق مشخص باشد چرا که حمله مغول در افغانستان یک تاریخ و زمان مشخصی دارد، علاوه بر این‌ها رشیدالدین حافظ ابرو و جوزجانی ثابت می‌سازند که نه خود چنگیزخان و نه هیچ‌یک از فرماندهان عسکری‌اش فرمان اسکان را در مناطق فعلی هزارستان صادر نکرده بودند.^۲

اما کسانی که معتقدند هزاره‌ها از نژاد مختلط ترک و مغول بوده‌اند؛ اگر منظور اختلاط هزاره‌ها از نژاد ترک و مغول، مغول‌های هستند که از بقایای چنگیزخان و نوادگان او به حساب می‌آیند، باید متذکر شد که قائلین این نظریه مانند قائلین به مغولی بودن هزاره‌ها دچار شبهه شده و به همان دلایلی که از نظریه مغولی بودن هزاره‌ها رد شد، قابل رد است. اما اگر منظور از مغولی بودن مغول‌های هستند که از ساکنین بومی این مناطق به حساب می‌آیند، دور از ذهن نخواهد بود

پس با استفاده از میان تحقیقاتی که دانشمندان خارجی و افغانستانی در مورد منشاء نژادی انجام داده است و با استفاده از شواهد و قرائن تاریخی دیگر به طور قطع و یقین می‌توان گفت که هزاره‌ها از ساکنین اصلی و بومی این کشور بوده و از نژاد زرد هستند، اما در این‌که از شاخه ترک هستند یا مغول به طور یقین ثابت نشده است و بنابراین می‌توان گفت از شاخه ترک و مغول می‌باشند.

نتیجه‌گیری

در این فصل بعد از این‌که به بیان فرقه‌های موجود تشیع در دوره تاریخی مورد نظر پرداختیم، از نگاه جغرافیای تاریخی به این نتیجه رسیدیم که کهن‌ترین نام کشور افغانستان کنونی تا قرن ششم میلادی، آریانا بوده و از قرن ششم میلادی به بعد یعنی قبل از ورود اسلام و در قرون اسلامی مورد تحقیق این رساله به نام خراسان یاد می‌شده است و کشور انگلیس بدون نظر داشت مردم این کشور، نام این سرزمین را با توجه به رقابت‌های

^۱. هنری فیلد، مردم شناسی ایران، ترجمه: عبدالله فریاد، تهران، انتشارات کتابخانه ابن سینا، چاپ ۱۳۳۴ ه.ش، ص ۶۹.

^۲. تیمور خانوف، تاریخ ملی هزاره‌ها، ص ۲۲.

قومی و مصالح قوم پشتون و منافع سیاسی انگلیس، «افغانستان» گذاشت.

در مرحله بعد، با توجه به زندگی اقوام و قبایل مختلف در این کشور که عمده‌ترین آن‌ها چهار قوم می‌باشند که عبارتند از: افغان، هزاره، تاجیک و ازبک؛ اکثریت جمعیت شیعیان را (هزاره‌ها) تشکیل می‌دهند، از نظر جمعیت دومین مذهب مردم به حساب می‌آیند، از اقوام مختلفی چون: هزاره، قزلباش، سادات، بلوچ‌ها، پشتون‌ها، تاجیک‌ها و... ترکیب یافته‌اند، در مورد اینکه هزاره‌ها از کجا آمده‌اند و با کدام یک از نژادهای عمده بشری پیوند خورده‌اند، آیا از قدیم الایام در خراسان (افغانستان) بوده‌اند و یا بعداً در این سرزمین ساکن شده‌اند؟ تئوری و نظریه‌های مختلفی ارائه گردید، و با توجه به مستندات و شواهد تاریخی از تحقیقات دانشمندان که در مورد منشأ نژادی هزاره‌ها انجام داده به این نتیجه رسیدیم که هزاره‌ها متشکل از قبایل و طوایف متعدد، از ساکنان بومی و اصلی این سرزمین بوده و اجدادشان در زمان اسکندر مقدونی که نه تنها در ساحات مرکزی بلکه در اقصی نقاط این کشور حضور دیرینه داشته‌اند.

فصل دوم: زمان، زمینه‌ها و عوامل ورود و گسترش تشیع در افغانستان

عناوین بحث:

- ✓ همزمانی ورود اسلام و تشیع در افغانستان
- ✓ زمینه‌های ورود و گسترش تشیع در افغانستان
- ✓ عوامل گسترش تشیع در افغانستان
- ✓ جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

مقدمه

رواج یک فکر و اندیشه در یک سرزمین، علاوه بر عوامل مروج آن فکر، تحت تأثیر زمینه‌ها به معنی بستر و شرایط مناسب برای رشد آن فکر و اندیشه نیز هست، رواج اندیشه تشیع در افغانستان نیز از این قاعده مستثنی نبوده و تشیع به عنوان یک مذهب برای اینکه جای خودش را در بین مردم باز کرده، ترویج و گسترش پیدا نماید، نیازمند زمینه‌های مناسب است تا در آن بستر مناسب رشد نماید و مردم نیز به آن اقبال پیدا کرده و گرایش یابند و اگر زمینه و بستر فعالیت مناسب نباشد، هرچند عوامل نیرومند به ترویج یک فکر و اندیشه پردازند، نمی‌توانند توفیق چندانی کسب نمایند. از این رو، در این فصل، افزون بر زمان ورود تشیع، زمینه‌ها و عوامل گسترش تشیع به افغانستان را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

از سوی دیگر، بررسی مجموعه زمینه‌ها و عوامل گسترش تشیع در افغانستان پیش از بررسی سیر تحول جغرافیای انسانی شیعه در این منطقه، در واقع تحلیل کلی و اجمالی جغرافیای انسانی شیعه در افغانستان طی دوره زمانی مورد نظر است و طبعاً، مطالب این فصل فهم مطالب فصل‌های بعدی را تسهیل می‌کند.

الف - همزمانی ورود اسلام و تشیع در افغانستان

قبل از ورود سپاه اسلام در خراسان (افغانستان فعلی)، این کشور که در آن زمان بخش شرقی (پادگوس خوراسان) امپراتوری ساسانی را تشکیل می‌داد، به صورت ملوک الطوائفی و حکومت‌های محلی اداره می‌شد، این حکومت‌ها که هرکدام قلمرو جداگانه‌ای در اختیار داشتند، عبارت بودند از: کابل‌شاه، شیران بامیان، شاه جوزجان، برازان (ملک هرات، بادغیس و پوشنگ (فیرزو)، شاه زابلستان (برازبنده) ملک غرجستان، ملک مرو رود (مرغاب) (رتبیل) ملک سجستان و رُخج^۱ مردم این سرزمین همان‌گونه که از نظر سیاسی تحت حکومت واحدی نبودند از دین واحدی نیز پیروی نمی‌کردند، بلکه از ادیان مختلفی همانند: بودایی، برهمنی، زرتشتی^۲ و نیز ادیان توحیدی مسیحیت و یهودیت پیروان و طرفداران پروپاقرصی در بخش‌های از این سرزمین داشتند.^۳ در آن زمان خراسان از نظر سیاسی - دینی

۱. ابوالقاسم عبدالله بن خردادبه، المسالک و الممالک، مترجم: حسین قره چانلو، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۳۲.

۲. عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، صص ۴-۲.

۳. تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان (پژوهش دانشگاه کمبریج)، ترجمه: حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱ ه.ش، ج ۳، ص ۴۰۷.

بیشتر در ناحیه شرق و غرب تقسیم شده بود، ناحیه غربی کشور همانند هرات و توابع آن و سیستان تحت تأثیر حکومت ساسانیان بوده که دیانت زرتشتی داشتند و زبان پهلوی، اما در ناحیه مرکزی و زابلستان و نواحی دریای کابل حکومت‌های محلی از بقایای یفتلیان با آیین‌های بودایی و برهمنی وجود داشتند^۱ در این میان فعالیت دو دین توحیدی یهود و نصاری نیز از موقعیت مهم خراسان غافل نماندند: به ویژه یهودیان در شهرهای دارای موقعیت تجاری از جمله هرات، زرنج، بَست، بلخ و غزنه سکنی گزیدند.^۲

پس در آستانه ظهور اسلام نوعی پراکندگی سیاسی و مذهبی در خراسان وجود داشت؛ به لحاظ سیاسی حکومت‌های مختلفی زمام امور بخش‌های از این سرزمین را در دست داشتند و به لحاظ مذهبی، آیین‌های مذهبی گوناگونی مانند زردشتی، بودائیسیم، میتراپرستی و نیز یهودیت و مسیحیت دیده می‌شد، اما هیچ مذهبی به عنوان مذهب ملی و فراگیر پذیرفته نشده بود، در چنین اوضاع و احوال نابسامان سیاسی و مذهبی که شرایط کاملاً برای یک تحول سیاسی و عقیدتی آماده بود، این کشور برای اولین بار با فاتحان عرب مسلمان روبه‌رو شد و به پیشواز دین جدید اسلام رفت.

شعار (برادری و برابری) و روش مدبرانه عرب‌ها که آزادی دین را در برابر پرداخت جزیه تضمین می‌کردند و همچنین حکومت‌های محلی را در بدل خراج، بر قدرت‌شان باقی می‌گذاشتند، باعث شد تا اعراب با کمترین برخورد مسلحانه و بیشتر از راه مصالحه وارد خراسان شوند.^۳

با پیشرفت تدریجی دین اسلام در خراسان ادیان‌های موجود به مرور از بین رفتند و جز اقلیت‌های کوچکی از پیروان آیین زردشتی، یهودی، هندو، مسیحی آن هم در بعضی شهرها باقی نماندند.^۴ این اقلیت‌ها خصوصاً اقلیت‌های مسیحی و یهودی تا قرن چهارم هجری قمری در بعضی نقاط بعضی شهرها باقی بودند و از آن به بعد گزارشی از حضور آنان وجود ندارد.^۵

۱. عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۳-۴.

۲. ادموند کلیفورد باسورث، تاریخ سیستان، ترجمه: حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷ ه.ش، ص ۵۴.

۳. ابو محمد احمد بن علی اعثم کوفی، الفتوح، مترجم: محمد بن احمد مستوفی هروی، تصحیح: غلام‌رضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول ۱۳۷۲ ه.ش، ص ۲۸۳، محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۵۵.

۴. میرغلام‌محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، صص ۲۸۸-۲۸۶.

۵. محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ص ۴۳۲، نامعلوم، حدوالعالم من المشرق الی المغرب، ص ۱۰۱.

الف/۱- ورود اسلام در افغانستان

درباره تاریخ ورود اسلام به خراسان یا افغانستان کنونی با توجه به منابع موجود اختلاف نظر وجود دارد، از دیدگاه بعضی‌ها؛ اولین بار سپاه اسلام در سال ۲۲هـ.ق، به فرماندهی احنف بن قیس وارد مرزهای خراسان شد.^۱ احنف بن قیس از راه طبرس وارد خراسان گردید و شهر هرات را با جنگ گشود، مردم این سرزمین یکی بعد از دیگری راه صلح در پیش گرفتند و هر کسی هم که فرار کرده بود برگشت و از منطقه نیشابور تا طخارستان همه آرام گرفتند.^۲

اما نظر دیگران است که ورود سپاه اسلام در خراسان را در سال ۳۰هـ.ق، میداند و در چگونگی ورود اسلام آورده شده است که عبدالله بن عامر بن کریز در همین سال رو به خراسان نهاد.^۳ به هر صورت، از منظر تاریخی ورود اسلام در این کشور از دو جبهه صورت گرفته که ذیلاً ذکر می‌گردد.

الف/۲- ورود اسلام به افغانستان از دو جبهه

با توجه به مستندات تاریخی فتح خراسان در زمان خلافت عمر، آغاز گردید. آغاز فتوحات اسلامی در خراسان از دو جبهه شروع شد

۱. جبهه شمال

هنوز ربع قرن از طلوع خورشید عالم‌تاب اسلام نگذشته بود و عمر خلیفه دوم بر مسند خلافت اسلامی تکیه زده بود که لشکر اسلام امپراتوری کهن ساسانیان را از پای در آوردند و به طرف خراسان حرکت نمودند.

اولین سردار لشکر عرب، احنف بن قیس تمیمی که در سال ۱۸ یا ۲۲ هجری^۴ به تعقیب یزدگرد گماشته شده بود^۵ با لشکر بسیار وارد خراسان شد. احنف توانست هرات را بدون جنگ و خونریزی فتح

۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۳هـ.ق، ج ۴، ص ۱۶۷.

۲. عزالدین علی بن ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت دار صادر ۱۴۰۲هـ.ق، ج ۳، صص ۱۲۶-۱۲۴.

۳. احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، مکتبه النهضه المصریه، بی تا، ج ۲، صص ۴۹۹-۵۰۰.

۴. ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۶۶ و ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۳.

۵. أبو الفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر الدمشقی، البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۱۲۷.

نماید.^۱

در منابع تاریخی چنین آمده است:

«بدین سبب (تعقیب یزدگرد) احنف بن قیس، خراسان را قصد کرد و از راه طبرس وارد خراسان شد و شهر هرات را با جنگ گشود و صحار بن فلان عبدی را به حکومت هرات نصب نمود».^۲

گفته شده این فتح در سال ۳۱ هجری نصیب مسلمانان شد.^۳ سپس احنف بن قیس با چهارهزار نفر نیروی اسلام، به طرف طخارستان، جوزجان و فاریاب به راه افتادند تا آنها را نیز به اطاعت اسلام در آورد. در آنجا با مشرکین جنگ شدیدی نمود تا این که پیروزی به دست آورد و پرچم اسلام را در آن مناطق برافراشت.^۴ و این پیروزی در سال ۳۲ هجری اتفاق افتاده است.^۵ و از آنجا مروشاهجان را قصد کرد. مطرف بن عبدالله بن شخیر را هم به نیشابور فرستاد. حارث بن حسان را هم به سرخس روانه کرد. چون به مرو شاهجان رسید، یزدگرد از آنجا خارج شد و در مرورود اقامت نمود.^۶

طبری می نویسد:

«احنف، مروین (مرو شاهجان و مرورود) را فتح نمود، مرو شاهجان را با صلح گرفت و مرو رود را با جنگ فتح نمود و این در سال ۳۳ هجری بود».^۷

احنف در مرو شاهجان اقامت گزید، سپس از آن شهر خارج شد و حکومت محل را به نعمان باهلی واگذار کرد.^۸ برای احنف از کوفه مدد رسید که در چهار قسمت، و هر قسمتی زیر لوای یک امیر بود. علقمه بن نصر نضری، ربیع بن عام تمیمی، عبدالله بن ابی عقیل ثقفی و ابن ام غزال همدانی؛ امراء آن مدد بودند.^۹ احنف مرو رود را قصد نمود. چون یزدگرد شنید ناگزیر از آنجا سوی بلخ رفت. احنف هم شهر مرورود رسید و آن را گشود و در آنجا اقامت نمود. لشکر کوفه را هم به تعقیب یزدگرد فرستاد، خود هم به دنبال کوفیان شتاب کرد. اهل کوفه در بلخ با یزدگرد روبه رو شدند و او منهزم گردید. یزدگرد

۱. همان، ص ۱۲۷.

۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۳.

۳. ابوعلی مسکویه الرازی، تجارب الأمم، تحقیق ابوالقاسم امامی، ج ۱، ص ۴۰۳.

۴. ابوعمرو خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۹۵.

۵. ابن جریر طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۴، ص ۳۱۱.

۶. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۳.

۷. ابن جریر طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۴، ص ۳۱۷.

۸. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۴.

۹. همان، ص ۳۴.

با ایرانیان تابع خود از رود گذشت (به ما وراء النهر). چون احنف به اهل کوفه رسید، آنها بلخ را گشوده بودند بدین سبب شهر بلخ و غنایم آن به کوفیان اختصاص یافت.^۱ البته در منابع دیگر آمده است:

«احنف از مرورود به بلخ آمد و بلخ را با مصالحه گرفت، در برابر چهار صد هزار مصالحه کرد».^۲

بنابراین شهر بلخ یکی از املاک مفتوحه آنها محسوب گردید. اهالی خراسان پیاپی به صلح گرویدند و هر که گریخته بود، بازگشت. از نیشابور تا طخارستان تمام مردم آن سامان آرام گرفتند. هر که در کشور خسرو بود، مطیع گردید. احنف هم به مرورود برگشت و در آنجا اقامت گزید.^۳

یعقوبی، فتح خراسان را از جبهه شمال، در زمان خلافت عثمان دانسته است. ایشان می نویسد:

«احنف بن قیس به سوی هرات و مرورود آمد و پوشنگ و بادغیس جزو هرات بود، اما حاکم هرات را مطیع یافت و از آنجا سمت مرورود رفت و آنجا را با جنگ فتح نمود، سپس به فتح طالقان، طخارستان و فاریاب پرداخت. او به سوی عبدالله بن عامر برنگشت، مگر اینکه از نهر بلخ آب نوشید؛ یعنی بلخ را نیز فتح کرد، بعد محضر عبدالله بن عامر برگشت».^۴

ابن اعثم کوفی نیز معتقد است که فتح خراسان در زمان خلافت عثمان بوده است: عبدالله بن عامر هرات را با مصالحه فتح نمود، حاکم هرات به عبدالله بن عامر پیشنهاد مصالحه داد در مقابل هزار درهم (شاید منظور هزارهزار درهم باشد چنان که در فتوح البلدان آمده است).^۵ به شرطی که حکومت هرات و پوشنج را حاکم هرات واگذار کند، عبدالله بن عامر نیز قبول کرد.^۶ سپس ابن عامر به سفر حج رفت و احنف بن قیس را جانشین خود معرفی نمود. او طالقان و مرو را فتح نمود، آنگاه بلخ را نیز با مصالحه فتح کرد.^۷

به طور کلی، از مباحث گذشته می توان نتیجه گرفت که فتح خراسان در زمان خلافت عمر آغاز شده است و تا سال ۳۳ هجری زمان خلافت عثمان ادامه داشته است و بیشترین نقش را در فتح خراسان، از جبهه شمال، احنف بن قیس تمیمی داشته است.

۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۴.

۲. تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۹۶.

۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۳-۳۴.

۴. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۷.

۵. ابوالحسن احمد بن یحیی البلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۹۲.

۶. ابو محمد أحمد بن اعثم الکوفی، کتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، ج ۲، ص ۳۳۸.

۷. همان، ۳۴۰.

۲. جبهه جنوب

در سال ۲۳ هجری، آخرین سال خلافت عمر بود که لشکریان اسلام از مسیر کرمان، وارد سرزمین سیستان شدند^۱ و دو تن سرلشکر عرب، عاصم بن عمرو تمیمی و عبدالله بن عمیر با لشکری بر سیستان و پایتخت آن حمله آوردند.^۲

زرنج که پایتخت سیستان بود در محاصره نیروی مسلمانان قرار گرفت. لشکر اسلام به محاصره زرنج ادامه دادند تا اینکه سیستانیان مجبور به صلح و دادن خراج شد. چنانکه گفته شده است:

«فتح سیستان، هم در این سال (۲۳ هجری) بود بر دست عاصم بن عمرو التمیمی و ملک سیستان بعد از حرب، شهر حصار گرفت و آخر صلح افتاد».^۳

طبری در ضمن وقایع سال ۲۳ هجری نوشته است: عاصم بن عمرو آهنگ سیستان کرد و عبدالله بن عمر بدو پیوست. مردم سیستان پیش آمدند و میان مسلمانان و مردم سیستان در ناحیه مجاور مرز آن ولایت تلاقی شد که هزیمت شان کردند و از پی آنها رفتند تا در زرنج محاصره شان کردند و در سرزمین سیستان چندان که خواستند پیش رفتند. آنگاه مردم سیستان درباره زرنج و دیگر اراضی متصرفی عربان خواستار صلح شدند و صلح شد. مردم سیستان خراج گزار شدند و سپاه آنجا مقرری می گرفت.^۴

بنابراین، لشکر اسلام از جبهه جنوب افغانستان در سال ۲۳ هجری وارد سرزمین سیستان شده و آنجا را به تصرف خود درآوردند. مردم سیستان مدتی به صلح و پرداخت باج و خراج وضع خود را حفظ کردند؛ تا اینکه در سال ۳۰ هجری، زمان خلافت عثمان، عبدالله بن عامر حکمران خراسان، مجاشع بن مسعود سلمی را به سیستان فرستاد. این بار سیستانیان به شدت در مقابل لشکر اسلام مقاومت کردند و با لشکر اسلام سخت جنگیدند و بسیاری از مسلمانان را کشتند؛ تا اینکه سرانجام مجاشع به ستوه آمده و از پیروزی علیه سیستانیان ناامید شد. وقتی مجاشع از بُست، زمین داور و سیستان به سوی کرمان روی نهاد، در قصر مجاشع، (نام منطقه ایست) گرفتار سرما و کولاک شدید شدند و تمامی لشکریان از بین رفتند.^۵

۱. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، ج ۳، ص ۲۵۰؛ غیاث الدین بن همام الدین خواند میر، تاریخ حبیب السیر، ج ۱، ص ۴۸۸.
۲. عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۱۵۴.
۳. مجهول، مجمل التواریخ و القصص، تحقیق ملک الشعراء بهار، ص ۲۷۹.
۴. ابن جریر طبری، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۴، ص ۱۸۰، و الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۴.
۵. عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۱۵۴.

البته گردیزی این قضیه را از اتفاقات سال ۴۳ هجری دانسته است.^۱

در منابع تاریخی فتح سیستان، توسط مجاشع در سال ۳۰ هجری آمده است؛ اما برف و سرما و نبود شدن لشکر مجاشع نیامده است.^۲ بنابراین، سخن گردیزی از واقعیت دور به نظر می‌رسد. تاریخ سیستان چنین نوشته است:

«چون خبر مجاشع به نزدیک عثمان رسید که او از سیستان بازگشت بر آن حال. ربیع بن زیاد بن اسد الذیال الحارثی را با سپاهی بفرستاد سوی عبدالله بن عامر که این را به سیستان فرست، عبدالله او را بفرستاد به سیستان، بپهره کرمان برسید، آن را به صلح بدادند و از آنجا بجالق [شد] مهتر آن با او صلح کرد، باز ربیع او را گفتا مرا سوی سیستان راه باید نمود، ربیع رفت و سپاه بر گرفت، هیرمند. بگذاشت، سپاه سیستان بیرون آمد پیش، حربی سخت کردند و بسیار از هر دو گروه کشته شد و از مسلمانان بیشتر کشته شد، باز مسلمانان نیز حمله کردند، مردم سجستان به مدینه بازگشتند، پس شاه سیستان ایران بن رستم بن آزاد خو بن بختیار و مؤبد مؤبدان را و بزرگان را پیش خواند و گفت: تدبیر آن است که صلح کنیم، همه گفتند که صواب آید، پس رسول فرستاد که ما بحرب کردن عاجز نیستیم، چه این شهر مردان و پهلوانان است، اما با خدای تعالی حرب نتوان کرد و شما سپاه خدائید و ما را اندر کتابها درست است بیرون آمدن شما و آن محمد(ع)، و این دولت دیر باشد صواب صلح باشد تا این کشتن از هر دو گروه برخیزد، رسول پیغام بداد، ربیع گفت از خرد چنین واجب کند که دهقان می‌گویند و ما صلح دوست‌تر از حرب داریم، امان داد و فرمان داد سپاه را که سلاح از دست دور کنید و کسی را میازارید».^۳

این مطالب در سایر منابع نیز آمده است.^۴ بنابراین، سیستان در سال ۲۳ هجری توسط مسلمانان فتح شده است ولی کاملاً تحت سلطه مسلمانان در نیامده، یا اینکه مردم سیستان دوباره از اطاعت مسلمانان سرباز زده بودند. بدین جهت در سال سی ام هجری دوباره مسلمانان به سیستان حمله نموده‌اند؛ و این بار توسط ربیع بن زیاد فتح شده است. بدین جهت آغاز فتح سرزمین خراسان، از دوران حکومت عمر شروع شد و در دوران عثمان پایان یافت.

۱. ابو سعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود گردیزی، زین الاخبار، تحقیق عبدالحی حبیبی، ص ۲۳۴.

۲. تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، تحقیق عمر عبد السلام تدمری، ج ۳، ص ۳۹۲؛ غریغوریوس الملطی المعروف بابن العبری، تاریخ مختصر الدول، تحقیق انطون صالحانی الیسوعی، ص ۱۰۴.

۳. مجهول المؤلف، تاریخ سیستان، تحقیق و تصحیح: ملک الشعراء بهار، تهران، پدیده خاور، چاپ دوم، ۱۳۶۶ ه. ش، صص ۸۱-۸۰.

۴. قدامه بن جعفر، الخراج و صناعه الکتابه، بغداد، دار الرشید للنشر، ۱۹۸۱ م، ص ۳۹۲.

الف/۳- نظریه‌های ورود و پیدایش تشیع در افغانستان

صاحب نظران در مورد ورود و پیدایش تشیع در افغانستان نظرات متفاوتی را بیان کرده‌اند^۱ با توجه به ضعیف بودن بعضی از دلایل، به مشهورترین نظریه و دلایل آن پرداخته و در ادامه جمع‌بندی و دلایل نظریه مختار در این زمینه را به خوانش گرفته‌ایم.

۱. دوران خلافت امام علی(ع) (نیمه اول قرون اول هجری)

بنابر گزارش‌های تاریخی، برخی از نویسندگان ورود تشیع و شیعیان در افغانستان را منسوب به دوران خلافت امام علی(ع) می‌دانند.

برای نمونه در دوران معاصر افرادی صاحب نظری چون: عبدالمجید ناصری در کتاب تاریخ تشیع در افغانستان، محمدعزیز بختیاری در کتاب شیعیان افغانستان و دیگر نویسندگان معاصر افغانستان هم در مباحث شیعیان غور و هم در مباحث شیعیان سیستان و بلخ، آغاز ورود تشیع در افغانستان را بعد از حکومت ظاهری امام علی(ع) دانسته‌اند.^۲

^۱ در این میان نظریات نادر وجود دارد از جمله این که بعضی نویسندگان نظریه داده اند، که هزاره‌ها در عصر ایلخانان مغول (غازان خان، اولجایتو و ابوسعید (۶۹۴ق.)) اسلام و تشیع را به طور همزمان پذیرفتند.

این نظریه را تیمور خانوف، استاد و محقق علوم شرق‌شناسی دانشگاه شهر دوشنبه ارائه کرده و می‌نویسد: «غازان خان غالباً به مذهب شیعه اظهار علاقه می‌نمود و پسرش ابوسعید از سیاست وی پیروی می‌کرد، بنابراین عقیده ما آن است که در دوران اسلاف هزاره‌ها به مذهب شیعه معتقد گردیدند.» (تیمورخانوف، تاریخ ملی هزاره‌ها، ترجمه: عزیز طغیان، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۷۲ ه.ش، ص ۴۲)

بعضی از مورخان دیگر عقیده دارند که هزاره‌ها، در زمان صفویه به ویژه در عصر پادشاهی شاه عباس صفوی (سال‌های ۱۰۹۶-۹۹۵ق.) مذهب شیعه را پذیرفته‌اند و امبری نخستین فردی است که چنین گزارش‌ها را در سال ۱۸۹۵م. ارائه داد:

همچنین نقل می‌کنند که هزاره‌ها که اصل‌شان مغول است توسط چنگیزخان تا سرزمین جنوبی آسیای میانه کوچانده شدند و گرویدن ایشان به مذهب تشیع به وسیله شاه عباس صورت گرفته است. (آرمینوس وامبری، مساحت‌نامه درویش دروغین در خانات آسیای میانه، ترجمه: فتحعلی خواجه نوری، تهران انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم ۱۳۸۷ ه.ش، صص ۳۴۱-۳۴۰). به هرحال نقش صفویه و ایلخانان مغول در پیشرفت و گسترش تشیع در سرزمین خراسان را نمی‌توان نادیده گرفت، چنانچه در زمان ایلخانان مغول (۶۹۴ق.) خواجه نصیرالدین طوسی (متوفای ۶۷۲ق.) توانست با سیاست خود حاکمان سرکش مغول را مهار و از قدرت ایشان به نفع اسلام و تشیع استفاده کند و از طرفی دیگر دولت صفویه از آغاز فعالیت‌شان در سال ۹۰۷ق. شیعه را به عنوان مذهب رسمی ایران اعلام نموده و شهرهای چون مشهد، هرات، بلخ، مرو و قندهار در زمره اصلی‌ترین شهرهای این کشور در شرق محسوب می‌شدند، اما دلایل و شواهدی وجود دارد که شیعه همزمان با ورود اسلام در سرزمین خراسان راه یافته است که مستندات و دلایل نظریات مشهور گویای این مسئله است.

^۲ عبدالمجید ناصری، تاریخ تشیع در افغانستان، صص ۸۹-۸۸، محمدعزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، قم انتشارات شیعه‌شناسی، چاپ اول، ۱۳۸۵ ه.ش، ص ۴۲، مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، تشیع در افغانستان، تهران، مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور، چاپ اول، ۱۳۹۴، ص ۶۷.

چنانچه در منابع آمده است، در سال ۳۶ هجری قمری، جعده بن هییره بن ابی وهب مخزومی خواهرزاده امام علی(ع) که به قول ابن ابی الحدید، مرد شجاع و دین شناس بود از طرف امام به ولایت خراسان منصوب گردید.^۱ و همزمان مردم «مرو و غور» بدون درگیری و جنگ، اسلام را پذیرا شدند.^۲ در همین دوران حاکم غور، با همراهی والی خراسان (جعده) خدمت حضرت علی(ع) رسیدند و به پیشنهاد جعده امیرالمؤمنین علی(ع)، شنسب و خاندان شنسب را بر حاکمیت این سرزمین ابقاء نموده و برای ایشان عهد و لوای نوشته و اهدا نمود.^۳ که همین عهد و لواء در میان خاندان آل شنسب باقی بوده و با افتخار آن را از نسلی به نسل دیگر منتقل می کردند و آن را مایه مباهات و افتخار و سند مشروعیت خویش می دانستند.^۴

منهاج سراج جوزجانی در این زمینه می نویسد: «غالب ظن آن است که (سلطان غور) در عهد خلافت امیرالمؤمنین علی - رضی الله عنه - به دست علی - کرم الله وجهه - ایمان آورد و از وی عهد و لوایی بستند و هرکه از آن خاندان بر تخت نشست، آن عهد و لوای علی به دو دادندی، آنگاه پادشاه شدی و ایشان از جمله موالی علی(ع) بودند و محبت ائمه(ع) و اهل بیت مصطفی(ص) در اعتقادشان راسخ بود.»^۵

این مسئله نسبت به ماهویه حاکم مرو (ماهویه بن مرزبان)^۶ نیز آمده است. چنان که طبری می نویسد:

«حاکم مرو شخصی بود به نام ابن ماهویه مرزبان. او در سال ۳۶ هـ ق از مرو به خدمت امام علی(ع) رفت و حضرت او را پذیرفت و تأیید نمود، سپس جملاتی برای اهالی مرو نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم. سلام علی من اتبع الهدی. اما بعد، ... ماهویه مرزبان مرو آمد و من از ایشان راضی

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۷۷.

۲. ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۵ ش، ج ۶، ص ۲۵۸۳. مطهر بن طاهر مقدسی، البداء والتاریخ، پورت سعید مصر، مکتبه الثقافه، بی تا، ج ۵، ص ۲۱۰.

۳. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه، محمد ابراهیم آیتی، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هشتم ۱۳۷۸ ج ۲، ص ۸۳.

۴. معین الدین زمجی اسفزاری، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ هـ. ش، ج ۱، ص ۳۵۵.

۵. جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، صص ۳۲۰-۳۱۹.

۶. ماهویه بن مرزبان به احتمال بسیار زیاد باشنسب یکی است که به عنوان نخستین شاه غوری، اسلام و تشیع را در حضور امام علی(ع) پذیرا گشت و لواء همراه با ابقاء بر سرزمین اجدادی شان (غور) از دست مبارک امام دریافت نمود، به همین جهت غوریان نام وی را زنده نگهداشته، همواره خود را «آل شنسب» می خواندند. (جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، صص ۳۲۰-۳۱۹).

به نظر می‌رسد، جعده بن هبیره که به قول بعضی مورخین و رجالیون از صحابی رسول خدا(ص) بوده است،^۲ از امام علی(ع) روایت شنیده و جمعی از او حدیث نقل کرده‌اند.^۳ ایشان همواره در حوادث تاریخی، از جمله در جنگ صفین در کنار امام علی(ع) بوده است.^۴ این مسئله، خود گواه و نشان از محبت و ایمان راسخ ایشان نسبت به اهل بیت(ع) و شخص امام علی(ع) بوده است، چنانچه مامقانی می‌نویسد: «هرکس شجاعت جعده را در جنگ صفین و برخوردهای تحسین برانگیز او را بامعاویه بنگرد، ایمان نیرومند و عشق او را در ارتباط با یاری کردن اهل بیت(ع) خواهد شناخت و این، حکایتگر نیکی حال او بلکه وثاقت ووجاهت و عدالت او است.»^۵

جعده به حدی مورد اطمینان امام(ع) است که در شب نوزدهم رمضان سال ۴۰ه.ق. (شب ضربت خوردن امام) امام علی(ع) به پیشنهاد دخترش ام کلثوم حاضر می‌شود تا جعده به جای حضرت در مسجد نماز جماعت بخواند، اگرچند به نظر شیخ مفید، امام(ع) بعد از درنگی باتوجه به قضا و قدر الهی از این کار منصرف و خودش به مسجد می‌رود^۶ صرف همین اطمینان، نشان از جایگاه والای جعده نزد امام علی(ع) دارد.

حضور همچون شخصی مثل جعده در خراسان و فعالیت‌های ایشان که طبعاً با راهنمایی‌های امام

۱. ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۴۹۴.

۲. ابی‌القاسم سلیمان بن احمد طبرانی، معجم الکبیر، بیروت، مؤسسه الریان، مکتبه الاصاله والتراث، ۱۴۳۱ه.ق، ج ۲، ص ۲۸۵. ش ۲۲۰، البته در این میان، ابن حجر و ابن اثیر گفته‌اند در صحابی بودن جعده اختلاف است ولی ولایت او را بر خراسان از طرف امیر المؤمنین(ع) را نقل کرده‌اند.^۱ احمد بن علی ابن حجر العسقلانی، الإصابه فی تمییز الصحابه، تحقیق عادل احمد عبد الموجود وعلی محمد معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ق/ ۱۹۹۵م، ج ۱، ص ۵۹۰. عزالدین علی بن محمد، ابن اثیر، أسدالغابه فی معرفت الصحابه، لبنان، بیروت، انتشارات دار الفکر ۱۴۲۳ه.ق، ج ۱، ص ۳۸۹.

۳. ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، تاریخ الکبیر، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۰ه.ق، ج ۲، صص ۲۳۹. ۲۳۸. ش ۲۳۱۵.

۴. ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، به تحقیق جواد قیومی، قم انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۲۷قمری، ص ۶۵، ۶۶ ح ۱۱۱.

۵. عبدالله مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۱۴، صص ۳۵۱-۳۵۰.

۶. محمد بن محمد مفید، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۳ه.ق، ج ۱، ص ۱۶.

علی (ع) صورت می‌گرفت، بر غوریان اثر گذاشت و سبب حضور حاکم غور به محضر امام علی (ع) و تشیع ایشان شد.^۱ سرزمین غور و غرجستان که امروزه در مرکز افغانستان فعلی واقع شده است، از مناطق شیعه‌نشین خراسان بزرگ است.

۲. نظریه مختار: همزمانی ورود اسلام و تشیع در افغانستان

ضمن تأیید قسمتی از نظریه مشهور که پذیرش مذهب تشیع را اولین بار از سوی حاکمان و مردم غور و مرو در زمان خلافت امام علی (ع) می‌دانند. اما از آن جای که شیعه جدای از اسلام نبوده و نیست، امکان دارد مذهب تشیع از همان ابتدای ورود اسلام به خراسان، وارد این سرزمین شده باشد؛ از جمله کسانی دیگری که این نظریه را مطرح نموده، نویسنده معاصر آقای محمدرضا ضیایی است، از منظر ایشان افغانستان، از جزء سرزمین‌های است که در نیمه اول قرن نخست، در زمان حکومت خلفاء، مخصوصاً در زمان خلافت عثمان، (یعنی در اواخر دهه دوم و اوایل دهه سوم هجری) محل سکونت محبان و دوستان اهل بیت (ع) بوده و دلایلی چون مهاجرت شیعیان قبل از خلافت امام علی (ع) و حضور سرداران فاتح خراسان محب و دوستان خاندان اهل بیت (ع) را در این تحقیق به عنوان شاهد بر مدعای شان ذکر نموده است.^۲

لذا جای شکی نیست، مسئله خلافت و ولایت اهل بیت (ع) که توسط پیامبر (ص) و به دستور الهی ابلاغ و تأکید فرمود، از همان روزهای نخست پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) میان عده‌ای از صحابه به مثابه یک موضوع سیاسی مطرح بود، اما بسیاری از بزرگان صحابه با استناد به سفارش و روایاتی که از رسول خدا (ص) در این زمینه نقل شده است، آن را به منزله یک مسئله عقیدتی مورد توجه قرار می‌دادند؛ از این رو، برخی از مسلمانان فاتح خراسان در مقابل خلافت و ولایت بی تفاوت نبودند و طبعاً ورود آنان به خراسان به معنی ورود تشیع به این منطقه است؛ هرچند شیعیان امام علی (ع) با پیروی از آن حضرت دست به کاری نمی‌زدند که وحدت جامعه اسلامی را خدشه دار نماید؛ ولی قطعاً آنان اندیشه و عقاید شیعی داشتند و آن را ترویج می‌کردند.

لذا به نظر می‌رسد، همزمان با ورود اسلام به خراسان گرایش‌های شیعی نیز وارد این سرزمین

۱. منهاج سراج جوز جانی، طبقات ناصری، ج ۱، صص ۳۲۰-۳۱۹.

۲. محمدرضا ضیایی، فصلنامه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی افق نوین، قم، مجتمع آموزش عالی فقه، سال هفتم شماره چهاردهم و پانزدهم،

گردیده است. و ذکر این نکته نیز ضروری است، با توجه به نزدیکی به عصر رسالت و وجود نوعی اتحاد و اشتراک عملی میان مسلمانان در دوره فتوحات و در برابر دشمن مشترک، در بعد خارجی و ظاهری بیشتر به صورت محبت و دوستی اهل بیت (ع) به ویژه امام علی (ع) نمود داشته و طبعاً به صورت «تشیع اعتقادی» به معنای امروزی آن نبوده است. تشیع اعتقادی خصوصاً از زمان امام سجاد (ع) به بعد با رفت و آمدهای شاگردانی چون ابو خالد کابلی، به صورت گسترده در این سرزمین رواج پیدا نموده است. بنابراین، پیشینه تشیع در خراسان با توجه به دلایل موجود، به نیمه اول قرن اول هجری برمی گردد، البته ممکن است به تشیع گرائیدن در یک زمان معین و به صورت همگانی به مذهب تشیع گرایش پیدا نکرده باشند بلکه در واقع هر تغییری در جامعه انسانی در طول یک دوره نه چندان کوتاه به وقوع بپیوندد و طی آن فرآیند توسعه ای خود را بپیماید که تشیع مردم افغانستان خراسان سابق از این امر مستثنی نیست و ممکن است افرادی در این ادوار تاریخی حتی در دوران ایلخانان مغول و یا دوران صفویه به تشیع گرایش پیدا کرده باشند، که جای شکی نیست.

قراین و شواهدی ذیل و همچنین ورود قبایل و خاندان های که گرایش شیعی داشتند و قبل از خلافت امام علی (ع) در سرزمین خراسان مستقر شدند و در همین فصل بدان پرداخته خواهد شد،^۱ گواه این است که محبت اهل بیت (ع) در قلب مردم خراسان، حتی قبل از حکومت ظاهری امام علی (ع) رسوخ کرده است

از جمله دلایل؛ حضور حاکمان غور و مرو به محضر امام علی (ع) در زمان خلافت ظاهری آن حضرت، خود شاهد خوبی است مبنی بر این که قبل از خلافت آن حضرت، شیعه و محبت اهل بیت (ع) در آن دیار رسوخ کرده است، چون این احتمال را تقویت می کند که مردمان این دیار شیعه بوده و محبت اهل بیت (ع) را در دل داشته است، بدین جهت به محض که امام علی (ع) به خلافت ظاهری می رسد این «شنسب» حاکم غور است که به حضور امیرالمؤمنین علی (ع) رسیده و به قول جوزجانی حضرت علی (ع) عهدنامه و پرچمی را برای رئیس غور فرستاد و او را به امامت آن کوهستان ابقاء نمود.^۲

مؤلف تاریخ فرشته در مورد اسلام و مذهب غوریان می نویسد:

«... و ذریت ضحاک در آن ولایت یکی بعد از دیگری بزرگ قبیله می شدند تا به وقت اسلام نوبت به شنسب رسید و او در زمان امیر المؤمنین علی (ع) بود و بر دست آن حضرت ایمان آورده منشور

^۱ . همین رساله، صص ۹۲-۸۲

^۲ . منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، تحقیق عبدالحی حبیبی، انتشارات دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۲۰.

حکومت غور به خطّ مبارک شاه ولایت [پناه] انتساب یافته ... در زمان بنی امیه در جمیع ممالک اسلام بر سر منابر به اهل بیت نبوت ناسزا گفتند، مگر در غور.^۱

و همچنین حضور حاکم مرو در سال ۳۶هـ.ق که به خدمت امام علی(ع) رفت و حضرت او را پذیرفت و تأیید نمود.^۲ حکایت خوبی است از این که احتمال دارد، سالها پیش از خلافت امام علی(ع) محبت اهل بیت پیامبر(ص) بر جان و دل مردم این مرز و بوم نفوذ کرده باشد که حاکمان این سرزمین به محض به خلافت رسیدن امیرالمؤمنین علی(ع) (نه در اواخر و اواسط حکومت) به محضر ایشان شرفیاب شده است، ضمن اطاعت و پیروی از ایشان لوا و پرچم دریافت نموده و سالها نسل اندر نسل بدان افتخار می ورزیدند.

از جمله دلایل دیگری که محبت اهل بیت(ع) پیش از حکومت ظاهری امام علی(ع) در سرزمین خراسان رسوخ کرده است، حضور برخی از سرداران و فاتحان که پا به خراسان گذاشته و آن را فتح کردند چه بسا افرادی بودند که محبت علی(ع) و اهل بیت پیامبر(ص) را به دل داشتند و باعث انتشار اسلام با محبت اهل بیت(ع) گردیدند، یکی از کسانی که قبل از خلافت امام علی(ع) پا به سرزمین خراسان و در منطقه بلخ گذاشت، ابومره عطاء بن سائب بلخی از مشاهیر و از علمای متقدم است، بنابر تصریح نویسنده فضائل بلخ؛ پدر سائب فردی متمکن بوده و سه پسر به نامهای عبدالله، سائب و عطا، درباره عطا داشت، برخی منابع گواهی داده اند که امام علی(ع) دست مبارک خود را بر سر عطا کشید و برای او دعای خیر نمود.^۳

عطاء در جنگ اهواز شرکت جست و فتح سیستان و زابلستان را مشاهده کرد، وی اولین کسی است که در وقت خلافت عثمان به بلخ آمد و به احتمال زیاد از طرف عثمان به عنوان حاکم بلخ منصوب شد، او در این شهر پلی ساخت که به پل عطا مشهور شد.^۴

عطاء بن سائب بن زید بلخی، شخصیتی است که از اصحاب و یاران امام علی(ع) شمرده شده^۵ گفته شده که وی در جنگ صفین در کنار امام علی(ع) جهاد می کرد که در این مقاتله یک دست اش قطع

۱. محمد قاسم هندو شاه استرآبادی، تاریخ فرشته از آغاز تا بابر، مصحح: محمدرضا نصیری، ناشر: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۷ش. ص ۱۹۵.

۲. ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۴۹۴.

۳. ابوبکر عبدالله واعظ بلخی، فضائل بلخ، تصحیح: عبدالحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۰ه.ش، صص ۷۱-۷۲.

۴. ابوبکر عبدالله واعظ بلخی، فضائل بلخ، صص ۷۱-۷۲.

۵. محمد محروس عبداللطیف المدرس، مشایخ بلخ من الحنفیه، بغداد، احیاء التراث الاسلامی، ۱۳۶۷ه.ق، ص ۵۰.

شد.^۱

حضور این شخصیت برجسته شیعی، نشانه‌ی ارزشمندی از حضور افراد شیعی هرچند اندک از همان بدو ورود اسلام در منطقه خراسان می‌باشد.

ب- زمینه‌های ورود تشیع در افغانستان

در خصوص زمینه‌های مناسب برای گسترش مذهب تشیع به عنوان یک مذهب مخالف با اندیشه‌ی مذهبی مورد حمایت دستگاه خلافت، مواردی چون: موقعیت جغرافیایی (دوری از مرکز خلافت)، سیاست‌های تبعیض‌آمیز حاکمان عرب و سنی علیه عجم، ظلم و ستم زمامداران اموی نسبت به رعیت و از سوی دیگر عدالت‌خواهی و مساوات‌طلبی اهل بیت(ع) به عنوان مروّجان اندیشه تشیع و نیز مقام و جایگاه تشیع در قرآن و سنت و به عنوان میراث‌داران طبیعی پیامبر اکرم(ص) قابل ذکر است که ذیلاً موارد فوق را در ارتباط با افغانستان مورد بررسی و کنکاش قرار می‌دهیم.

ب/۱- دوری از مرکز خلافت اسلامی

اولین ویژگی سرزمین خراسان (افغانستان کنونی)، دوری آن از مرکز خلافت اسلامی بود، با توجه به همین مسأله به طور طبیعی مناطق مرزی و دور از مرکز، همواره نقاط مناسب جهت پناه گرفتن مخالفان و ناراضیان سیاسی است، زیرا، سلطه حکومت در مناطق دور افتاده کمتر احساس می‌شود. این امر برای ناراضیان و مخالفان یک فرصت پدید می‌آورد؛ تا به جذب نیرو و اظهار و انتشار عقاید خود پردازند.

از جمله این مناطق؛ سرزمین و مناطق دوری همچون خراسان است که به علت دوری از مرکز خلافت، یعنی مدینه و دمشق و بغداد، آماده برای گردآمدن ناراضیان و ستم‌دیدگان گردید. در این زمینه بود، همان‌گونه که برخی مناطق شرقی به ویژه سیستان مأمّن خوارج گردید،^۲ شیعیان نیز می‌توانستند از این جغرافیای منطقه خراسان استفاده نموده و در فضای امن‌تر به ترویج اندیشه تشیع پردازند. لذا، در طول سال‌های متمادی بر اثر شدت فشار و خفقان امویان و عمال خون‌ریز آن‌ها، شیعیان از کوفه پراکنده شدند یکی از پناه‌گاه‌های ایشان مناطق دور دست از جمله خراسان مهاجرت نموده و سکنی گزیدند، مثلاً یک نمونه از پناه بردن معارضان با گرایش شیعی، قیام عبدالرحمن بن محمد بن اشعث متوفی (۹۵ق) در

^۱. ابوبکر عبدالله واعظ بلخی، فضائل بلخ، ص ۷۱.

^۲. ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، انتشارت فردوس، ۱۳۷۸ه.ش، ج ۱، ص ۴۷.

زمان حاکمیت مستبدانه حجاج بن یوسف ثقفی بر عراق و بلاد شرقی قلمرو اسلامی است، او با حسن مثنی (حسن بن حسن بن علی (ع) بن ابی طالب) به عنوان خلیفه بیعت کرد^۱ در میان سپاه عبدالرحمن قاریان و بزرگان از شیعه چون شعبی، سعید بن جبیر، ابوالبختری طایی، عبدالرحمن بن ابی لیلی و کمیل بن زیاد دیده می شد.^۲ عبدالرحمن پس از شکست از قوای حجاج به مناطق شرق اسلامی پناه برد.^۳ همچنان که معارضان علوی و شیعی دیگری چون یحیی بن زید و معاویه بن عبدالله جعفر و داعیان کیسانی و عباسی نیز به این منطقه به عنوان مأمن خود می نگرستند.

به هر حال، دوری از مرکز خلافت در شرایط وجود جو فشار علیه شیعیان از سوی خلفا زمینه مناسبی را برای ابراز عقیده شیعی در خراسان فراهم آورده بود.

ب/۲- سیاست تبعیض آمیز خلفا و عدالت خواهی اهل بیت (ع)

فطرت انسان خواهان عدالت و مساوات میان همه ی نژادها و اقوام است و هرگونه تبعیض قومی و نژادی را دشمن می دارد. در این میان طبعاً هواداران و پرچمداران یک فکر و اندیشه مانند تشیع، آن گاه که در برابر جریان های هوادار تبعیض، پرچم عدالت و مساوات را برمی افرازند در میان توده های مردم، به ویژه آنان که رنج تبعیض را کشیده اند جاذبه ای زیادی دارد و مردم به آن گرایش پیدا می کنند.

چنانچه پیامبر اکرم (ص) جامعه ای بنیان نهاد که در آن افراد گمنام و به ظاهر بدون حسب و نسب و مفاخر قبیله ای، اما در سایه تقوی و ایمان بر سران قبایل برتری یافته و به مقام رفیع اجتماعی رسیدند، افرادی مانند بلال حبشی، عمار یاسر، سلمان فارسی و صهیب رومی از جمله پیشاهنگان اسلام بودند و نزد پیامبر اکرم (ص) از احترام و عزت فوق العاده ای برخوردار بودند،^۴ پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «ای مردم همانا خدای شما یکی و پیامبر شما یکی است، همه ی شما را از آدم و آدم از خاک است، همانا

۱. جمال الدین ابن عنبه، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، قم، انتشارات الرضی، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ه.ش، صص ۹۹-۱۰۰.
۲. مطهر بن طاهر مقدسی، آفرینش و تاریخ، ترجمه: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات آگه، ۱۳۷۴ ه.ش، ج ۲، ص ۹۲، ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۸، ص ۳۷۰.
۳. حمدالله مستوفی قزوینی، تاریخ گزیده، تحقیق: عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴ ه.ش، ص ۲۷۹.
۴. طبری تعداد موالی پیامبر (ص) را بیست و دو نفر (ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۲، صص ۲۱۷-۲۱۶)، ابن اثیر بیست نفر (ابن اثیر، الکامل، ج ۲، صص ۱۷۵-۱۷۴) و طبرسی تعداد موالی پیامبر (ص) را تاسی و دو نفر ذکر نموده است (فضل بن حس طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، صص ۲۸۸-۲۸۶)

گرامی ترین شما نزد خداوند باتقوی ترین شماست، و عرب را بر عجم فضیلتی جز تقوی نیست.^۱ بدین ترتیب سیاست برتر دانستن عرب بر عجم، در زمان پیامبر(ص) بر اساس تعالیم حیات بخش اسلام ریشه کن شد.

اما بعد از رحلت پیامبر اکرم(ص)، حضرت علی(ع) جانشین برحق رسول گرامی اسلام(ص) از زعامت سیاسی و اداره امور کنار گذاشته شد و ۲۵ سال خانه نشین گردید، و این سالها با فتوحات و کشورگشایی خلفا مقارن بود، تازه مسلمانان غیر عرب لقب موالی گرفتند و این کلمه غالباً در خصوص عجمها به کار می رفت اگرچه قبلاً برای بردگانی به کار می رفت که آزاد شده بودند.^۲ و موالی مورد بی مهری قرار گرفته و از بعضی حقوق اولیه محروم بودند.

در این میان، خاندان بنی امیه و در رأس آن معاویه که بنیان گذار سیاست امویان محسوب می شود، سیاست خویش را چنین ادا کرد، نخست تعصب قبیله ای که تمامی امتیازات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را به سوی بنی امیه سوق داد، به جهت فتوحات فراوان که موالی به کثرت جمعیتی رسیده بودند، وقتی این فزونی را مشاهده کرد، چنین گفت: «رأی من این است که گروهی از آنها را بکشیم و گروهی را برای رونق و رواج کار بازارها و تعمیر راهها نگهداری کنیم».^۳

سیاست تبعیض آمیز خلفای اموی و فرق بین عرب و عجم به حدی گسترده و ناراحت کننده بود. که براساس این سیاست در حکومت بنی امیه، موالی مورد آزار و اذیت قرار گرفته و از تمام حقوق اولیه و شئون اجتماعی محروم بودند؛ اصولاً توهین و تحقیر بان ام موالی عجمین شده بود. موالی از هر کار آبرومندانه و عزتمندی محروم بوده و کارهای سخت جامعه به آنها واگذار می شد.^۴ موالی حق نداشتند دختری را حتی از میان صحرائشینان عرب اختیار کنند، اگر احیاناً چنین کاری مخفیانه انجام می شد، طلاق و جدایی را بر زن، زندان و تازیانه را بر مرد تحمیل می کردند، چنانچه مردی از موالی با دختری از قبیله قیس ازدواج کرده بود، حاکم مدینه حکم به جدایی زن و شوهر داد و مرد را به ۲۰۰ تازیانه و تراشیدن سر و ریش و ابرو محکوم کرد.^۵

۱. حسن حلبی ابن شعبه، تحف العقول، ترجمه اقتباس از ترجمه پرویز اتابکی، قم، مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، ص ۳۴.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، تحقیق تصحیح جمعی از محققان، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳. ج ۶۷، ص ۱۷۴.

۳. جرجرداق، امام علی، صدای عدالت انسانی، ترجمه: مصطفی زمانی، تهران، انتشارات فراهانی، ۱۳۷۹ ه. ش، ج ۵، ص ۱۶۱.

۴. احمد بن محمد ابن عبدربه، العقد الفرید، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ه. ق، ج ۲، ص ۲۷۰.

۵. ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۱۴.

بنابراین در زمان امویان نگاه کاملاً منفی نسبت به موالی وجود داشت، اما در برابر این سیاست‌های ناعادلانه و تحقیرآمیز نسبت به موالی، نگاه و برخورد امام علی (ع) و دیگر امامان شیعه بود که می‌تواند ادامه رفتار پیامبر عطف و مهربانی‌ها به شمار آید، تلاش برای ایجاد عدالت اجتماعی و برابری میان موالی و دیگر افراد جامعه و همچنین حمایت‌های رفتاری و هدایت‌های گفتاری امامان شیعه با توجه به اوضاع و شرایط هرکدام از ائمه معصومین (ع) نمونه‌ای از همین نگاه مثبت به موالی است.

امام علی (ع) پس از رسیدن به حکومت بعد از بیست و پنج سال تحمل و صبر، مهم‌ترین اولویت حضرت، مسأله ایجاد عدالت چه در بعد اجتماعی و چه در بعد اقتصادی در جامعه بود، که بزرگ‌ترین مشکل نابرابری‌های بود که در صحنه اجتماعی و اقتصادی در عصر خلفای پیشین اعمال شده و مردم به آن خو گرفته بودند که فرآیند آن یک جامعه طبقاتی بود که اکنون امام علی (ع) با آن مواجه گشته بود محو، و در نخستین گفتار فرمود: «من براساس سیره پیامبر (ص) با شما رفتار خواهم کرد»^۱ این بود که افرادی مثل طلحه و زبیر از چهره‌های شاخص در زمان پیامبر (ص) و همین‌طور مروان بن حکم و سعید بن عاص و ولید بن عقبه که از امتیازات ویژه بهره می‌بردند.^۲ وقتی برخورد عادلانه امام را دیدند معترضانه از کنار حضرت پراکنده شدند و به مخالفان حضرت پیوستند.

امام علی (ع) در زمان خلافت ظاهری خود توانست مساوات و برابری اسلامی را که پیامبر اکرم (ص) پایه‌ریزی کرده بود دوباره احیا کند و دل موالی را به دست آورد، چنانچه مغیره بن شعبه در مقایسه میان علی (ع) و خلیفه دوم عمر می‌گفت: «علی (ع) تمایل و مهربانیش نسبت به موالی بیشتر بود و عمر برعکس از آن‌ها خوشش نمی‌آمد»^۳ چنانچه روزی گروهی از موالی به حضور امیرمؤمنان علی (ع) شرفیاب شدند و از اعراب و چگونگی رفتار آنان شکایت کردند و گفتند: رسول خدا (ص) هیچ‌گونه تبعیض میان عرب و غیر عرب در تقسیم بیت‌المال و یا در ازدواج قائل نبودند و بیت‌المال را بالسویه تقسیم می‌کرد و سلمان و بلال و صهیب در عهد رسول خدا (ص) با زنان عرب ازدواج کردند ولی امروز اعراب میان ما و خودشان تفاوت قائل هستند، امام علی (ع) از شنیدن این سخنان ناراحت شده و با اعراب در این زمینه صحبت نمود ولی اثری نداشت و آنان فریاد کردند: ممکن نیست، ممکن نیست. علی (ع) در

۱. محمد بن یعقوب کلینی، روضه کافی، تحقیق: محمدجواد الفقیه، تصحیح: یوسف البقاعی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۸، ص ۴۵.

۲. احمد بن ابی‌یعقوب ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هشتم ۱۳۷۸ ه.ش، ج ۲، ص ۷۵.

۳. ابراهیم بن محمد تقفی، الغارات، مترجم: عزیزالله عطاردی قوچانی، تهران، انتشارات عطارد، ۱۳۷۳ ه.ش، ج ۲، ص ۴۹۹.

حالی که از این جریان خشمناک شده بود میان موالی آمد و با کمال تأسف فرمودند: «اینان حاضر نیستند با شما روش مساوات پیش گیرند و مانند یک مسلمان متساوی الحقوق رفتار کنند، من به شما توصیه می‌کنم که بازرگانی پیشه کنید، خداوند به شما برکت خواهد داد.^۱

از نمونه‌های دیگر نگرش مساوات طلبانه اهل بیت(ع) نسبت به همه اقوام مسلمان، ازدواج شخص امامان معصوم(ع) با موالی است، چنانچه شهربانو مادر امام سجاد(ع) دختر یزدجرد بن شهریار پادشاه عجم است،^۲ اگرچه بنابر نظر مشهور او ایرانی است، برخی او را کابلی و برخی او را سندی دانسته‌اند، یعقوبی می‌نویسد: «نام مادر امام سجاد(ع) حرار بود، امام حسین(ع) او را غزاله نامید، گفته شده که مادرش از اسیران کابل بود.»^۳ ازدواج امام جعفر صادق(ع) با حمیده بربریه (مادر امام هفتم) که برخی او را رومی^۴ و برخی دیگر اندلسی^۵ می‌دانند. و ازدواج امام کاظم(ع) با نجمه، سمانه یا تکتم از مغرب^۶ (مادر امام هشتم)، ازدواج امام رضا(ع) با دره، که امام رضا(ع) او را خیزران نامید (مادر امام جواد(ع)) از خاندان ماریه قبطیه^۷ سمانه مغربیه از مغرب (مادر امام هادی(ع))^۸ و بالأخره مادر حضرت ولی عصر(عج) نرجس، دختر یشوعا که پدرش او را ملیکه نام نهاد.^۹ چنانچه شیخ عباس قمی (ره) نیز می‌گوید: «نام اصلی مادر امام عصر(عج) ملیکه دختر یشوعا (پسر قیصر روم) و مادر ملیکه از نسل حواریون حضرت عیسی(ع) بود، هنگام که به دست سپاه اسلام اسیر شد، نام خود را نرجس گذاشت تا سرپرستش او را شناسد.»^{۱۰} این است که شیخ مفید، ضمن بیان اولاد و فرزندان ائمه معصومین(ع) به این موضوع تصریح دارند که پشویان تشیع تا امام عسکری(ع) تماماً دارای زنان و همسران از موالی بودند و بعضی از امامان

۱. محمد بن یعقوب کلینی، فروع کافی، تحقیق: علی‌اکبر غفاری، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۰ه.ش، ج ۵، صص ۳۱۹-۳۱۸؛ محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، بیروت، دارالتراث العربی، چاپ سوم ۱۴۰۳ه.ق، ج ۲، ص ۱۶۰.
۲. محمدباقر مجلسی، جلاء العیون درزندگانی و مصائب چهارده معصوم تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۷۷ه.ش، ص ۸۳۱.
۳. احمد بن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر، ۱۳۷۹ه.ق، ج ۲، ص ۳۰۳.
۴. محمد بن علی ابن شهر آشوب، مناقب آل‌ابی طالب، انشارات ذوی‌القربی، ۱۹۶۹م، ج ۴، ص ۳۴۹.
۵. عبدالله بحرانی، عوالم، قم، مؤسسه المهدی، ۱۴۱۱ه.ق، ج ۲۱، ص ۱۷.
۶. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه، قم، المطبعه العلمیه، ۱۳۸۱ه.ق، ج ۲، ص ۲۴۴.
۷. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ه.ق، ج ۵۰، ص ۷.
- ۸- همان، ص ۱۱۴.
۹. حسن بن علی طبرسی، تحفه الابرار فی مناقب الائمة الابرار، تحقیق: سید مهدی جهرمی، دفتر نشر میراث مکتوب، ص ۱۷۹.
۱۰. شیخ عباس قمی، انوارالبهیه، قم، انتشارات ناصر، ۱۳۸۰ه.ش، ص ۵۱.

از مادران موالی تولد یافته‌اند.^۱

و همین سیاست عادلانه علی(ع) و رفتار نیک و پسندیده امامان معصوم(ع) بود که آوازه آن خراسان و سیستان را پرکرده بود و قلوب موالی را متوجه خود نمود به طور که می‌خواستند آشکده زرتشتیان سیستان را خراب کنند مسلمانان به آزادی عقیده و مساوات علی(ع) استناد نموده که در زمان ایشان به این اماکن تعرض نمی‌شد.^۲

البته نکته که فراموش نشود این است که مشاهده و رفتار ظالمانه و جاهلانه بنی‌امیه با غیر عرب، و آگاهی از مظالمی که بر خاندان رسول خدا(ص) روا داشتند و رفتارهای مغایر با اسلام خلفای اموی، موجب شد که مردم متمدن این خطه اسلامی، بافطانت خویش، حساب امویان و عمل کردن غیر اسلامی آنان را، از اسلام جدا کرده هر جا علمی از سوی علویان و شیعیان در مخالفت با امویان برپا می‌شد گرد آن جمع می‌شدند و حتی بسیاری مردان خراسانی به عراق آمده و آنجا از نزدیک با اهل‌بیت و محبان اهل‌بیت(ع) آشنا شدند و کوفه که مرکز تشیع بود، پذیرای مهاجرین خراسانی و سیستانی و سایر مناطق بود که بعد از مدتی تعلیم حدیث و کسب معارف، تعدادی از آنها که مملو از محبت اهل‌بیت(ع) شده بودند، برمی‌گشتند و عقاید شیعی را با خودشان می‌آوردند. افزون بر این که داعیان علوی و شیعی خود به میان مردم خراسان می‌آمدند و به نشر اندیشه‌های والا و عدالت خواهانه خود می‌پرداختند که با استقبال مردم خراسان مواجه می‌شدند.

بنابراین، رفتار تبعیض‌آمیز خلفا از سویی و عدالت‌خواهی و عدالت گستری اهل‌بیت(ع) و علویان و شیعیان از سوی دیگر، یکی از زمینه‌های مهم گرایش مردم خراسان به تشیع بوده است.

ب/۳- جایگاه خاندان پیامبر(ص) در کتاب و سنت

جایگاه ممتاز و برجسته خاندان پیامبر(ع) در کتاب و سنت و ضرورت محبت و دوستی خاندان پیامبر(ع) بر هیچ مسلمانی پوشیده نیست، عشق به اهل‌بیت(ع) زمینه‌ساز عشق به خداوند است و دوست داشتن اهل‌بیت پیامبر(ص) مهر ورزیدن به ارزش‌های والای الهی می‌باشد. رسیدن به قله رفیع کمالات

۱. محمد بن النعمان مفید، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، قم، انتشارت محبین، چاپ اول ۱۴۲۶ه.ش، ص ۲۲۳.

۲. محمود سیستانی، احیاء الملوک (تاریخ سیستان تا عصر صفوی)، مصحح: منوچهر ستوده، تهران انتشارات علمی و فرهنگی،

معنوی و انسانی بدون دوستی اولیای الهی ممکن نیست و پذیرش کردار و اعمال یک مسلمان در گرو محبت و ولایت اهل بیت (ع) است. به همین جهت است که خداوند در قرآن مجید دوستی اهل بیت (ع) را مزد رسالت پیامبر (ص) قرار داده و می فرماید: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»^۱ بگو: من از شما اجر رسالت جز این نخواهم که مودت و محبت مرا در حق خویشاوندانم منظور دارید (و دوستدار آل محمد باشید، که این اجر هم به نفع امت و برای هدایت یافتن آنهاست).

مهرورزی به دیگران یک نیاز روحی و عاطفی است؛ اما چه بهتر که انسان در بذل محبت، خوبان و برترین ها را برگزیند و اهل بیت (ع) مظهر خوبی ها و کمالاتند. بر همین مبنا است که مردم خراسان از همان آغاز پذیرش اسلام، محبت و مودت اهل بیت (ع) را به دل هاشان جای دادند و اسلام توأم با محبت اهل بیت (ع) را اختیار نمودند و این مهم را در ادوار مختلف تاریخ پاس داشتند.

مورخان و نویسندگان اتفاق نظر دارند که مردم خراسان - اعم از شیعیان و فرقه های دیگر اسلامی - به خاندان رسالت علاقه وافر داشتند، چنان که یکی از پژوهشگران نوشته است:

«بدیهی است این تعظیم و توقیر دودمان علی و فاطمه (ع)، تنها از خصوصیات شیعیان نبوده است؛ بلکه در نظر سنیان نیز مقام ارجمندی داشته اند و عباسیان نیز نمی توانستند احترامی را که به واسطه قرابت خویش با پیامبر (ص) از دیگران انتظار داشتند، درباره خاندان بلا فصل پیامبر (ص) منع کنند»^۲.

به دلیل محبت مردم خراسان نسبت به اهل بیت (ع) بود که عباسیان توجه ویژه ای به خراسان داشتند چنان که محمد بن علی عباسی به پیروانش توصیه می کند که به خراسان بروند؛ زیرا خراسانیان بسیارند و زورمند، از آندیشه های تند برکنارند و خواهان پشتیبانی از افراد خاندان پیامبر (ص) هستند و مانند عرب ها تعصب قبیله ای ندارند.^۳

ج- عوامل گسترش تشیع در افغانستان

پس از بررسی زمینه های گسترش تشیع در خراسان بزرگ افغانستان کنونی و همزمانی ورود اسلام و تشیع در این سرزمین، اینک به بررسی مهم ترین عوامل گسترش تشیع در این منطقه می پردازیم. در این

۱. سوره شورا/ ۲۳.

۲. اشپولر برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه: جواد فلاطوری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹ ه. ش، ج ۱، ص ۲۳۱.

۳. ل. دنیل التون، تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول ۱۳۶۷ ه. ش، ص ۳۸.

زمینه، نقش عواملی چون: ائمه معصومین(ع)، قبایل و خاندان‌های شیعی، علویان، علما به ویژه علمای شیعه، حکومت‌ها و شعرا حائز اهمیت است. که ذیلاً نقش این عوامل را در ارتباط با گسترش تشیع مورد بررسی قرار می‌دهیم.

ج/۱. نقش ائمه(ع) در گسترش تشیع در افغانستان

ائمه معصومین(ع) به عنوان هادیان راستین الهی و مفسرین دین اسلام و همتای قرآن، مسئولیت هدایت جامعه اسلامی و دور کردن مسلمانان از انحراف و بدعت‌ها را بر عهده داشتند و این وظیفه الهی دست کم از روز عید غدیر و با نزول آیه تبلیغ و اکمال دین^۱ آغاز و امام علی(ع) به عنوان عدل قرآن و جانشین پیامبر اکرم(ص) و مبین و مفسر اسلام بعد از پیامبر(ص) معرفی گردید و از مردم بیعت گرفته شد. گرچه پیمان شکنی و در انزوا قرار دادن امام علی(ع) به مدت ۲۵ سال بعد از پیامبر(ص)، ظلم و ضربه بزرگی به اسلام ناب و مکتب اهل بیت(ع) بود؛ اما ائمه(ع) چه آن زمان که حاکمیت داشتند مانند دوران چهار سال و اندی حکومت و خلافت ظاهری امام علی(ع) و امام مجتبی(ع)، و چه آن زمان که از قدرت برکنار بودند، در همه جا و در همه حال هم جایگاه و حقانیت خود و غاصب بودن خلفا را برای مسلمانان بیان می‌کردند و هم مسائل جامعه و جهان اسلام را رصد نموده و به مقتضای آن موضع مناسب اتخاذ می‌نمودند و صراط مستقیم را به ایشان نشان می‌دادند و هم با ابزارها و راه‌های موجود، ارتباط خود را با شیعیان در اقصی نقاط محدوده خلافت اسلامی برقرار می‌کردند. در نهایت، حاصل و نتیجه مجموعه فعالیت‌های ائمه(ع) گسترش تشیع و مکتب اهل بیت(ع) بوده است.

حال با در نظر داشت این نکات به این مسأله می‌پردازیم که چگونه ائمه(ع) منشاء گسترش تشیع در منطقه خراسان افغانستان کنونی گردیدند.

۱. نقش امام علی و امام حسن(ع) در دوران حاکمیت

با توجه به رفتار تبعیض آمیز خلفای پیشین نسبت به اقشار و اقوام مختلف جامعه به ویژه علیه غیر عرب‌ها و طبعاً نارضایتی توده‌های غیر عرب، دوران چند ساله خلافت ظاهری امام علی و امام حسن(ع)

۱. سوره مائده، آیات ۳ و ۶۷.

طعم شیرین اسلام علوی و اسلام ناب را به رعیت غیر عرب چشانند^۱ و این تحول سیره و سیاست حاکمیت اسلامی به نام تجلی عینی و عملی مکتب اهل بیت (ع) بر همگان عیان گشت و از آن پس بیش از هر زمان دیگری رعایای غیر عرب امپراتوری اسلامی تفاوت مکتب علوی (مکتب اهل بیت (ع)) و مکتب خلفا را باز شناختند. در نتیجه، مکتب اهل بیت (ع) برای توده های رعیت غیر عرب، اعم از آنان که تا آن زمان اسلام را پذیرفته بودند و آنان که هنوز به عنوان اهل ذمه زیر پرچم اسلام زندگی می کردند، جاذبه فوق العاده ای یافت به طوری که از آن پس برای هر علوی و یا شیعه مبارز، پرجاذبه ترین و گویاترین شعار دعوت به «الرضا من آل محمد (ص)» بود.^۲

بی تردید فرمانداران و والیان منصوب از طرف امام علی (ع) نیز نوعاً هر کدام در گفتار و رفتار زبان گویایی برای فکر و اندیشه امام علی (ع) و مکتب اهل بیت (ع) بودند و همگان می دانستند که خودخواهی و منفعت طلبی و تعصب قومی و قبیله ای در حکومت امام علی (ع) جایی ندارد. می توان گفت که پس از سخنان پیامبر اکرم (ص) در معرفی مکتب تشیع و جایگاه علی (ع) و عترت طاهرینش، امام علی (ع) در دوران خلافتش بیشترین نقش را در ترویج مکتب اهل بیت (ع) و گسترش تشیع داشته است.

۲. حضور امام رضا (ع) در خراسان

ائمه (ع) در هر جا که باشد منبع برکات و خیرات است از جمله این برکات هدایت و راهنمایی مردم است، از جمله حضور پربرکت امام رضا (ع) در مرو است که منبع خیر و برکت برای مردم و موجب گسترش تشیع در خراسان گردید، حضور حضرت در خراسان باعث جمع شدن شیعیان از نقاط مختلف اسلامی به گرد آن حضرت جمع شده و باعث تقویت حضور اسلام واقعی در این سرزمین گردید. به گواهی تاریخ؛ در میان خلفای عباسی، عبدالله مأمون که از مادری بادغیسی (از شهرهای خراسان، افغانستان کنونی) متولد شد و شخصیت نیمه عرب داشت،^۳ بعد از تکیه زدن بر کرسی خلافت، در یک موقعیت سیاسی و مذهبی دشواری قرار گرفت، سه خطر عمده مأمون را تهدید می کرد: نخست

۱. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه، محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، ص ۷۷.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، لبنان - بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات. چاپ سوم ۱۴۱۹ ه. ق، ص ۱۵۷.

۳. محمد بن خاوندشاه بلخی میرخواند، روضه الصفاء فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء، تلخیص عباس زریاب، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم ۱۳۸۵ ه. ش، ج ۳، ص ۴۶۶.

عباسیان طرفدار امین برادر مقتولش، دوم علویان و سوم شیعیان خراسان که در آغاز عباسیان را به دلیل شعار شیعی آنان «الرضا من آل محمد» یاری کرده و بعدها خیانت بنی عباس را دیده بودند. مأمون که در میان این مثلث گرفتار شده بود، پس از خاموش کردن شورش‌های علویان که در خراسان از قدرت مهم حساب می‌شد، به ظاهر با خاندان پیامبر (ص) از در دوستی درآمد به حدی که برخی منابع او را متهم به تشیع نموده‌اند^۱ درک واقعی وی از نفوذ و قدرت علویان در لایه‌های اجتماعی جامع اسلامی به ویژه خراسان از عوامل واقعی و پنهان اقدامات ظاهری و فریب‌کارانه مأمون در ابراز محبت به خاندان پیامبر (ص) و شخص امام رضا (ع) بوده است. نفوذ گسترده مکتب اهل بیت (ع) را در خراسان می‌توان از استقبال و همراهی خیره‌کننده مردم شهرهای آن دیار از آن حضرت فهمید.^۲

لذا مأمون در قدم نخست، مشارکت در حکومت را خواستار شد و به همین علت امام رضا (ع) را که در مدینه اقامت داشت در سال ۲۰۱ هـ.ق، به اجبار به خراسان آوردند تا ولایتعهدی را بپذیرد.^۳ مأمون در یک طرفند آشکار سیاسی دستور داد تا پرچم سیاه عباسی را به رنگ سبز اهل بیت (ع) تغییر دهند و دولتیان را وادار کرد تا لباس سبز بپوشند.^۴ و از طرفی برای امام به عنوان ولیعهد بیعت گرفت و به نام آن حضرت خطبه خواند و به نام ایشان سکه زدند.^۵

هدف مأمون از این کار در مرحله اول زیر نظر گرفتن امام رضا (ع) و سپس جلوگیری و خنثی‌سازی حرکت‌ها و جنبش‌های شیعی به ویژه حرکت‌های که منسوب به دودمان نبوی (ص) صورت می‌گرفت که خود حکایت خوبی از تعداد زیاد شیعیان در خراسان است، به گواهی همین مطلب، ابن خلدون می‌نویسد: «آنگاه که مأمون کثرت شیعیان و آمد و شد داعیان ایشان را نگرست، علی ملقب به رضا فرزند موسی الکاظم بن جعفر الصادق (ع) را به سال ۲۰۱ هـ.ق، به ولایتعهدی خود برگزید.»^۶

عبدالحی حبیبی نیز به تأیید همین علت می‌نویسد: «مأمون به خاطر که از شورش‌های پی‌درپی طرفداران علی (ع) جلوگیری کند، امام رضا (ع) را به عنوان ولیعهد و خلیفه مسلمانان بعد از درگذشت

۱. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۳، ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۲۶۴.

۲. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۳۴.

۳. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۰.

۴. ابوالحسن علی بن مسعودی، مروج الذهب، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۲، ص ۴۴۱.

۵. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، همان، ص ۴۶۵.

۶. عبدالرحمن ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، بیروت، دارالفکر، چاپ دوم، ۱۹۸۸ م، ج ۴، ص ۱۳.

خود تعیین کرد.^۱

از سخن ابن خلدون و عبدالحی حبیبی پیداست که یکی از مهم‌ترین دلایل مأمون مبنی بر انتخاب امام رضا(ع) به ولایتعهدی، کثرت شیعیان در بلاد اسلامی به ویژه در خراسان آن روزگار و فعالیت گسترده مبلغان و داعیان شیعه و روند رو به رشد و غیر قابل کنترل جمعیت شیعه در این حوزه بوده است.^۲ امام رضا(ع) هم بنابر دلایلی ولیعهدی را پذیرفت و انتخاب و پذیرش این امر از جانب امام یقیناً با درایت و آگاهی لازم صورت گرفت، پذیرش این امر گویای این واقعیت است که در دیدگاه امام، شرایط پیش آمده برای معرفی تشیع و نیز ارتقای جایگاه علویان و اظهار حقانیت آن‌ها می‌توانست مؤثر واقع شود.

پیامدهای پذیرش ولیعهدی از جانب امام، در رخدادهای سیاسی، اجتماعی و مذهبی خراسان تأثیری بسزا گذاشت که از مهم‌ترین تأثیرات آن در فضای اجتماعی خراسان گرایش و دل‌بستگی بیشتر مردم به خاندان پیامبر(ص) و تشیع بوده است، لذا حضور و اقامت امام رضا(ع) در خراسان به خصوص در زمینه معرفی امامان راستین دودمان پیامبر اکرم(ص) و انتشار عقاید و معارف مذهب امامی (جعفری) شیعی بسیار مؤثر بوده است.

اندکی از اقامت امام در مرو و خراسان، مأمون ظاهراً برای نشان دادن علقه خود به علوم و در واقع برای فشار آوردن به امام یا مخدوش کردن شخصیت علمی خاندان پیامبر(ص)، مجالس مناظره و مباحثه علمی تشکیل داد، اما در این جلسات شخصیت علمی و الهی امام آشکار تر شد و شهرتش در سرتاسر مشرق زمین پیچید، چنانچه حسن بن محمد نوفلی هاشمی طی روایت طولانی که اختصاص به مناظره امام رضا(ع) با بزرگان و رؤسای ادیان و مذاهب در حضور مأمون دارد، آورده است. افرادی چون: جاثلیق، رأس‌الجالوت، هرمذ اکبر، عمران صابئی که در مناظره با امام رضا(ع) شرکت کرده بودند، سرانجام با پیروزی کامل امام رضا(ع) خاتمه یافت. در پایان این مناظره عمران صابئی که اززبده‌ترین مناظره‌کنندگان مجلس بود، بعد از شکست در مناظره مسلمان و سپس شیعه شد، امام رضا(ع) ایشان را

۱. عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۳۷۱.

۲. بدین جهت است که حتی در زمان امام صادق(ع) شخصی از خراسان به نام سهل بن حسن خراسانی بر امام صادق(ع) وارد شد و بعد از سلام عرض کرد یابن رسول الله(ص): چرا قیام نمی‌کنید و حق‌تان را نمی‌گیرید؟ و حال آن که صد هزار مرد جنگی و شمشیر به دست در خراسان دارید که شما را یاری و کمک می‌کند (ابی‌جعفر محمد بن علی ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، بیروت، دار الاضواء، چاپ دوم ۱۴۱۲ه.ق، ج ۴، ص ۲۳۷، محمد بن جریر بن رستم طبری، دلائل الامامه، قم، انتشارات دارالذخائر للمطبوعات، ۱۳۸۳ه.ش، ص ۱۳۰).

مورد تفقد قرار داده به حدی مورد اطمینان امام قرار گرفت که عنوان عامل زکات و صدقات بلخ تعیین شد.^۱ در پی این پیشامدها و انتشار فضایل اهل بیت (ع) شمار زیادی از خراسانیان به ویژه فضلاء و دانشمندان به تشیع گرویدند و با خود خلقی را همراه کردند.^۲

بنابراین، مناظرات امام رضا (ع) با فرق گوناگون و مذاهب جهانی؛ مناظراتی عزت آفرین برای مسلمانان و شیعیان است. پاسخ‌هایی امام به شبهات مطروحه در مناظرات پس از انعکاس در جامعه آن روز موجبات استحکام و تقویت اعتقادات شیعی مردم را به وجود آورد و امام توانست به مدد دانش بی‌کرانشان عالمان سایر فرق و ادیان جهانی را شکست داده و سبب هدایت آنها شدند. مسلماً پیروزی امام رضا (ع) در این مناظرات، روزنه جدیدی برای مردم باز نمود و مردم از نزدیک با شخصیت امام، علم امام و جایگاه ائمه (ع) آشنا شدند.

وجود فرقه‌های کلامی دوران امام رضا (ع)، چون جبریون، قدریه، اهل حدیث، واقفیه، غلات، معتزله، مفوضه و تأثیر عقائد و افکار این فرقه‌ها بر اندیشه مسلمانان به خصوص شیعیان، از مهم‌ترین دغدغه‌های فکری آن زمان بود که در صورت نبود امام در مقام ولایتعهدی، بدون شک عواقب خطرناکی برای جامعه اسلامی به همراه داشت، امام رضا (ع) در جلسات مناظره با سران این فرقه‌ها معمولاً با برجسته‌ترین شخصیت علمی آنان مناظره می‌کرد، به عبارت دیگر مناظرات امام رضا (ع) تحولات فرهنگی مهمی را در جامعه آن زمان ایجاد کرد که موجب تقویت بیشتر شیعه امامی و نزدیکی فرقه‌های شیعی به یکدیگر شد.

از دیگر برکات مهم حضور امام رضا (ع) در خراسان، و همچنین جهت روشنگری شیعیان با مبانی شیعه برپایی کلاس درس و بحث و تربیت شاگردان است. شیخ صدوق از عبدالسلام بن صالح هروی نقل می‌کند که به مأمون خبر دادند که علی بن موسی الرضا (ع) مجالس علمی در مور دبحث کلام (اصول دین و مذهب) منعقد کرده و مردم جذب دانش او شده‌اند. مأمون محمد بن عمرو طوسی حاجب خود را دستور داد مردم را از مجلس درس و بحث امام پراکنده کند. وقتی امام متوجه این نکته شد او را نفرین کرد و از خداوند خواست؛ هر کسی که به من ظلم کرده و شیعیان مرا از درب خانه من دور کرده، انتقام بگیر.^۳

یکی از شیوه‌های مؤثر آن حضرت در تبیین عقاید شیعه، نقل سلسله سند احادیث تا به شخص

۱. ابی جعفر محمد بن علی ابن بابویه صدوق، عیون اخبار الرضا، قم، مکتبه العیدریه، ج ۱، ص ۱۷۸.

۲. ابن بابویه صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، صص ۱۷۸-۱۵۴.

۳. ابی جعفر محمد بن علی ابن بابویه صدوق، عیون اخبار الرضا، پیشین، ص ۳-۱۷۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۴۵.

پیامبر(ص) است که مردم را متوجه جایگاه و شخصیت ائمه(ع) می کرد. چنان که حضرت در شهر نیشابور حدیث قدسی معروف به سلسله الذهب را از پدران بزرگوارش از رسول خدا(ص)، از جبرئیل و جبرئیل از خداوند سبحان نقل فرمود که خداوند متعال فرموده است: «کلمه لاله الا الله حصنی، فمن قالها حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی» جمعیت حاضر را آنقدر توصیف کرده اند که تنها علمای شهر و کسانی که قلم و دوات آورده بودند تا سخنان حضرت را ثبت کنند بالغ بر بیست و چهار هزار نفر ذکر کرده اند.^۱ در عین آنکه «مأمون» تمامی تلاش خود را برای قطع ارتباط عاطفی و معنوی امام با مردم و شیعیان در طول سفر به خراسان به کار برد، ولی امام(ع) در هر فرصتی با پایگاه های مردمی خویش تماس می گرفت و با گفتار و کردار و معجزات و کرامات، حقانیت و امامت خویش را به اثبات می رسانید و رهبری و اطاعت از خویش را تداوم رسالت پیامبر اسلام(ع) و شرط توحید می دانست. ایشان بدین ترتیب مشروعیت خلافت را از امثال مأمون سلب می کرد و تشیع ناشی از دوستی اهل بیت(ع) را تبدیل به یک تشیع اعتقادی اصیل کرد.^۲

افزون بر مسائل و برنامه های امام در گسترش تشیع که ذکر می شد، امام نامه های را برای افراد مختلف فرستاد و در آنها موضوعات مهم فکری و مورد ابتلای مسلمانان را روشن ساخت؛ از جمله جایگاه اهل بیت(ع) در کتاب و سنت، برخی مسائل مورد اختلاف بین مذاهب اسلامی، موضوعات کلامی و مطالبی چون ایمان ابوطالب، مصداق شیعه، مصداق صحابه، معنای اولوالامر و دیگر آموزه های شیعی را در این قالب بیان کرد.^۳

این بود که اقامت امام رضا(ع) در خراسان، به ویژه از نظر تشیع اعتدالی امامی، از اهمیت بسیاری برخوردار است، شواهد و قرائن نشان می دهد که امام رضا(ع) موفق شد راه و روش تشیع امامی را پیش روی شیعیان و محبان اهل بیت(ع) قرار دهد؛ هم چنان که علما و اندیشمندان شیعی از ایشان الگو گرفتند و در روزگار موسوم به غیبت امام معصوم(ع) در این مسیر قدم برداشتند و سعی کردند تا حد امکان، چارچوب نظری - علمی و خطوط فکری تشیع اعتدالی را مشخص و آن را ازدو نوع تشیع زیدی و

۱. ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح، کشف الغمه فی معرفه الائمه، بیروت، دار الاضواء، چاپ دوم ۱۴۰۵ه.ق. ج ۳، صص ۱۰۳-۱۰۱. علی بن محمد مالکی، ابن صباغ، الفصول المهمه فی معرفه احوال الائمه، تهران، انتشارات علمی، چاپ اول ۱۳۷۵ه.ش، صص ۲۵۴-۲۵۳.

۲. رسول، جعفریان، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم، صص ۱۵۴-۱۵۳.

۳. محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، الکافی، تحقیق و تصحیح؛ علی اکبر غفاری و محمد آخندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.، ج ۱، ص ۲۲۳، محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۳۳۶.

اسماعیلی جداکنند، چنانچه از نخستین علمای شیعه در این عرصه، محمد بن علی بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق (م. ۳۸۱ ه.ق) صاحب کتاب مهم حدیثی شیعی من لایحضره الفقیه است که با مهاجرت به خراسان و شهر باستانی بلخ در تبیین افکار و ترویج شیعه امامی تأثیر گذاشت، چنانچه گویند که شیعیان خراسان به فتوای او عمل می کردند.^۱

در مجموع، سفر و اقامت امام رضا(ع) به خراسان، در پیشرفت کمی و کیفی شیعیان تأثیری زیادی داشت و پیوند امام و شیعیان نقاط دوردست خراسان را تحکیم بخشید و در حیات و استمرار تشیع در خراسان نقش برجسته داشته است، از نظر کمی با آمدن امام رضا(ع) به شمار طرفداران وی افزوده شد و مردم از نقاط مختلف خراسان به خدمت وی شتافتند، آنان با مشاهده نجات، پارسایی، نفوذ کلام، باورهای صحیح و دانایی فراوان وی شیفته او شدند و آیین تشیع را پذیرفتند: چنانکه آمده است: «آمدن حضرت علی بن موسی الرضا(ع) به خراسان، موجب فزونی هواخواهان و شیعه او در این سرزمین گردید.»^۲ نگاهی گذرا به مشهورترین یاران دانشمند وی که خراسانی بوده‌اند، نشان از رشد هواداران وی دارد و نضج تفکر شیعی را در مناطق مختلف مرو، بلخ، طالقان، رخج، هرات و سایر نقاط خراسان نشان می‌دهد.^۳ از طرفی دیگر، با حضور حضرت امام رضا(ع) بر مهاجرت دیگر سادات شیعی و علویان به خراسان افزوده شد، چنانچه با دعوت و نامه‌نگاری امام رضا(ع) با بستگان‌شان در مدینه و حجاز بنابر نظر آقای روضاتی در جامع الانساب، در مجموع دوازده هزار و ششصد و هفتاد و سه تن از سادات علوی و بستگان‌شان در چندین مرحله به صورت کاروانی مدینه و حجاز را به مقصد خراسان ترک نمودند.^۴ اگرچه با توجه به امکانات آن روزی از نظر آمار دقیق که ایشان ذکر نموده بعید به نظر می‌رسد، اما آمدن تعداد زیادی از علویان را نمی‌توان از آن چشم پوشی کرد.

از نظر کیفی نیز، حضور امام در خراسان این امکان را برای شیعیان فراهم کرد تا از نزدیک مسائل شرعی‌شان را بپرسند و از طرفی دیگر عالمان و اندیشمندان شیعی نیز، مسائل پیچیده کلامی، فقهی، حدیثی و غیره را جويا می‌شدند و از آن منبع دانش اهل بیت(ع) مستقیماً دانش می‌آموختند. از این لحاظ آمدن امام به خراسان بر کیفیت دانش و رشد فکری و علمی مردم شیعه خراسان افزود، چنانچه فقه امامیه

۱. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۵ ه.ق، ج ۱، ص ۴۵۴.

۲. عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۸۰۴.

۳. ابی جعفر محمد بن علی ابن بابویه صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۱۷۱-۱۷۰.

۴. محمدعلی روضاتی، جامع الانساب در انساب و احوال اعقاب ائمه، تهران، کتابخانه شمس، ۱۳۰۹ ه.ق، ص ۱۷.

نیز، از او رونقی گرفت؛ همان‌طور که کتابی را به او نسبت دهند به نام «فقه الرضا» و نیز «اصول الدین والرساله الذهبیه» و «صحفیه الرضا» بدین امام منسوبند.^۱

با توجه به همین ارادت شیعیان و فزونی‌شان است که مأمون در سال ۲۰۳ هـ.ق. وجود امام رضا(ع) را برای حکومتش منشأ خطر تشخیص داد، از این‌رو تصمیم گرفت که آن بزرگوار را مسموم و به شهادت رساند و به خاطر فریب افکار عمومی خود نیز در تشیع و مجالس عزاداری امام(ع) شرکت می‌کرد.^۲ غافل از اینکه نه تنها نور ایشان خاموش نگردید بلکه مرقد مطهر ایشان زیارتگاه و محل تجمع شیعیان از سراسر خراسان گردید، چنانچه همجواری با بارگاه ملکوتی امام رضا(ع) برای شیعیان آن زمان و زمان‌های بعد افتخار محسوب می‌شد، افراد زیادی از نقاط مختلف خراسان برای زیارت به مشهد امام رضا(ع) می‌رفتند، در کتاب مجالس المؤمنین آمده است: «در اصل دهی بود سناباد نام داشت، از توابع طوس، بعد از آن‌که مرقد منور حضرت امام رضا(ع) در آنجا واقع شد، با اندک مدتی از اعظم بلاد خراسان شد و شهر طوس منسوخ و بلک مندرس و مطموس گردید و به سبب برکات مرقد امام رضا(ع) و حُسن اهتمام سادات رفیع الدرجات موسوی و رضوی، اهالی آنجا همیشه تا به حال دین مصطفوی و ناهجان مناهج مرتضوی بوده‌اند.»^۳

۳. تربیت شاگردان خراسانی ائمه(ع)

یکی دیگر از مهم‌ترین راه‌های که ائمه(ع) از آن برای ترویج و گسترش تشیع استفاده نمودند، تربیت شاگردان از بلاد مختلف اسلامی بود، البته با توجه به فضای خفقان و نامناسب آن دوران، ایشان یاران خود را به تقیه سفارش می‌کردند تا از خطرات احتمالی حاکمان جور در امان باشند، لذا در میان اصحاب و یاران ائمه(ع) کسانی بودن که در سلک خرما فروش، آرد فروش و یا درزی اصناف دیگر با امام ارتباط داشتند.

منابع حاکی از آن است، دست کم از زمان امام سجاد(ع) به بعد که راهبرد ائمه(ع) از برنامه‌های کوتاه مدت سیاسی و نظامی به راهبرد دراز مدت سیاسی - فرهنگی و ایجاد پایگاه‌های اجتماعی - فرهنگی وسیع و تربیت نیروی انسانی آگاه و دانشمند و معتقد، تغییر یافت و این تغییر روی کرد و

۱. عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۸۰۴، قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۲، صص ۲۷۲-۲۷۱.
۲. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۷۱، ابی جعفر محمد بن علی ابن بابویه صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۵۹۰-۵۸۷، مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۱۸.
۳. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۲، صص ۲۷۲-۲۷۱.

راهبرد، فرآیند فوق را از نظر کمیت و کیفیت توسعه بخشید.

با مراجعه به کتب رجالی، شاهد حضور تعداد قابل توجهی از شیعیان خراسانی در جمع اصحاب ائمه(ع) هستیم که با آن شرایط سیاسی موجود نزد ائمه(ع) حضور یافته و به کسب معارف اسلامی پرداخته و وسیله ارتباط با امام را با شیعیان و تغذیه فکری آنان فراهم آورده و در مرحله بعد موجب ترویج و گسترش تشیع در منطقه خود بودند.

طبعاً این گروه از شیعیان خراسانی که در عراق زندگی می‌کردند تعداد از این‌ها به وطن‌شان بر می‌گشتند و اندیشه شیعی را با خودشان می‌آوردند که موجب گسترش محبت اهل‌بیت(ع) و تشیع در خراسان می‌شد.

اینک به معرفی اجمالی و گذرای بعضی از اصحاب و یاران سرشناس ائمه معصومین(ع) که موجب اعتلای اسلام و مکتب حقه اهل‌بیت(ع) در سرزمین خراسان گردیدند، می‌پردازیم. که در قسمت اول به اصحاب و یاران ائمه(ع) از دوران امام علی(ع) تا پایان امامت امام صادق(ع) و در قسمت دوم از دوران امامت امام کاظم(ع) تا پایان غیبت صغری امام زمان(عج) پرداخته خواهد شد.

شریح بن هانی در سیستان

از اصحاب و یاران ائمه معصومین(ع) از دوران حاکمیت و امامت امام علی(ع) تا پایان امامت امام صادق(ع)، افراد شاخصی را می‌توان در این سرزمین نام برد که باعث گسترش تشیع در این منطقه از جهان اسلام گردیدند.

از جمله اصحاب و شاگردان ائمه(ع) شخصی به نام «شریح بن هانی» است، ایشان از جمله از اصحاب پیامبر اکرم(ص) و به اتفاق شیعه و سنی از یاران مخلص و از جمله شاگردان امام علی(ع) بوده،^۱ که به دستور آن حضرت وارد سرزمین خراسان منطقه سیستان شده و به فعالیت‌های علمی، فرهنگی و نشر احادیث اهل‌بیت(ع) پرداخته است.^۲

ایشان علاوه بر فعالیت‌های علمی و فرهنگی پرچمدار مبارزه با خوارج بود و تا سال ۷۸ هجری قمری در سرزمین سیستان سکونت داشت و در همان سال در راه مبارزه و پیکار جان خود را از دست

۱. ابن سعد، طبقات الکبری، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ج ۶، ص ۱۸۰، شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، تحقیق: شعیب الارناؤوط، محمدنعیم العرقسوس، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ نهم، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۴، ص ۱۰۷.
۲. ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۹، علی بن محمد عزالدین ابن اثیر جزیری، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ ه.ق، ج ۲، ص ۳۶۸.

داده و در ۱۲۰ سن سالگی به شهادت رسید.^۱

در منابع شیعی روایاتی متعدد از ایشان نقل شده است.^۲ هرچند در منابع رجالی شیعه از وی نامبرده نشده و مورد جرح و تعدیل قرار نگرفته است، چنانچه در معجم رجال الحدیث مرحوم خوبی (ره) ایشان از اصحاب و شاگردان امام علی (ع) دانسته شده؛ ولی متعرض جرح و تعدیل نشده است.^۳

اما طبق شواهد و قرائن، می توان به روایت وی اعتماد کرد؛ اولاً: وی بارها از سوی امام علی (ع) به عنوان فرمانده لشکر آن حضرت، علیه مخالفان ایفای نقش کرده است. ثانیاً: ذهبی که خود از استوانه های رجال اهل سنت است، وی را از اصحاب و نزدیکان امام علی (ع) برشمرده است.^۴

ابوالقاسم ضحاک بن مزاحم در بلخ

از دیگر یاران و اصحاب سرشناس ائمه (ع) در سرزمین خراسان، ابوالقاسم ضحاک بن مزاحم بلخی (م. ۱۰۲/۱۰۵/۱۰۶ ه.ق)، از بزرگان تفسیر و از تابعین است.^۵ ظاهراً ابن عباس، سعید بن جبیر،^۶ ابوسعید خدری، انس بن مالک، ابن عمر و غیره را درک کرده و از آن ها حدیث نقل کرده است.^۷ طبق نقل برخی منابع، وی امام علی (ع) را دیده و از آن حضرت قصه ازدواجش با فاطمه زهرا (س) را شنیده و روایت کرده است.^۸ و در منابع شیعه از اصحاب امام سجاد (ع) شمرده شده است.^۹ در بعضی منابع آمده، ضحاک

۱. شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۵۴.

۲. ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال ثقفی، الغارات، تحقیق و تصحیح: جلال الدین محدث، تهران، انجمن آثار ملی، چاپ اول ۱۳۹۵ ه.ق، ج ۲، ص ۳۹۲.

۳. ابوالقاسم موسوی خویی، معجم رجال الحدیث، بیروت، لبنان، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.ج ۹، ص ۱۸.

۴. شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۰۷.

۵. ابی جعفر محمد بن حسن طوسی، رجال الطوسی، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، قم، موسسه نشر اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۲۰ ق.ج ۱۱۶.

۶. شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله الرومی الحموی، معجم الأدباء = إرشاد الأریب إلى معرفة الأديب، تحقیق: إحسان عباس، بیروت، دار الغرب الإسلامي، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۴، ص ۱۴۵۲.

۷. محمد بن احمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۶۰۰، احمد بن عبدالله خزر جی، خلاصه تهذیب الکمال، تحقیق: عبدالفتاح ابو غده، حلب، دار البشائر الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۱۱ ه.ق، ص ۱۷۷.

۸. محمد نمازی شاهرودی، مستدرکات علم رجال الحدیث، تهران، انتشارات حیدری، چاپ اول ۱۴۱۴ ه.ق، ج ۴، ص ۲۷۸. (بعضی ها طبق استناد همین منبع ایشان را جزو اصحاب امام علی (ع) شمرده است، عبدالمجید ناصری داوودی، تاریخ تشیع در افغانستان، ص ۱۶۹).

۹. ابی جعفر محمد بن حسن طوسی، رجال الطوسی، ص ۱۰۹، محمد بن علی ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، تصحیح، شرح

اصالتاً از مردم کوفه بود.^۱ که برای جهاد به مناطق شرقی کشور اسلامی آمد، چنانچه بلاذری می‌نویسد: «زمانی که قتیبه بن مسلم در سال ۸۷هـ.ق، با مردم سمرقند جنگ کرد و در نهایت صلح مشروط را بر آنها تحمیل کرد؛ جماعتی از مسلمانان را در شهر به جا گذاشت که ضحاک بن مزاحم صاحب تفسیر از شمار آنها بود.»^۲ این بود که ایشان زمان طولانی را در بلخ به سربرد.^۳ و بسیاری از منابع تصریح دارند که وی مدرسه بزرگی داشته است که در آن سه هزار دانش آموز پسر^۴ و هفتصد دختر مشغول تحصیل بوده‌اند.^۵ بدیهی است که تربیت و پرورش این حجم بالای شاگرد و تحویل آنها به جامعه اسلامی، بیانگر نقش برجسته او در ترویج و گسترش تشیع در منطقه است. احتمالاً شاگردان او در مکتب خانه‌های متعدد حضور می‌یافتند و از وی استفاده می‌کردند. زیرا برخی آورده‌اند که او برای سرکشی از آنها سوار الاغش می‌شد و جهت سرکشی از آن مکتب خانه‌ها به مناطق مختلف سفر می‌کرد.^۶ خیرالدین زرکلی در کتاب الاعلام او را از جمله مفسران و از مریبان خاص جهان اسلام آورده است.^۷

بنابراین، ضحاک نخستین مکتب خانه جهان اسلام را در شهر بلخ برای آموزش کودکان و نوجوانان شیعه تأسیس کرد، که خود عامل مهم در ترویج و گسترش تشیع در سرزمین خراسان خصوصاً شهر پرآوازه بلخ است.

وردان ابو خالد کابلی

یکی دیگر از شاگردان سرشناس و پرآوازه ائمه معصومین(ع) وردان ابو خالد کابلی ملقب به کنکر،

و مقابله لجنه من اساتذہ النجف الاشرف، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۷۶هـ.ق، ج ۴، ص ۱۷۷.

۱. ابی جعفر محمد بن حسن طوسی، رجال الطوسی، ص ۱۰۹.

۲. احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۰۷.

۳. محمد بن احمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۵۹۸، ابن کثیر الدمشقی، ابن کثیر الدمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۷ق، ج ۹، ص ۲۲۳، ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۳۰۲.

۴. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ابن هلال ثقفی، الغارات، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۱هـ.ش، ص ۲۴۰، یوسف بن عبدالرحمن بن یوسف مزی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، تحقیق: ابو عبدالرحمن عادل بن محمد، نشر الفاروق الحدیثه للطباعه و النشر، چاپ اول، ۱۴۲۲هـ.ق، ج ۱۳، ص ۲۹۵.

۵. عمر بن محمد، نسفی، القند فی ذکر علماء سمرقند، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۴۲۰هـ.ق، ص ۲۶۹، مهدی رحمانی ولوی و منصور جغتای، تاریخ علمای بلخ، ج ۱، ص ۴۶۴.

۶. شمس‌الدین عبدالله محمد بن احمد ذهبی، العبر فی خبر من غیر، تحقیق: ابوهاجر محمد السعید بن بسیونی زغلول، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا، ج ۱، ص ۹۴، ابن هلال ثقفی، الغارات، ص ۲۴۰، یوسف مزی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۱۳، ص ۲۹۵.

۷. خیرالدین زرکلی، الاعلام، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ سوم، ۱۹۸۶م، ج ۳، ص ۲۱۶.

از اصحاب و یاران خاص امام سجاده(ع) است.

یکی از رجال شناسان در مورد ابو خالد کابلی می نویسد:

«ابو خالد کابلی از خادمان محمد حنفیه بود و شک نداشت که او امام است تا این که روزی او را قسم داد، امامی که اطاعتش واجب است شما میاید؟ محمد حنفیه جواب داد امام، علی ابن الحسین(ع) است. ابو خالد از آن جا به خانه امام سجاده(ع) آمد و از آن به بعد خدمت امام سجاده(ع) را می کرد»^۱.

ابو خالد کابلی بعد از آن که مدتی زیاد خدمت امام سجاده(ع) بود، به سرزمین پدریش «کابل» برگشت، چنان که در رجال کشی آمده است: ابو خالد، بعد از چند سالی که خادم با وفای امام سجاده(ع) بود؛ دلش برای پدر و مادر و فامیلش تنگ شد، خدمت امام سجاده(ع) آمد عرض حال کرد، امام فرمود فردا مردی ثروت مندی از شام می آید که دختری مریض دارد، به آن مرد بگو دخترت را شفا می دهیم به شرطی که ده هزار درهم بدهی و... تا اینکه دختر شفا پیدا کرد و ابو خالد به کشورش برگشت.^۲

مسلماً ابو خالد که سالها در خانه امام سجاده(ع) خدمت گزار بود، در واقع تربیت یافته آن حضرت بود و آشنای کامل با شخصیت الهی ائمه(ع) داشت، وقتی به کابل برگشت، همراه با آگاهی از مقام امام معصوم و آشنایی با اسلام راستین بود که وجود چنین شخصیت شیعی در کابل سبب تقویت و گسترش شیعه و محبان اهل بیت(ع) در این سر زمین خواهد بود.

امام باقر(ع) فرموده است: بعد از شهادت امام حسین(ع) مردم مرتد شدند و از دین خارج شدند مگر سه نفر که عبارت بودند: از ابو خالد کابلی و یحیی بن ام طویل و جبریل بن مطعم، سپس مردم به اینها ملحق شدند و زیاد شدند.^۳ در این روایت امام باقر(ع) شخصیت بر جسته ابو خالد کابلی را تبیین کرده است و جالب اینجاست که امام می فرماید؛ مردم به اینها ملحق شدند و اینها موجب جذب مردم به اسلام و تشیع شدند. طبعاً وقتی ابو خالد به کابل برگشته است سبب شده است تا مردم را به اسلام ناب، محبت اهل بیت(ع) و تشیع جذب نماید. بدین جهت است که بعد از مدتی سرزمین کابل یکی از

۱. محمد بن عمر کشی، رجال. اختیار معرفة الرجال (مع تعلیقات میر داماد الأسترآبادی)، تحقیق و مصحیح: مهدی رجایی، قم، مؤسسه آل البیت، ص ۲۰۴.

۲. ابی جعفر محمد بن حسن طوسی، رجال الطوسی، ص ۱۹۳، محمد بن حسن شیخ حر عاملی، إثبات الهداء، مقدمه آیت الله مرعشی نجفی، انتشارات مؤسسه الأعلمی، بیروت، چاپ: اول، ۱۴۲۲ ق، ج ۴، صص ۷۳، ۷۲.

۳. عن أبی عبدالله(ع) قال ارتد الناس بعد قتل الحسین(ع) إلا ثلاثة أبو خالد الكابلی و یحیی ابن أم الطویل و جبریل بن مطعم ثم إن الناس لحقوا و كثروا، ابی جعفر محمد بن حسن طوسی، رجال الطوسی، ص ۱۹۴.

مناطقى است ائمه(ع) در آنجا وکیل یا وکلای داشته‌اند^۱

همین‌طور فرزندش هارون بن ابو خالد کابلی که از اصحاب امام صادق(ع) است که باز شهادی بر گسترش تشیع در قرن نخست در خراسان و شهر کابل می‌باشد.^۲

مقاتل بن سلیمان ابوالحسن بلخی

یکی دیگر از اصحاب و یاران سرشناس ائمه معصومین(ع) در سرزمین خراسان، مقاتل بن سلیمان ابوالحسن بلخی (م. ۱۵۸هـ.ق.) (معروف به ابن جوال دوز یا دوال دوز) است، ایشان از راویان و مفسرین و از طبقه هفتم روایت به شمار می‌آید که محل ولادتش را در بلخ ذکر کرده‌اند،^۳ مقاتل بن سلیمان بعد از مدتی از بلخ به بصره آمد و آنجا ساکن شده و از آنجا به بغداد رفته و به نقل حدیث پرداخته است.^۴

منابع رجالی و روایی مقاتل را از اصحاب امام باقر و امام جعفر صادق(ع) به شمار آورده‌اند.^۵ وی یکی از برجستگان عصر خویش در علوم مختلف بوده و به علم لغت، قرائت و تفسیر تبحر داشته چنانچه وی را از بزرگان و اعلام مفسران دانسته‌اند، ایشان آثار مختلفی داشته‌اند که عبارتند از: الوجوه و النظائر، الناسخ و المنسوخ، تفسیر قرآن، الرد علی القدریه، الاقسام واللغات، الآیات المتشابهات و القرائات. که عبدالله بن مبارک تفسیر وی را بهترین تفسیر دانسته است.^۶

وی علاوه بر آثار یادشده، حوزه درسی نیز داشته و بسیاری از علوم را که تبحر داشته، تدریس می‌کرده است، مسجد جامع بلخ را به عنوان پایگاه درسی، فعالیت علمی و فرهنگی قرار داد و به تربیت شاگردان و انتقال علوم پرداخت. یکی از محققان نوشته است:

مقاتل بن سلیمان بلخی متوفای ۱۵۸هـ.ق، است که در مسجد جامع بلخ، تفسیر و کلام و احادیث را

در اوایل قرن دوم درس می‌گفت و امام شافعی گفته بود که «الناس کلهم عیال علی بن مقاتل فی التفسیر»

۱. محمد بن عمر کشی، اختیار معرفه الرجال، صص ۱۱۵-۱۱۳، محمد رضا، جباری، سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ دوم، ۱۳۸۲ش. ص ۱۴۳.

۲. ابی جعفر محمد بن حسن طوسی، رجال الطوسی، ص ۳۱۸.

۳. احمد بن علی بن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۲۴۹، ابوالعباس شمس‌الدین احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر ابن خلکان البرمکی الإربلی، وفيات الأعیان و أنباء أبناء الزمان، تحقیق: إحسان عباس، بیروت، دار صادر، چاپ اول، ۱۹۷۱م. ج ۵، ص ۲۵۵.

۴. عبدالکریم بن محمد سمعانی، الانساب، ج ۲، ص ۳۳۷.

۵. ابی جعفر محمد بن حسن طوسی، رجال الطوسی، صص ۱۴۶ و ۳۰۶.

۶. محمد بن عمر رجال کشی، ج ۲، ص ۶۸۱.

و یک نسخه خطی تفسیر وی در کتابخانه‌ی توپ قاپوسرای استانبول موجود است.^۱ در کتب معتبر شیعه و آثار شیخ الطائفه ذکر بسیار از او می‌آید و مخصوصاً در تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی عالم بزرگ شیعه (متوفای ۵۴۸هـ.ق) از تفسیر مقاتل مطالبی موجود است و اکثر مفسران قدیم، اقتباس‌های از او دارند.^۲ مسلماً وجود همچون شخصی مانند ایشان، باعث انتشار و گسترش تشیع در سرزمین خراسان گردید.

حریز بن عبدالله سجستانی

از جمله دیگر افراد سرشناس و از جمله اصحاب و یاران ائمه (ع) در سرزمین خراسان می‌توان به حریز بن عبدالله سجستانی اشاره کرد، حریز از یاران امام صادق (ع) بود که در سلک تجارت روغن به نشر معارف تشیع امامی در نواحی سیستان پرداخت، حریز از فقهای به‌نام شیعه و از اصحاب معروف امام صادق (ع) و ثقة است.^۳ به همراه پدرش، عبدالله بن الحسین که قاضی وقت سیستان بود.^۴ و در آنجا اصحاب و یارانی داشته است.^۵ و بیش از پنجاه نفر از او نقل حدیث کرده‌اند.^۶ با توجه به همین فعالیت بود که از آن پس، افرادی از سیستان خدمت امام صادق (ع) می‌رسیدند و مشکلات خود را با ایشان در میان می‌گذاشتند و آن حضرت به سؤال‌های آنان پاسخ می‌داد.^۷

حریز از بزرگ‌ترین راویان و فقیهان شیعی بوده و احادیث فراوانی از ایشان نقل شده است، مرحوم خوبی از حریز سجستانی به نکویی یاد نموده و معتقد است ۲۳۲۰ روایات از وی در کتاب‌های حدیثی شیعه وجود دارد؛ چنان‌که حدود ۱۷۰ روایت از روایات امام باقر و امام صادق (ع) را به صورت مستقیم و سایر احادیث را از بزرگانی مانند: ابو ابراهیم، ابواسامه و ابوبصیر و زراره نقل کرده است.^۸

۱. جمعی از محققان، هزاره شیخ طوسی، مقاله‌ها و خطابه‌های به مناسبت هزارمین سال ولادت شیخ طوسی، گردآورنده و مترجم: علی دوانی، ص ۱۱.

۲. همان.

۳. محمد بن حسن الطوسی، الفهرست، با مقدمه و تحقیق: حسن مصطفوی، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۴۸ه.ش، ص ۸۵.

۴. یوسف بن عبدالرحمن مزنی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، محقق: بشار عواد معروف، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ اول، ۱۴۰۰ه.ق، ج ۱۴، ص ۴۲۲، شمس‌الدین ابو عبدالله محمد بن احمد، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق: شیخ علی محمد معوض و شیخ عادل احمد عبدالموجود، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۵م، ج ۴، ص ۸۲.

۵. محمد بن محمد بن نعمان مفید، الاختصاص، قم، کنگره شیخ مفید ۱۴۱۳ه.ق، ص ۲۷۰.

۶. ابوالقاسم موسوی خویی، معجم رجال الحدیث، بیروت، لبنان، چاپ سوم، ۱۴۳۰ه.ق، ج ۴، ص ۲۶۲-۲۵۰.

۷. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، محقق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ه.ق، ج ۵، ص ۲۵۳.

۸. ابوالقاسم موسوی خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۴، صص ۲۵۴-۲۵۳.

حریز یکی از شخصیت‌های علمی است که در آن زمان آثار علمی زیادی داشته است. از آثار ایشان کتاب الزکاه، کتاب الصلاة، کتاب الصیام و کتاب النوادر در منابع اسلامی ضبط شده است^۱ و جالب است که کتاب حریز در زمان امام صادق(ع) نیز دارای اعتباری بالای بوده و بین شاگردان امام صادق(ع) به خوبی شناخته شده بود و امام(ع) نیز اعتبار آن را تأیید می‌کردند؛ مانند این مورد که حماد می‌گوید:

«امام جعفر صادق(ع) به من فرمودند: آیا خوب می‌توانی نماز بخوانی؟ عرض کردم مولایم! من از کتاب حریز بن عبدالله را که در باب نماز نوشته است، حفظ کرده‌ام. حضرت در پاسخ فرمودند: باکی بر تو نیست! بلند شو و نماز بخوان»^۲ مرحوم صدوق نیز در کتاب من لایحضره الفقیه بر این مسأله صحنه گذاشته و می‌نویسد: «به کتاب حریز اعتماد دارم»^۳

حریز، علاوه بر بیان احکام و تبیین معارف اسلامی که از ائمه(ع) نقل می‌کرد، خود نیز صاحب فتوا بود؛ که مستند قبلی شاهد بر مدعای ماست و همچنین نوشته‌اند که عده‌ای از خوارج که در سیستان حضور داشتند و حضرت علی(ع) راسب می‌کردند، شیعیان از این رفتار شنیع آنان آگاهی پیدا کردند، نزد حریز آمدند و حکم را از حریز پرسیدند و از وی اجازه گرفتند این افراد را به قتل برسانند، حریز چون این افراد را ناصبی می‌دانست، به قتل آنان فتوا داد.^۴

حریز با توجه به همین مودت و دوستی خاندان پیامبر اکرم(ص) در زمان امام صادق(ع) بود که در سیستان جام شهادت نوشید، شیخ مفید در مورد شهادت او چنین نگاشته است:

«حریز بن عبدالله به سجستان رفت و در آنجا شهید شد، سبب کشته شدنش این بود که او در آنجا به عنوان رهبر گروهی از شیعیان مطرح بود. این بود که خوارج، حریز و یارانش را که در مسجدی جمع شده بودند، محاصره کردند و مسجد را به روی آنان خراب کردند و همه‌ی آنان را به شهادت رساندند، خداوند آن‌ها را رحمت کند»^۵

۱. ابن ندیم، الفهرست، تعلیقه: شیخ ابراهیم رمضان، بیروت، دارالمعرفه، چاپ اول ۱۴۱۵ه.ق، ص ۲۷۷

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، تحقیق و تصحیح: علی‌اکبر غفاری و محمود آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم ۱۴۰۷ه.ق، ج ۳، ص ۳۱۱

۳. محمد بن علی ابن بابویه صدوق، من لایحضره الفقیه، تحقیق و تصحیح: علی‌اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ه.ق، ج ۱، ص ۳

۴. ابوالقاسم موسوی خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۲۵۲

۵. محمد بن محمد، مفید، الاختصاص، تحقیق و تصحیح: علی‌اکبر غفاری و محمود محرمی زرنندی، قم، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، چاپ اول ۱۴۱۳ه.ق، ص ۲۰۷

ابوعاصم عمار بن عبدالحمید سجستانی

عمار بن عبدالحمید ابوعاصم السجستانی یکی دیگر از اصحاب امام صادق(ع) است که از آن امام(ع) به صورت مستقیم روایت نموده است.^۱ توسط ایشان خاندان محدث پرور «نجاشی» شیعه امامی می شوند، (در گام اول عبدالله بن نجاشی که شیعه زیدی بود مستبصر گردید). داستان شیعه امامی شدن عبدالله بن نجاشی در کتاب کافی و نیز در منابع دیگر حدیثی و رجالی شیعه به نقل از ابوعاصم سجستانی روایت می شود که چگونه «عبدالله بن نجاشی» با معرفی شدن توسط ابوعاصم به محضر امام جعفر صادق(ع) شیعه امامی گردیده است.^۲

مقاتل بن حیان بلخی

از جمله اصحاب امام صادق(ع) می توان به مقاتل بن حیان بلخی نام برد، کنیه اش ابوسطام و معروف به بلخی، نبطی و خراسانی است، ایشان در بلخ متولد شده و در ابتدا به امرتجارت خز(نوعی پارچه ابریشمی) مشغول بود، در ایام ابومسلم خراسانی حدود سال ۱۳۲ ه.ق به کابل فرار کرد و از آنجا مردم آن سامان را بدین اسلام دعوت می کرد، بعد از دعوت مردم به دین اسلام سپس نهایتاً در شهر بلخ برگشت.^۳

در منابع شیعه، مقاتل بن حیان بلخی را از اصحاب و یاران امام صادق(ع) ذکر شده.^۴ منابع اهل سنت نیز مقاتل را یکی از راویان و مفسرین بزرگ اهل سنت به شمار می آید.^۵ او را ثقه، صدوق و معتبر می دانند.^۶

صرف نظر از شیعه ویاسنی بودن مقاتل، ایشان به عنوان یکی از اصحاب امام صادق(ع) محسوب شده، ضمن این که ایشان در شهر مهم بلخ به انتشار و گسترش اسلام تلاش می کرد، تلاش های ایشان در

۱. ابوالقاسم موسوی خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۲۲، صص ۲۲۱-۲۲۰.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱۰، ص ۷۶۷، تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۳۹۲، المحاسن، ج ۱، ص ۱۸۶.

۳. شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۳۴۰، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۲۱۰.

۴. ابی جعفر محمد بن حسن طوسی، رجال الطوسی، ص ۳۱۰، سید ابوالقاسم خویی، معجم رجال الدیث، ج ۱۹، ص ۳۳۷.

۵. شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۳۴۰.

۶. یوسف بن عبد الرحمن بن یوسف مزی، تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، تحقیق: د. بشار عواد معروف، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ اول، ۱۴۰۰ق - ۱۹۸۰م. ج ۲۸، ص ۴۳۲.

انتشار اسلام در سرزمین و منطقه کابل بر کسی پوشیده نمانده است.

و از جمله اصحاب سرشناس دیگر ائمه معصومین(ع) در همین دوران می توان به، خارجه بن مصعب خراسانی، زیاد بن سعد خراسانی، زهیر بن محمد خراسانی، ابراهیم بن ابی محمود خراسانی، ابوالفضل خراسانی، اشاره کرد^۱ که عمدتاً از بلخ و طالقان و جوزجان و مرو و نیشابور و هرات بودند، فعالیت های مؤثری جهت گسترش تشیع در حوزه خراسان انجام دادند.

نکته دیگر اینکه افراد ذکر شده به صورت فردی در محضر امام رسیده و کسب فیض نموده است، چه بسا افرادی بودند که به صورت گروهی محضر امام(ع) می رسیدند، چنانچه امام صادق(ع) مبلغانی را به صورت گروهی به خراسان اعزام نموده و با فعالیت آنان جمعی از مردم خراسان به تشیع گرویده و نمایندگان ایشان به حضور امام صادق(ع) رسیده اند.^۲ ابوحمزه ثمالی نقل می کند که گروهی از مردم خراسان دور آن حضرت را گرفته و درباره مناسک حج از آن حضرت می پرسیدند.^۳ عبدالله بن مسکان می گوید: «شاهد حضور گروهی از خراسانیان بودم که نزد امام صادق(ع) آمده و درباره فضیلت زیارت قبر امام حسین(ع) پرسش می کردند.»^۴

و از دیگر اصحاب و یاران ائمه(ع) از افغانستان از عصر امام کاظم(ع) تا زمان غیبت صغری امام زمان(عج) که با ائمه(ع) ارتباط داشتند و افتخار شاگردی در محضر ائمه معصومین(ع) داشته و از اصحاب و یاران ائمه(ع) محسوب می شدند، افرادی به عنوان نمونه می توان اشاره کرد که از جمله:

شقیق بن ابراهیم بلخی

شقیق بن ابراهیم بلخی (م. ۱۹۴/۱۹۰/۱۷۴/۱۵۳هـ.ق) که در بلخ متولد شده است و از بزرگان و مشایخ و بنیان گذاران تصوف در خراسان می باشد و مردی زاهد و پرهیزگار بوده است، می توان نام برد.^۵ در منابع شیعه و مناقب ائمه(ع) او را از شاگردان امام کاظم(ع) معرفی نموده و همچنین فیض حضور

۱. ابی جعفر محمد بن حسن طوسی، رجال الطوسی، صص ۳۴۳، ۱۱۷، ۱۶۲، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۴، ابوالعباس نجاشی، رجال نجاشی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۸ق، صص ۱۳۹-۱۸۹

۲. ابوجعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار، بصائر الدرجات الكبرى فی فضائل آل محمد، تحقیق: میرزامحسن کوجه باغی، تهران، مؤسسه اعلمی، ۱۳۶۲ه.ش، صص ۲۴۶.

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، صص ۱۵۴.

۴. جعفر بن محمد ابن قولویه، کامل الزیارات، نجف، انتشارت مرتضویه، ۱۳۵۶ه.ق، صص ۱۴۵.

۵. شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۹، صص ۳۱۳.

حضرت امام محمد باقر(ع) را داشته است و جزء شاگردان امام صادق(ع) نیز می باشد.^۱ شقیق بلخی سرانجام در سال ۱۹۴هـ.ق، در جنگ کولاب یا کولان^۲ که بین عربها و بومیان به وقوع پیوست، در ماوراءالنهر به شهادت رسید و در همان جا دفن گردید.^۳ برخی نیز مرگ او را در سال ۱۷۴هـ.ق، و دلیل آن را شیعه بودنش ذکر کرده اند،^۴ چنان چه شیخ طوسی می نویسد: «شقیق بن ابراهیم علی بلخی از فقیهان و عالمان خراسان بود که به دست ناصبی های ماوراءالنهر به جرم رافضی بودن به شهادت رسید.»^۵ بنابراین فرض، او درختلان^۶ دفن گردیده است.^۷

شقیق علاوه بر زهد و تقوایی که داشته است، منابع شرح آن را بدین شکل نوشته اند: شقیق سیصد هزار درهم داشت، آن جمله را گذاشت، پشمینه اختیار کرد و با مجالست و صحبت فقرا آرام گرفت.^۸ برخی دیگر با سند متصل از علی بن محمد بن شقیق (نوه شقیق) روایت شده است که برای جدم شقیق سیصد قریه و مکان دارای منازل زیادی بود ولی بدون کفن از دنیا رفت.^۹ تألیفاتی منسوب به او نیز ذکر شده است که از آن جمله می توان به «مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه» اشاره کرد، هرچند علامه مجلسی صحت آن را مورد تردید قرار داده، اما آقابزرگ تهرانی این کتاب را از آن شقیق بلخی می داند.^{۱۰} محدث نوری به تفصیل از آن دفاع کرده و آن را معتبر می داند.^{۱۱}

۱. عباس قمی، الکنی و الألقاب، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۵۷هـ.ش، ج ۲، ص ۴۱.

۲. شهری است در ماوراءالنهر از توابع ختلان بین شومان (دوشنبه کنونی) و واشجرد.

۳. ابی عبدالله محمد بن احمد بن عثمان، میزان الاعتدال، بیروت، دارالفکر، چاپ دوم، ۱۳۸۳هـ.ق، ص ۲۳۲.

۴. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۶۵هـ.ش، ج ۲، ص ۲۴.

۵. ابی جعفر محمد بن حسن طوسی، رجال الطوسی، همان.

۶. ختلان یا ختل، بلادی است که در ماوراءالنهر نزدیک سمرقند در ناحیه وحش که اکنون در شرق سمرقند واقع شده است. (معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۴۶)

۷. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، تهران، پیشین، ج ۲، ص ۲۴، محمدباقر موسوی خوانساری، روضات الجنات فی احوال العلماء، تحقیق: اسدالله اسماعیلیان، قم، اسماعیلیان، ۱۳۹۱هـ.ق، ج ۴، ۱۰۷-۱۰۶.

۸. عبدالله بن عمر بن محمد بن داود، واعظ بلخی، فضائل بلخ، مترجم: عبدالله بن محمدحسینی بلخی، تصحیح وحاشیه: عبدالحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰هـ.ش، ص ۱۳۰، ابو عبدالله محمد بن احمدالذهبی، تاریخ الاسلام ووفیات المشاهیر والاعلام، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارکتب العربی، چاپ دوم ۱۹۹۳م، ج ۱۳، ص ۲۲۸.

۹. شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۳۱۳.

۱۰. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۲، شیخ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه إلى تصانیف الشیعه، ایران، قم، اسماعیلیان و کتابخانه اسلامی، تهران، سال انتشار: ۱۴۰۸ق، ج ۲۱، ص ۱۱۱.

۱۱. آقابزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۱، ص ۱۱۰.

محول سجستانی

از دیگر افراد و اصحاب ائمه (ع) در سرزمین خراسان می توان از شخصی به نام محول سجستانی از یاران و اصحاب امام رضا (ع) در خراسان نام برد.^۱ صدوق از او روایت کرده است که محول سجستانی می گوید: «زمانی که برای بردن امام رضا (ع) به خراسان از جانب مأمون پیکی به مدینه آمد، من در آن جا بودم. امام به منظور وداع از رسول خدا (ص) وارد حرم شد، او را دیدم که چندین بار از حرم بیرون می آمد و دوباره به سوی مدفن پیامبر (ص) باز می گشت و با صدای بلند گریه می کرد، من به امام نزدیک شدم و سلام کردم و علت این موضوع را از امام جویا شدم، امام (ع) در جواب فرمود: «من از جوار جدّم بیرون رفته و در غربت از دنیا خواهم رفت و در کنار قبر هارون الرشید دفن می شوم» و محول سجستانی در ادامه گفته است: من همراه امام به طوس آمدم تا اینکه امام از دنیا رفت و در کنار قبر هارون دفن شد.^۲ از اینکه امام اسرار شهادت خود را به محول گفته است برمی آید که به او اطمینان کامل داشته است.

عبیس بن هاشم

یکی دیگر از اصحاب و یاران خاص امام رضا (ع)، عبیس بن هاشم است،^۳ ایشان از شاگردان و راوی کتاب یکی از راویان شیعه و از اهالی سنج (روستای از توابع بامیان) به نام ابوهارون سنجی که خود دارای کتاب روایی بوده که قبل از امام رضا (ع) در شهر مرو می زیسته، بوده است.^۴ مسلماً وجود همچون اشخاصی در شهرهای شیعه نشین همچون مرو و شهر باستانی بامیان (که اون روزها از توابع منطقه تخارستان بلخ) بوده، شهر مرو و بامیان در سال ۲۳ هجری، توسط یکی از سرداران خوشنام و فاتحان خراسان به نام احنف بن قیس از محبین و ارادتمندان امام علی (ع) فتح گردیده بود، باعث انتشار و گسترش تشیع در آن نواحی گردیدند.

ابوصلت هروی

از دیگر صحابه سرشناس و پرآوازه و خوش نام ائمه معصومین (ع) و امام رضا (ع) ابوصلت هروی است، اسم عبدالله، کنیه ابوصلت و ابو عبدالله، القابش هروی، قرشی و خراسانی، از علماء بزرگ و راویان

۱. ابن بابویه صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۱۸.

۲. ابن بابویه صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۱۸.

۳. محمد بن حسن طوسی، رجال، ص ۳۶۲.

۴. محمد بن حسن طوسی، الفهرست، تحقیق: الشیخ جواد القیومی، مؤسسه نشر الفقاهه، چاپخانه: مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ

اول، ۱۴۱۷ق. ص ۵۳۹.

مشهور شیعی، هم عصر احمد بن حنبل و از طبقه نهم یا دهم محدثان می باشد، او را از اصحاب، شاگردان، راویان و خادم امام رضا(ع) و امام جواد(ع) ذکر نموده اند.^۱ ابوصلت در منابع شیعه، تمجید و ستایش شده است که به اتفاق او را ثقه، صدوق محب آل البیت(ع) و از اصحاب، راویان، شاگردان و محرم اسرار حضرت امام رضا(ع) می دانند، علمای شیعه او را از راویان فضائل ائمه اطهار(ع) به خصوص حضرت علی(ع) و علاقه مندان و شیفتگان خاندان پیامبر(ع) و دشمن دشمنان آنان می شمارند.^۲ چنانچه از وی نقل شده است که: «سگ علویان از تمام بنی امیه بهتر می باشد.»^۳

و در منابع اهل سنت نیز ابوصلت هروی را صدوق، ثقه، عابد، مؤمن، شیخ الشیعه ذکر شده است،^۴ البته در این میان گروهی دیگر اندکی از اهل سنت، به خاطر شیعه بودن ابوصلت هروی، او را رافضی، غیر ثقه و ضعیف دانسته اند.^۵ در منابع تاریخی و رجالی بیش از بیست نفر از بزرگان اهل سنت مانند: ابراهیم بن اسحاق سراج، ابن خثیمه، احمد بن سیار مروزی و دیگر شخصیت های ایشان، در محضر ابوصلت زانوی تلمذ خم نموده و از محضر ایشان استفاده نموده است.^۶

درباره عظمت علمی ابوصلت باید گفت: وی در حالی که در طلب علم و دانش و معرفت بود و از خرمن علم و دانش دانشمندان مختلف جهان اسلام خوشه چیده بود و شخصی عالم، فقیه، محقق و حافظ حدیث بود، وقتی با اقیانوس بی کران علم امام رضا(ع) مواجه شد، چنان خود را در برابر عظمت امام کوچک احساس نمود که یکباره تمام آموخته هایش را به فراموشی سپرد و مانند یک کودک نوآموز برای کسب تحصیل علم در ساحت مقدس رضوی زانو به زمین زد و کمر را برای خدمت گذاری افتخاری به آن امام عزیز امکان بست و مراد و مقصود خویش را پیدا نمود، وی در طول سه سال که حضرت در مرو حضور داشت، شب و روز از محضر امام کسب فیض نمود، در نتیجه این تلمذ در زمان خلافت مأمون عباسی و در محضر امام رضا(ع) و در مجالس علمی و مناظرات با فرقه های چون: زنادقه،

۱. احمد بن علی، رجال النجاشی، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۰۷. ص ۲۴۵، محمد بن حسن طوسی، رجال، صص ۳۶۲-۳۶۰.

۲. احمد بن علی نجاشی، رجال، ص ۲۴۵. (ودربین منابع شیعه فقط شیخ طوسی او را عامی می داند و آن هم بخاطر که ابوصلت با علمای اهل سنت رفت و آمد داشته و احادیثی از خلیفه اول و دوم نقل کرده است. محمد بن حسن طوسی، رجال، ص ۳۶۰.)

۳. شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، میزان الاعتدال، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۸۲ ه. ق، ج ۲، ص ۶۱۶.

۴. شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۴۴۶.

۵. محمد بن عمر، ضعفاء العقیلبی، بیروت، دارالفکر العلمی، چاپ دوم، ۱۴۱۸ ه. ق، ج ۳، ص ۷۰، عبدالرحمن بن حاتم رازی، الجرح والتعدیل، بیروت، داراحیاء، ۱۳۷۱ ه. ق، ج ۶، ص ۴۸.

۶. یوسف بن عبد الرحمن بن یوسف مزید، تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، ج ۱۸، ص ۷۵.

قدریه، جهیمیه شرکت داشت و بر آنان پیروز گردید.^۱ آنقدر محرم اسرار امام رضا(ع) بود که تا آخرین لحظات عمر امام رضا(ع) در کنار حضرت بوده.^۲ و فتال نیشابوری در کتاب روضه الواعظین، فصلی را در باب وفات امام رضا(ع) فقط از اباضت روایت کرده است.^۳

وی تألیفاتی داشته است که متأسفانه امروز در دسترس نیست، یکی از تألیفات اباضت هروی کتاب وفات الرضا(ع) است که در برخی منابع تاریخی و رجالی آمده است.^۴

ریان بن صلت هروی

ریان بن صلت هروی یکی دیگر از محدثان و راویان والا مقام شیعه و از اصحاب و یاران امام رضا(ع) امام جواد(ع) و امام هادی(ع) می باشد که در منابع رجالی و روایی، ثقه و صدوق معرفی شده است، شیخ طوسی و رجالیون وی را خراسانی الاصل و قمی لقب داده اند و به گفته قندوزی در ینابیع الموده و حویزی در تفسیر نورالثقلین که احادیثی را از امام رضا(ع) از زبان اباضت نقل کرده اند وی را هروی لقب داده اند.^۵ ریان بن صلت از رجال و نزدیکان مورد اطمینان مأمون و از کارگزاران فضل بن سهل و حسن بن سهل وزیران مأمون بوده که در نزد آنان منزلت و مقام رفیع داشته و مورد اعتماد آنان بوده است ولی در نهان شیعه و از اصحاب و معتمدین ائمه اطهار(ع) به خصوص امام رضا(ع) بوده که خود همواره مدافع ولایت و امامت و شیعیان آنان در زمان حکومت عباسیان بوده است.^۶ ایشان دارای کتابی است به نام «فرق بین آل و امت» که احادیث، سخنان و مناظرات امام رضا(ع) با مأمون و دانشمندان مسلمان و غیر مسلمان را در آن جمع آوری کرده است.^۷ ایشان با هوشیاری و زیرکی در فرصت های مختلف روایاتی را از زبان خلفای عباسی در مورد اهل بیت(ع) به خصوص حضرت علی(ع) از زبان پیامبر اکرم(ص) مثل حدیث منزلت و حدیث ولایت علی(ع) در روز غدیر خم، بیان کرده است.^۸

۱. احمد بن علی، خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ج ۱۱ ص ۴۹.

۲. محمد بن حسن طوسی، رجال، ص ۳۸۰.

۳. فتال نیشابوری، روضه الواعظین، تحقیق و مقدمه: سید محمد مهدی، سید محمد الخراسان، قم، منشورات الرضی، بی تا، ص ۲۲۹.

۴. احمد بن علی نجاشی، رجال نجاشی، ص ۲۴۵.

۵. احمد بن علی نجاشی، رجال، ص ۱۶۵، محدثین حسن طوسی، رجال، ص ۳۵۷، سلیمان بن ابراهیم قندوزی، ینابیع الموده، قم، منظر الاوقاف والون الخیری، ۱۳۷۵ه.ش، ج ۱، ص ۳۱۳.

۶. محمد بن حسن طوسی، اختیار معرفه الرجال، (کشی) قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۴ه.ق، ج ۲، ص ۸۲۴. محمد بن علی، بابویه صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۳۶.

۷. محمد بن حسن طوسی، الفهرست، ص ۱۲۹، احمد بن علی نجاشی، رجال، ص ۱۶۵.

۸. محمد بن علی، بابویه صدوق، عیون اخبار الرضا، ترجمه: علی اکبر غفاری، ج ۲، ص ۳۴۵.

علی بن ریان بن صلت هروی و محمد بن ریان بن صلت هروی که همانند پدرشان ریان خراسانی الاصل و هروی می‌باشند،^۱ شیخ طوسی، علی بن ریان را در زمره اصحاب و شاگردان و وکلای امام هادی و امام حسن عسکری(ع) آورده است که می‌توان وی را از وکلای امام جواد(ع) ذکر نمود.^۲ او فرد ثقه و معتقد به امامت ائمه اطهار(ع) بوده که از چهار امام معصوم(ع) کسب فیض معرفت و علم نموده و روایتهای زیادی را نقل نموده است.^۳

محمد بن ریان نیز فرد ثقه است که از حضرت امام جواد و امامین عسکریین(ع) کسب حدیث و علم نموده است و از جمله اصحاب و شاگردان آن حضرات معصومین(ع) به شمار می‌آیند.^۴ آنچه از روایات وی بر می‌آید اینکه محمد بن ریان، دوستدار ائمه اطهار(ع) و قائل به امامت آن امامان معصوم(ع) بوده و همواره در خدمت آن بزرگواران بوده است.^۵

حسین بن اسکیب یا (اشکیب) مروزی

بالاخره از اصحاب و یاران سرشناس ائمه(ع)، که باعث ترویج و گسترش تشیع در سرزمین خراسان گردید، حسین بن اسکیب یا (اشکیب) مروزی از شخصیت‌های مهم شیعه در سرزمین خراسان «مرو» است. بنا بر نظر مورخان و رجال‌شناسان شیعه، ایشان از اصحاب امام حسن عسکری(ع) بوده است.^۶ برخی وی را مقیم در سمرقند و کش دانسته است^۷ ولی در بیشتر منابع تاریخی، روایی و رجالی به مروزی معروف است^۸ که احتمال دارد در مرو به دنیا آمده باشد.

همچنین ایشان بعد از امام حسن عسکری(ع) یکی از اصحاب و یاران باوفای امام زمان(عج) در زمان غیبت در حوزه بلخ است که حضرت را نیز ملاقات کرده است.^۹ او در سال‌های قبل از ۲۶۴هـ.ق،

۱. محمد بن حسن طوسی، رجال، صص ۳۹۱-۳۵۷.

۲. همان، صص ۴۰۰-۳۸۹.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۳، ص ۵۶۹.

۴. احمد بن علی نجاشی، رجال، ص ۳۷۰.

۵. همان.

۶. رجال نجاشی، ص ۴۴.

۷. رجال نجاشی، ص ۴۵، شماره ۸۸.

۸. سید محسن امین، اعیان الشیعه، بیروت؛ دارالتعارف للمطبوعات؛ ۱۴۰۶ق، ج ۵، ص ۴۵۸ و محمد بن حسن حرعاملی، وسائل

الشیعه، تحقیق و صحیح: مؤسسه آل‌البتیت علیهم السلام، قم، مؤسسه آل‌البتیت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ق، ج ۳۰، ص ۳۵۰.

۹. قطب‌الدین سعید بن هبه الله راوندی، الخرائج و الجرائح، تحقیق و تصحیح: قم، مؤسسه الإمام المهدی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ق،

ج ۳، ص ۱۲۶.

هنگامی که در بلخ اقامت داشته در جلسه مناظره ابوسعید (غانم هندی) مسیحی با علمای اهل سنت شرکت داشته و در فرجام کار، حاکم وقت بلخ (داود بن عباس بن ابی‌سود).^۱ به حسین بن اسکیب دستور می‌دهد تا در خفا با ابوسعید هندی سخن گوید و اسلام را به او بشناساند. وی پس از معرفی اسلام، و دیدگاه مذهب تشیع در مورد امامت، او را قانع ساخته و به آئین اسلام و مذهب تشیع رهنمون می‌سازد.^۲ آنگاه ابوسعید (غانم هندی) به عراق رفت و در آنجا موفق شد به خدمت حضرت حجت (عج) برسد.^۳

حسین بن اسکیب با مهاجرت در اطراف و اکناف سرزمین خراسان موجب گسترش اسلام و تشیع گردیده، چنانچه مقطعی از عمر خویش، در سمرقند و در شهر «کش» گذرانده و در آن سرزمین از چهره‌های صاحب آوازه و دارای نام و نشان بوده و در مقام استادی علم حدیث و فقه قرار داشته است؛ به طوری که گروهی از محدثان آن سامان از فضل و دانش او بهره می‌بردند.^۴

از جمله شاگردان معروف و سرشناس حسین بن اسکیب، محمد بن عمر بن عبدالعزیز، معروف به کشی که از چهره‌های معروف شیعه در ماوراءالنهر و خراسان بوده است. ایشان نیز صاحب یکی از بزرگ‌ترین تألیفات دانش رجال، به نام «معرفة احوال الرجال» است. او با پدید آوردن این اثر جاودانه، خدمت بسزایی به جهان تشیع بلکه عالم اسلام نمود.^۵ محمد بن عمر بن عبدالعزیز؛ همانند استادش حسن بن اسکیب نه تنها در راه نشر و گسترش آثار اهل بیت (ع) از هیچ تلاش و کوششی دریغ نکرد، بلکه تمام ثروت خویش را - که از پدرش به ارث برده بود و به سیصد هزار دینار می‌رسید - در راه این هدف ارزنده صرف کرد. می‌گویند: خانه‌اش همانند پژوهشکده‌ای بود که دین پژوهان و محدثان شیعه، در آنجا به تحقیق، بررسی، نگارش و گردآوری اخبار اهل بیت (ع) اشتغال داشتند.^۶ همچنین از شاگردان حسین بن اسکیب مروزی؛ محمد بن یعقوب کلینی؛ از شخصیت‌های علمی و حدیثی شیعیان، مؤلف کتاب گرانسنگ «الکافی»، یکی از کتاب‌های چهارگانه حدیث شیعه، دانسته شده است و ایشان نیز مدتی محضر حسین

۱. قطب الدین راوندی، همان، ج ۳، صص ۱۹۸-۱۹۵.

۲. کلینی، الکافی، پیشین، ج ۱، صص ۵۱۷-۵۱۵، شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۳۷.

۳. محمد بن علی بن بابویه صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، اسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۹۵،

ج ۲، صص ۴۹۷-۴۹۶، اوالقاسم موسوی خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۲۲۴.

۴. رجال نجاشی، ص ۴۴ و رجال طوسی، ص ۳۹۸.

۵. شیخ عباس قمی، الکنی و الألقاب، ج ۲، ص ۴۹۱.

۶. شیخ عباس قمی، الکنی و الألقاب، مقدمه: محمد هادی ال‌امینی، ج ۲، ص ۴۹۰ و ۴۹۱.

بن اسکیب تلمذ نموده است.^۱

از آنچه گذشت، نقش امامان معصوم(ع)، اصحاب یاران آن بزرگواران در نفوذ، رشد و گسترش تشیع در حوزه خراسان به خوبی آشکار می شود، که فقط به عنوان نمونه به تعداد اندکی از افراد سرشناس از زمره یاران و اصحاب خاص ائمه(ع) اشاره کردیم، افراد زیادی از سرزمین خراسان و از اصحاب و یاران ائمه(ع) بودند که نام بردن تک تک آنان باعث طولانی شدن بحث می شود و خودش نیاز به کار مستقل در این باب است، افزون بر افرادی که از نام و نشان خاصی در زمره یاران و شاگردان ائمه(ع) بوده اند، در منابع حدیثی و تاریخی فریقین می توان نام ده ها تن از مردمان عالم، فقیه و محدث دست یافت که با پسوند «خراسانی» «سیستانی»، «رخجی»، «زابلی»، «کابلی»، «هروی» و... نام برد و البته چه بسا برخی از گزارش ها حاکی از آن است که چه بسیار افرادی مخفیانه و با تقیه جزء اصحاب ائمه(ع) بوده که در تاریخ نامشان ثبت نشده است، گاه گروهی از شیعیان خراسان به صورت دسته جمعی خدمت امام می رسیده و کسب فیض می کرده اند، چنان که کلینی از آمدن گروهی از مردم سیستان نزد امام صادق(ع) خبر می دهد که از آن حضرت سؤالات فقهی خود را می پرسیدند.^۲ و یا وجوهات شرعی که از مناطق مختلف خراسان به دست ائمه هدی(ع) می رسید نشانگر گسترش و محبوبیت تشیع و همچنین حضور اصحاب و یاران ائمه(ع) در خراسان است، مثلاً گروهی خراسانی نزد امام رضا(ع) آمدند و طلب بخشش خمس را داشتند.^۳

این بود که عده ای از افراد به سرعت مسیر مستقیم تشیع را در پیش گرفتند، ائمه(ع) را یافتند و از آنان تعالیم شیعه را آموخته، به شهرها و روستاهای خود بازگشتند. اینان نقش مهمی در تشخیص حق از باطل برای دیگران داشتند و به عنوان حامیان اهل بیت(ع)، پشتیبان اسلام ناب محمدی(ص) شدند و بنابر گفته مؤلف احسن التقاسیم: «به هنگام خروج مهدی نیز از مردم خراسان همین توقع بیشتر هست. اینان دولتمردان پیروزمند و یارای حق، هر جا که باشد.»^۴

حتی در احادیثی که از اهل بیت(ع) در مورد وقایع آخرالزمان آمده است، در مورد قیامی سخن گفته شده که از خراسان و با رهبری سیدی خراسانی در مقابل ظلم و ستم سفیانی و یاری فرزندی از

۱. شیخ موسی زنجانی، الجامع فی الرجال، قم، پیروز، ۱۳۹۴ق. ج ۱، ص ۵۸۲.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج ۵، ص ۲۵۳.

۳. محمد حسن طوسی، الاستبصار، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ش، ج ۲، ص ۶۰.

۴. ابو عبدالله محمد بن احمد، مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه: علی نقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۱ه.ش، ج ۲، ص ۴۲۷.

نسل علی(ع) و فاطمه(س)، امام دوازدهم حضرت مهدی(ع) صورت می‌گیرد.^۱ و بر اساس قول پیامبر اکرم(ص) که علی(ع) املاء فرمودند، اکثریت یاران امام زمان(عج) از سرزمین خراسان و از شهرهای چون: طالقان، طوس، مرو، فاریاب، جبال غور، نیشابور و سیستان است.^۲ که این مسائل نشان‌دهنده حضور شیعیان خراسان در تمام مقاطع تاریخی و روحیه قیام و ظلم‌ستیزی این مردم تا آخرالزمان است.

ج/۲. نقش قبایل و خاندان‌های شیعی در گسترش تشیع در افغانستان

آنچه از مستندات تاریخی به دست می‌آید، از زمان خلیفه سوم عثمان به بعد، عده‌ای از عرب‌ها در شکل قبیله‌ای و خانوادگی به مناطق دوردست قلمرو خلافت، به خصوص در مناطق شرقی خلافت اسلامی مهاجرت داده شدند. مهاجرت این افراد، ظاهراً با هدف فتح مناطق دوردست خلافت و اقامت در آن مکان‌ها به منظور حفظ فتوحات بود؛ اما مسلماً یکی از علل این مهاجرت‌ها دور کردن آنان از مرکز خلافت بود؛ زیرا در بررسی اقوام و خانواده‌های مهاجرت داده شده، به ناراضیان خلافت برمی‌خوریم، این روند مهاجرت، در دوره امویان نیز ادامه یافت.

از سوی دیگر، افراد ناراضی و کسانی که بیم و هراس و تهدید از طرف خلافت را داشتند، به خصوص افراد و قبایلی که به علت اعتقادات و گرایش‌های شیعی در معرض اتهام بودند نیز؛ درصد یافتن محلی مناسب برای زندگی یا قیام، به سوی شرق روی آوردند، همان‌طور که ذکر گردید؛ علت انتخاب سرزمین خراسان، دور بودن این سرزمین از قلمرو خلافت بوده است.

شکی نیست که از عوامل گسترش تشیع در بلاد مختلف؛ مهاجرت همین قبایل که بعضاً گرایش شیعی داشتند بوده است، قبایل و خاندان‌ها به هرکجا می‌رفتند به طور طبیعی فرهنگ خود را نیز به آن بلاد منتقل می‌کردند. در این میان، قبایل و خاندان‌های شیعی، از آنجا که در مناطق مرکزی و پایتخت اسلامی، نوعاً از نظر فرهنگی و اجتماعی تحت فشار حکومت‌ها بودند، در بلاد دور دست می‌توانستند فرهنگ و عقاید خود را حفظ کنند؛ علاوه بر این مسأله غنای فرهنگی تشیع و مبانی مستحکم آن در قرآن و سنت، این قبایل و خاندان‌ها می‌توانستند در بلاد دوردست و در میان بومیان، توفیق قابل توجهی در زمینه گسترش مذهب تشیع به دست آورند.

۱. محمد بن ابراهیم نعمانی، غیبت نعمانی، ترجمه عبدالرسول هاشمیان، نشر آرموس، قم، ص ۳۰۳ و ۳۳۰

۲. علی بن موسی ابن طاووس، الملاحم والفتن، یافته‌ها و آشوب‌های آخرالزمان، مترجم: محمدجواد نجفی، تهران، انتشارات اسلامیه، چاپ اول ۱۴۰۰ه.ق، صص ۲۰۲-۲۰۰.

۱/۲. قبایل عرب و شیعی مهاجر به خراسان

مراد از قبائل شیعی، قبائلی است که اکثریتشان گرایش شیعه داشتند و یا جمعی قابل توجهی از افراد آن قبائل را شیعیان تشکیل می دادند، در این مورد گفتنی است که فتوحات در مشرق اسلامی، به وسیله نیروهای قبائل مختلف عرب صورت گرفته که همه زیر مجموعه دوتیره بزرگ «عدنانی» و «قحطانی» بودند. هرکدام از این دو گروه با فروع و زیرشاخه های خود، دارای گرایش مذهبی خاص بودند؛ عرب های عدنانی و در رأس آنان طوایف قریش، عرب های شمالی بودند که به جز طایفه بنی هاشم و اندکی طوایف دیگر و افراد خاص و انگشت شمار از سایر طوایف، با تشیع خیلی ارتباطی نداشتند و بیشتر رقیب بنی هاشم و اهل بیت (ع) بودند از اموی ها و دیگر سران قریش جانبداری می کردند. اما عرب های قحطانی که خاستگاه آنان یمن بود و به عرب های جنوبی و یمنی مشهور بودند، تشیع در میان آنان حضور پررنگ داشت. آغاز گرایش آنان به تشیع، در زمان رسول خدا (ص) یعنی سال نهم هجرت برمی گردد که آن حضرت بعد از اعزام خالد بن ولید که توفیقی به دست نیاورد، امام علی (ع) را در رأس سریه ای به یمن فرستاد. با ورود علی (ع) یمنی ها به ویژه همدانی ها به وسیله آن حضرت اسلام را پذیرفتند و از یاران آن حضرت شدند، مأموریت هایی که از طرف رسول خدا (ص) به علی (ع) واگذار شد، از جمله تبلیغ دین اسلام و آموزش قرآن و احکام دینی به یمنی ها^۱ و اختیار کامل مالی در جمع آوری جزیه، زکات، خمس و غنائم و تصرف در آن^۲ به حضرت امام علی (ع) داده شد.

همین پیوند ناگسستنی بود، که یمنی ها بیشترین یاران علی (ع) را در حوادث تاریخی تشکیل می دادند. افزون بر این، بنابر نقل نعمانی در عام الوفود هنگامی که وفد و هیأت یمنی ها متشکل از سران قبائل اشعری، خولانی و دوسی که ظاهراً پس از سریه امام علی (ع) به یمن، وارد مدینه شدند و با سخنان شورانگیز پیامبر اکرم (ص) همزمان با اظهار وفاداری به اسلام، به عنوان جانشین پیامبر (ص) نیز بیعت کردند و در مدینه اقامت افکندند تا این که سرانجام در جنگ جمل وصفین در رکاب امام علی (ع) حضور یافتند و در صفین کشته شدند.^۳ ارادت و محبت به علی (ع) و اعتراف به ولایت الهی وی حتی از سوی

۱. محمد بن عمر واقدی، المغازی، تحقیق: مارسدن جونز، تهران، دارالمعرفه الاسلامیه، ۱۴۰۵ه.ق، ج ۲، ص ۱۰۷۹، ابن عساکر شافعی، ترجمه الامام علی بن ابی طالب من تاریخ دمشق، تحقیق: الشیخ محمد باقر المحمودی، بیروت، مؤسسه المحمودی للطباعة و النشر، ۱۳۹۸ه.ق، ص ۴۲۸.

۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوک، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۹ه.ق، ج ۲، ص ۴۰۰، ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه: محمد بن ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ه.ش، ج ۱، ص ۴۴۰.

۳. محمد بن ابراهیم نعمانی، الغیبه، تهران، نشر صدوق، چاپ اول ۱۳۹۷ه.ق، صص ۴۱-۳۹.

زنان همدان و مدحج که در صفین حضور داشتند، باشجاعت و دلاوری رجز می خواندند و مردان خود را به پیکار تشویق می کردند.^۱ همین گرایش شیعی یمنی ها بود که موجب شد معاویه در سال ۳۹ ق. «بُسر بن اراطات» را برای قتل و غارت آنان فرستاد و به او دستور داد تا «شیعیان علی را در هر کجا بودن بکشد»^۲ حتی شهدای واقعه کربلا که از دو گروه قبایل یمنی و نزاری تشکیل می شدند، از مجموع شهدای واقعه کربلا بیست نفر از بنی هاشم یعنی ۲۸٪ درصد آنان، هیجده نفر نزاری یعنی ۲۵٪ و ۳۴ نفر یمنی یعنی ۴۷٪ درصد شهداء را تشکیل می دادند.^۳

به هرحال اغلب قبایل مهاجر، ساکن کوفه و بصره (یعنی مراکز مهم شیعیان) بودند، و قبائل مختلف عربی که وارد خراسان شدند عبارتند از قبائل: قریش، سلیم، براجم، خزاعه، تمیم، قیس بن ثعلبه، ربیع، ازد، بکر بن وائل، عنبر، مقاعس، بطون، مضر، اسلم، جدید که از این بین؛ قبائل ازد، جدید و اسلم از قبائل قحطانی و بقیه از قبائل عدنانی بودند.^۴

اینک به طور اجمالی در مورد برخی از قبایل مهاجر ساکن در خراسان و از چگونگی گرایش آنان به تشیع می پردازیم.

یکی از قبایل مهاجر و ساکن خراسان قبیله بنی تمیم بودند، علاوه بر این که در بین قبیله بنی تمیم علیه مواضع اهل بیت (ع) خصومت وجود داشته، اما در همین قبیله گرایش به تشیع نیز گسترده بود چنانچه در زمان حکومت امام علی (ع) و در جنگ صفین عده ای از بنی تمیم جزو یاران حضرت بودند.^۵ و عده ای از فرماندهان و کارگزاران حضرت نیز تمیمی بودند.^۶ در کنار امام حسین (ع) نیز اصحابی از بنی تمیم بودند و از جمله حر بن یزید ریاحی از بنی تمیم بودند.^۷

بالذری همچنین به حضور پرچم قبیله بنی تمیم در سال های پس از مرگ یزید بن معاویه و شورش

۱. محمد بن علی ابن اعثم کوفی، الفتوح، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶ه.ق، ج ۲، ص ۸۴.

۲. ابراهیم بن محمد تقفی کوفی، الغارات، تحقیق: حسینی ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳ه.ش، ج ۲، ص ۵۹۸.

۳. اصغر منتظرالقائم، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۰ه.ش، ص ۳۰۱.

۴. عدنان البطاط، جذور التشیع فی ایران ودورالعرب المنتقله فیه، رساله دکتری، جامعه المصطفی، زمستان ۱۳۹۲ه.ش، صص ۱۶۰-۱۴۵.

۵. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق: سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ه.ق، ج ۲، ص ۲۰۵.

۶. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۳۰-۱۲۹.

۷. محمد هادی یوسفی غروی، وقعه الطف، (لوط بن یحیی الازدی، ابومخنف) ترجمه جواد سلیمانی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول ۱۳۸۳ ه.ش، صص ۳۷۱، ۳۶۹.

عبدالله بن زبیر خبر می دهد.^۱ طبری می نویسد: «در قضیه قیام زید بن علی (ع)، مردمی که از کوفه به زید پیوسته بودند، حدود صد هزار نفر از قبایل «مذحج»، «همدان»، «تمیم» و «بکر» بودند.^۲ در بین قبیله بکر نیز گرایش به امام علی (ع) و تشیع وجود داشت.^۳ در منابع گزارشی هست که بکریان بصره برای پیوستن به فرستاده معاویه، زید بن ابیه برضد امام علی (ع) متفق نبودند و زیر بار او نمی رفتند.^۴

بی تردید حضور دو قبیله بکر و تمیم در سیستان به قدری وسیع بود که اختلافها و رقابت‌های دیرین این دو قبیله عربی به مردم سیستان نیز سرایت کرده، گروهی به هواخواهی بکریان و گروهی به هواخواهی تمیمیان برخاستند.^۵

یکی دیگر از قبایل مهاجر و ساکن در خراسان قبیله حمیر است، در مورد ساکنان بُست آورده‌اند که اهالی بُست مردمی از عجم‌اند و بیشترشان می‌گویند ایشان از یمن و قبیله حمیر بدینجا منتقل شده‌اند.^۶ و این در حالی است که قبیله حمیر در تشیع سابقه درخشانی دارند و در این قبیله راویان و فرهیختگان شیعی زیادی بودند.^۷

یکی دیگر از قبایل صاحب نام مهاجر و ساکن در خراسان که موجب گسترش اسلام و تشیع در سرزمین خراسان گردید، قبیله خزاعه است، طی گزارش‌های مجدد خراسان، حضور خزاعی‌ها در این جریان گزارش شده است.^۸

از جمله افراد سرشناس و صاحب نام قبیله خزاعه، عبدالرحمن بن ابزی خزاعی از صحابه پیامبر (ص) است که در نبرد صفین حاضر بود و او را از راویان حدیث امیرمؤمنان ثبت کرده‌اند.^۹ از گزارش‌های طبری و بلاذری برمی‌آید که امام علی (ع) وی را در سال ۳۸ هجری کارگزار خراسان کرده

۱. احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ج ۲، ص ۴۰۵.

۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۶۶.

۳. احمد ابن عبدربه، العقد الفرید، تحقیق احمد امین و دیگران، بیروت ۱۴۰۲ ه. ق، ص ۶۲.

۴. بولویوس ولهاوزن، الدوله العربیه و سقوطها، ترجمه: یوسف عش، دمشق، ۱۳۷۶ ه. ق، ص ۱۸.

۵. نامعلوم، تاریخ سیستان، تصحیح و توضیح: ملک الشعراى بهار، به کوشش ایرج بهرامی، محمدحسین مجدم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۸۸ ه. ش، ص ۲۷۶.

۶. احمد بن ابی یعقوب، البلدان، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱ ه. ش، ص ۶۱.

۷. محمد حسن، طوسی تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ه. ش، ج ۳، ص ۲۳۱.

۸. احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۰۸.

۹. ابو عمر یوسف بن عبدالله عبدالبر النمری، الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۲۷ ه. ق، ج ۲، ص ۸۲۲.

است.^۱ معاویه در مورد قبیله «خزاعه» و علاقه آنان به حضرت علی(ع) گفته است: «اگر زنان ایشان می توانستند که با ما جنگ کنند، تقضیر نکردندی تا به مردان ایشان چه رسد.»^۲

از میان این خاندان بزرگ، جمعی زیادی از علمای شیعه همچون فضل بن شاذان ازدی نیشابوری^۳ عبدالرحمن بن احمد خزاعی نیشابوری برخوردارند.^۴ همچنین دعبل خزاعی از همین خاندان بود که مداح و مدیحه سرایی اهل بیت(ع) و از یاران امام رضا(ع) بود، او در سال ۱۷۴هـ.ق، بر سمنگان بلخ حکومت یافت و در راه نشر معارف اهل بیت(ع) کوشید.^۵

از دیگر قبایل مهاجر ساکن در خراسان، قبیله ربیعه است. در مورد قبیله ربیعه، که محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، آن هارا در مورد تبلیغ برای خاندان پیامبر(ص) آماده تر می دانست، این نکته گفتنی است که آن ها آمادگی بیشتری برای پذیرش عقاید شیعی داشتند و از ناراضیان حکومت اموی بودند. سابقه این خاندان نیز به حضرت علی(ع) و خاندان او در تاریخ اسلام موجود است، چنانچه طبری می نویسد: «قبیله ربیعه در جنگ صفین با حضرت علی(ع) بودند.»^۶ و هنگامی که شریک بن اعور از طرف مغیره حاکم اموی کوفه، مأمور سرکوب خوارج شده بود گفت: «به سواران ربیعه دست یازید که رأی ایشان به شیعه بود.»^۷

قبایل عرب، تقریباً در تمام خراسان آن روزی در بعضی جاها به شکل چند فامیل و خانوار و در بعضی نقاط به صورت دهکده و حتی در برخی محلات قریه ها و دهکده ها در یکجا بود و باش داشتند که تراکم بیشتر آن ها در قسمت شمال خصوصاً در بلخ، جوزجان، فاریاب، سمنگان، تخارستان و به صورت پراکنده در شهرهای چون کابل، وردک، لوگر، غزنین، رخج، هرات، بادغیس سکونت داشتند.^۸ بنابراین، اقامت قبائل شیعه و یا متمایل به تشیع، یکی از مهم ترین راه های گسترش تشیع در حوزه

۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۱۰۲، احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۹۹.

۲. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۵ه.ش، ج ۱، ص ۱۳۹.

۳. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، قم، انشارات جامعه مدرسین ۱۴۰۷ه.ق، ج ۲، ص ۱۶۸.

۴. منتجب الدین، علی بن عبیدالله ابن بابویه رازی، الفهرست، قم، کتابخانه عمومی آیت الله العظمی مرعشی نجفی، چاپ: اول، ۱۴۲۲ق، ص ۷۵.

۵. ابوسعید عبد الکریم سمعانی، الأنساب، تحقیق و صحیح: عبد الرحمن معلمی، حیدر آباد، دائرة المعارف العثمانیة، ۱۳۸۲ق، ج ۷، ص ۲۴۱، محسن بن علی قاضی تنوخی، الفرج بعدالشدہ، تحقیق: عبود الشاجی، بیروت، دارصادر، ۱۳۹۸ه.ق، ج ۲، ص ۱۰۵.

۶. ابن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۳۳.

۷. همان.

۸. محمدنسیم قریشی، مقدمه ای در شناخت عرب های افغانستان، به اهتمام حاجی شاه ولی حجازی، بی جا، ۱۳۷۸ه.ش، ص ۳۴.

خراسان بود که در مجموع، از توجه به قبائل متمایل به علویان و تشیع در این برهه زمانی، می توان به این نکته دست یافت که تعداد قبائل عرب های که گرایش تشیع داشته اند کم نبوده و در جاهای مختلف این منطقه زندگی می کرده اند چنانچه روستای «بونیه» در دوفرسخی مرو، متعلق به قبیله طی، دهکده در شمال مرو، از آن کنديان و دیگری از بنی عنبر، و نیز دهکده «سفیدنج» و «بالین» و «فنین» در نزدیکی مرو که خزاعیان در آنجا زندگی می کردند.^۱ علاوه بر اینها، عرب های بسیاری در ناحیه «بروقان» در نزدیکی بلخ زندگی می کردند آنان در آنجا برای خود پایگاهی ساخته بودند که در سال ۱۰۷هـ.ق، اسد بن عبدالله قسری آن را به بلخ انتقال داد.^۲ و نیز جمعی از طایفه تمیم در سمنگان زندگی می کردند که از توابع بلخ بود.^۳ همین طور، در بیابان های جوزجانان که از مناطق حوزه بلخ بود؛ ۲۰ هزار عرب ثروتمند که گوسفندان و شترهای بسیاری داشتند، سکونت داشتند.^۴ در سال ۱۱۹هـ.ق، اسد بن عبدالله القسری والی وقت خراسان شهر خلم را به لشکریان عرب که از قبائل بنی تمیم، قیس، ازد و بکر بودند، واگذار کرد.^۵ اصولاً درگیری که در سال ۱۰۶هـ.ق، بین عرب های «یمانیه» و «مضریه» در شهر «بروقان» بلخ اتفاق افتاد، گویای حضور این قبائل در آن سامان و قدرت و کیفیت حضور آنان بود.^۶ در زمان خلافت «مروان بن محمد» نیز در خراسان بین «مضری ها» و «یمانی ها» اختلافاتی پیش آمد که منشاء آن قومی و مذهبی بود که به وسیله «نصر بن سیار» اعمال می شد. در واقع، ریشه این اختلافات به تقسیم بندی بین قبائل عربی در حادثه بروقان باز می گشت، نصر بر اثر همان کدورتی که نسبت به یمانی ها داشت، در اداره شهرها از نیروهای مخالف مضری ها «یعنی یمانی ها» استفاده نمی کرد، همین امر موجب بروز کدورت و نزاع و شورش های شد که یک نمونه آن، قیام «جذیع بن علی کرمانی»^۷ سالار یمانی ها و ازدی های مقیم خراسان بود که سابقه شیعی داشت، نصر مضری از قبیله ربیعیه نیز به دلیل حمایت و همکاری با یمانی ها و ازدی ها، دل خوش نداشت و به آن ها دشمنی می ورزید.^۸ در پی همین کدورت ها بود که نصر، کرمانی را

۱. احمد صالح، مهاجرت قبائل عربی در صدر اسلام، مترجم: انصاری، قم، انتشارات فرهنگ و اندیشه، ۱۳۸۴هـ.ش، ص ۷۵.

۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵هـ.ش، ج ۷، ص ۴۱..

۳. یاقوت بن عبدالله حموی، معجم البلدان، بیروت، دار صادر، چاپ دوم، ۱۹۹۵ م، ج ۳، ص ۲۵۲.

۴. مجهول المؤلف، حدود العالم من المشرق الی المغرب، قاهره، داراللتقایه للنشر، ۱۴۲۳هـ.ق، ص ۱۲۰.

۵. عبدالکریم بن محمد سمعانی، الانساب، ج ۲، ص ۳۹۱.

۶. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰.

۷. عبدالحی گردیزی، زین الاخبار، تحقیق: عبدالحی حبیبی، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۳هـ.ش، ص ۲۶۲.

۸. عزالدین ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵هـ.ق، ج ۱۴، ص ۵۶.

به زندان انداخت، کرمانی با ترفند خدمتگزارش از قلعه‌ای که در آن محبوس بود، فرار کرد. نیروهای نصر برای دستگیری او اقدام کردند، اما قبائل یمانی و ربیعه به دفاع از او برخاستند. مضری‌ها به طرفداری از نصر، و یمانی‌ها و ربیعه به طرفداری از کرمانی وارد جنگ شدند که به مدت بیست سال طول کشید.^۱ در مجموع می‌توان نتیجه گرفت که آمد و شد و اقامت افرادی از این قبائل که گرایش شیعی داشتند، زمینه نفوذ و گسترش تشیع را در منطقه فراهم ساخت. این نفوذ و حضور تاریخی در سال ۱۲۵هـ.ق، با حضور حضرت یحیی بن زید(ع) در بلخ و قیام خونین‌اش به کمال رسید در فرجام این قیام، قبیله مضر با رهبری: نصر بن سیار مضری» به مصاف یمانی‌ها و هاشمیان رفت و در نهایت شهادت حضرت یحیی و یارانش رقم خورد، قیام یحیی گرچه نافرجام ماند؛ ولی با شهادت او سیر شیعی‌خواهی و تشیع‌گرایی در خراسان به اوج خود رسید و شیعیان عزادار هفت روز به ماتم‌اش نشستند و نام فرزندان خود را یحیی و زید نهادند تا یاد و نام خط فکری شیعه در خراسان زنده بماند^۲ علاوه بر این، گستردگی تشیع در خراسان که برای قیام خود انتخاب می‌کند گویای حضور گسترده شیعیان در این سامان به ویژه شهرهای چون بلخ، جوزجان، انبار و طالقان است.

بنابراین حتی ظهور ابومسلم خراسانی و یا به تعبیر اموی‌ها، ظهور «سیاه جامگان» آنی و ناگهانی نبود؛ بلکه زائیده روندی بود که از چندین سال قبل آغاز و به حمایت از یمانی‌ها که تمایل شیعی داشتند، به فرجام رسید. به دیگر عبارت، مدت‌ها قبل از قیام ابومسلم تا استقرار کامل عباسیان، خراسان محل رفت و آمد و فعالیت پیدا و پنهان داعیان عباسی بود. که موفقیت‌های را کسب نمود و زمانی که سعیدبن عبدالعزیز حاکم اموی خراسان عده‌ای از مبلغان علوی و عباسی را توقیف و زندانی نمود، با وساطت همین قبایل مهاجر؛ ربیعه و یمانی آزاد گردیدند.^۳ نگاهی به فهرست سران اولیه نهضت ابومسلم به ویژه نقبای دوازده‌گانه آن در خراسان افرادی چون سلیمان بن کثیر خزاعی، زیاد بن صالح خزاعی، لاحظ بن قریظ، ابومحمد زیاد مولای همدان، بکیر بن ماهان، عمار بن یزید، مالک بن هیشم و قحطبه بن شیب ابومنصور طلحه بن زریق و عمر بن اعین و زیاد بن شیب بن خالد بن معدان و ابوعمینه موسی بن کعب که از قبایل خزاعه، طی، تمیم و بنی‌امراء القیس بودند؛ نشان می‌دهد که بالغ بر نیمی از آن‌ها از قبایل یمنی

۱. ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، تحقیق: عبدالمنعم عامر، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۸هـ.ش، صص ۳۹۷-۳۹۶، تاریخ طبری، ج ۴، صص ۱۰۰۵-۱۰۰۰.

۲. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴هـ.ش، ج ۳، ص ۲۱۳.

۳. میرغلام محمدغبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، صص ۱۷۴-۱۷۳.

ج/۱/ب- نقش خاندان‌های شیعی در گسترش تشیع در افغانستان

نقش خاندان‌ها در گسترش یک فکر و اندیشه در یک ناحیه، علاوه بر تأثیر نفس حضور کمی اعضای خاندان‌ها که موجب ورود خرده جمعیت‌ها و به تبع آن خرده فرهنگ‌ها در ترکیب جمعیتی، فرهنگی و مذهبی یک جامعه و باعث انتشار و گسترش فکر و اندیشه‌شان در میان مردمان بومی آن منطقه می‌گردد که در این میان سرزمین خراسان نیز از این امر متثنی نیست، چه بسا خاندان‌های شیعی و اسلامی که به سبب دور ماندن از جور خلفای حاکم به سرزمین دوردست چون خراسان مهاجرت کرده و خود حامل پیام‌های اسلامی و شیعی بودند. و موجب گسترش فرهنگ اسلام و تشیع در این سرزمین گردیدند. یکی از راه‌های انتشار و گسترش تشیع همین خانوارهای مهاجر و یا ساکن بودند که با سکونت در شهرهای خراسان، باعث به تشیع گرویدن افراد زیادی گردیدند.

۱. خاندان آل بریده در مرو

بریده ابن حصیب اسلمی از یاران نزدیک امام علی(ع) بود که به سرزمین خراسان آمد و مردم این سرزمین را به آیین اسلام فرا خواند. طبعاً، مردم حوزه خراسان که توسط بریده و یارانش اسلام اختیار کردند، اسلام همراه با محبت اهل بیت(ع) را قبول نمودند.

بریده در زمان هجرت پیامبر(ص) از مکه به مدینه، مسلمان شد از آنجا به بصره رفت و از بصره به خراسان رهسپار شد تا اینکه در زمان حکومت یزید بن معاویه در مرو از دنیا رفت و فرزندانش همان‌جا ماندگار شدند.^۲ مورخ دیگر می‌گوید پس از آن که بصره فتح شد و بصورت شهر درآمد در زمان حکومت عثمان برای جهاد به خراسان رفت و تا آخر عمر همان‌جا ماند و در زمان حکومت یزید سال ۶۳(هـ.ق) در مرو از دنیا رفت.^۳

البته در این میان ابن اثیر آمدن بریده را در زمان معاویه دانسته این‌گونه بیان می‌کند: «... عده پنجاه

۱. ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۲.

۲. ابی عمر یوسف بن عبدالبر، النمری القرطبی، الاستیعاب فی اسماء الاصحاب، بیروت، انتشارات دارالفکر لبنان، چاپ اول ۱۴۲۳ ج ۱، ص ۱۸۵.

۳. محمد بن سعد الهاشمی البصری، الهاشمی البصری، الطبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دار المکتبه، العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۱۸۳.

هزار مرد جنگی با خانواده و زن و فرزند با او همراه کرد که آنها از شهر کوفه و بصره برگزیده شدند و در میان آنها بریده بن حصیب اسلمی و ابوبرزه اسلمی که هر دو از یاران پیغمبر به شمار می آمدند، بودند. آن عده در خراسان سکنی و اقامت نمودند.^۱

ضمن این که نویسندگان دیگری از سفر بریده به سرزمین سیستان قبل از سفر به مرو نیز گزارش داده است.^۲ ابن حبان می نویسد: «بریده از مدینه به بصره سفر کرده و زمانی در آنجا اقامت کرد، سپس به طرف سیستان رفت و مدتی در آنجا بود و سپس به طرف مرو رفت و در زمان حکومت یزید بن معاویه در آنجا قصد وطن کرده تا اینکه از دنیا رفت.»^۳

بریده اسلمی از جمله اصحاب بزرگوار پیامبر اکرم(ص) است که قبل از جنگ بدر به پیامبر اکرم(ص) ایمان آورد.^۴ بعد از رحلت پیامبر اکرم(ص) از شیعیان مخلص و از جمله هواداران امام علی(ع) و راوی حدیث غدیر بوده است.^۵ با توجه به همین مطلب است که به گفته طبرسی، بریده یکی از آن دوازده نفری بود که منکر خلافت خلیفه اول شد و علیه او احتجاج کرد، بریده آیه استرجاع را تلاوت نمود و عرض کرد: آیا فراموش کرده ای یا خود را به فراموشی زده ای؟ آیا یادت نیست که پیامبر(ص) فرمود علی(ع) امیرالمؤمنین است و او را امیرمؤمنان معرفی کرد؟^۶ بریده، از جمله کسانی بود که در تشیع و دفن حضرت زهرا(س) که بر اساس وصیت آن حضرت در شب و پنهانی دفن شد، حاضر بود.^۷ این مسئله نشان می دهد که بریده از یاران نزدیک و خواص اهل بیت(ع) بوده است.

بریده که خود از راویان فضایل اهل بیت(ع) است، در خراسان به نشر احادیث نبوی پرداخته به طوری که حاکم نیشابوری در قرن چهارم هجری بریده را یکی از معتبرترین راویان احادیث نبوی

۱. ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۱۱، ص ۲۹

۲. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۱۸۳.

۳. محمد ابن حبان، مشاهیر علماء الامصار، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول ۱۹۵۹م، ص ۶۰، محمد ابن حبان، الثقات، تحقیق: السید شرف الدین احمد، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۳۹۵ه.ق، ج ۳، ص ۲۹.

۴. یوسف بن الزکی، تهذیب الکمال، تحقیق: الدكتور بشار عواد معروف، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ه.ق، ج ۴، ص ۵۴.

۵. عبدالحسین امینی، الغدیر فی الكتاب والسنة والادب، قم، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، چاپ اول ۱۴۱۶ه.ق، ج ۱، ص ۱۵۴. رجال طوسی، صص ۲۹ و ۵۸

۶. ابو منصور احمد بن علی، طبرسی، الاحتجاج، انتشارات مشهد مقدس، ۱۴۰۳ه.ق، ج ۱، ص ۷۵.

۷. سید محسن امین حسینی عاملی، اعیان الشیعه، تحقیق: حسن امین، بیروت، دار التعارف، بی تا، ج ۳، ص ۵۶۰.

می‌داند؛ او می‌نویسد: «متقن‌ترین اسناد محدثان در کل خراسان اسنادی است که به حسین بن واقد و او به نقل از عبدالله بن بریده و او به نقل از بریده بن حصیب که در مرو مدفون است ختم شود».^۱

مرحوم خوئی (ره) نیز درباره بریده می‌نویسد: «فضل بن شاذان گفته است، بریده اسلمی از سابقینی است که به امیرالمؤمنین (ع) رجوع کرده‌اند».^۲

فرزندان بریده به نام‌های عبدالله بن بریده و سلیمان بن بریده نیز از روایان فضایل اهل بیت (ع) بودند؛ عبدالله بن بریده، عالم و قاضی مرو می‌شود و سلیمان به همراه پدرشان در سال ۵۲ هـ.ق. در منطقه سیستان نیز حضور پیدا می‌کنند.^۳

عبدالله و سلیمان، روایاتی را در فضایل و مناقب حضرت علی (ع) و حضرت زهرا (س) با واسطه پدرشان و یا بدون واسطه بیان کرده‌اند.^۴ که دال بر محبت آنان نسبت به اهل بیت (ع) در سرزمین خراسان بوده است.

این شخصیت شیعی و فرزندانش که از جمله ارادتمندان و محبین اهل بیت (ع) بوده و تا آخر عمر در خراسان زندگی کرده است که طبعاً احادیث و اندیشه و مکتب اهل بیت (ع) را به مردم آن دیار منتقل و سبب گسترش محبت اهل بیت (ع) و تشیع در این سرزمین شده است.

به علاوه شخصیت معروف همچون بریده بن حصیب، در میان جمعیت پنجاه هزار خانواده کوفی و بصری که به خراسان اعزام شدند، از جمله شخصیت‌های معروف دیگر؛ ابوبرزه اسلمی و خالد بن ابوبرزه اسلمی است.^۵ ابوبرزه اسلمی از جمله اصحاب و شخصیت‌های معروف که راوی احادیث نبوی، از جمله حدیث غدیر^۶ و در جنگ نهروان همراه حضرت علی (ع) بوده است.^۷ آیت‌الله خوئی (ره) وی را

۱. ابی‌عبدالله محمد بن عبدالله القشیری حاکم نیشابوری، معرفت علوم الحدیث، تحقیق: گروهی از محققان، بیروت، دارالآفاق، چاپ چهارم، ۱۴۰۰ ق، صص، ۵۴-۵۵.

۲. ابوالقاسم خوئی، معجم رجال الحدیث، قم، مرکز نشر الثقافه الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۷۲ هـ.ش، ج ۴، ص ۲۰۲.

۳. محمد ابن حبان، صحیح ابن حبان، تحقیق: شعیب الارنوط، مؤسسه الرساله، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ.ق، ج ۶، ص ۲۵۹.

۴. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، پیشین، ج ۳۶، ص ۷۹، محمد بن علی ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی‌طالب، قم، انتشارات علامه، چاپ اول ۱۳۷۹ هـ.ش، ج ۳، ص ۳۳۱، محمد بن حسن حرعاملی، اثبات الهداه بالنصوص والمعجزات، بیروت، انتشارات اعلمی، چاپ اول ۱۴۲۵ هـ.ق، ج ۳، ص ۲۴۰.

۵. احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، پیشین، صص ۴۰۹-۴۰۰، ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۱۱، ص ۲۹.

۶. عبدالحسین امینی، الغدیر فی الكتاب والسنة والادب، قم، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، چاپ اول ۱۴۱۶ هـ.ق، ج ۱، ص ۵۳.

۷. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۸۲.

از اصحاب و اصفیای حضرت علی(ع) بر شمرده است.^۱ ابن حبان در مورد محل فوت ابوبرزه معتقد است که در بیابانی بین سیستان و هرات از دنیا رفته است.^۲ فرمانده کل این پنجاه هزار خانوار نیز از ارادت‌مندان و محبین اهل‌بیت(ع) شخصی به نام ربیع بن زیاد حارثی است، کسی که در غم شهادت حجر بن عدی (یار باوفای امام علی(ع)) از خداوند طلب مرگ نمود و همان روز (سال ۵۱ هـ.ق) درگذشت.^۳

۲. خاندان بیاع هروی در هرات

از جمله شهرهای از خراسان که خاندان‌های شیعی در معرفی اسلام و تشیع در آن نقش داشته شهر باستانی هرات است، از جمله امتیازهای که شهر و حوزه هرات نسبت به سایر مناطق خراسان دارد آن است که در هرات خانواده‌های مشخص با فرهنگ شیعه زندگی می‌کرده است، آنان در زمان‌های مختلف، روابط منظم با امامان شیعه(ع) افکار و اندیشه‌های شیعی را حفظ و نسل‌اندرا نسل به آیندگان انتقال داده‌اند. از خاندان‌های شیعی مستقر در شهر هرات خاندان «بیاع هروی» است که فعالیت‌های علمی و فرهنگی داشته و باعث ترویج و گسترش تشیع در این شهر شده‌اند.

این خاندان که در منابع تاریخی و روائی به «بیاع هروی» معروف است، اهل علم، دانشمند و اکثراً روایت حدیث و از اصحاب ائمه(ع) بودند، آنان به دلیل گرایش شیعی با ائمه معصومین(ع)، نیز در ارتباط بودند. بسیاری از افراد این خاندان علمی و فرهنگی از شاگردان امام صادق، امام باقر و امام کاظم(ع) بودند. مسلماً حضور چنین خاندان و شخصیت‌های علمی و فرهنگی در شهر و منطقه‌ای چون هرات، باعث انتشار و گسترش تشیع در این منطقه گردید.

اولین فرد و بزرگ این خاندان علمی و فرهنگی صامت بیاع هروی است، که از اصحاب و شاگردان امام باقر(ع) بوده، آثاری در باب حدیث و احکام داشته است.^۴ ایشان با مجاهدت و فعالیت‌های تربیتی توانسته است خط اهل‌بیت(ع) و محبت خاندان پیامبر(ص) را در خانواده و دیار خویش نهادینه نماید و تعداد زیادی از افراد خانواده خویش را جزء اصحاب ائمه(ع) قرار دهد. دومین فرد صحابی که از سرزمین هرات و از خانواده بیاع هروی محضر امام معصوم(ع) رسیده و

۱. ابوالقاسم خوبی، معجم رجال‌الحدیث، ج ۲۱، ص ۴۳.

۲. محمد ابن حبان، مشاهیر الامصار، ص ۶۸.

۳. ابوالحسن بلاذری، فتح البلدان، صص ۴۰۱-۴۰۰.

۴. علی استرآبادی، تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العتره الطاهره، تحقیق و تصحیح: استاد ولی، حسین، ص ۷-۵۰۶، شیخ طوسی، رجال، ص ۱۳۸.

از حضرت نقل حدیث نموده است، ابراهیم بن میمون بیاع هروی است. وی از یاران و شاگردان امام جعفر صادق(ع) است و از محضر آن حضرت استفاده نموده و روایت نقل نموده است.^۱

از دیگر شخصیت‌های علمی از این خاندان علمی و فرهنگی که از محضر امام صادق(ع) استفاده نموده است، ادیم هروی و برادرش ایوب هروی است. هردو از عالمان و برجستگان تشیع در هرات بوده و از امام صادق(ع) حدیث نقل نموده است.^۲ حبیب بیاع هروی از دیگر کسانی است که از محضر امام صادق(ع) استفاده نموده است.^۳ از دیگر افراد این خانواده و از شاگردان امام صادق(ع) عمرو بن نهیک بیاع هروی است،^۴

سیف بیاع هروی کوفی نیز از یاران و اصحاب امام صادق(ع) است که اصالتاً از هرات بوده است ولی مدتی در کوفه نیز زندگی نموده، به همین جهت به کوفی معروف شده است.^۵ عائذ بن نباته بیاع هروی کوفی احمسی از دیگر اصحاب امام صادق(ع) بوده است.^۶ حضور این همه شخصیت‌های علمی و فرهنگی از یک خانواده که از محضر ائمه معصومین(ع) استفاده نموده‌اند، بدون شک، باعث تبلیغ احکام و بیان معارف اسلامی و گسترش فرهنگ شیعی بوده است.

۳. خاندان رخجی در سیستان

یکی دیگر از خاندان‌های شیعی و اهل علم که باعث انتشار و گسترش تشیع در سرزمین خراسان خصوصاً در منطقه سیستان گردیده‌اند؛ خاندان رخجی^۷ بوده‌اند که با ائمه معصومین(ع) نیز ارتباط داشتند

۱. محمد بن حسن طوسی، رجال طوسی، ص ۱۶۷، شماره ۱۹۳۱ / ۲۳۵.

۲. حسین بن سعید کوفی اهوازی، الزهد، تصحیح و تحقیق: غلامرضا عرفانیان یزدی، قم، المطبعة العلمیة، چاپ دوم، ۱۴۰۲ق، ص ۲۷.

۳. احمد بن محمد بن خالد برقی، المحاسن، تحقیق و تصحیح: جلال الدین محدث، قم، دار الکتب الإسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۷۱ق، ج ۲، ص ۴۰۷.

۴. ابی جعفر محمد بن ابی‌یعقوب کلینی، اصول کافی، ترجمه و شرح هاشم رسولی، تهران، انتشارات ولی عصر، ۱۳۷۵ه.ش، ج ۲، ص ۶۱.

۵. حسین نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، تحقیق و تصحیح: مؤسسه آل‌البیت، قم، مؤسسه آل‌البیت، چاپ اول، ۱۴۰۸ق، ج ۸، خاتمه، ص ۶۲، شماره ۱۲۷۰.

۶. همان، ص ۱۰۰، شماره ۱۳۹۲.

۷. رخج یکی از مناطق مهم سیستان در قرون اولیه هجری در منطقه سیستان بوده است. این منطقه در نزدیکی شهر قندهار کنونی یکی از شهرهای مهم افغانستان فعلی واقع شده بود و برخی آن را بر قندهار فعلی تطبیق نموده‌اند و گفته‌اند قندهار فعلی در قدیم به نام رخج یاد می‌شده است. در قدین ساکنین منطقه عمدتاً هزاره‌های شیعی و فارسی زبان بوده است چنانکه مرکز رخج منطقه ای است

و شیعیان رنج به مقامات بالای معنوی و علمی نایل آمدند.^۱

یکی از شخصیت‌های شیعی از همین خاندان رنجی، محمد بن فرج رنجی است که پدرش فرج رنجی در فتح رنج توسط لشکریان معن بن زائده در سال ۱۵۵هـ.ق، به بردگی گرفته میشود.^۲ رفتار تبعیض‌آمیز امویان و رفتارهای ضد اسلامی آنان باعث رنجش رنجیان از امویان و گرایش ایشان به جریان‌های معارض به ویژه اهل بیت (ع) شد، وقتی معن بن زائده شیبانی رنج را فتح کرد، محمد بن فرج می‌گوید: «هنگامی که معن شمشیر در ما نهاد، پدرم را دیدم که مرا دربر گرفته و می‌گفت: مرا بکشید و پسر مرا بکشید» گفته شده شمار زنان و مردانی که به بردگی گرفته شدند حدود سی هزار تن بود.^۳

محمد بن فرج رنجی از بزرگان این خانواده فرهنگی و علم دوست است که فعالیت‌های زیادی در عرصه علم و فرهنگ و گسترش معارف اسلامی و احکام الهی در سرزمین سیستان نموده است. وی که بنا به گفته شیخ طوسی در امالی، اطرافیان‌ش مخصوصاً عموی‌ش، عمر بن فرج رنجی سنی متعصب بوده، اما خود و فرزندانش شیعه و از یاران ائمه (ع) بوده‌اند.^۴

از این خاندان رنجی راویان و عالمان شیعی دیگری نیز برخاسته‌اند، از جمله عباس بن محمد رنجی، ابراهیم بن محمد رنجی که از اصحاب حضرت امام عصر (عج) بودند و از طریق علی بن مهزیار حدیث و توقیع نقل کرده‌اند.^۵

شیخ صدوق (ره) در کمال الدین و تمام النعمه، درباره ایشان، می‌نویسد:

«جعفر بن احمد گوید: ابراهیم بن محمد رنجی درباره اموری به امام عصر (عج) نامه نوشت. از آن جمله از امام (عج) درخواست کرد برای نوزاد وی نامی بنهد، پاسخ سؤالات وی رسید اما چیزی درباره نوزاد نوشته بود و آن فرزند درگذشت».^۶

به نام «پنجوای» که یک کلمه فارسی است. «رنج» اسم اقلیمی است با مرکزیت پنجوای که بین زمین داور و بالش واقع شده است و پشت سر غزنین قرار گرفته است» (محمد بن حوقل، صوره الارض، بیروت، دارصادر، ۱۹۹۲م، ج ۲، ص ۴۱۸ و ۴۲۳).

۱. محمد بن حسن طوسی، رجال، ص ۳۷۸، ابوالعباس نجاشی، رجال، ص ۳۷۲، محمد بن یعقوب کلینی، فروع کافی، ج ۱، صص ۴۱۴-۴۰۹، محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۹۶..

۲. ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۱۵، ص ۲۵۳.

۳. ابن اثیر، همان، احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه: آذر تاش آذرنوش، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ه.ش، ص ۵۵۹.

۴. محمد بن حسن طوسی، امالی شیخ طوسی، ترجمه: صادق حسن زاده، قم، اندیشه هادی، ۱۳۸۸ه.ش، صص ۳۲۶-۳۲۵.

۵. محمد بن جریر طبری، دلائل الامامه، قم، مؤسسه بعثت، ۱۴۱۳ه.ق، ص ۵۲۶.

۶. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۹۸.

به هر حال شخصیت‌های علمی رنجی و اصحاب ائمه(ع) از منطقه رنج افرادی بودند مانند محمد بن جعفر رنجی، عباس بن محمد رنجی، محمد بن ابوالفضل رنجی و سرانجام ابوعلی رنجی که این نشان می‌دهد، خانواده رنجی پیوند ناگسستنی با محبت اهل بیت(ع) و در طول سالیان در منطقه سیستان به فعالیت‌های علمی و فرهنگی می‌پرداخته‌اند.^۱ با توجه به همین رویکرد علمی و فرهنگی و اردات به اهل بیت(ع) است که خاندان رنجی در قرن پنجم یک عالم به نام ابوعلی رنجی را پروراند که با دولت آل بویه همکاری می‌کرد و از سید مرتضی علم الهدی (۴۳۵-۳۵۵هـ.ق) نقل روایت میکند.^۲ وجود این عالمان شیعی و فعالیت‌های علمی از این خاندان شیعی مذهب باعث شد تفکر شیعی در خراسان خصوصا منطقه مهم سیستان ادامه پیدا نماید و به رشد و شکوفایی فرهنگ شیعی در این خط از سرزمین اسلامی بیافزاید.

ج/۳. نقش علویان در گسترش تشیع در افغانستان

یکی از عوامل عمده و اساسی نفوذ و گسترش در خراسان (افغانستان کنونی) مهاجرت علویان به حساب می‌آید که با افتادن خلافت اسلامی به دست امویان، فشار بر بنی‌هاشم به ویژه بر علویان و شیعیان افزایش و عرصه بر آن‌ها تنگ می‌شود علویان به عنوان ذریه پیامبر اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) در نزد مسلمانان جایگاه والایی دارند و حضور یک علوی در یک نقطه جغرافیای باعث توجه و اقبال مردم به او می‌شود، علویان جهت تبلیغ و ارشاد مردم و همچنین جهت در امان ماندن از گزند دشمن در محیطی امن هجرت می‌نمودند، چنانچه ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: «بسیاری از ایشان را از عراق فراری دادند و متواری ساختند به گونه‌ای که هیچ فرد سرشناس از ایشان (علویان) در سرزمین عراق باقی نماند».^۳ عده‌ای زیادی از علویان در سرتاسر خراسان همچون غزنه^۴ بست^۱ کابل^۲ رنج^۳ هرات^۴ و بلخ^۵

۱. عبدالمجید ناصری، تاریخ تشیع در افغانستان از آغاز تا قرن هفتم، صص ۱۳۷ و ۳۲۲.

۲. علی بن الحسین الموسوی البغدادی، شریف مرتضی علم الهدی، الانتصار، تحقیق: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم، ۱۴۱۵هـ.ق، ص ۴۲، سید محمد مهدی بحر العلوم، فوائدالرجالیه، تحقیق: محمد صادق آل بحر العلوم وحسین آل بحر العلوم، تهران، مکتبه الصادق، چاپ اول ۱۳۶۳هـ.ش، ج ۴، ص ۹۲.

۳. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۴.

۴. علی بن ابی‌الغنائم العمری، المجدی فی انساب الطالبیین، تحقیق: احمد المهدوی الدامغانی، قم، مکتبه آیت الله مرعشی، ۱۴۹هـ.ق، ص ۲۴۵. عزالدین ابی‌طالب اسماعیل بن حسین بن محمد، المروزی الاوزارقانی، الفخری فی انساب الطالبیین، صص ۱۷۸-۱۷۷. علی

پراکنده و در آن سکنی گزیدند که در بین علویان حافظان قرآن و حدیث و شخصیت‌های علمی و فرهنگی زیادی بودند که برای عموم مردم جذابیت زیادی داشتند، طبیعی است که حضور چنین علویانی بر شمار شیعیان افزوده و در گرایش مردم به تشیع و گسترش آن سهم والایی دارند که نقش بارز علویان در گسترش تشیع از آن جهت اهمیت پیدا می‌کند که احترام و بزرگ داشت دودمان پیامبر اکرم(ص) مخصوص شیعیان و پیروان واقعی آنها نمی‌باشد بلکه اهل سنت و جماعت نیز مقام ارجمندی برای آنان قائل بودند و احترام خاصی به آنها دارند.

چنانچه در هر شهری که علویان و سادات جمعیت قابل توجهی را دارا بودند رئیس داشتند که به عنوان نقیب^۶ خوانده می‌شد و در ردیف بزرگ‌ترین اعیان شهر قرار داشت و حفظ شجره‌نامه یا انساب الاشراف در هر جامعه و شهری با او بود.^۷ بر همین اساس حتی متعصب‌ترین حاکمان نیز احترام خاصی نسبت به علویان ابراز می‌کردند، چنانچه ذکرش در فصل پایانی خواهد آمد، امیر محمود و فرزندش مسعود غزنوی، نقیبی از جانب علویان در دربار خویش در شهر غزنین داشتند.^۸ غزنویان با وجود تظاهر به داشتن تعصب در تسنن، نقیب علویان را مانند نماینده گروهی از گروه‌های مذهبی، اجتماعی در مراسم رسمی دعوت می‌کردند و نقیب علوی در مراسم استقبال از سلطان و دیگر مراسم رسمی حضور داشت.^۹ در همین حال برخی منابع به سوء استفاده‌های که از جو موجود صورت می‌گرفت اشاره کرده‌اند، تا جای که برخی خود را در ادعا به علویان منتسب می‌دانستند تا بتوانند در جامعه آن روز خراسان مقام

بیهقی، ابن فندق، لباب الالباب فی الالقاب والاعقاب، ج ۲، ص ۷۲۸.

۱. علی بن ابی‌الغنائم العمری، همان، صص ۲۱۷-۱۱۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۷۶، فخرالدین رازی، الشجره المبارکه فی انساب الطالبیه، ص ۱۶۴.

۲. محمد بن علی ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب، قم، علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۱۴۵.

۳. علی بیهقی ابن فندق، دلباب الالباب فی الالقاب والاعقاب، ج ۲، ص ۶۱۵.

۴. علی بن ابی‌الغنائم العمری، المجدی فی انساب الطالبیین، صص ۱۷۷-۱۶۰.

۵. جمال الدین احمد بن علی الحسینی ابن عنبه المجدی، الفصول الفخریه فی انساب الطالبیین، بیروت، منشورات دارالمکتبه الحیاه، بیتا، صص ۳۰۳-۳۰۲.

۶. مهترقوم، مهترچندکس، سیدی که از طرف دربار مأمور رسیدگی به امور علویان بود (علی‌اکبردهخدا، لغت نامه دهخدا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۷۷ه.ش، ج ۱۴، ص ۲۲۶۸۱.

۷. گای لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۸۳ه.ش، ج ۱، ص ۲۰۰-۱۹۶.

۸. باتولد اشپولر، تاریخ ایران درنخستین قرون اسلامی، ترجمه: مریم میراحمدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم ۱۳۷۹ه.ش، ج ۱، ص ۳۳۱-۳۳۲.

۹. پروین ترکمنی آذر، تاریخ سیاسی شیعیان اثنی عشری در ایران، ص ۱۷۰.

ویژه به دست آورند، ابن طقطقی در این زمینه می‌گوید: «جماعتی خود را به اسماعیل بن محمد خود را منتسب می‌کنند، اما این انتساب درست نیست.»^۱

جایگاه و منزلت علویان نزد مردم این سامان به حدی رسید که بعدها حتی دامن پادشاهان را گرفته و پادشاهان از این باور عام به نفع تحکیم پایه قدرت خویش سود بردند، برای مثال امرای سامانی بعد از نوح اول خود را «سید» نامیدند، چنانچه منصور اول خود را «الامیر السید، الملك المظفر ایدة الله» نامید، و جالب‌تر از همه آن که سلطان محمود غزنوی ترک‌تبار نیز ادعای سیادت کرد و عنوان «الامیر السید یمین الدوله و امین المله ابوالقاسم ولی امیرالمؤمنین» اختیار کرد تا خود را به خاندان پیامبر منسوب سازد.^۲

در نتیجه مردم مسلمان خراسان علاقه زیادی به خاندان اهل‌بیت(ع) داشته و حامی و یاور آنان بودند به طوری که استقبال و محبت آنان به علویان باعث شد بعدها علویون زیادی به سمت خراسان سرازیر شوند. استقبال از مهاجرت علویان، مشارکت و همیاری در قیام آنان مانند قیام یحیی بن زید در جوزجان، قیام محمد بن قاسم در طالقان، قیام عبدالله بن معاویه و پیروی مردم هرات از او، مشارکت و پیروی از قیام ابومسلم خراسانی با شعار الرضا من آل محمد(ص)، استقبال از حضور امام رضا(ع) در خراسان، استقبال از مهاجرت و حضور علویان به خراسان، و... نشانگر محبت مردم این دیار به خاندان اهل‌بیت(ع) است. به سبب همین محبت و ارادت به خاندان اهل‌بیت(ع) بود که ابومسلم خراسانی و عباسیان با کمک و مشارکت مردم خراسان قیام گسترده‌ای بر ضد بنی‌امیه با شعار «الرضا من آل محمد(ع)» به راه انداخته و توانستند به خوبی نتیجه گرفته و به حیات ظالمانه حکومت بنی‌امیه پایان دهند.

لذا از آنچه گفته شد، به دست می‌آید که:

اولاً: در اصل مهاجرت و پراکنده شدن بنی‌هاشم و علویان در شهرها و مناطق مختلف و رانده شدن آن‌ها در مناطق مرکزی خلافت اموی و عباسی تردیدی وجود ندارد.

ثانیاً: بخشی از علویان و هاشمیان به شهرها و مناطق خراسان مهاجرت کرده و در این مناطق اقامت نموده‌اند. زندگی آنان باعلاقی و آموزه‌های خاص مذهبی خود در میان بومیان خراسانی، در انتقال و نفوذ فکر و اندیشه و ایده‌های خاص مذهبی علویان، همان انتقال اندیشه و ایده‌های مذهبی تشیع به معنای عام

۱. محمد بن علی ابن طقطقی، الفخری فی آداب السلطانیة والدول الاسلامیة، تحقیق: عبدالقادر محمد، بیروت، دارالقلم العربی ۱۴۱۸ ه.ق، ص ۲۰۴.

۲. باتولد اشپولر، تاریخ ایران در نخستین قرون اسلامی، ج ۲، صص ۱۵۴-۱۴۶.

است که ما در این نوشتار درصدد اثبات آن در حوزه خراسان هستیم.

ج/۴. نقش شعرا در گسترش تشیع در افغانستان

شاعران در طول تاریخ، به دلیل داشتن زبان شیرین و هنری شعر، تأثیرگذار بوده‌اند، چون شعراء در تلطیف روحیه مردم و حاکمان تأثیر به‌سزایی دارند دنیای شعر و شاعری دنیای به دور از خشونت و ملامت از احساس و عاطفه است، سرو کار شاعر با عواطف مردم است و می‌توان شعر را یک رسانه دانست که قابل فهم و درک همگان و منتقل‌کننده مضامین عالی است. پس اگر شاعر در آثار خود گرایش به اهل‌بیت(ع) و دوستی خاندان پیامبر(ص) داشته باشد، می‌تواند عاملی برای گسترش تشیع باشد.

یکی از شعرای بلندآوازه و خوشنام مرتبط با حوزه خراسان که به گسترش و عمق‌بخشی معارف اسلامی و اندیشه شیعی خصوصاً در حوزه بلخ کمک کرد؛ دعبل خزاعی (معروف به شاعر آل رسول(ص)) است، در حدود ۱۷۴هـ.ق، از طرف یکی از والیان عباسی در خراسان، بر ولایت سمنگان و تخارستان در شرق بلخ حکومت می‌کرد.^۱ او در راه خاندان اهل‌بیت(ع) همواره کوشا بود و در برابر مخالفان اهل‌بیت(ع) و دستگاه عباسی شجاعت فراوان از خود نشان می‌داد.^۲ همان‌طور که ذکر گردید، وی از اصحاب بزرگوار امام رضا(ع) و شاعری دلسوخته اهل‌بیت(ع) بود.

طبیعی است که حکومت شخصیتی شیعی و در عین حال شاعر، مانند دعبل خزاعی در منطقه‌ای، باعث انتشار و گسترش شیعه آن منطقه می‌شود. دعبل که در راه نشر معارف اهل‌بیت(ع) به زبان شعر، که در آن زمان یک وسیله تبلیغاتی اثربخش بود، همواره تلاش فراوان نمود. او در هر زمان که فرصت پیش می‌آمد، به تبیین معارف اسلامی شیعی، حقانیت امامان معصوم(ع)، و معرفی ائمه(ع) می‌پرداخت، در برابر مخالفان اهل‌بیت(ع) و دستگاه خلافت عباسی بی‌باک بود. وی که در راه خاندان رسالت و تبیین حقانیت آنان شعر می‌سرود، شجاعت فراوان از خود نشان داد و در بیان مظلومیت اهل‌بیت(ع) پایمردی فراوان کرد.^۳

عبدالحی حبیبی، تحلیلی زیبایی از اشعار دعبل دارد. ایشان اشعار دعبل را به سه بخش تقسیم می‌کند. بخش اول: بیان حزن و آلام که مراثی آل نبوت و مدح ایشان است که شاعر حدود سی سال با

۱. قاضی التنوخی، الفرج بعدالشد، بیروت دارالکتب العلمیه ۱۹۸۷م. ج ۲، ص ۱۰۵، عبدالکریم سمعانی، الانساب، ج ۷، ص ۲۴۱.

۲. عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۹۲۴ و صص ۱۶۵-۳۵۷.

۳. عبدالحی حبیبی، همان، ص ۹۲۴، و عزیز الله عطارودی، راوریان امام رضا در مسند الرضا، ص ۱۶۶-۱۸۹.

این حزن و الم زندگی کرده است، بعد از آن خشم شاعر شروع می شود که مخالفان را هجو نموده و آنان را کینه توز می خواند، و در آخر بشارت به مهدی موعود (عج) که حزن و خشمش را با آن التیام می بخشد. ایشان در ابتداء اشعاری از دعبل را می آورد که بیانگر غم و حزن شاعر است. وی می نویسد: شاعر بر قتل علویان گریسته و مدافن آن مظلومان را یاد کرده است، که از آن جمله آرامگاه امام یحیی بن زید در جوزجان است:

ذکرت محل الربع من عرفات	فاسبلت دمع العین بالعبرات
مدارس آیات خلت من تلاوه	و منزل وحی مقفر العرصات
دیار عغاها جور کل منابد	ولم تعف بالایمام و السنوات
قبور بکوفان و اخری بطیبه	و اخری بفتح مالها صلوات
و اخری بارض لجوزجان محلها	و قبر ببا خمیری لدی العربات

یعنی: «جایی را از عرفات به یاد آوردم و اشک خود را فراوان ریختم؛ زیرا محل دروس قرآنی از خواندن قرآن خالی شده بود و محل نزول وحی منزلگاهی بی کسی، چون بیابانهای بی آب و علف خالی و بدون ساکن بود.

دیاری که پوشیده است آن را جور هر معاند نابکار و پوشیده نشده مرايام و سنوات را که جور و ستم آن بر صفحه روزگار ظاهر است.

گورهای کوفان و طیبه و فخ را به یاد آرید، که بر آن درودی فرستاده نمی شود. همچنین قبری در سرزمین جوزجان و گوری به باخمیری افتاده است.

آن گاه می نویسد: دعبل سپس مصائب اهل بیت (ع) و محرومیت هایشان را با حزن و الم بر می شمارد:

قفا نسأل الدار التي خف اهلها	متی عهدها بالصوم والصلوات؟
و این اولی شطت بهم غربت النوی	افانین فی الآفاق مفترقات

یعنی «باری بایستی از حال همان سرایی بپرسیم که اهل آن به سرعت برفتند. آیا این سرای تاکی به روزه و نماز معمور بود؟ کجایند آنهایی که غربت و بی نوایی بر ایشان بتاخت و در آفاق گیتی منتشر ساخت؟^۱ نویسنده ادامه می هد و اشعاری را که دعبل در رثای اهل بیت (ع) و اینکه آنان میراث دار پیامبر (ص) هستند می آورد. آنگاه می نویسد: تا اینجا قصیده بر عاطفه و تذکار آلام و حزن استوار است،

۱. عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان، بعد از اسلام، ص ۹۲۴.

ولی پس از این عاطفه، قهر و خشم به حرکت می آید و شاعر مخالفان خود را کینه ور و مکذب و خطا کار و ستمگر می شمارد:

وما الناس الا حاسد و مکذب و مضطغن ذواحنه و ترات

و هنگامی که مردم شاعر را مورد ملامت قرار می دهند؛ او با استواری و ایمان قوی اعلان حبّ آل نبی را نموده و می گوید:

ملامک فی اهل النبی فانهم احبای ما عاشوا و اهل ثقاتی
تخیرتهم رشداً لامری فانهم علی کل حال خیره الخیرات
فیارب زدنی فی یقینی بصیره وزد حبهم یارب فی حسناتی

یعنی «ای کسی که به سبب اهل نبی مرا ملامت داری، بدان که ایشان در زندگانی خود دوستان و مورد اعتماد من بودند، و برای راهنمای خود ایشان را برگزیدم، زیرا آنان برگزیده برگزیدگانند. ای خداوند به برکت این یقین بر بینایی من بیفزای و دوستداری ایشان را در حسنات من بشمار.

آنگاه حبیبی می نویسد: دعبل در طول سی سال محزون است ولی بشارت ظهور مهدی موعود و اینکه او به اقامه عدل و داد می پردازد، و حق مظلومان را از ستمگران می گیرد، از آلام او می کاهد.^۱

اما واقعیت این است که این حزن و اندوه بر مصائب اهل بیت (ع)، و قهر و خشم شاعر - که البته با تعبیر بهتر می توان آن را شجاعت و نترسی در راه عشق به اهل بیت (ع) تعبیر نمود - و نیز بشارت به ظهور حضرت مهدی (عج) از اعتقادات شیعیان است. چنان که حضرات معصومین (ع) فرمودند: «... شِيعَتَنَا يَنْصُرُونَنَا وَ يَفْرَحُونَ بِفَرَحِنَا وَ يَحْزَنُونَ بِحُزْنِنَا».^۲ یعنی شیعیان ما کسانی هستند که ما را یاری نمایند و در خوشحالی ما خوشحال و در غم و اندوه ما غمگین باشند.

امید و انتظار ظهور حضرت حجت (عج) نیز از دیگر اعتقادات شیعیان است. در منابع روایی به مسئله انتظار بسیار تأکید شده است. نبی مکرم اسلام (ص) انتظار را به عنوان بهترین اعمال معرفی نموده است: «أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتِظَارُ الْفَرَجِ».^۳ و دعبل خزاعی که یکی از شیعیان دلباخته اهل بیت (ع) بود، می خواست با اشعار جانسوز خویش، این امور را که از معتقدات شیعه بودند در قلوب شیعیان نهادینه

۱. عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، همان، ص ۵-۹۲۴.

۲. حسن بن علی ابن شعبه حرانی، تحف العقول، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۳۶۳ش، ص ۱۲۳.

۳. علی بن حسن بن بابویه، الإمامة و التبصرة من الحيرة، تصحیح مدرسه امام مهدی (عج) قم، مدرسه امام مهدی، (عج)، چاپ اول

نماید و مردم با معارف اسلامی شیعی آشنا سازد.

بدین جهت می توان گفت؛ حضور دعبل خزاعی در خراسان به عنوان حاکم سمنگان، نقش مؤثری در گسترش معارف اسلامی و همچنین انتشار و گسترش کمی و کیفی شیعیان داشته است. او با اشعار خود به مردم فهماند که چه مصیبت‌هایی بر اهل بیت (ع) وارد شده است و وظیفه یک شیعه بیان حقیقت و نترسی از دشمنان است، اگرچه مورد ملامت دشمنان واقع شود. و در آخر نیز مردم را به روزی امیدوار کرد که مهدی موعود (عج) ظهور نماید و جهان را پر از عدل و داد نماید. از عالی‌ترین اشعار او قصیده بلند «تائیه» یا «مدارس آیات» است که برای نخستین بار نزد امام رضا (ع) خواند.^۱ این قصیده تاریخ شیعه را در این دوره منعکس می‌کند.

یکی از این شعراء - بزرگ‌ترین شاعر و معروف‌ترین حکیم خراسان - ابوالقاسم فردوسی طوسی بود که امروزه پدر ادبیات فارسی و افتخار زبان فارسی خوانده می‌شود. او از جمله دانشمندان مشهوری است که به‌طور رسمی با دربار غزنویان مخصوصاً سلطان محمود غزنوی همکاری می‌کرد و در حلقه شاعران، ادیبان و سخنوران رسمی سلطنت غزنوی شرکت داشت.^۲ بی‌تردید قرن چهارم هجری، عصر طلایی فرهنگ و تمدن خراسان می‌باشد. در این قرن ادبیات فارسی به اوج خود رسید و شاهنامه اثر ماندگار فردوسی که تا امروز نظیر ندارد، در غزنین سروده و تدوین شد. از این رو گفته شده: غزنین در عهد سلطان محمود پایگاه شعرای نام‌آور گردید و تعداد چهارصد تن شاعر در دربار سلطان محمود حضور داشت.

ابوالقاسم فردوسی، از مهم‌ترین شعرای پر آوازه این دوره در حالی که رابطه نزدیک با سلطان محمود داشت، شیعه مذهب بود. کلمات و مضامینی که در اشعار فردوسی وجود دارد، مانند وصایت علی (ع)، دلیل بر تشیع اعتقادی ایشان است.

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی	خداوند امروز خداوند نهی
که من شهر علمم علیم در است	درست این سخن قول پیغمبر است
گواهی دهم کین سخن راز اوست	تو گوئی دو گوشم بر آواز اوست
منم بنده آل بیت نبی	ستاینده خاک پای وصی
حکیم این جهان را چو دریا نهاد	بر انگینخته موج از او تندباد

^۱ . قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۵۱۷.

^۲ . غیاث الدین بن همام الدین خواند میر، تاریخ حبیب السیر، تهران، خیام، چاپ چهارم، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۳۸۹.

دو هفتاد و کشتی در او ساخته
محمد در او اندرون با علی
بدل گفت اگر با نبین وصی
همانا که باشد مرا دستگیر
اگر چشم داری به دیگر سرای
گرت زین بد آید گناه من است
بدین زادم و هم بدین بگذرم
هر آنکس که در دلش بغض علیست
نباشد مگر بی پدر دشمنش

همه بادبانهها بر انداخته
همه اهل بیت نبی و علی
شوم غرقه دارم دو یار وفی
خداوند تاج و لوا و سریر
به نزد نبی و وصی گیر جای
چنین است و این رسم و راه من است
چنان دان که خاک پی حیدرم
از و خارتر در جهان زار کیست
که یزدان به آتش بسوزد تنش.^۱

محقق دیگری نیز به شیعه بودن فردوسی اشاره دارد:

«... دیگر، تو مرد شیعی مذهبی و هرکه تولا به خاندان رسول کند او را در دنیا هیچ کارش پیش نرود».^۲

بنابراین، فردوسی یک شیعه امامی بوده که در دربار سلطان محمود می‌زیسته و در راه انتشار و گسترش تشیع با اشعار نغزشان دراون زمانه تلاش نموده است. یکی از شعراء حکیم مجدالدین ابوالمجد، مجدودبن آدم سنایی^۳ او که در اواخر حکومت غزنویان به سر می‌برد، در آغاز مانند فردوسی و بقیه شعراء و ادیبان جزو درباریان بود ولی پس از مدتی به دلیلی رخدادی که در زندگی اش پیش آمد به طور کامل با دربار و امور سیاسی قطع رابطه کرد و به سیر و سلوک روی آورد.^۴ این رویکرد جدید عرفانی توانست شعر فارسی را از ابتذال و مدح حاکمان و درباریان معمولاً ستم‌پیشه باز دارد و روزنه جدیدی به روی ادیبان و شاعران بگشاید تا شعر را مایه اخلاق و معنویت بنخشد، حکیم سنایی غزنوی، شاعری شیعه مذهب، که اشعارش به روشنی بر باورهای شیعی او گواهی می‌دهد.

جانب هرکه باعلی نه نکوست هرکه گو باش من ندارم دوست

۱. ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه فردوسی، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران، داد، چاپ دوم، (اول برای ناشر) ۱۳۷۴، ج ۲ ص ۱۶۹.
۲. زین الدین محمود واصفی، بدایع الوقایع، تحقیق و تصحیح: الکساندر بلدروف، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹ ش. ص ۳۵۸.
۳. علی اکبر، دهخدا، لغت نامه دهخدا، تهران، انتشارات مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۷۷ ه. ش. حرف س، ص ۶۴۰.
۴. ابوالمجد مجدودبن آدم، سنایی غزنوی، دیوان سنایی، مدرس رضوی، مقدمه مصحح، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۱ ه. ش. ص ۳.

هرکه چون خاک نیست بر دراو گر فرشته است، خاک بر سر او^۱

یکی از باورهای اصولی شیعه، نصب امیرالمؤمنین علی(ع) به عنوان جانشین پیامبر اکرم(ص) است، سنائی غزنوی به صراحت از غدیر سخن گفته:

نائب مصطفی به روز غدیر	کرده در شرع خود مر او را امیر
رازداری خدای پیمبر	رازدار پیمبرش حیدر
تا بنگشاد علم حیدر در	ندهد سنت پیمبر بر
با مدیحش مدایح مطلق	زهق الباطل است و جاء الحق ^۲

او با دعوت مخالفان اهل بیت(ع) به مطالعه و تحقیق در باب تشیع، تأکید می کند که باید به جای تهمت زدن، خشونت، ادامه غرور بی جا و گمراهی باب گفتگو را بگشاییم و ارباب که علی(ع) باب شهر علم است باید به او روی آورید و از راه وی به دانش اسلامی و فهم حقایق دست پیدا کنید:

ای به درای ضلالت درگفتار آمده	زین برادر یک سخن بایست باور داشتن
شو مدینه علم را در جوی و پس در وی خرام	تاکی آخر خویشان چون حلقه بر داشتن
چون همی دانی که شهر علم را حیدر دراست	خوب نبود چز که حیدر میر و مهتر داشتن
آن که او را بر سر حیدر خوانی امیر	کافر مگر می تواند کفش قنبر داشتن ^۳

علاوه بر این اشعار که از ایشان به یادگار مانده است، و تعریض هایی که به مخالفان اهل بیت(ع) از معاویه و آل مروان و آل زیاد و جز آنان دارد، ایشان در مورد امام حسین(ع) و قیام نجات بخشش اشعار نغز و ماندگاری دارد، چنانچه در مورد دیگر امامان از جمله امام رضا(ع) اشعاری دارد که تشیع اثنی عشری او را به اثبات می رساند.^۴

یکی دیگر از شعراء که باعث انتشار و گسترش تشیع در سرزمین خراسان گردید، حکیم و شاعر مشهور، ناصر خسرو بلخی (۴۸۱-۳۹۴هـ.ق) است، به تعبیر خودش در اثر مطالعه و تحقیق از خواب گران

۱. عبدالجلیلی قزوینی رازی، النقض (بعض مطالب النواصب فی نقض بعض فضایح الروافض)، میرجلال الدین حسینی ارموی محدث، بی جا، ۱۳۷۱ه.ش، ص ۲۳۲، احمد بن محمد، مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ص ۲۶۱.

۲. احمد بن محمد، مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، مصحح: علی اکبر زمانی نژاد، قم، انشارات انصاریان، ۱۳۸۳ه.ش، ص ۲۴۷.

۳. ابوالمجد مجدودبن آدم، سنایی غزنوی، دیوان سنایی، مدرس رضوی، صص ۷۰۶۲.

۴. ابوالمجد مجدودبن آدم، سنایی غزنوی، دیوان سنایی، ص ۵۷۱.

چهل ساله بیدار شد و به تشیع اسماعیلی گروید.^۱ همین رؤیا وی را به مسافرت هفت ساله که تا سال ۴۴۴ه.ق به طول انجامید، به خدمت خلیفه فاطمی مستنصر بالله (۴۸۷-۴۲۷ه.ق) رسید و پس از گذراندن دوره آموزشی از سوی امام فاطمیان به مقام حجت جزیره خراسان انتخاب و مأمور نشر مذهب اسماعیلی و ریاست باطنیه آن دیار را به عهده گرفته.^۲ و به انتشار و گسترش تشیع فعالیت نمودند.

او که از سال ۴۴۱ه.ق، به خراسان بازگشت و در بلخ مسکن گزید و شروع به دعوت مردم به مذهب شیعه اسماعیلی کرد و چون با مخالفت مخالفان مواجه به نیشابور و مازندران پناه برد و در آخر به یمگان از نواحی بدخشان رفت که هم به بلخ نزدیک بود و هم در جزیره محل مأموریت مذهبی او واقع بود، وی در آنجا گروه زیادی را به مذهب اسماعیلی فراخواند و چون از حمایت امیر بدخشان بهره‌مند بود، مخالفان نتوانستند مانع کارش شوند.^۳

شعر زیر به خوبی بیانگر تمایلات شیعی ناصر خسرو است:

ای امت برگشته ز اولاد پیمبر	اولاد پیمبر حکم روز قضا اند
این قوم که این راه نمودند شما را	زی آتش جاوید دلیلان شما اند
این رشوت خواران فقهاوند شما را	ابلیس فقیه است اگر اینها فقها اند
اسلام ردایی زرسول است و امامان	او عترت او، حافظ این شهر رداند
ما را چو کند پیر چه گویم که رهبر	در دین حق از عترت پیغمبر ماند. ^۴

البته شاعران شیعی به آنان که ما ذکر کردیم منحصر به این افراد نمی‌شود و فقط به عنوان نمونه ذکر کردیم، پس می‌توان گفت که شاعران با اشعار لطیف و کلام نغزشان باعث انتشار و گسترش تشیع در خراسان گردیدند.

ج/۵. نقش علما در گسترش تشیع در افغانستان

نقش علما به ویژه علمای تشیع در پیشرفت و گرایش مردم به مذهب برکسی پوشیده نیست، عالمان شیعی در خراسان با تلاش، مجاهدت و جان‌نثاری در شرایط سخت سیاسی و تقیه، نسبت به تبلیغ دین و مذهب اهتمام ورزیده و چه بسا در بعضی مواقع حتی با خریدن خطر، خود را به حاکمان نزدیک

۱. ابومعین ناصر خسرو بلخی، سفرنامه ناصر خسرو، تصحیح: محدث ارموی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۱ه.ش، صص ۳-۲.

۲. ذبیح اله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، صص ۲۷۵-۲۷۱.

۳. ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۴۶۴.

۴. ناصر خسرو، دیوان ناصر خسرو، مقدمه: سیدحسن تقی زاده، تهران، انتشارات آزاد مهر، ۱۳۸۱ه.ش، ص ۱۵۳.

می‌کردند و در سیستم حکومتی وارد می‌شدند، تا از این طریق به مکتب تشیع خدمت نمایند، این بود که نقش ارزنده‌ای در انتشار و گسترش تشیع ایفا کردند که ذیلاً به بررسی زندگی و فعالیت ایشان در مناطق مهم خراسان آن روزی چون: بلخ، هرات و سیستان می‌پردازیم.

۱/۵. نقش علما در گسترش تشیع در بلخ

یکی از مناطق مهم و تاریخی خراسان در قرن‌های نخست اسلامی بلخ و شهرهای اطراف آن است که در قرون اولیه اسلامی، مرکز تجمع عالمان و دانشمندان شیعه بوده و طبعاً تحولات این ناحیه بر کل خراسان اثرگذار بوده است. وجود این علما باعث گسترش اسلام و تشیع در این سرزمین گردیده است. یکی از علمای این منطقه، احمد بن سهل، معروف به ابوزید بلخی (۳۲۲-۲۳۵هـ.ق) است. ایشان از جمله ادیبان، فیلسوفان، جغرافی‌دانان، اخترشناسان، پزشکان و متکلمان عصر خویش بود و از مکتب شیعه پیروی می‌کرد. وی در علوم گوناگون تخصص داشت. گفته شده است: وی به جمیع علوم قدیمه و جدیده، فلسفه و ریاضیات تبحر داشت.^۱

چنان‌که گفته شده پدر احمد، سهل بلخی اصالتاً از سیستانی‌هایی بوده است که در زمان معاویه، امام علی (ع) را سب و لعن نکرد. او از سیستان به بلخ آمده و در ناحیه «شامستیان» که از روستاهای نزدیک نهر عربنکی به آموزش اطفال مشغول شد.^۲ گفته شده است وی در جوانی همراه قافله حاجیان، به عراق سفر نمود تا در مذهب امامیه که خود نیز از پیروان این مذهب بود، تحقیق نماید و «امام» را از نزدیک ملاقات نماید.^۳

از کارهای فرهنگی ابوزید، که می‌تواند نقش ارزنده در انتشار و گسترش تشیع داشته باشد، کاتبی وی در دربار ابوالقاسم بلخی کعبی ذکر شده است. هنگامی که احمد بن سهل بن هاشم مروزی در سال ۳۶۰هـ.ق بلخ را تصرف نمود، از ابوزید خواست وزارت او را قبول نماید؛ ولی ابوزید از پذیرش وزارت ابا ورزید، اما ابوالقاسم بلخی کعبی مقام وزارت را قبول نموده و ابوزید را به عنوان کاتب انتخاب نمود و به وی توجه خاص داشت.^۴

۱. شیخ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۴، ص ۲۵۳.

۲. شیخ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۴، ص ۲۵۳، و معجم الادباء - ارشاد الاریب الی معرفه الادیب، ج ۱، ص ۲۷۵.

۳. سید محسن امین، اعیان الشیعه؛ پیشین، ج ۳، ص ۲۱۷، خیر الدین زرکلی، الاعلام، قاموس التراجیم، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ هفتم، ۲۰۰۷م ج ۱، ص ۱۳۴.

۴. مهدی رحمانی ولوی، منصور جغتای، تاریخ علمای بلخ، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۳ه.ش، ج ۱، ص ۱۳۲.

از دیگر کارهای فرهنگی وی در عین حال که از علمای و دانشمندان بزرگ به شمار می‌رفت، جهت انتشار و گسترش تشیع تعلیم و تربیت کودکان بوده است؛ گفته شده است. ابوزید نیز مانند پدرش سهل بلخی در ابتدا مدتی به آموزش و تعلیم کودکان مشغول بوده است.^۱ یکی از مستشرقان در این زمینه می‌نویسد:

«اما معلم کودکان در مکتبخانه‌ها، که عالم مشهور ابوزید بلخی (متوفی ۳۲۲) مدتی این شغل را داشت؛ کارش بی‌ارزش تلقی می‌شد و زندگی را به سختی می‌گذراند».^۲

از این گزارش به دست می‌آید، ابوزید بلخی در مقابل تدریس و تعلیم شاگردان در عین فقر و نداری، حق‌الزحمه دریافت نمی‌کرده است بلکه به صورت رایگان در راه رشد فرهنگی و علمی مردم خویش تلاش می‌نموده است، این در حالی است که در همین دوران امیرسامانی او را دعوت کرد که به بخارا برود و در کارهای مملکتی او را یاری دهد که ابوزید این پیشنهاد را رد کرد و به تعلیم و تربیت کودکان پرداخت.^۳

شاگردان زبردست چون: ابن فرینون، صاحب کتاب جوامع العلوم،^۴ ابومحمد، حسن بن محمد وزیری، ابوالحسن یوسف بن عامری و شخصیت نامدار و از دانشمندان پرآوازه آن عصر محمد بن زکریای رازی در فلسفه از شاگردان ابوزید بلخی به شمار می‌روند.^۵

دانش وسیع و اطلاعات وی باعث گردید که او در بسیار از زمینه‌ها کتاب بنویسد، در انواع علوم قرآن، فلسفه، کلام، احکام نجوم، ریاضیات، طب، سیاست، تفسیر، تاریخ، جغرافیا، اخلاق، آداب امم، لغت، صرف، نحو، طبقه‌بندی علوم، و... از موضوعاتی هستند که ایشان در آن موارد کتاب نوشته است^۶ یکی دیگر از علمای پرآوازه و صاحب نام که باعث گسترش تشیع در خراسان خصوصاً در منطقه بلخ گردید؛ محمد بن علی بن بابویه، معروف به شیخ صدوق (ره) است. وی از علمای بزرگ قرن چهارم

۱. همان، ص ۱۳۱.

۲. آدم متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم، ترجمه علیرضا ذکاتوتی قراگزلو، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۸۸ه.ش، ص ۲۱۴.

۳. شهاب الدین ابوعبدالله اقوت بن عبدالله حموی، معجم الادباء، بیروت دارالغرب الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۴ه.ق. ج ۱، ص ۲۷۸.

۴. منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری. تاریخ ایران و اسلام، تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران، دنیایی کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۲ه.ش، ج ۲، ص ۴۴۱.

۵. یاقوت حموی، معجم الادباء، ج ۱، ص ۲۷۸، ابوالحسن عامری، رسائل ابوالحسن عامری، مقدمه و تصحیح: سبحان خلیفات، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵ه.ش، ص ۷۲.

۶. ابن ندیم، الفهرست، تعلیقه شیخ ابراهیم رمضان، بیروت، دارالمعرفه، چاپ اول، ۱۴۱۵ه.ش، ص ۱۵۳.

هجری (م ۳۸۱) و رئیس محدثان شیعه و یکی از بزرگ‌ترین ارکان این مذهب در اوایل عصر غیبت کبری به شمار می‌رود.

از جمله فعالیت‌های شیخ صدوق در مسیر رشد و شکوفایی اندیشه شیعی و معرفی اهل‌بیت(ع) مسافرت‌های آن عالم جلیل‌القدر، در مناطق مختلف جهان اسلام است. وی برای رسیدن به این هدف بلند، به مراکز مختلف علمی مسافرت نمود، از آن میان مسافرت‌های تحصیلی، تعلیمی و حدیث‌پژوهی ایشان به شرق جهان اسلام است. وی به طور مکرر از وطن خویش قم، به سایر مناطق شیعه‌نشین از جمله خراسان و مخصوصاً بلخ مسافرت نمود.

شیخ صدوق در سال (۳۶۸ هجری) وارد سرزمین پرافتخار بلخ شد که در آن زمان، مرکز علم و فرهنگ و محل اجتماع دانشمندان، علماء و بزرگان شیعه بوده است. در آنجا از محضر عالمان به نام آن خطه از سرزمین اسلامی افراد چون: ابوعلی الحسن بن علی بن محمد بن علی بن عمرو العطار، و ابی‌عبدالله الحسین بن احمد اشنانی رازی عدل، حاکم ابوحامد احمد بن حسین بن علی، و حسین بن احمد استرآبادی، و ابی‌الحسن محمد بن سعید بن عزیز سمرقندی تلمذ نموده و از محضر آنها بهره‌های وافیه برد؛ و از محضر ابوالقاسم عبیدالله بن احمد فقیه و ابوالحسن طاهر بن محمد بن یونس بن حیوه فقیه اجازه نقل حدیث دریافت نمود.^۱ در همان سال شیخ صدوق(ره) وارد «ایلاق» (روستایی از توابع بلخ) شد و مدتی در آنجا اقامت نمود.

شرف‌الدین نعمت‌الله، که میزبان شیخ صدوق بوده بلخی است. زادگاه و محل زندگی این عالم جلیل‌القدر در چند فرسخی بلخ در همان ایلاقی است که میزبان شیخ صدوق بوده است، و در همان‌جا نیز به تبلیغ و ارشاد مردم مشغول بوده است. ایشان بود که از جناب شیخ صدوق در خواست نمود که یک چنین کتابی بنویسد و شیخ نیز درخواست وی را پذیرفت و کتاب من لایحضره الفقیه را نوشت. این مطلب را خود مرحوم صدوق در مقدمه من لایحضره الفقیه تصریح کرده است.^۲

وجود ده‌ها راوی، محدث، فقیه و عالمان وارسته بلخی تبار با گرایش تشیع، در منابع تاریخی و حدیثی فریقین، از یک طرف گویای نفوذ و حضور تشیع در حوزه بلخ است و از طرف دیگر آنان با تلاش‌شان توانستند فرهنگ اسلام و اهل‌بیت(ع) را تبلیغ و اخبار و آثار ائمه اطهار(ع) را منتشر می‌کردند.

^۱ محمد بن علی ابن بابویه صدوق، من لایحضره الفقیه، تحقیق و تصحیح: علی‌اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۱، ص ۱۷.

^۲ همان، مقدمه ص ۲.

۲/۵. نقش علما در گسترش تشیع در حوزه هرات.

هرات یکی از شهرهای کهن، معروف و پرآوازه شرق جهان اسلام به شمار می آید. این شهر عالمان و دانشمندان زیادی در دامن خویش تربیت نموده که باعث گسترش تشیع در این دیار گردیده است. از علمای سرشناس هرات، سید ابوطالب یحیی حسینی هروی، از دانشمندان معروف شیعه در قرن چهارم در هرات بوده است، او در هرات با عمل و زبان و قلم خود به ترویج و گسترش تشیع مشغول، کتاب‌های زیادی نوشته که از همه معروف‌تر امالی وی است که از کتاب‌های معروف قرن چهارم بوده است.^۱

۳/۵. نقش علما در گسترش تشیع در حوزه سیستان

یکی دیگر از مناطق که علما بانقش ارزنده و سازنده‌شان توانستند باعث انتشار و گسترش تشیع شود، منطقه مهم سیستان است. عالمان شیعی سیستان قرون اولیه (قندهار، غرنه و کابل) در اثر تلاش و مجاهدت‌های فراوان توانستند اندیشه و تفکر شیعی را در میان مردم این منطقه نهادینه کنند. به همین جهت در عصر غیبت شاهد حضور کثیری عالمان و اندیشمندان شیعی در سرزمین سیستان هستیم، در ذیل به برخی از عالمان شیعی در سیستان که باعث گسترش اسلام و تشیع در منطقه شده است، اشاره می‌شود:

یکی از این علماء که باعث گسترش تشیع در منطقه سیستان گردید، محمد بن بحر رهنی سجستانی (م نیمه دوم قرن ۴) از فقهای بنام سیستان و عالم بزرگ شیعی است که بیش از ۵۰۰ کتاب داشت. و عالم به اخبار و فقه و کلام بود. وی در قرن چهارم هجری زندگی و معاصر شیخ صدوق (م ۳۸۱ هـ) بود. او با کثرت تألیفات خود تأثیر زیادی در ترویج مذهب تشیع در سرزمین سیستان داشت و نجاشی گفته است: «که کتاب‌های او در سیستان و خراسان یافت می‌شود»^۲ او در ترویج محبت به اهل بیت (ع) بسیار جدی بود و بسیار به خاندان اهل بیت (ع) عشق می‌ورزید تا جایی که به غلو نیز متهم شده است.^۳

در پایان آنچه که مهم به نظر می‌رسد ذکر این نکته است که افزون بر علمای شیعه، حتی نقش

۱. میرزاعبدالله افندی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ج ۵، صص ۲۳۳-۲۳۲.

۲. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۸۴.

۳. ابوجعفر محمد بن حسن الطوسی، الفهرست، صص ۳۹-۱۳۲.

علمای سنی معتدل را در گسترش تشیع در سرزمین خراسان نمی توان نادیده گرفت. آن عده از علمای سنی که دارای خوی و خصلت ناصبی گری علیه اهل بیت (ع) نبودند و طبعاً فضایل اهل بیت (ع) را نقل می کردند و به جایگاه رفیع ایشان معترف بودند و نسبت به ایشان ابراز محبت می کردند، خواسته یا ناخواسته زمینه ساز گسترش تشیع بودند.

ج/۶- نقش دولت ها در گسترش تشیع در افغانستان

یکی از عوامل مؤثر در روند تحولات جامعه، به ویژه تحولات فکری و فرهنگی، حکومت ها و زمامداران هستند؛ چنان که پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «صفتان من امتی اذا صلحا صلحت من امتی واذا فسدتا، فسدت امتی: العلماء والامراء»^۱ دو گروه از امت من هستند که اگر آنان صالح و رستگار شدند، امت من نیز صالح و رستگار خواهد شد و اگر آنان فاسد شدند، امت من نیز فاسد و تباه خواهند شد: علما و زمامداران!

بدون تردید، حکومت ها تأثیر زیادی در رشد یا توقف و دست کم محدودیت فعالیت های پیروان یک فکر و آیین دارند که قطعاً عمده مباحث جغرافیای انسانی تشیع در افغانستان، نحوه روابط و تعامل حکومت ها با مذهب تشیع و پیروان آن را از آغاز ورود اسلام تا حمله مغول را مورد بررسی قرار می دهیم.

گفتنی است که در طی دوره مورد اشاره، کشور افغانستان یا همان خراسان بزرگ عصر اسلامی شاهد حاکمیت چندین سلسله فراگیر و نیز چندین سلسله حکومت های محلی بوده است، به عنوان مثال؛ حکومت های که در این سرزمین حکمرانی نموده و سلطه خویش را بر آن اعمال کرده اند، به سه شکل باتشیع تعامل و برخورد نموده اند.

الف- تعامل مثبت و سازنده: درچنین تعاملی شیعیان توسط حاکمیت سرکوب نشده بلکه برای ترویج و گسترش تشیع قدم های نیز برداشته اند، نمونه این تعامل در دوران خلافت امام علی (ع) از سال ۳۶ هـ.ق. تا روی کار آمدن معاویه بن ابوسفیان در سال ۴۰ هـ.ق، و بعد از آن در زمان دولت های محلی صفاریان (۳۹۴-۲۴۷ هـ.ق) و دریک مقطعی غوریان (۶۱۲-۵۴۳ هـ.ق) نیز مشهود است.

۱. حسن بن علی ابن شعبه حرانی، تحف العقول عن آل الرسول، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ دوم ۱۴۰۴ هـ.ق، ج ۱، ص ۵۰.

ب- تعامل تسامحی: درچنین تعاملی مادامی که شیعیان مخلّ نظام حاکم نباشند، حاکمیت مانع از شرع‌قائد و فرهنگ شیعی نمی‌شود، نمونه این تعامل را در رفتار حاکمان طاهریان (۲۷۸-۲۰۵هـ.ق)، سامانیان (۳۸۹-۲۷۹هـ.ق) و خوارزمشاهیان (۶۲۸-۴۹۱هـ.ق) با تشیع می‌توان بدان اشاره نمود.

ج- تعامل منفی و بازدارنده: درچنین تعامل و رفتاری، حاکمیت به سرکوبی و قلع و قمع شیعیان پرداخته و سعی می‌کردند از نشر عقاید شیعی در بین مردم جلوگیری به عمل آورند که نمونه بارز این نوع برخورد در رفتار را در دوران حاکمیت بنی‌امیه (۱۳۲-۴۰هـ.ق)، و دوره اول بنی‌عباس (۶۵۶-۱۳۲هـ.ق) به طور عموم شیعیان و سپس از دوران حاکمیت غزنویان (۵۸۲-۳۵۱هـ.ق)، و سلجوقیان (۵۹۰-۴۳۱هـ.ق) و به خصوص از برخورد این دو حاکمیت با شیعیان اسماعیلیه می‌توان نام برد.

قطعاً سیاست‌های مذهبی هر یک از این حکومت‌ها و دولت‌ها نقش مهم در گسترش و یا قبض و بسط تشیع داشته است که در قسمت هر یک از این حاکمیت‌ها بدان پرداخته خواهد شد.

نتیجه‌گیری

از دستاوردها و نتایج برگرفته از این فصل این است که رواج یک فکر و اندیشه در یک سرزمین، علاوه بر عوامل مروج آن فکر، تحت تأثیر زمینه‌ها به معنی بستر و شرایط مناسب برای رشد آن فکر و اندیشه نیز هست، رواج اندیشه تشیع در افغانستان نیز از این قاعده مستثنی نبوده و تشیع به عنوان یک مذهب برای این‌که جای خودش را در بین مردم باز کرده، ترویج و گسترش پیدا نماید، نیازمند زمینه‌های مناسب است تا در آن بستر مناسب رشد نماید مواردی چون: موقعیت جغرافیایی (دوری از مرکز خلافت)، سیاست‌های تبعیض‌آمیز حاکمان و از سوی دیگر عدالت‌خواهی و مساوات‌طلبی اهل بیت (ع) به عنوان مروجان اندیشه تشیع و نیز مقام و جایگاه تشیع در قرآن و سنت و به عنوان میراث‌داران طبیعی پیامبر اکرم (ص) پس از مرحله زمینه‌های گسترش تشیع در خراسان، مجموعه عوامل متعددی در گسترش حضور تشیع در خراسان نقش داشته است که به اهم موارد آن چون دوران حاکمیت امام علی (ع)، حضور آقا امام رضا (ع) اصحاب و یاران ائمه (ع) و حضور علویان مهاجر، قبایل و خاندان‌های، شعرا و علمای برجسته شیعی و سایر عوامل مؤثر در ارتباط با گسترش تشیع را مورد بررسی قرار دادیم.

در مورد ورود تشیع نظریات مختلفی ارائه گردید که مشهورترین نظریه بازگویی ورود تشیع در زمان خلافت امام علی (ع) است، ضمن تایید این نظریه مبنی بر پذیرش رسمی مذهب تشیع از سوی حاکمان غور و مرو و شرفیابی محضر امام علی (ع) به عنوان حاکم و خلیفه اسلامی به این نتیجه رسیدیم که ورود

فصل دوم: زمان، زمینه ها و عوامل ورود و گسترش تشیع در افغانستان..... ۱۱۱

تشیع حتی قبل از این، همزمان با ورود اسلام با حضور فاتحان، سرداران و هواخواهان امام علی(ع) صورت گرفته، که با حضور والی امام علی(ع)، چون «جعده بن هبیره» و شرفیابی حاکمان غور و مرو به محضر امام علی(ع) اسلام با محبت اهل بیت(ع) را اختیار کردند.

فصل سوم:

جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان در دوران حاکمیت خلفای نخستین، امویان و عباسیان

- ✓ جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان در دوران حاکمیت خلفای نخستین (۱۱-۴۱ هجری)
- ✓ جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان در دوران حاکمیت امویان (۴۱-۱۳۲ هجری)
- ✓ جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان در دوره نخست حاکمیت عباسیان (۱۳۲-۲۰۵ هجری)

مقدمه

در فصل گذشته با بررسی زمینه‌ها و عوامل گسترش تشیع در افغانستان، به طور اجمالی جغرافیای انسانی این منطقه را بررسی و تحلیل کردیم؛ اکنون نوبت آن رسیده تا با بررسی سیاست مذهبی و اقدامات دولت‌های اسلامی، همزمان با نگاه جزئی‌تر و دقیق‌تر به سایر عوامل گسترش تشیع در این منطقه، تصویری روشن‌تر از سیر تحول جغرافیای انسانی شیعه در دوره‌ی زمانی مورد نظر داشته باشیم. در این زمینه، طی این فصل مقطعی از تاریخ اسلام و تشیع در افغانستان را مورد بررسی قرار می‌دهیم که جهان اسلام و دست کم شرق جهان اسلام، دولت‌های یک پارچه‌ای را تجربه کرده است، یعنی از زمان روی کار آمدن خلفای نخستین اسلامی و همزمان با ورود اسلام و تشیع به این خطه تا روی کار آمدن طاهریان، که حدود ۱۸۰ سال را (۲۲-۲۰۵ هجری). در برمی‌گیرد

منظور از خلفای نخستین ابوبکر، عمر، عثمان، علی(ع) و حسن بن علی(ع) است؛ اما آنچه عملاً از این دوره با تشیع در خراسان بزرگ و افغانستان ارتباط پیدا می‌کند، از اواسط عصر حاکمیت خلیفه سوم (۳۵-۲۳ هجری)، یعنی از سال ۳۰ هجری (سال فتح خراسان) تا اواسط سال ۴۱ هجری (۱۱ سال) را در بر می‌گیرد. اما همین سال‌های نه چندان طولانی سنگ بنای مهمی در جغرافیای انسانی شیعیان در افغانستان محسوب می‌شود.

همان‌طور که در فصل قبل ذکرش رفت، تشیع از هنگام که اسلام در خراسان پانهاد، وارد این منطقه شد و قبایل و سرداران و فاتحانی بودند که گرایش شیعی داشتند. در این زمینه گفتنی است که، فتح خراسان در سال ۳۰ هجری در زمان عثمان با فرماندهی کل عبدالله بن عامر و با پیش‌قراولی احنف بن قیس تمیمی صورت گرفت.^۱ با توجه به قلمرو فتوحات وی از سویی و گرایش مذهبی او و قبیله بنی تمیم، می‌توان نخستین حوزه جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان را حوزه بلخ ترسیم کرد. البته در این میان وجود برخی ملاحظات سیاسی و تعصبات قومی و مذهبی موجود در آن روزگار، چه بسا شیعیان و دوست‌داران خاندان اهل بیت(ع) را جهت حفظ موقعیت‌شان و داشتن زندگی راحت‌تر به تقیه

^۱ . احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، به تحقیق: رضوان محمدرضوان، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۳۹۸ قمری / ۱۹۷۸ میلادی،

وامی داشت.

لذا با نظر داشت همین مسائل به جغرافیای انسانی شیعیان عصر خلفای راشدین خصوصاً بعد از حاکمیت امام علی(ع) می پردازیم.

پراکندگی جغرافیای شیعیان افغانستان، عصر خلفای نخستین

الف - حکومت امام علی(ع) و پراکندگی شیعیان در افغانستان

همان طور که در فصل قبل و مقدمه مباحث ذکرش رفت، ورود شیعیان از همان هنگامه ای که اسلام در خراسان پانهاد، سرداران و فاتحانی بودند که گرایش شیعی داشتند؛ لذا، تاریخ ورود شیعه تقریباً همزمان با ورود اسلام در قرن اول در زمان خلافت عثمان بوده است و پذیرش اسلام شیعی رسماً در زمان حکومت ظاهری حضرت علی(ع) برمی گردد و طبعاً، شیعیان از این زمان در این سرزمین در شهرها و نواحی مهم آن حضور داشته اند. البته در این میان وجود تعصبات مذهبی موجود در جامعه خراسان آن روز، چه بسا شیعیان و دوست داران خاندان اهل بیت(ع) را جهت حفظ جانشان و داشتن زندگی راحت تر به تقیه وامی داشت، اما با وجود این مسأله، که کار را برای محققان مشکل می نماید، باز هم می توان از گزارش های موجود، به سطحی از اطلاعات و آگاهی درباره ی پراکندگی آن، عمدتاً از نشانه های موجود، که به تفصیل می آید می توانیم استفاده کنیم.

لذا دوران حاکمیت امام علی(ع) نقطه عطف مهمی در تاریخ تشیع محسوب می شود؛ حکومت امام علی(ع) محصول انقلاب اصلاح طلبانه و عدالت خواهانه ای بود که عمدتاً از دو کانون عراق و مصر برخاست. شورشیان عراقی در واقع همان نیروهایی بودند که عقبه آنها تا خراسان امتداد داشت؛ چرا که سرزمین های شرقی دولت اسلامی و از جمله خراسان تحت مدیریت نیروها و شخصیت های عراقی به ویژه کوفی قرار داشت. طبعاً این حکومت با حمایت نیروهای انقلابی مصری و عراقی برای اصلاح روندها و سیاست هایی بر سر کار آمد که پیش از آن در بلاد اسلامی و از جمله در خراسان اعمال می شد. لذا موج فرهنگی این انقلاب در سراسر قلمرو اسلامی و از جمله در خراسان به خوبی حس شد.

از سوی دیگر، دست کم سران این حرکت از قبیل مالک اشتر و محمد بن ابی بکر و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و قیس بن سعد و قیس بن شماس انصاری و ابوالهیثم بن التیهان و عمار یاسر و دیگر صحابه، منش و روش و اندیشه امام علی(ع) را به خوبی می شناختند و می دانستند که زمام امر حکومت

را به چه کسی می سپارند. لذا این انقلاب و این حرکت در سطح خواص و نخبگان، عمدتاً با روی کردی شیعی اتفاق افتاد؛ چنانکه سخنان سران مهاجرین و انصار هنگام بیعت با علی(ع)، چنین اندیشه‌ای را منعکس می‌کرد.^۱ لذا این حکومت به طور طبیعی و صرف نظر از هر اقدام دیگری، الهام بخش و مروج اندیشه و مکتب اهل بیت(ع) (تشیع) بود.

در عین حال، مجموعه حوادث و کارهایی که طی دوران حاکمیت امام علی(ع) در ارتباط با منطقه افغانستان (خراسان بزرگ) رقم خورد نیز به طور خاص جغرافیای انسانی شیعه را در این منطقه گسترش داد؛ همچنانکه این حوادث ما را در ترسیم جغرافیای انسانی شیعه یاری می‌کند و حکایت از وجود شیعیان در این ناحیه از سرزمین اسلامی دارد، ذیلاً این‌گونه حوادث و اقدامات را مرور می‌کنیم:

ب- مهم‌ترین نشانه‌های حضور شیعیان در افغانستان، عصر خلافت امام علی(ع)

یکی از اقدامات امام علی(ع) در دوران خلافتش که نقش بسیار عمده و قابل توجهی در گسترش محبت اهل بیت(ع) در این سرزمین داشت و نشانه خوبی از وجود شیعیان در این دیار حکایت دارد، منصوب کردن جعده، خواهرزاده‌اش، به عنوان حاکم است. یکی از مورخان می‌گوید: چون علی(ع) از جنگ جمل فراغت یافت جعده ابن هبیره ابن ابی‌وهب مخزومی را به خراسان فرستاد. بی‌تردید، جعده که برخی مورخان شیعه و سنی او را صحابه رسول خدا(ص)^۲ و فرد مورد اطمینان معرفی می‌کند، سبب شد مردم خراسان به تشیع و محبت اهل بیت(ع) گرایش پیدا کند.

با توجه به گزارش‌های فوق، مسلماً حضور شخصیت مانند جعده، در سرزمین خراسان می‌تواند در نشر مکتب اهل بیت(ع) و گسترش محبت اهل بیت(ع) در آن‌جا مؤثر باشد.

اینک با نظر داشت همین حضور و فعالیت جعده در خراسان، به مهم‌ترین نشانه‌های از حضور تشیع در مناطق مختلف این سرزمین با حضور ارادتمندان خاندان اهل بیت(ع) در زمان خلافت امام علی(ع) اشاره می‌کنیم.

^۱. احمد بن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸، ۱۷۹.

^۲. ابی القاسم سلیمان بن احمد طبرانی، معجم الکبیر، بیروت، مؤسسه الریان، مکتبه الاصاله والتراث، ۱۴۳۱ ه. ق، ج ۲، ص ۲۸۵، ش ۲۲۰.

۱. حضور حاکم غور نزد امام علی(ع)

همان‌طور که در فصل قبل نیز ذکر گردید، یکی از اقدامات امام علی(ع) در دوران خلافتش که نقش بسیار عمده و قابل توجهی در گسترش محبت اهل بیت(ع) در این سرزمین داشت و به خوبی از وجود شیعیان در این دیار حکایت دارد، منصوب کردن جعد بن هبیره، خواهرزاده امام علی، توسط آن حضرت به عنوان والی خراسان است.

حضور جعد در خراسان و فعالیت‌های ایشان که طبعاً با راهنمایی‌های امام علی(ع) صورت می‌گرفت، بر غوریان اثر گذاشت و سبب حضور حاکم غور به محضر امام علی(ع) و تشیع ایشان شد.^۱ سرزمین غور و غرجستان که امروزه در مرکز افغانستان فعلی واقع شده است، از مناطق شیعه‌نشین خراسان بزرگ است. مشاهده می‌کنیم مردم ایالت غور، که به گفته یکی از جغرافی‌دان‌ها، از اطراف هرات تا فراه و از آنجا تا سرزمین داور و از آن نقطه تا رباط کروان، از رباط کروان تا غرجستان و از آنجا تا هرات به نام سرزمین سرزمین غور یاد می‌شده است^۲ در زمان حکومت امام علی(ع) اسلام آوردند و در همان زمان مذهب تشیع را نیز برگزیدند و محبت اهل بیت(ع) را به جان و دل خریدند؛ جوزجانی می‌نویسد: «و غالب ظن بر آن است که سلطان غور در عهد امیر المؤمنین علی رضی الله بر دست علی کرم الله وجهه ایمان آورد، و از وی عهدی و لوایی بستند و هر که از آن خاندان به تخت نشست، آن عهد و لوای علی بدو دادندی، و محبت ائمه و اهل بیت مصطفی صلی الله علیه و سلم، در اعتقاد ایشان راسخ بود».^۳

از این گزارش به خوبی استفاده می‌شود که حاکم غور در زمان امیر المؤمنین(ع) شیعه و از محبان آن حضرت بوده است و از آن حضرت پرچم دریافت نموده و این پرچم را نسل بعد از نسل با خود داشتند که بیانگر عمق محبت آنان به اهل بیت(ع) است و تاکنون نیز مردمان این منطقه با وجود سختی‌ها و جور حکام ظالم در طول تاریخ جزء ارادتمندان خاندان اهل بیت(ع) هستند.

۱. منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، صص ۳۲۰-۳۱۹.

۲. ابن حوقل، ابوالقاسم محمد بن حوقل النصیبی، صورة الارض، بیروت، دار صادر، افست لیدن، نوبت چاپ ندارد، چاپ: ۱۹۳۸ م، ج ۲، ص ۴۴.

۳. جوزجانی، طبقات ناصری، صص ۱۲۰-۱۱۹.

۲. امام علی (ع) و تأیید فعالیت‌های ماهویه در مرو

از شهرهای دیگری که اسلام و تشیع در زمان حاکمیت امام علی (ع) به اوج ارادت نسبت به اهل بیت (ع) مشهور است، شهر مهم و تاریخی مرو بود. مرو از شهرهای معروف و کهن خراسان به شمار می‌رود که در زمان ورود مسلمانان به این منطقه، از شهرهای عمده و از ارباع خراسان بود، به طوری که در نیمه قرن نخست اسلامی، مقر فرماندهی و برنامه‌ریزی فتوحات شرق تعیین شد.

عنوان مرو، برای دوشهر در شمال شرق و شمال هرات به کار رفته است که یکی به مرو بزرگ یا مرو شاهجهان معروف بود و دومی مروالروود یا مرو کوچک نامیده می‌شد. عظمت و شهرت اولی بیش از دومی بوده و لقب ربع خراسان بدان اختصاص داشت.^۱

پذیرش تشیع در مرو همزمان با تشیع با غور صورت گرفته است، همان‌طور که حاکم غور محضر امام علی (ع) رسیده، حاکم مرو نیز شخصاً حضور امام علی (ع) شرفیاب شده است.

چنانچه در یکی از منابع می‌خوانیم که حاکم مرو به نام ماهویه مرزبان در سال ۳۶ ه.ق. نزد امام علی (ع) رفت و حضرت پس از تأیید وی جملاتی خطاب به اهالی مرو نامه‌ای از آن حضرت نقل شده که «ماهویه» را به عنوان مرزبان مرو و سرپرستی او را در کارهای مربوط به دهقانان و اساوره و دهسالاران (از جمله خراج) تأیید می‌کند. در این نامه بعد از ذکر نام خدا آمده است: «سلام علی من التبع الهدی، اما بعد، ماهویه بن مرزبان مرو جائنی، وانی رضیت عنه...»^۲.

همان‌طور که برخی احتمال داده‌اند: حاکم مرو با حاکم غور ظاهراً از یک دودمان بوده‌اند و هم‌زمان خدمت امیرالمؤمنین رسیده و از حضرت تأییدیه و فرمان حکومتی گرفته‌اند.^۳ از این رو مرو و غور از نخستین مراکز تشیع در سرزمین خراسان به شمار می‌رود، گرچه به دلیل نبود منابع مبسوط در این زمینه، نمی‌توان از میزان گسترش تشیع در هر حوزه به طور دقیق سخن گفت، اما تردیدی نیست که این حوادث و رخدادها کم و بیش در گسترش تشیع مؤثر بوده است؛ چنان‌که نشانه‌های این گرایش به اهل بیت (ع) را در حوادث آینده مشاهده می‌کنیم.

^۱. گای لسترینج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۴۲۴.

^۲. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۹۵، ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۵۸.

^۳. عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۱۲۸.

۳. منصوب کردن عبدالرحمن بن ابزی خزاعی، در بلخ

چنان‌که پیش از این بیان شد، یکی از مناطق که اسلام توأم با تشیع در آن نفوذ پیدا کرد، بلخ و توابع آن (جوزجان، طالقان، فاریاب، بادغیس، طخارستان و بامیان) بود که به دست احنف بن قیس در زمان خلافت عمر در سال ۱۸ یا ۲۲ ق. با مصالحه فتح گردید.^۱

یکی از اقدامات امام علی(ع) که در دوران خلافتش طبیعتاً نقش بسیار عمده و قابل توجهی در گسترش تشیع و محبت اهل بیت(ع) در این منطقه مهم داشت؛ منصوب کردن «عبدالرحمن بن ابزی خزاعی» در بلخ بود. هرچند که در منابع رجالی شیعه از عبدالرحمان بن ابزی خزاعی نامی به میان نیامده است.

گردیزی درباره او می‌نویسد:

«پس علی رضی الله عنه، خراسان (بلخ) مر عبدالرحمن بن ابزی را داد، و عبدالرحمن مرد خردمند و پاکدین بود و با مردمان محاملت کرد و رسم‌های نیکو نهاد، و هنوز او به خراسان بود، که علی رضی الله عنه فرمان یافت. و حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما به جای پدر بنشست».^۲

از این عبارت برداشت می‌شود که امام حسن(ع) نیز عبدالرحمن را به حکومت بلخ ابقا نموده است. اما چنان‌که گفتیم در رابطه با شخصیت عبدالرحمن بن ابزی خزاعی، در منابع رجالی، تاریخی و روایی مطلبی که دلیل بر شیعه بودن وی باشد و او را از یاران امام علی(ع) دانسته باشد؛ چیزی نیامده است. بدین جهت شخصیت ایشان مجهول می‌شود. لیکن نکته‌ای که در این میان نباید فراموش شود این است که، خزاعی‌ها معمولاً شیعه بوده‌اند، مانند سلیمان بن سرد خزاعی، عمرو بن حمق خزاعی، بریده بن حصیب اسلمی خزاعی - بنی اسلم از شاخه‌های قبیله خزاعه هستند^۳ - و دعبل خزاعی شاعر اهل بیت(ع)، که ذکرش در فصل قبل رفت، از سران و بزرگان شیعه به حساب می‌آمدند. نکته دیگر اینکه عبدالرحمن در جنگ صفین کنار امیرالمؤمنین علی(ع) بوده است. چنانچه در نقلی از خود ایشان آمده

۱. ابوعمرو خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه بن خیاط، تحقیق: فواز، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۹۶. (البته ناگفته نماند یعقوبی وابن اعثم کوفی فتح بلخ را در زمان خلافت عثمان می‌دانند (ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۷، ابن اعثم کوفی، کتاب الفتوح، ص ۳۴۰).

۲. گردیزی، زین الاخبار، ص ۲۳۲، و المزنی، تهذیب الکنز فی أسماء الرجال، ج ۱۶، ص ۵۰۳، و احمد بن علی بن حجر العسقلانی، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۲۳۹.

۳. عبد الکریم سمعانی، الانساب، ج ۱، ص ۱۵۱، ۱۵۲.

است که: «ما جمعاً هشتصد نفر از کسانی که در بیعت رضوان حضور داشتیم؛ در جنگ صفین کنار امام علی(ع) بودیم».^۱

از طرفی نکته مهم دیگر، این که عبدالرحمن بن ابزی خزاعی مورد تأیید خلیفه دوم، جناب عمر نبوده است، که خود نوعی اختلاف فکری وی با مکتب خلفا را نشان می دهد؛ مورخین نوشته اند: «عمر، نافع بن عبدالحارث را والی مکه قرار داد. نافع به مدینه پیش عمر آمده؛ عبدالرحمن بن ابزی را جانشین خود در مکه قرار داد، عمر بسیار ناراحت شد و حتی پرخاش نمود که عبدالرحمن را چرا به جای خود والی مکه قرار داده ای؟ «استخلفت علی آل الله عبد الرحمن بن ابزی».^۲

مجموعه این قرائن حاکی از استواری عبدالرحمن خزاعی در پیروی از مکتب اهل بیت(ع) است و لذا او جزو والیان پابر جای علی(ع) و امام حسن(ع) در حوزه بلخ بوده و طبعاً نشانه خوبی از وجود شیعیان در این دیار هست.

۴. صف بندی تفکر علوی و عثمانی در منطقه سیستان

در منابع تاریخی به گزاره های دیگری برمی خوریم که از وجود تشیع و گرایش مردم این سرزمین، به آئین تشیع و محبت اهل بیت(ع) در دوران حکومت امام علی(ع) حکایت دارد، یکی از این مناطق که حکایت از وجود شیعیان در آن دارد، منطقه مهم و وسیع سیستان است.

در مورد قلمرو جغرافیای سیستان در منابع جغرافیایی آمده است:

«شهرها و مناطقی که در سیستان واقع شده عبارتند از: زرنک، کش، ونه، طاقا، قرنین، خواش، فره، جنز، بُست، روزان، زالقان، درغش، درتل، بشلنگ، پنجوای، کهک، غزنه، قصر، سیو، اسفنجای و ماهکان، بزرگ ترین شهر ایالت سیستان شهر زرنج است که دارای قلعه و ربض است».^۳

اولین بر خورد مردم خراسان (افغانستان کنونی) خصوصاً منطقه مهم سیستان در زمان خلافت امام علی(ع) که دال بر ارادت آنان نسبت به خاندان اهل بیت(ع) است، برخورد آنان با حاکم اموی در این

۱. ابی عمر یوسف بن عبدالبر النمیری القرطبی، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۳، ص ۱۱۳۸.

۲. احمد بن علی بن حجر العسقلانی، الإصابه فی تمییز الصحابه، پیشین، ج ۴، ص ۲۳۹، ابی عمر یوسف بن عبدالبر النمیری القرطبی، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، ص ۳۱۹، احمد بن یحیی بلاذری، انساب الأشراف، ج ۱۰، ص ۳۱۱.

۳. محمد ابن حوقل، صوره الارض، بیروت، دارالمکتبه الحیاه، ۱۳۷۱ ه. ش، ج ۲ ص ۴۱۳-۴۱۴، ابراهیم بن محمد فارسی المعروف بالکرخی اصطخری، مسالک الممالک، ترجمه: محمد بن اسعد تستری به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۷۳ ه. ش، ص ۲۳۸-۲۴۰.

منطقه است.

مؤلف گمنام تاریخ سیستان در مورد عبدالرحمن بن سمره حاکم سیستان وقتی از فتوحات بازگشت می نویسد: «چون عبدالرحمن خواست که به سیستان نشیند، مردمان، علما و بزرگان و سالاران سیستان جمع شدند و گفتند: ما را باید که امامی به حق باشد، چنان که نیست مصطفی و اکنون علی ابن ابی طالب بر جای است و معاویه تو را اینجا فرستاده است و هزار هزار مرد از اهل تهلیل میان ایشان کشته شده؛ باید که این خطبه و نماز به حق باشد. بر این جمله که هست رضایت ندهیم».^۱

به پاس همین ارات مردم سیستان نسبت به امام علی(ع) است که بلاذری تاریخ نگار معروف اسلامی نقل می کند: امام علی(ع) برای این که در سیستان امنیت ایجاد کند و قلدران و راهزنان از جمله حسکه که عبدالرحمان بن جزء طائی فرستاده امام علی(ع) به سیستان را به قتل رساند را نابود نماید.^۲ نوه خواهرش عون ابن جعهه بن هبیره مخزومی را که مسلماً از شیعیان مخلص آن حضرت بود به سیستان فرستاد. ولی متأسفانه راهزنان او را نیز در راه مأموریت به شهادت رساندند^۳

امام علی(ع) این بار به عبدالله بن عباس نوشت که یکی از مردان خود را بر استانداری سیستان بگمارد و ابن عباس نیز ظاهراً به توصیه امام علی(ع)، ربیع بن کأس عنبری^۴ را به همراهی حصین بن ابی حر عنبری و عبدالرحمن ثابت بن ذی الحره حمیری که فرمانده و از پیش قراولان لشکر ربیع بن کأس بود، روانه سیستان کرد، چون لشکریان امام علی(ع) وارد سیستان شدند، در خلال جنگ و درگیری با حسکه که ظاهراً هوادار عثمان و اصحاب جمل بوده، حسکه را ازپا درآوردند و سراسر بلاد سیستان را تصرف کردند.^۵

حماسه سرای لشکر امام علی(ع) این گونه سرود:

نحن الذین اقتحموا سجستان علی بن عتاب و جند الشیطان

یقدمنا الماجد عبدالرحمن انا وجدنا فی منیر الفرقان

ان لانوالی شیعه ابن عفان

۱. نامعلوم، تاریخ سیستان، ص ۴۸.

۲. احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۸۳.

۳. احمد بن یحیی بلاذری، البلدان و فتوحها و احکامها، بی جا، چاپ اول، ۱۴۱۲ه.ق، ص ۴۴۰.

۴. نصر بن مزاحم منقری، وقعه الصفین، تحقیق: عبدالسلام محمدهارون، قاهره، مؤسسه العربیه الحدیثه، چاپ دوم ۱۳۸۲ه.، ص ۲.

۵. ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۴، ص ۱۹ و ۳، ص ۲۶۳.

مائیم که در سیستان بر حسکه بن عتاب و لشکریان شیطان (کنایه از لشکریان عایشه و اصحاب جمل است که امام علی(ع) پس از آن که ضربات سختی به شتر عایشه فرود آمده بود، شیطان را برپای دارنده شتر عایشه معرفی کرد) تاختیم. در حالی که پیش‌قراول ما شخصیت شریف و بزرگواری چون عبدالرحمن بود و ما در سایه فرقان روشنی‌بخش (ظاهراً کنایه از علی(ع) است که پیامبر اکرم(ص) آن حضرت را فاروق اعظم ملقب ساخته بود).^۱ پی بردیم که نباید مولات با پیروان ابن عفان کنی.

از این شعر برمی‌آید حسکه و شورشیان سیستان از طرفداران عثمان بوده و شاید به خون‌خواهی او به پا خواسته بودند و در نقطه مقابل ربیع بن کأس و لشکریانش از موالیان امام علی(ع) بودند که با اعتقاد شیعی‌شان راهزنان و شورشیان را در جای خود نشانده و سیستان را در اختیار یاران امام علی(ع) قرار گرفت. از نشانه‌های دیگر تشیع در سرزمین سیستان در مقابله با تفکر اموی، یاری حضرت علی(ع) در جنگ‌هاست، بسیاری از علمای اهل سنت از سیستانی‌های که در جنگ صفین همراه حضرت علی(ع) بوده، اشاره می‌کنند که از جمله عمران جد ابوداؤد سجستانی است که در جنگ صفین امام علی(ع) را همراهی می‌کند و در رکاب امام(ع) در این جنگ به شهادت می‌رسد.^۲

طبعاً، پس از دوره کوتاه عثمان بن حنیف بر بصره و سیستان که باید آن را نخستین مرحله ورود تشیع به سیستان دانست، ورود مقتدرانه ربیع بن کأس عنبری و هم‌رزمش عبدالرحمن حمیری که ظاهراً از بزرگان قبیله طی بوده به همراه لشکریانش، نقطه عطفی مهمی در ورود و گسترش تشیع سیستان و مقابله با گرایش‌های عثمانی بوده است، بازتاب رواج گرایش‌های شیعی مردم سیستان در این مرحله را می‌توان در حوادث پس از دوران خلافت امام علی(ع) یعنی در عصر حاکمیت امویان مشاهده نمود.

طبیعی است که تشیع در این مناطق در این مرحله به معنای حداقلی آن، یعنی حقانیت علی(ع) در برابر شیعه عثمان و حداکثر به معنای حقانیت علی(ع) پس از پیامبر(ص) بوده است؛ چنان‌که در متن تاریخ سیستان به این مطلب تصریح شده است (مردمان، علما و بزرگان و سالاران سیستان جمع شدند و گفتند: ما را باید که امامی به حق باشد چنان‌که نیست مصطفی؛ و اکنون علی ابن ابی‌طالب بر جای

۱. احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۸۴، ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۹، ص ۴۱۲، سلیمان بن ابراهیم قندوزی، ینابیع الموده لدوالقربی، ج ۳، ص ۴۰۲، ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، محقق: علی محمد و عبدالوجود معوض، عادل احمد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ج ۷، ص ۲۹۴.

۲. احمد بن علی ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، الهند، مطبوعه دائره المعارف النظامیه، چاپ اول ۱۳۲۶ه.ق، ج ۴، ص ۱۶۹، یوسف ابن الزکی، تهذیب الکمال، تحقیق: الدكتور بشار عواد معروف، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ه.ق، ج ۱۱، ص ۳۵۶.

است). طبعاً نمود تشیع در این مرحله با حدود و ثغور و فروع دقیق و روش امروزی نبوده است؛ گرچه نمی توان تشیع آنان و دست کم گروهی از آنان را خالی از صبغه اعتقادی دانست. البته، در کنار این جمع از شیعیان اعتقادی، گروهی نیز بوده اند که تشیع شان بیشتر جنبه سیاسی داشته که همراه با محبت و علاقه وافر به خاندان پیامبر(ص) بوده که همین ارادت و محبت وجه تمایز شیعه از غیر شیعه در صدر اسلام بوده است.

جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان، عصر بنی امیه (۱۳۲-۴۱ ه.ق.)

مقدمه

بنی امیه به سلسله خلفا و حاکمانی گفته می شود که پس از سی سال از رحلت پیامبر اکرم(ص) در سال ۴۱ ه.ق. خلافت اسلامی را قبضه کردند و مؤسس این سلسله معاویه بن ابی سفیان است که شام و دمشق را مرکز خلافت اسلامی قرار داد و این شهر تا پایان امویان مرکز حکومت آنان بود. ابی سفیان پدر معاویه از دشمنان سرسخت رسول الله(ص) در شهر مکه، رهبری سیاسی و نظامی قریش را بر عهده داشت و جنگ های زیادی را علیه حضرت به راه انداخت و در سال فتح مکه (هشتم ه.ق) به ظاهر اسلام آورد. پسرش معاویه در زمان حاکمیت خلیفه دوم حاکم شام شد و در عصر خلافت امام علی(ع) از حاکمیت شام عزل گردید و سر به مخالفت برداشت تا اینکه سرانجام در سال ۴۱ ه.ق. با یک طرفند سیاسی و یک صلح تحمیلی با امام حسن(ع)، خلافت و حاکمیت اسلامی را به دست گرفت. سلسله بنی امیه از دو دسته تشکیل می یافت؛ سفیانیان (۶۴-۴۱ ه.ق) و مروانیان (۱۳۲-۶۴ ه.ق) که سرانجام در زمان مروان دوم حکومت بنی امیه توسط عباسیان با کمک مردم خراسان خاتمه داده شد.

الف- سیاست ها و اقدامات خلفای اموی

امویان در تاریخ به دشمنی با شیعه شناخته می شدند. سیاست ها و اقدامات سیاسی و نظامی آنها همواره بر ضد تشیع بوده است. این جریان ضد شیعی از زمان معاویه بن ابوسفیان که بنیان گذار خلافت اموی بود، آغاز شد و تقریباً تا پایان این حاکمیت مستبد و ظالم به جز در مقطعی از زمان اندک^۱ نقش

^۱ فقط در دوران معاویه دوم (معاویه بن یزید) که چهل روز و به قولی دیگر دوماه حکومت کرد. که به طور ضمنی به حقانیت اهل بیت(ع) اعتراف کرد. (مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۲) و همچنین عمر بن عبدالعزیز در مدت کوتاه خلافتش (۱۰۱-۹۹ ه.ق) که به

امویان در بحران جنگ جمل، به راه انداختن جنگ صفین برضد امیرالمؤمنین(ع)، قتل و کشتار اصحاب و یاران ائمه(ع) در زمانها و مکانهای مختلف، مقابله با امام حسن مجتبی(ع) و در ادامه مجبور کردن امام حسن(ع) به صلح و عمل نکردن به مواد صلح نامه و در نهایت جریان خونین کربلا و به شهادت رساندن نوه رسول خدا(ص)، امام حسین(ع)، کشتار بی رحمانه یاران اندک و باوفای ایشان و به اسارت بردن بانوان خاندان پاک پیامبر اکرم(ص) و خارجی معرفی کردن آنها در زمان یزید بن معاویه، همه گویای ضدیت این خلفا با تشیع است.

دوره حضور و استیلای امویان بر خراسان (۴۱-۱۳۲هـ.ق) دارای خصوصیات و ویژگیهای است که آن را از سایر دورهها متمایز می سازد. ارکان سلطنت اموی را چهار مؤلفه اساسی (اشرافیت عربی، دنیامداری، تضاد قبیله‌ای و تظاهر به دینداری) تشکیل می داد، ویژگیها و خصوصیات این حکومت نیز از مؤلفه‌های مذکور نشأت می گیرند.

مهاجرت گسترده قبایل عرب به خراسان یکی از ویژگیهای بارز دوره اموی است که با اشرافیت عربی و دنیامداری این سلسله پیوند دارد. هرچند برای برقراری ثبات در قلمروهای مفتوحه و ممانعت از شورشهای احتمالی ساکنین این مناطق و نیز گسترش دامنه فتوحات به نواحی دورتر، نیاز روزافزون به حضور هرچه بیشتر سپاهیان مسلمان احساس می شد؛ با این وجود، در دوره خلفای راشدین ورود اعراب به حوزه خراسان بیشتر جنبه نظامی داشت. اما در دوره امویان، مهاجرت دسته جمعی قبایل عرب به مناطق مفتوحه خراسان بیش از هر زمان دیگری رخ داد. هرچند این مهاجرت در ظاهر انگیزه نظامی داشت اما در اصل دارای ریشه اقتصادی و قبیله‌ای بود؛ زیرا حکومت اموی بر اشرافیت قبایل عرب متکی بود و برای اداره امور خود به تجمع ثروت و تمرکز قبایل عربی نیاز شدید داشت. سرکوب شورشهای صدهای ضد اموی در جای جای مملکت اسلامی این نیاز را تشدید می کرد. یکی از بهترین راه حلها برای کسب ثروت بیشتر، علاوه بر افزایش میزان مالیاتها، گسترش فتوحات و حفظ سرزمین مفتوحه بود؛ از این رو، برای تأمین نیروهای جنگی در عرصه فتوحات و استحکام پایگاه قبیله‌ای در سرزمینهای

اصلاحات سیاسی. اجتماعی و برقراری عدالت و انصاف در بین مردم دست زد. از مظالم و جفاکاری های بنی امیه نسبت به اهل بیت(ع) تاحدی زیادی کاست و اندکی از حقوق از دست رفته و پایمال شده آنان را احیاء نمود، که در مجموع سه کار اساسی و مهم انجام داد که بی ارتباط با گسترش تشیع نبود، از جمله دستور به نوشتن احادیث پیامبر(ص) بعد از نود سال ممنوعیت، برگرداندن فدک به اهل بیت(ع) و بازگرداندن خمس به بنی هاشم که معاویه آن را در اختیار مروان قرار داده بود و ممنوع کردن سب امیرالمؤمنین(ع) در سرتاسر بلاد اسلامی. (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۵)

مفتوحه، کوچ دسته جمعی اعراب و استقرار دائمی آنها در بهترین مناطق مفتوحه خراسان و مرغوب‌ترین اراضی آن، در زمان معاویه و به دستور شخص وی، برنامه‌ریزی شد.^۱ از نظر اجتماعی، بنی‌امیه و در رأس آن معاویه همه‌ی امکانات خود را به کار برد تا اعتبار اجتماعی و دینی شیعیان را خدشه‌دار کند. بدین ترتیب دستور داد تا شهادت هیچ‌یک از پیروان و فرزندان علی(ع) را نپذیرند.^۲ و سبّ امام علی(ع) را بر منابر و پس از نمازها الزامی کرد، در بخش‌نامه‌ای به همه‌ی عمالش در سراسر امپراتوری اسلامی، نوشت: «من ذمه‌ی خود را از کسانی که روایتی در فضیلت ابی‌تراب و اهل بیت او بگویند برداشتم».^۳ این بود که امویان تا توانستند سرزمین‌های اسلامی، به ویژه نقاط مرکزی کشور اسلامی را برضد شیعیان نا آرام و خطرناک ساختند. به همین دلیل، برخی از شیعیان مجبور شدند جلای وطن کنند و به سرزمین‌های دوری چون حوزه خراسان مهاجرت نمایند که البته این مهاجرت اجباری چه بسا باعث انتقال و گسترش تشیع در این خطّ از کشور اسلامی گردید.

یکی دیگر از سیاست‌های کلی و خطرناک امویان، دمیدن در نزاع سابقه‌دار دودمان بنی‌امیه و بنی‌هاشم بود که در زمان معاویه، تحت عنوان مبارزه با هواداران خلیفه چهارم حضرت علی(ع) بروز و ظهور یافت و به عنوان استراتژی راهبردی سلسله اموی در تمام نقاط مملکت پهناور اسلامی اعمال می‌گردید، مبارزه با خط فکری خلیفه چهارم حضرت علی(ع)، خط فکری که از اسلام اصیل نشأت می‌گرفت و با اساس سلطنت اشرافی و دنیامدار امویان در تضاد بود.

البته در این میان با توجه به این مبارزه، پراکندگی و حضور تعداد شیعیان در مناطق مختلف خراسان و ایستادگی آنان در مقابل سیاست‌های شوم و حکومت اشرافی امویان به دست می‌آید و از کم و کیف حضور شیعیان در شهرها و مناطق این خطّ از کشور اسلامی می‌توانیم کسب اطلاع کنیم.

ب- مهم‌ترین نشانه‌های حضور شیعیان در افغانستان؛ عصر امویان

پراکندگی جغرافیایی انسانی شیعیان در خراسان (افغانستان کنونی)، ارتباط تنگاتنگی با عوامل گسترش تشیع دارد. و از طرفی مبارزه شیعیان خراسان با خط فکری امویان که در تضاد با امامان شیعه و پیروان‌شان بودند، با همین نگاه، ملاحظه می‌شود که شیعیان در دوران بنی‌امیه در مناطق مختلف خراسان

۱. احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ص ۳۹۶.

۲. عبدالحمیدابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ص ۵۶، ج ۱، ص ۴۴.

۳. همان.

پراکنده بودند و در آن سکونت داشتند.

لذا آنچه مهم به نظر می‌رسد، مهم‌ترین نشانه‌های حضور شیعیان در یک منطقه را به قرار زیر شمرد؛ طبعاً با دریافت گزارش‌هایی در ارتباط با این نشانه‌ها، می‌توان تا حدودی به کم و کیف حضور شیعیان در یک منطقه دست یافت.

۱. عکس‌العمل مردم در دفاع از اهل بیت (ع)

خراسان (افغانستان کنونی) همزمان با روری کارآمدن امویان، در قرن اول و دوم هجری کانون عمده‌ی مبارزه با امویان بود، شیعیان در مناطقی چون: سیستان (رخج، بُست، غزنین و کابل)، بلخ (بامیان، بدخشان، طالقان، فراه) غور، مرو رود (هزاره‌جات) و هرات هواداران خاندان رسالت جمعیت قابل توجهی را تشکیل می‌دادند و در این دوره مقدمات چندین قیام و نهضت ضد اموی و بعدها ضد عباسی را در این سرزمین به وجود آوردند.

در مناطقی از خراسان، مردم نسبت به حمایت از حقانیت و شخصیت امام امیرالمؤمنین علی (ع) در مقابل یاغی‌گری معاویه و مقابله با بخش نامه ظالمانه معاویه مبنی بر سب حضرت امام علی (ع) و همچنین در اعتراض به فاجعه‌ی جریان قیام کربلا و مظلومیت امام حسین (ع) از خود واکنش‌های تند و پرهزینه نشان داده‌اند. و در قیام‌های علویان و یا دیگر اشخاص برضد امویان و همراهی مردم با قیام‌های چون قیام یحیی بن زید، ابومسلم خراسانی، عبدالله بن معاویه، شکی نیست که چنین عکس‌العمل‌های فداکارانه‌ای از علائم روشن در این مناطق است. و می‌توان به پراکندگی و کم و کیف حضور شیعیان به نکات ارزنده‌ای دست یافت.

۱/۱. مبارزه با خط فکری بنی‌امیه و عدم سب امام علی (ع) در غور و سیستان

همان‌طور که ذکر گردید، یکی از سیاست‌های کلی حکومت اموی، دمیدن در نزاع سابقه‌دار دودمان بنی‌امیه و بنی‌هاشم بود که در زمان معاویه، تحت عنوان مبارزه با هواداران خلیفه چهارم بروز و ظهور یافت و به عنوان استراتژی راهبردی سلسله اموی در تمام نقاط مملکت پهناور اسلامی اعمال می‌گردید، تضاد و کینه اموی‌ها نسبت به علوی‌ها هرچند ظاهراً در منازعات و تعصبات قبیله‌ای دو تیره از قبیله بزرگ قریش، یعنی «بنی‌هاشم» و «بنی‌امیه» داشت؛ لیکن انگیزه اصلی اموی‌ها از علوی‌ستیزی، مبارزه با خط فکری اهل بیت پیامبر (ص) بود که از اصل اسلام نشأت می‌گرفت و با اساس سلطنت اشرافی و

دنیا مدار بنی امیه در تضاد بود.

با توجه به همین سیاست مبارزه با خط فکری اهل بیت پیامبر اکرم (ص)، از زمان که معاویه بن ابی سفیان در زمان حکومت عثمان والی شام بود، پایه‌های حکومت خود را در آنجا چنان استوار نموده بود که پس از به خلافت رسیدن امام علی (ع)، نه تنها حاکمیت و خلافت آن حضرت را نپذیرفت؛ بلکه با جسارت تمام با آن حضرت وارد جنگ شد.

او حتی بعد از شهادت امام علی (ع) توسط ابن ملجم خارجی، سرداران لشکر امام حسن مجتبی (ع) را با تهدید و تطمیع فریفت و بدین ترتیب نیروهای امام را به شدت تضعیف نمود تا جایی که امام حسن (ع) مجبور شد صلح را قبول نماید.^۱ از این پس معاویه حاکم علی الاطلاق جهان اسلام شده بود و به کشتار، شکنجه و زندانی شیعیان پرداخت. از جمله کارهای غیراخلاقی و ناجوانمردانه او دستور سب و لعن به علی (ع) و اهل بیت (ع) ایشان بوده است. این عمل قبیح از زمان حکومت معاویه به صورت یک سنت بسیار ناپسند ادامه داشت، تا آن که در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز خاتمه یافت.^۲ در منابع تاریخی و روایی آمده است که معاویه پس از عام الجماعه سال ۴۱ هجری، نامه‌ای به همه‌ی کارگزاران خود نوشت و ضمن آن چنین آورد: «من دمه خود را از کسی که فضیلتی از ابوتراب و آل او نقل کند، بری کردم. پس از آن بود که خطیبان اموی در هر شهر و دیاری و بر هر منبری شروع به لعن و نفرین علی (ع) کرده و از او براءت جسته و به او و خاندانش توهین می‌کردند.»^۳ چنانچه مرحوم علامه امینی می‌نویسد: «سب و لعن به علی (ع) و خاندان وی مانند یک سنت شده بود، و هفتاد هزار منبر در عصر امویان در سراسر کشور نصب شده بود که هر روز جمعه مبلغان معاویه بر فراز منبر می‌رفتند و علی (ع) را لعن می‌کردند.»^۴ معاویه می‌گفت: این امر باید آن قدر گسترش یابد و تکرار شود که کودکان با این

۱. ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، چ چهارم، ۱۳۷۱ش، ص ۲۶۵.

۲. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، الغارات و شرح حال اعلام آن، ترجمه عزیز الله عطاردی، انتشارات عطارد، ۱۳۷۳ش، ص ۵۱۷.

۳. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۹۱ و میرزا حبیب‌الله هاشمی خویی، / حسن زاده آملی، حسن و کمرهای، محمد باقر، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه (خوئی) تحقیق و تصحیح: ابراهیم میانجی، تهران، مکتبه الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۰ق، ج ۱۴ ص ۴۱.

۴. عبدالحسین امینی، الغدير، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم ۱۳۶۶ه.ش، ج ۲، ۱۰۲-۱۰۱.

شعار بزرگ شوند و جوانان پیر شوند و هیچ کس فضیلتی از او نقل نکنند.^۱ از جمله مناطقی که گویای حضور گسترده و تعداد زیادی از شیعیان مخلص و فداکار در آنجا حکایت دارد، شیعیان خراسان بودند. که با منشور ظالمانه معاویه و همچنین این خط فکری بنی امیه مخالفت کرده و زیر بار این ننگ نرفتند و از این دستور سرپیچی کردند؛ مردم غور^۲ و غرجستان و همین طور سیستان بودند، و این افتخار جاویدان را به خود اختصاص دادند.

منابع زیادی؛ اعم از منابع تاریخی و جغرافی به این مسئله اشاره دارد که در میان مسلمانان تمام دنیای آن روز فقط مسلمانان غور بودند که با بخش نامه معاویه مخالفت کردند و از سب و لعن امام علی(ع) و خاندان پاکش خودداری کردند.

ضمن اینکه بعضی از جغرافی دانان و مورخین دیگر، با اینکه اصل این حادثه پذیرفته اند؛ این افتخار را به مردم سیستان نسبت داده اند یاقوت حموی یکی از جغرافی دانها و زکریا قزوینی مورخ و جغرافی دان دیگر، از همین کسان است که این حادثه را به مردم سیستان نسبت داده اند.^۳ و به تبع آن، تعداد از علمای بزرگ اسلامی؛ ماجرای خودداری اهل سیستان از سب و لعن امیرالمؤمنین علی(ع) را نقل و از آن تمجید کرده اند.^۴ در این میان مردم غیور سیستان حاضر شدند سالیانه مقدار طلا به معاویه بدهند ولی سب امام علی(ع) را نکنند، اما معاویه راضی نشد و گفت: یا علی را سب کنید یا سرهای زنان خود را بتراشید و در میدان شهر بیاورید، مردم سیستان حتی حاضر شدند سرهای زنان خود را بتراشند ولی سب امام علی(ع) را نکنند.^۵

اگرچند یاقوت حموی، انکار سب و لعن امام علی(ع) را به مردم سیستان نسبت داده است، اما

۱. عبد الحمید بن هبه الله بن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، تحقیق و تصحیح: ابراهیم، محمد ابوالفضل، ج ۴، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ اول، ۱۴۰۴ق، ص ۵۷.

۲. «غور» کوهستان ولایتی است بین هرات و غزنه، سرزمین گسترده، سردسیر و وحشی که شهر مشهوری ندارد، قلعه های بسیار دارد مشهورترین آنها «قلعه فیروزکوه» است که پادشاهان غور از «آل سام» آنجاسکونت دارند (یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۱۸).

۳. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۵-۶، ص ۲۳. زکریا بن محمد بن محمود قزوینی، آثارالبلاد و اخبار العباد، تهران، انتشارات امیر کبیر چاپ اول، ۱۳۷۳ه.ش، ص ۲۵۸.

۴. عبدالحسین امینی، الغدیر فی الکتاب والسنه والادب، ترجمه: جمعی از مترجمان، تهران، بنیاد بعثت، ج ۲۰، ص ۱۰۳؛ سید مرتضی عسکری، معالم المدرستین، تهران، مؤسسه البعثه، ج ۱، صص ۳۶۵ و ۵۸۰.

۵. ملک شاه حسین سیستانی، احیاءالملوک، به اهتمام دکتر منوچهر ستوده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، صص ۸ و ۹.

خود وی بخشی از سرزمین غور (زمین داور) را از قلمرو سیستان به شمار آورده است.^۱ برخی از محققان در توجیه این مطلب گفته‌اند: این دو روایت قابل جمع است چون برخی از جغرافی‌دانانها مانند مقدسی غور را جزو سیستان دانسته است.^۲

پس می‌توان گفت: با توجه به قبض و بسط جغرافیای شهرها و مناطق در زمان یاقوت حموی دیار «غور» بخشی از سرزمین سیستان به شمار می‌رفته است، تنها در این صورت، خبر «یاقوت» با گزارش‌های «اسفزاری» و «جوزجانی» همخوانی داشته و در تناقض قرار نخواهد گرفت.^۳

بدین جهت، هیچ بُعد و منافاتی ندارد که هم مردم سیستان و هم مردم غور زیر بار این ننگ نرفته باشند و هر دوی این‌ها با منشور معاویه، مبنی بر لعن امیر المؤمنین (ع) مخالفت کرده باشند.

۲/۱. اتهام ارتداد و سرکوبی مردم غور، بلخ و فاریاب

هنگامه‌ای که مردم خراسان و در رأس آن‌ها مناطقی چون غور و سیستان نه تنها با منشور ظالمانه مبنی بر سب امام علی (ع) مخالفت کردند بلکه محبت خاندان پیامبر (ص) در قلب مردم غور و نواحی سیستان راسخ گردید و تفکر شیعی به تدریج در عصر بنی‌امیه در دیگر مناطق نیز سرایت کرد و در میان مردم دیگر مناطق نفوذ یافت و گسترش پیدا کردند، حاکم سیستان از طرف معاویه مردم این خطّ را بیشتر تحت فشار قرار دادند

بنی‌امیه با توجه به مبارزات و خط فکری شیعیان این نواحی، به بهانه ارتداد به سرزمین غور حمله و یورش بردند، حتی مورخین مانند ابن اثیر تحت تأثیر تبلغات سوء امویان قرار گرفته و می‌نویسد: «در این سال (۴۷هـ) حکم بن عمرو به کوهستان غور رفت و در آنجا با مرتدین جنگ و آن‌ها را با شمشیر مغلوب و مطیع نمود، در فتح غور غنایم و اسرای بسیار به دست آورد.»^۴

در حالی که ذکرش رفت، قرائن و شواهد تاریخی نشان می‌دهد که غوریان هرگز از اسلام برنگشته بودند بلکه به جرم سرپیچی از دستور معاویه متهم به کفر و ارتداد شدند.

۱. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۹۱.

۲. عبدالمجید ناصری تاریخ تشیع در افغانستان، ص ۹۵.

۳. معین الدین زمچی اسفزاری، روضات الجنات، تحقیق: کاظم امام، تهران، نشر دانشگاه، ۱۳۳۸هـ. ش، ج ۱، صص ۳۵۷-۳۵۶، جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۲، ص ۳۹۸.

۴. ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۴، ص ۳۵.

با توجه به همین اعتقاد راسخ است که جوزجانی می نویسد: ایشان از جمله موالی علی (کرم الله وجهه) و محبت اهل بیت مصطفی (ص) در اعتقادشان راسخ بود.^۱

این اتهام ارتداد و قتل کشتار شیعیان به این بهانه تنها مربوط به شیعیان غور و سیستان نیست، چنانچه مقاومت مردم در مقابل استبداد حکام تازه وارد بنی امیه، سبب شد تا مردم دیار بلخ نیز دست به قیام‌های شدیدی زدند، به تلافی این مسائل عوامل خودکامه معاویه شهر باستانی و تمدنی بلخ را خراب کرد.^۲ در سال ۵۱ هجری مردمان بادغیس و گنج رستاق و در سال ۸۹ هجری مردم مسلمان بلخ و اطراف آن به این اتهام واهی ارتداد مورد قتل و غارت قرار گرفتند.^۳ در سال ۹۰ قتیبه بن مسلم باهلی از سوی حجاج بن یوسف حاکم خراسان شد و مردم بلخ و طالقان را قتل عام کرده و در سال ۹۱ شهر فاریاب از توابع بلخ را به آتش کشید و آن شهر به طور کامل سوخت، به همین علت فاریاب را مدت‌ها (مدینه المحرقه یا شهر سوخته) می خواندند.^۴

۲. قیام‌های ضد اموی در سرزمین افغانستان

قیام‌ها، خیزش‌ها و نافرمانی‌های مردم خراسان نسبت به نظام اموی و نیز ابراز احساسات پاک نسبت به علویان و خاندان پاک رسالت از سوی مردم این دیار، خود نشانگر این مطلب است که گرایش‌های شیعی در خراسان عصر اموی بسیار نیرومند و ریشه‌دار بوده و از تعداد زیادی پیروان اهل بیت (ع) در مناطق مختلف خراسان برخوردار بوده‌اند، لذا همان‌گونه که این قیام‌ها حاکی از گرایش‌های شدید شیعی مردم این دیار است به همان اندازه برگستره جغرافیای انسانی تشیع در خراسان نیز دلالت دارد.

۱/۲. واکنش مردم سیستان به حادثه عاشورا

یکی از حادثه‌های بسیار تلخ و دردناک که در جهان اسلام اتفاق افتاد، حادثه خونین سال ۶۱ هجری بود که امام حسین (ع) نواده پیامبر اکرم (ص) با عده از اصحاب و یارانش توسط یزید بن معاویه و

۱. جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، صص ۳۲۰-۳۱۹.

۲. ویلهم بارتولد، جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه: همایون صنعتی زاده، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۷۷ ه.ش، ص ۱۶.

۳. جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، صص ۳۲۰-۳۱۹.

۴. محمدحسن، اعتماد السلطنه، تاریخ منظم ناصری، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول ۱۳۶۳ ه.ش، ج ۱، ص ۱۰۰.

همدستانش در صحرای کربلا، مظلومانه به شهادت رسیدند. اهل بیتش به عنوان اسیر به کوفه و شام برده شدند، بعد از این حادثه خونین و جانکاه بود که ملت اسلامی دوست‌داران خاندان اهل بیت (ع) به خود آمد و قیام‌های از قبیل قیام توابین، قیام مختار و...، به وقوع پیوست. یکی از قیام‌های که بعد از حادثه عاشورا، قبل از قیام مردم کوفه (قیام توابین) و قیام مختار علیه بنی امیه و یزید رخ داد؛ قیام و شورش مردم سیستان خراسان بود.^۱ که خود این مسأله شاهد خوبی از حضور گسترده شیعیان در این منطقه است.

مردم سیستان وقتی قضیه دلخراش فاجعه عاشورا را شنیدند، اعتراض کردند. در آن زمان حاکم اموی سیستان، عباد ابن زیاد، برادر عبیدالله بن زیاد، از عاملین فاجعه عاشورا بود. مردم سیستان علیه عباد شورش کردند. نه تنها اعتراض و شورش بلکه او را از منطقه اخراج کردند. مؤلف تاریخ سیستان وقتی حادثه عاشورا را بررسی و اعمال زشت بی‌امیه را علیه امام حسین (ع) در روز عاشورا و انتقال اهل بیت پیامبر (ص) همراه سرهای بریده شهدا به شام را بیان می‌کند، می‌نویسد:

«چون این خبر به سیستان آمد، مردمان سیستان گفتند: نه نیکو طریقی برگرفت یزید که با فرزندان رسول خدا (ص) چنین کرد، پاره‌ای شورش اندرگرفت.»^۲

بعد از این قیام بود که صداهای عدالت‌خواهانه دوست‌داران اهل بیت (ع) در هر لباس و مقام که بودند بلند شد، مؤلف تاریخ سیستان در این باره می‌نویسد: «ابن مفرغ شاعر در سیستان بود و از رویه {خاندان ابن زیاد} عباد ناراضی! و آن‌ها را هجو می‌کرد، آنان با کمال ناجوانمردی خواستند جلوی او را گرفته و به قول خودشان خوار و ذلیل سازند، کباب و شراب به او خوراندند، مرد مست شد و کودکان کوی به دنبال او افتادند و به زبان پارسی می‌گفت: چیست این؟ چیست این؟ او به پارسی جواب می‌داد: آب است و نیبذ است، عصارات زیب است، سمیه روسپیذ است» (سمیه زن بدکاره، مادر عبید، عباد و یزید بن زیاد ابن ابیه بود) می‌گویند اولین شعر به زبان فارسی این بوده است.^۳

با توجه به همین صداها و اعتراضات بود که عباد، بیست بار هزار درم اندر بیت‌المال جمع شده بود از غنایم کابل و دیگر مال‌ها، برگرفت و به بصره بازگشت»^۴

۱. نامعلوم، تاریخ سیستان، تحقیق: ملک الشعرا بهار، ص ۱۰۰.

۲. نامعلوم، تاریخ سیستان، بازخوانی متون و ویرایش جعفر مدرس صادقی، ص ۵۳.

۳. نامعلوم، تاریخ سیستان، ص ۵۱.

۴. همان، ص ۵۳.

پس از فرار عباد بن زیاد، عبیدالله بن زیاد برادر دیگرش یزید بن زیاد را به سیستان فرستاد؛ وی نیز کاری از پیش نبرد و در پی درگیری‌های به وجود آمده در کابل، شکست خورده، اسیر و سپس کشته شد.^۱ قیام و شورش علیه حکام دست نشانده بنی امیه، فقط در مرکز سیستان خلاصه نمی شد بلکه به دیگر شهرها و مناطق آن از جمله در شهر مهم و تاریخی بُست نیز کشیده شد، این بود که حاکم بعدی سیستان طلحه بن عبدالله بن خلف الخزاعی که معروف به (طلحه الطلحات) بود.^۲ به شهر بُست رفت و سعی کرد به اوضاع سروسامان دهد و اوضاع آشفته آن را آرام کند.^۳

بعد از این بود که شورش‌ها و نافرمانی‌های مردم سیستان همچنان در سیستان و دیگر شهرها کشیده شده و ادامه داشت و تلاش حاکمان اموی و شخص یزید بن معاویه برای سامان دادن اوضاع به جایی نرسید، به طوری که در مدت کوتاه خلافت یزید پس از واقعه عاشورا، شش بار حاکمان اموی سیستان تغییر کردند.^۴ این خود شواهد و دلایل محکمی از تعداد زیادی شیعیان مخلص و دوست‌دار اهل بیت (ع) در این دیار حکایت دارد. که توانستند در مقابل حکام دست‌نشانده بنی امیه، ضمن خریدن خطرات موجود و جو خفقان آن روز، جانانه از خاندان پیامبر (ع) دفاع کنند.

۲/۲. قیام یحیی بن زید بن علی (ع) در بلخ

با شروع قرن دوم هجری. در اواخر سلطه بنی امیه بر جهان اسلام، حرکت مبلغان بنی هاشم به صورت گسترده در خراسان آغاز شد. مردم زیادی از شهرهای مختلف خراسان به تشیع گرویدند و محبت اهل بیت (ع) را با جان و دل پذیرفتند. مخصوصاً پس از شهادت زید بن علی (ع) در سال (۱۲۲هـ.ق) که در میان همراهان و یاران او شمار قابل توجهی خراسانی حضور داشت.^۵ چنانچه زید بن علی (ع) قبل از قیامش علیه بنی امیه، با مطالعه شرایط مزبور، دونفر یکی عبدالله بن کثیرجرمی و دیگری حسن بن سعد را نزد مردم خراسان فرستاد، تا در آن منطقه به فعالیت ضد اموی و آماده‌سازی قیام پردازند.^۶ این اقدام با

۱. همان، ص ۱۰۱.

۲. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۵۵۵.

۳. نامعلوم، تاریخ سیستان، ص ۱۰۱.

۴. همان، صص ۹۸-۱۰۳.

۵. ابوالفرج علی بن الحسین اصفهانی، مقاتل الطالبین، ترجمه جواد فاضل، تهران، کتابفروشی علی اکبر علمی، ۱۳۳۹هـ.ش، ص ۹۱.

۶. همان، ص ۱۴۷.

توجه به سابقه‌ی روابط شیعیان با امام سجاد(ع) پدر زید و تمایل کلی مردم خراسان به عمق بیشتر تشیع انجامید.^۱ و از این به بعد بود که تبلیغ آنان برخلاف گذشته، به صورت آشکارا و علنی شد و قیام‌های تشیع که از نواحی سیستان آغاز شده بود فراتر رفته، شهرهای گسترده دیگری چون بلخ، جوزجان و طالقان را دربرگرفت و همدستان و هواخواهان‌شان نیز بسیار شدند. آنان ستم‌های بنی‌امیه و کارهایی را که آنان در حق آل پیامبر(ص) کرده بودند به مردم باز می‌گفتند به طوری که همه شهرهای خراسان را از این موضوع باخبر کردند.

یعقوبی در این باره می‌گوید:

«وقتی زید در سال ۱۲۱ ه.ق به شهادت رسید، شیعیان خراسان به جنب و جوش آمدند و تشیع خود را آشکارا اعلام کردند. خطیبان آشکارا از ظلم و ستم بنی‌امیه بر خاندان پیامبر(ص) سخن می‌گفتند».^۲

این گزارش از حضور گسترده تشیع و محبان اهل‌بیت(ع) در خراسان حکایت دارد، که یحیی برای نجات جان خود به آن‌ها پناه آورده بود؛ گستره و پراکندگی شیعیان در خراسان آن روزی به حدی است، که به گفته طبری: «وقتی زید بن علی(ع) در سال ۱۲۲ ه.ق. به قتل رسید، مردی از بنی‌اسد به سوی یحیی بن زید بن علی(ع) آمد و خبر قتل پدرش را به او اعلام کرد و گفت: پدرت به قتل رسیده است و شما باید به طرف خراسان که شیعیان شما هستند بروید، او نحوه فرار او را نیز بیان کردند».^۳

لذا در آن زمان هواداری مردم خراسان از اهل‌بیت رسول‌الله(ص) به گونه‌ای بوده است که افرادی چون یحیی هیچ جایی را امن‌تر از خراسان و هیچ مردمی را با وفاتر از مردم آن سامان نمی‌دانستند. تأثر مردم خراسان از شهادت زید و انزجار و بیزاری‌شان از بنی‌امیه، نشانه آمادگی این مردم برای حمایت از اهل‌بیت(ع) است، طبعاً یحیی بن زید وقتی این وضعیت را در خراسان مشاهده کرد، برای که از نیروهای شجاع و سلحشور خراسان که گرایش شیعی داشتند و از محبان، پیروان و دوستان اهل‌بیت(ع) بودند استفاده کند.^۴

یحیی با کمال زیرکی حتی در انتخاب مسیر و راه‌ها دقت لازم را داشت مسیرهای را که شیعیان در

۱. ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۸۸.

۲. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۶.

۳. ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۸۹.

۴. رسول جعفریان، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ پنجم ۱۳۷۷ ش، ص ۱۳۸.

آن نواحی ساکن بودند، انتخاب کرد. چنانچه از کوفه به کربلا، مدائن، ری.^۱ از آنجا به سمنان (دروازه ورودی خراسان) رسیده و سپس به سوی سرخس حرکت کردند، در سرخس در منزل یکی از موالیان اهل بیت (ع) به نام حکم بن یزید، سکنی گزیدند و شش ماه مهمان وی بود، در آنجا دسته‌دسته از دوست‌داران خاندان پیامبر (ص) به محضر یحیی بن زید می‌رسیدند و از وی استمداد می‌طلبیدند.^۲ در نهایت یحیی بن زید به میعادگاه شیعیان، بلخ آمد و نزد یونس بن سلیم که از شیعیان او بود پناه برد، مأموران عقیل بن معقل لثی حاکم بلخ در پی او شدند، به دنبال او تمام خانه‌های که به محبت اهل بیت (ع) معروف بودند گشتند و تمام آنها را برای دستیابی به یحیی مضروب ساختند.^۳ در حالی که مأموران اموی وی را تعقیب می‌کردند، جاسوسان خبر دادند، یحیی در منزل شخصی به نام حریش مخفی شده است. مأموران اموی حریش را دستگیر کردند و درباره یحیی از او پرس‌وجو نمودند؛ ولی او از دادن هرگونه اطلاعات درباره یحیی خودداری نمود. بدین جهت حاکم اموی خراسان دستور داد شش صد تازیانه به او زدند اما وی گفت: «و الله لو كان تحت قدمي ما رفعتها لك عنه» به خدا قسم یحیی اگر زیر قدم‌هایم باشد، پا از رویش برندارم و نشان‌ش ندهم.^۴ در این هنگام پسر حریش به نام «قریش» از ترس اینکه پدرش را بکشد، پیش آمد و گفت: پدرم را نکشید من مکان یحیی را به شما نشان می‌دهم، بدین ترتیب یحیی را با دوتن از یارانش به نام‌های «یزید بن عمر و فضل را که در پستوی خانه حریش پنهان شده بودن، دستگیر و زندانی کردند.^۵ او پس از چندی از زندان آزاد شد و با هفتاد نفر از یاران خویش به سوی بیهق حرکت نمود. در آنجا شخصی به نام عمرو بن زراره با ده هزار نفر نیرو مأمور قتل و نابودی یحیی شده بودند، آنان با یحیی درگیر شدند ولی یحیی با آن که یاران کمی داشت بر ایشان چیره شد و عمرو را کشت.^۶ البته در این میان پرهیز سپاهیان خراسانی حاکم نیشابور از جنگ با یحیی و شکست سپاه

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، صص ۱۵۶-۱۵۵.

۲. المجدی فی انساب ابی طالب، ص ۱۷۶

۳. ابن اعثم کوفی، الفتوح، تحقیق: علی شیری، بیروت، دارالاضواء، ۱۹۹۹م. ج ۳، ص ۲۶۲. (البته طبری و ابن اثیر نام اون شیعه و طرفدار یحیی را شخصی به نام «حُریش» نام می‌برد، طبری، تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۲۸، ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۲۷۱).

۴. ابن اثیر، تاریخ کامل، پیشین، ج ۸، ص ۱۷۸، احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، پیشین، ج ۳، ص ۴۵۴، ابی محمد احمد، ابن اعثم، الفتوح، لبنان، دار الندوه الجدیده، ج ۸، ص ۱۲۸، مجهولاً أخبار الدولة العباسیة و فیه أخبار العباس و ولده، تحقیق عبد العزیز الدوروی و عبد الجبار المطلیبی، بیروت، دار الطلیعة، ۱۳۹۱ه.ق، ص ۲۴۳.

۵. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۲۴۳.

۶. همان، ص ۲۴۴.

ده هزار نفری و کارآزموده ایشان از سپاه حداقلی یحیی را نباید نادیده گرفت.^۱ همین محبوبیت یحیی بود که حتی خوارج نیز به قصد استفاده از پایگاه اجتماعی علویان پیشنهاد اتحاد و همکاری با ایشان را دادند.^۲

با توجه به همین ارادت مردم خراسان نسبت به اهل بیت (ع) است که یحیی برای جمع‌آوری نیرو برای آمادگی قیام، بار دوم عازم دیار خراسان گردید، به هرات آمد و از آنجا به جوزجان و فاریاب و طالقان رهسپار شد، گروهی از شیعیان و عاشقان آن حضرت در این مناطق به او ملحق شدند. و ایشان را همراهی کردند^۳ این بار سلم بن احوز که مأمور تعقیب و قتل حضرت یحیی (ع) بود، او را در تمام مسیر بیهق به هرات و از آنجا تا به جوزجان تعقیب کرد.^۴

در شمار یاران حضرت یحیی که ایشان را همراهی کردند اختلاف است، ابوالفرج اصفهانی تعداد آنها را هفتاد نفر شمرده که دوتن دیگر در جوزجان به آن حضرت پیوسته‌اند.^۵ برخی نیز آورده‌اند که: گروهی از اهل جوزجان و طالقان که تعدادشان به پانصد تن می‌رسید.^۶ بنا بر گفته بلاذری، موقعی که یحیی بن زید به جوزجان آمد، تعدادی از اقوام و خانواده‌اش به همراه او بودند شیعیان او که جمعاً صد و پنجاه نفر شمار داشتند از طالقان، فاریاب و بلخ نیز به او پیوستند.^۷ تا اینکه سرانجام در جوزجان با نیروهای بنی‌امیه روبه‌رو شدند و جنگ نابرابری میان ایشان در گرفت. در این جنگ که تعداد دشمن به هشت هزار نفر می‌رسید، یحیی بن زید را هفتصد رزمنده‌ی پرهیزکار، نجیب و شجاع همراهی می‌کردند.^۸ در قریه ارغونه جوزجان برخورد نمودند.

یحیی و یاران اندکش سه شبانه روزجانانه جنگیدند و رشادت‌ها کردند و با کمال شجاعت ایستادگی نمودند تا اینکه در ماه رمضان سال ۱۲۵ قمری در جوزجان خراسان همراه تعداد زیادی از

۱. همان، ص ۱۴۹.

۲. همان، ص ۱۴۶.

۳. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۶۲.

۴. ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۲۸.

۵. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۴۹.

۶. برخی تعداد یاران حضرت را هفت صدتن نقل کرده‌اند که همه به شهادت رسیدند. (تاریخ الفی، ج ۲، ص ۱۲۲۲)

۷. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۶۲.

۸. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۸، ص ۱۳۴.

یارانش در جنگی نابرابر به دست عمال حکومت بنی امیه مظلومانه به شهادت رسیدند.^۱ لشکر امویان به این هم بسنده نکردند، بلکه پس از شهادت یحیی سرش را از بدنش جدا کردند، سر مبارکش را نزد ولید فرستادند و بدنش را بردار آویختند.^۲ جسد یحیی و بنابر برخی از گزارش‌ها، دوتن از برادران یحیی که نام‌شان «ابوالفضل» و «ابراهیم» بود، که در این قیام برادر را همراهی می‌کردند،^۳ به مدت چهار سال بالای دار بود تا ابومسلم خراسانی قیام کرد.^۴

مردم به قدری به یحیی بن زید علاقه داشتند به محض که ابومسلم جسد او را برای جلب توجه و دوستی شیعیان در جوزجان از سرِ دار پایین آورد و دفن نمود؛ مردم خراسان هفت روز برای او عزاداری کردند.^۵ طبق نقل مورخان، آن سال در خراسان هر فرزند پسری که به دنیا می‌آمد، یحیی یا زید نام‌گذاری می‌شد.^۶

نویسنده دیگر می‌گوید: شهادت حضرت یحیی (ع) چنان بازتاب گسترده‌ای داشت که همه مردم خراسان جامه‌های سیاه پوشیدند و در عزای زید بن علی و یحیی بن زید عزاداری و گریه می‌کردند و شهادت آنان را یادآور می‌شدند.^۷

و نیز یکی از مورخان در بیان اخلاص و ولایت مداری اهل خراسان، قضیه جالب دیگری را نقل می‌کند. او می‌نویسد: هنگامی که حضرت یحیی (ع) از زندان آزاد شد و زنجیر از پای مبارکش گشوده شد؛ گروهی از بزرگان و متمولان شیعه، نزد آهنگری که آن زنجیر را از پای او گشوده بود، رفتند و خواستار خرید آن زنجیر شدند. آنان قیمت زنجیر را به مزایده گذاشتند و برای خرید زنجیر در بالا بردن قیمت آن رقابت می‌کردند تا اینکه قیمت زنجیر را به بیست هزار درهم رساندند. شخص آهنگر از ترس اینکه مبادا این قضیه به گوش حکومت وقت برسد و زنجیر از او ستانده شود؛ به آنان پیشنهاد نمود که

۱. ابوالفضل محمد بن الحسین مسعودی، تاریخ مسعودی، انتشارات آفتاب، تهران، ۱۳۷۸ش، ج ۱، ص ۱۵۸-۱۵۹، طبری، ج ۷، ص ۲۲۸. مقاتل الطالبیین، ص ۱۶۰، الفتوح، ج ۸، ص ۱۳۵-۱۳۴، ابی‌الفداء اسماعیل بن کنیر، الدمشقی، البدایه والنهایه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق، ج ۵، ص ۷، ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۷۰.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۶۰.

۳. آصف خان قزوینی قاضی احمد تنوی، تاریخ الفی، ج ۲، ص ۱۲۲۲.

۴. ابن اثیر، تاریخ الکامل، ج ۸، ص ۱۷۵، ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۸، ص ۱۶۰.

۵. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق اسعد داغر، قم، دارالهجره، ج دوم، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۲۱۳.

۶. همان، ص ۲۱۳.

۷. ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۸، ص ۳۱۹.

قیمت را به طور جمعی پیردازند. آنان نیز راضی شده و قیمت را مشترکاً پرداختند. آهنگر نیز زنجیر را ریزریز نموده و در بینشان تقسیم کرد. آنان پس از دریافت تکه‌های زنجیر، بدان تبرک جسته و آن را نگین انگشترشان ساختند.^۱

اقبال حضرت یحیی به بلخ و این رخدادها که حتی منجر به شکست و شهادت آن حضرت شد، نفوذ تشیع در خراسان خصوصاً در شهر بلخ و نقاط دیگر آن چون: جوزجان، فاریاب و طالقان را نشان می‌دهد که مردم این نواحی علی‌رغم همه‌ی خطرات موجود، حاضر به جانفشانی در راه اهداف حضرت یحیی بن زید بن علی(ع) و پیروی از اهل بیت پیامبر(ص) بودند.

لذا شهادت حضرت یحیی در بلخ نه تنها نور شیعه را خاموش نساخت، بلکه جنب‌وجوش شیعه آن را به اوج خود رساند، به طوری که مردم خراسان را به شدت تحت تأثیر قرار داد و زمینه‌ی قیام را علیه بنی‌امیه آماده‌تر ساخت، این بود که بنی‌عباس با درک چنین وضعیتی از فرصت ایجاد شده استفاده کرده داعیان خود را به سوی خراسان فرستادند با استفاده از فضای موجود مقدمات قیام علیه بنی‌امیه را آماده ساختند.

۳/۲. قیام عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر در هرات

یکی از نشانه‌های وجود شیعیان در سرزمین خراسان، قیام عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب بود که در اوایل قرن دوم و در سال ۱۲۵، در زمان حکومت مروان حمار، حاکم اموی، بر ضد حکومت امویان قیام کرد. وی پس از آنکه بر کوفه و برخی شهرهای عراق و غرب ایران تسلط یافت، از امویان شکست خورد و به سوی سیستان رهسپار شد و والی آن سرزمین با او ننجگید و پس از آنکه خوارج با او درگیر شدند، رو به هرات آورد.^۲

او شنیده بود که در این زمان مبارزانی چون ابومسلم خراسانی، ابوسلمه خلال وزیر آل محمد(ص) و... در خراسان دست به قیام زده‌اند و مردم نیز به شعار آنان «الرضا من آل محمد(ص)» واکنش مثبت نشان داده و از آن استقبال کرده‌اند. نامبرده جهت استفاده از این موقعیت و کمک به آن، راه هرات در پیش گرفت و ساکن هرات شد؛ ولی ابومسلم خراسانی او را فریب داد و دستگیر کرد و در زندان بود تا

^۱ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، پیشین، ص ۱۴۸.

^۲ نامعلوم، تاریخ سیستان، ملک الشعرا بهار (مصحح)، نشر کلاله خاور، تهران، ۱۳۶۷، ص ۱۳۳.

اینکه ابومسلم وی را در آنجا به قتل رساند.^۱

یکی از مورخان معروف هرات تصریح می‌کند که مدفن آن جناب (عبدالله بن معاویه عبدالله بن جعفر بن ابی طالب) در مَصْرخ هرات است و به مزار سادات شهرت دارد.^۲

جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان، عصر اول حاکمیت بنی عباس (۲۰۶-۱۳۲ه.ق)

مقدمه

عباسیان به سلسله خلفای گفته می‌شود که از فرزندان عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌باشند و از سال ۱۳۲ تا ۶۵۶ه.ق. به عنوان خلیفه مسلمین بر بخش اعظم از دنیای اسلام حکمرانی کردند، عباس بن عبدالمطلب دارای چند فرزند بود و برجسته‌ترین آن‌ها عبدالله بن عباس می‌باشد، عبدالله صحابی پیامبر اسلام (ص)، عالم در فقه، حدیث و تفسیر بود و بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) همواره در کنار حضرت علی (ع) قرار داشت و پس از شهادت امام حسین (ع) در زمان به قدرت رسیدن عبدالله بن زبیر در مکه؛ از سوی ابن زبیر به طایف تبعید شد و در همان‌جا درگذشت. در زمان خلافت عبدالملک بن مروان آخرین خلیفه بنی امیه، یکی از فرزندان ابن عباس به نام «علی» از مدینه به سوی شام رفت، فرزند علی معروف به محمد امام به فکر براندازی امویان از قدرت افتاد و لذا دعوت‌گرانی را به سوی عراق و خراسان فرستاد.^۳

ابومسلم خراسانی که یکی از داعیان عباسی در سرزمین‌های شرقی بود، توانست با جلب نظر خراسانیان زمینه خلافت عباسیان را فراهم نماید، بدین ترتیب ابوالعباس سفاح در سال ۱۳۲ه.ق. در شهر کوفه قدرت را به دست گرفت.^۴ سرانجام حکومت عباسیان در سال ۶۵۶ه.ق. به دست مغول‌ها ساقط گردید.

۱. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۶۶

۲. خواند میر، غیث الدین، حبیب السیر، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۹۷

۳. ابن قتیبہ دینوری، الامامہ والسیاسہ، ص ۳۵۰.

۴. ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۷، ص ۳۲۷.

آنچه از عصر عباسیان طی این فصل مورد بررسی قرار می‌گیرد، دوره اقتدار و حاکمیت یک پارچه و متمرکز عباسیان است که تا روی کار آمدن طاهریان در سال ۲۰۶ هجری ادامه دارد.

الف- سیاست‌های مذهبی عباسیان در افغانستان

در مبارزه و دشمنی اکثر خلفای عباسی با شیعیان وائمه(ع) تردیدی نیست. عباسیان با استفاده از جایگاه اهل بیت(ع) و نزدیکی به علویان و با کمک شیعیان خراسان به قدرت رسیدند؛ ولی بعد از تحکیم قدرت سیاسی، تغییر روش دادند و از علویان و شیعیان فاصله گرفتند، تیرگی روابط با علویان کم‌کم به دشمنی بین آنها تبدیل شد، کار به جایی رسید که منصور خلیفه وقت عباسی به یکی از چهره‌های خشونت‌بار تاریخ برضد شیعیان و علویان تبدیل گردید، نقطه آغاز این اختلاف، قیام محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب(ع) معروف به «نفس الزکیه» بود، به دلیل اینکه سال‌ها پیش از قیام عباسیان، اکثر علویان و عموم عباسیان و شخص منصور با محمد نفس الزکیه بیعت کرده بودند، لذا ایشان قیام کرد، به دنبال شکست قیام او، منصور عباسی بسیاری از وابستگان به خاندان امام حسن(ع) را دستگیر کرد، بیشتر این زندانیان سیاسی در زندان‌های منصور درگذشتند که فهرست نام آنها را ابوالفرج اصفهانی آورده است.^۱

فشار منصور تنها به شیعیان و علویان ساکن شهرهای مرکزی خلاصه نمی‌شد؛ او در سال ۱۴۰ هجری، «عبدالجبّار بن عبدالرحمان اُزدی» را به حکومت خراسان منصوب کرد، عبدالرحمان به خراسان آمد و خراج مرو و بلخ را زیاد کرد و بسیاری از خراسانی‌ها را به تهمت طرفداری از آل علی(ع) کشت. سرانجام، عبدالجبّار خود علیه منصور شورید و منصور او را به قتل رسانید.^۲ و همین منصور نخستین خلیفه عباسی بود که علویان را از فدک که توسط سفاح به ایشان مسترد شده بود، محروم کرد.^۳

البته در این میان سیاست اعتدال‌گرایانه بعضی از خلفای بنی عباس باعث گسترش تشیع خصوصاً در حوزه خراسان گردید، در این میان چنانچه بعد از منصور خلافت به فرزندش «مهدی عباسی» رسید؛ او هم فدک را به علویان برگرداند و هم در رفتارها و تعاملات سیاسی نسبت به علویان روش اعتدال‌گونه

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۶۶.

۲. گردیزی، زین الاخبار، ص ۱۲۳.

۳. هاشم معروف حسنی، سیره الائمه الاثنی عشر، ج ۲، صص ۲۳۱-۲۳۲.

در پیش گرفت،^۱ مهدی عباسی با مشاهده فجایع پدرش نسبت به علویان، راه او را نرفت و بر عکس نرم خوبی و اعتدال را پیشه کرد. او دستور آزادی زندانیان سیاسی، به ویژه علویان را صادر کرد و مقرری آنان را پرداخت نمود.^۲

نمونه دیگر از اقدامات و سیاست‌های خلفای عباسی که به نفع شیعیان خراسان بود، اقدامات مأمون عباسی بود، او که در منازعات سیاسی با برادرش امین پیروز شد و در سال ۲۰۴ هـ.ق، وارد بغداد گردید. سیاست او نسبت به شیعیان و علویان و همچنین ائمه (ع) دو پهلو و مزورانه بود. او که در هنگام اقامت در مرو به علویان متمایل شد. لباس سیاه را که شعار عباسیان بود، درآورد و لباس سبز را که شعار علویان بود، به تن کرد. دخترش ام حبیب را به نکاح امام رضا (ع) و دختر دیگرش ام فضل را به ازدواج امام جواد (ع) درآورد، در رمضان سال ۲۰۱ هـ.ق، امام رضا (ع) را ولیعهد خود قرار داد و آن حضرت را «رضای آل محمد» نامید.^۳ وی که گرایش اعتزالی داشت، با توجه به نزدیکی دیدگاه معتزلی به شیعه و اعتقاد دو طرف به برتری علی (ع) و نیز به جهت زندگی در محیط خراسان که گرایش تشیع داشتند، در اثبات برتری علی (ع) بر خلفای نخستین کوشش بسیار کرد.^۴ چنانچه عقیده او نسبت به معاویه بسیار تند بود، او صریحاً اعلام براءت کرد: «برئت الذمه ممن ذکر معاویه بخیر»^۵ یعنی: من ذمه خودم را از کسی که معاویه را به نیکی یاد کند، برداشتم.

مجموعه اقدامات او در حمایت از اهل بیت (ع) و نزدیک شدن به ایشان آنقدر برجسته بود که به دید برخی مورخان، مأمون اعلام تشیع کرد و به علویان متمایل گردید.^۶ ظاهرسازی او به اندزه‌ای ماهرانه انجام گرفت که حتی بعدها در مسأله شهادت امام، اربلی مأمون را مبری دانسته و او را یک فرد شیعی و متمایل به امام شناسانده و همین دیدگاه را به سید بن طاووس نیز نسبت داده است.^۷

۱. ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۰۵.

۲. ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۶، ص ۸۳۱.

۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۳۲۶.

۴. ابن اثیر، الکامل، ج ۶، ص ۴۰۸. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۵۴.

۵. ابن اثیر، الکامل، ج ۶، ص ۴۰۶.

۶. ابن اثیر، همان، مسعودی مروج الذهب، ج ۴، ص ۵.

۷. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه فی معرفه الأئمه (ط. القدیمة)، تحقیق و تصحیح: رسولی محلاتی، هاشم، تبریز، بنی هاشمی،

چاپ اول، ۱۳۸۱ هـ.ق، ج ۲، ص ۸۰۵.

البته همیشه باید در نظر داشت که عقائد دینی بسیاری از حکام و خلفاء بیشتر سیاسی است تا دینی، به این معنی که جنبه سیاسی اش به مراتب برجسته دینی آن می‌چربد، به هر حال صرف نظر از اهداف پشت پرده مأمون، اقدامات ناخواسته او نقش زیادی در معرفی جایگاه ممتاز اهل بیت (ع) و ترویج اندیشه تشیع در خراسان داشت.

ب - پراکندگی شیعیان افغانستان؛ سیاست‌ها و اقدامات خلفای عباسی

نکته و سؤالی اساسی که نسبت به سرزمین خراسان بزرگ قابل ذکر است اینکه چرا عباسیان به جای استقرار در مناطق مرکزی یا نزدیک به مرکز جهان اسلام، سرزمین دورافتاده‌ای مثل خراسان را برای مرکزیت قیام خویش برگزیدند؟

بدون تردید، گرایش‌های شیعی - اهل‌بیتی مردم خراسان، از مهم‌ترین انگیزه‌های عباسیان برای انتخاب سرزمین خراسان و انتقال مرکزیت قیام و نهضت بدان سامان بوده است. و از دیگر دلایل همانا عدم اطمینان عباسیان به دیگر شهرها سرزمین‌ها و ساکنان‌شان بوده است. زیرا، عباسیان از گرایش‌ها و باورهای سیاسی - اجتماعی دیگر مناطق به خوبی آگاهی داشتند و به این نتیجه رسیده بودند که باید شالوده انقلاب‌شان را در دیاری پی‌ریزی کنند که علاوه بر دشمنی با نظام اموی از استحکام داخلی و اطمینان کافی فکری در همراهی با ایشان برخوردار باشند. بنابر گفته ابن طقطقی: «سرزمین و مردم خراسان دیار مردمی دیگری برای عباسی‌ها باقی نمانده بود».^۱

می‌توان بازتاب این انتخاب را در سخنان سران عباسی نیز به عیان دید، مثلاً امام محمد عباسی هنگام اعزام نخستین دسته از داعیان به خراسان در سال ۱۰۰ هـ.ق،^۲ با درک شرایط موجود آن زمان و با اتکا به عاملینش در سرزمین‌های دور دست همچون خراسان، برای دعوتش می‌گوید: «مردم کوفه طرفدار علی (ع)، اهل بصره جانبدار عثمان، مردم حجاز خارجی هستند؛ شامیان نیز به اموی‌ها تعلق دارند، اهالی مکه و مدینه هوادار ابوبکر و عمر هستند، اما بر شما باد خراسان؛ چرا که در آنجا سینه‌های پاک، قلوب بی‌آلایش که در آن گرایش‌های متعدد و فرقه‌بازی و فساد جای نگرفته است، بسیارند».^۳ همین مسائل بود

۱. محمد بن علی ابن طقطقی الفخری، بیروت، دارالعلم العربی، ۱۹۹۷م، صص ۱۴۲-۱۴۱.

۲. ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۸۲.

۳. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۴، صص ۱۰۹-۱۰۸، محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، انتشارات مکتبه مدبولی، قاهره، چاپ سوم، ۱۴۱۱هـ.ق. ص ۴۲۷.

که بکیر بن ماهان از داعیان مشهور عباسی در خراسان، پس از بازگشت از خراسان به محمد بن علی (امام عباسی) این گونه گزارش می دهد: «سراسر جهان گشته ام و به خراسان رفته ام، شاهد فتح جوزجان بوده ام، اما هرگز مردمی مشتاق خاندان پیامبر (ص) همانند مردم مشرق زمین (خراسان) ندیده ام.»^۱

این مسأله گویای اطمینان تام و تمام عباسیان به خراسانی ها براساس گرایش های شدید شیعی میان مردم این دیار است، پیداست که عباسیان حتی پیش از اعزام داعیان، دیار خراسان را مورد بررسی دقیق و مطالعه ممتد قرارداد و شناخت کافی داشتند که با اطمینان خاطر از یاری آن سرزمین خبر می دهند.

با توجه به همین مسائل است که امام محمد عباسی چنان به مردم خراسان اطمینان دارد که در خطاب به قحطبه بن شیبب از داعیان خویش می گوید: «سوگند به خدا که شیعیان ما جز اهل خراسان نباشند جز با آن ها یاری نشویم و ایشان جز ما کسی را یاری نکند از اهل خراسان ۷۰ هزار شمشیردار برخیزند که همانند فولاد آبدیده باشد.»^۲

البته ناگفته نماند، زمانی که بنی عباس در شروع دعوت خویش بودند، داعی آن ها به نام «زیاد» مردم را به آل عباس دعوت کرد که با واکنش تند هواداران بنی فاطمه مواجه شدند، رهبری مخالفان را شخصی به نام غالب نیشابوری یا ابرشهری به عهده داشت که گفتگوی تندی بین دوطرف صورت گرفت و اختلاف بین شان آشکار شد.^۳

بعد از این قضایا بود که محمد بن علی بن عباس برای جلوگیری از تفرقه و بهره برداری از هواداران علوی به نمایندگی اش دستور داد که از ذکر نام شخص خاص در دعوت خودداری کند و تحت شعار کلی (الرضا من آل محمد) دعوت کند.^۴ زیرا بدین طرق می توانستند تمام شیعیان و ناراضیان حکومت اموی را به همراه خود داشته باشند و از نیروهای که صادقانه در طریق از بین بردن حکومت امویان به کار می بردند بهره واقعی را گرفته باشند، به همین دلیل شعار مجملی را مطرح کردند تا اذهان شیعیان و دوست داران خاندان پیامبر (ص) را متوجه شخص از این خاندان می کردند که در آن زمان مشخص تر از امام صادق (ع) نبودند، به همین دلیل شیعیان در این قیام شرکت جستند.

۱. مجهول المؤلف، اخبار الدوله العباسیه، بیروت، دار الطلیعه، ۱۹۷۱م، ص ۱۹۸.

۲. شهاب الدین بن عبدالله یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت، دار صادر، چاپ دوم ۱۹۹۵م، ج ۲، ص ۳۵۳.

۳. غریغوریوس بن هارون ابن عبری (الملطی)، تاریخ مختصر الدول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق، ص ۱۱۷.

۴. شمس الدین ذهبی، تاریخ الاسلام، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۳ق، ج ۸، ص ۳۳۶، ابوالفداء اسماعیل بن عمر ابن کثیر الدمشقی،

البدایه و النهایه، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۷ق / ۱۹۸۶م، ج ۷، ص ۸۹، ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۳۰.

با وجود تفاوت‌های بسیار در گزارش‌های تاریخی مربوط به گرایش‌های شیعی مردم خراسان به نظر می‌رسد، هنگام اعزام داعیان عباسی و استقرار ایشان در سرزمین خراسان، تمام شرایط دست به دست هم داده بودند تا به عباسیان این اطمینان را بدهند که هیچ دیاری مساعدتر از سرزمین خراسان و هیچ مردمی آماده‌تر از این دیار برای همراهی ایشان در سراسر کشور اسلامی وجود ندارد، زیرا در خراسان اکثراً گرایش شیعی داشتند یعنی خواهان سپردن زمام حکومت به دست فردی از میان خاندان پیامبر(ص) بودند.

بنابراین، گرایش‌های شیعی - خراسانی به علاوه تشکیلات عباسی در خراسان، انگیزه‌های نیرومندی را به وجود آوردند که در بسیج مردم برای سرنگونی نظام فاسد اموی، نقش بسیار مهم و حیاتی داشته‌اند، گرچه بعدها پس از پیروزی و استقرار نظام عباسی، این گرایش‌های پیروزی‌آفرین از طرف خلفای عباسی نادیده گرفته شد و حتی انکار گردید تا حاکمان عباسی بتوانند با یک چرخش سیاسی از مذاهب و گرایش‌های شیعی خراسانی انقلاب‌ساز فاصله گرفته و به سوی اکثریت نظام سنی مذهب متمایل گردند تا با کسب حمایت اکثریت سنی مذهب جامعه آن روزی خلافت‌شان را ثبات و دوام بخشند.

ج- نشانه‌های تشیع در افغانستان، عصرعباسیان

۱. شیعیان خراسان و همکاری با ابومسلم

چنان‌که اشاره شد، تشیع تا حدود اواخر قرن نخست هجری به خوبی در خراسان شکل گرفته و در حال انسجام بودند، که قیام یحیی بن زید نشانه خوبی از وجود شیعیان در این سرزمین است، عباسیان از این فرصت و به پاس خون‌خواهی یحیی بن زید بن علی(ع)، استفاده نموده به تبلیغات خود مشغول شدند. محمدعلی، امام عباسی مبلغان خود را به دعوت مردم خراسان مأمور نمود؛ زیرا مردم این سامان برای دعوت به حاکمیت اهل‌بیت(ع) و قیام در برابر امویان آمادگی بیشتری پیدا کرده بودند، از آن طرف مبلغان عباسی نیز که از عشق مردم خراسان به اهل‌بیت(ع) آگاهی داشتند، سعی می‌کردند با زیرکی تمام، خود را داعی و طرفدار اهل‌بیت پیامبر(ع) جلوه دهند. هنگام که امام عباسی داعیان خود را به خراسان فرستاد به آنان دستور داد که مردم را به «الرضا من آل محمد» دعوت نمایند، بدون این‌که نام شخص

خاصی را ببرند.^۱ آنان نیز شعار بسیار گمراه کننده‌ای سردادند که مردم گمان کردند آنها حقیقتاً خواهان کتاب و سنت و الرضا من آل محمد(ص) هستند.^۲ آنان برای تثبیت بنی عباس از حسن مردم نسبت به آل علی(ع) استفاده کردند. بدین جهت، وقتی بنی امیه رو به ضعف نهادند، تلاش داعیان بنی عباسی را در بلاد شرقی مخصوصاً خراسان، ملاحظه می‌کنیم. آن‌ها تبلیغ خود را به نام خاندان پیامبر(ص) شروع کردند. مردم سرزمین خراسان دعوت آنان را لیبک گفتند. چنان‌که مقدسی می‌نویسد:

«پس چون خداوند ستم و بیداد بنی امیه را بر خاندان پیامبر(ص) بدید، لشکری را که از بخش‌های گوناگون همین خراسان گرد آمده بود، به سیاهی شب تاریک بر سر ایشان فرستاد.»^۳

در این میان ابومسلم خراسانی، صرف نظر از زادگاه و ملیت او که مورد اختلاف است.^۴ بنا بر یک قولی، وی متولد سال ۷۲۰م. در قریه سفیدنج (سفیددژ) از مضافات شهر انبر بود.^۵ در میان مردم خراسان به عنوان شیعه و طرفدار اهل بیت پیامبر(ص) شناخته شده^۶ و خود نیز این باور مردم را در مواقعی تقویت می‌کرد، چنان‌که ابن اثیر می‌نویسد: «هنگامی که عید فطر فرا رسید، ابومسلم سلیمان بن کثیر را مقرر کرد تا خود و پیروانش با او نماز بخوانند و برای او منبر در اردوگاه به وجود آورده و دستور داد که نماز عید را پیش از خطبه و بدون اذان و اقامه به جا آورد، در حالی که بنی امیه خطبه را پیش از نماز خوانده، اذان و اقامه به جای می‌آوردند.^۷ پوشیدن جامه‌های سیاه برای خود و همدستانش به نشانه سوگ و عزای شهدای خاندان پیامبر(ص) و بیان فضایل اهل بیت(ع) و ظلم‌های امویان نسبت به آنان از جمله فعالیت‌های ابومسلم است که این باور مردم خراسان - شیعه دانستن وی - را تقویت می‌کرد؛ چنانچه یعقوبی از دولت ابومسلم تعبیر به (دولت بنی هاشم) کرده است،^۸

۱. جلال الدین سیوطی، تاریخ خلفاء، به اهتمام و تعلیقه محمود ریاض حلبی، بیروت، لبنان، دارالمعرفه، چاپ پنجم، ۱۴۲۱ق، ص ۲۲۷.

۲. مطهر بن طاهر المقدسی، البدء و التاریخ، بور سعید، مکتبه الثقافه الدینیة، بی تا، ج ۶، ص ۶۲.

۳. مقدسی، احسن التقاسیم، ج ۲ ص ۷-۴۲۶.

۴. جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۱۰۶.

۵. میرغلام محمدغبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۱۷۱.

۶. درحالی که در واقع ابومسلم شیعه بنی عباس بود، به شهادت رساندن عبدالله بن معاویه در هرات و سرکوب شدید و خشن قیام شیعی شریک بن شیخ در ماوراءالنهر و کشتن عبدالله بن حسن بن علی بن حسین(ع) احتمال تشیع وی را مخدوش و مردود می‌کند. (انساب الاشراف، ج ۲، ۳۲۳، نرشخی، تاریخ بخارا، ص ۸۹، مقاتل الطالیین، ص ۱۷۱).

۷. ابن اثیر، تاریخ کامل، پیشین، ج ۸، ص ۸۰۴.

۸. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ص ۱۱۲.

به تأیید همین مطلب، مورخان دیگر نیز می‌نویسد: «در عصر امویان، مردم خراسان طرفداری دودمان نبوت بودند و ابومسلم خراسانی در این راه مساعی فراوان کرده بود که لشکریان و هواخواهان ابومسلم را همواره مورخان به اسم «شیعه» نامیده‌اند.»^۱ به هر حال سرداری که نقش نخست را در نابودی امویان و روی کار آوردن عباسیان بازی کرد، از هر فرصتی برای دستیابی به اهداف خویش استفاده نمود. او از شهادت زید و پسرش یحیی بسیار استفاده برد.

قیام از شمال خراسان آغاز و به سرعت گسترش یافت و مردم خشمگین که از سراسر خراسان دور او جمع شده بودند از علاقه‌های هرات، پوشنگ، بادغیس، مرو، مرغاب، نساء ابیورد، توس، سرخس، بلخ، چغانیان، تخارستان، غور، ختلان، کش و سایر علاقه‌های نزدیک^۲ به گفته دینوری که می‌نویسد: «حداقل دویست هزارتن از اطراف خراسان با ابومسلم خراسانی بیعت کرده‌اند. و مردم آن مناطق جامه سیاه پوشیدند و نیمی از چوب‌دستی‌های خود را سیاه کردند و بر چوب‌دستی خودشان نام کافرکوب گذاشته بودند.»^۳ و از این تعداد به قول عبدالحی حبیبی که می‌نویسد: «سواره نظام در حدود صد هزار نفر اسب سوار و خرسوار او را همراهی کردند.»^۴ این بود که پس از علنی شدن دعوت ابومسلم در رمضان سال ۱۲۹ ه.ق. در ظرف تنها یک روز مردم نزدیک به شصت روستا به وی پیوستند.^۵ چنانچه در این میان تنها مردم غور، پنج هزار مرد سوار مسلح به فرماندهی امیر فولاد غوری به این قیام پیوستند.^۶ بدین جهت است که نیروی جنگی غوریان به فرمان امیر غور، امیر فولاد غوری شنسبی به کمک ابومسلم شتافتند.

«امیر فولاد غوری یکی از فرزندان ملک شنسب بن خرنک بود، و اطراف جبال غور در تصرف او بودند، چون صاحب-الدعوت العباسیه ابومسلم مروزی خروج کرد، و امراء بنوامیه را از ممالک خراسان از عاج و اخراج کرد امیر فولاد حشم غور را به مدد ابومسلم برد، و در تصرف آل عباس و اهل بیت نبی، آثار بسیار نمود، و مدت‌ها عمارت‌مندیش و فرماندهی بلاد جبال غور مضاف بدو بود.»^۷

۱. عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۸۰۴.

۲. ابوحنیفه احدثن داود دینوری، اخبار الطوال، مترجم: محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشرنی، ۱۳۷۱ ه.ش، ص ۴۰۳.

۳. همان، ص ۳۹۹.

۴. عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، صص ۷۷ و ۲۴۰-۲۳۹.

۵. ابن جریر طبری، همان، وقایع سال ۱۲۹ ه.ق.

۶. جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۳۲۴.

۷. طبقات ناصری، همان، ص ۲۳۴.

مردم گروه گروه از سرتاسر خراسان به این قیام پیوستند، مسلماً اگر مردم از ابتدا می دانستند که دعوت برای روی کار آمدن بنی عباس است، نه خاندان علی (ع) به هیچ وجه همکاری نمی کردند. به این جهت است که ابومسلم علم خون خواهی (یحیی بن زید) را برافراشت^۱ و قاتلان یحیی را کشت. مورخین در این زمینه می نویسند: فلما خرج ابومسلم یطلب بدم یحیی بن زید و یقتل قتلته و المعینین علیه من اصحاب نصر^۲.

ابومسلم که با علم کردن خاندان پیامبر (ص) روی کار آمد، پس از سقوط دستگاه خلافت ظالمانه بنی امیه و قرار گرفتن بنی عباس در اریکه قدرت در سال ۱۳۲ هـ.ق، در مقابل شیعیان و علویان ایستاد. و از طرفی شیعیان خراسان نیز از حمایتی که از ابومسلم کرده بودند، پشیمان و متوجه انحراف ابومسلم شدند، لذا در صدد مخالفت و معارضه با ابومسلم برآمدند، اما دیگر خیلی دیر شده بود، چنان که سلیمان بن کثیر از رهبران شورش خراسان به عبیدالله الاعرج بن حسین الاصغر بن امام سجاد (ع) می گوید: «بیعت ما (مشرق زمین) در جای اصلی آن (منظور ائمه و علویان) قرار نگرفت، بیا با تو بیعت کنیم. اما عبیدالله نپذیرفت و ترسید که این یک توطئه و دسیسه باشد. این خبر به ابومسلم رسید و او بعدها سلیمان بن کثیر را کشت^۳».

محبوبیت علویان در آن دوران به حدی است که اسحاق ترک نیز بعد از قتل ابومسلم در خراسان قیام کرد، در جهت جلب هواداران علوی علیه عباسیان مدعی شده بود که از اعقاب یحیی بن زید است^۴. همان گونه که المقنع مدعی خون خواهی یحیی بن زید شده بود، ادعای «برازبنده» رهبر سپیدجامگان خراسان مبنی بر اینکه او ابراهیم بن عبدالله علوی (برادر نفس الزکیه) است^۵ نیز در تعقیب همین سیاست بود. همچنین دعوت عبدالله بن اشتر علوی از نوادگان امام حسن (ع) در سیستان و سند در سال ۱۵۱ هـ.ق^۶. بدین ترتیب خیزش مردمی و کمک مردم این دیار برای ساقط کردن بنی امیه و خون خواهی یحیی

۱. شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر والاعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمیری، بیروت، انتشارات دار الکتب العربی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ هـ.ق، ج ۱۰، ص ۲۱.

۲. ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۵۴، و ابوعلی مسکویه الرازی، تجارب الأمم، ج ۳، ص ۴۷۲.

۳. گردیزی، زین الاخبار، ص ۱۲۱، جمال الدین ابن عنبه، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۲۹۳.

۴. ابن ندیم، الفهرست، ص ۶۱۵.

۵. گردیزی، زین الاخبار، ص ۲۷۴.

۶. گردیزی، همان، ص ۲۹۱، ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۲۶۸.

بن زید و شرکت در قیام ابومسلم نشان خوبی از وجود شیعیان در این سرزمین دارد.

۲. حضور وکیل و نماینده امام در افغانستان، عصر عباسیان

یکی دیگر از نشانه‌های حضور گسترده شیعیان در افغانستان، وجود سازمان وکالت در دوران حضور ائمه (ع) و در عصر عباسیان در این سرزمین است که بودن وکیل امام (ع) در یک منطقه شاهد خوبی بر تعداد کثیری از شیعیان در این منطقه است.

سازمان وکالت نهادی که در زمان امام صادق (ع) تأسیس شد تا شیعیانی که در مناطق دور زندگی می‌کردند با امام خود از این طریق ارتباط برقرار کنند. این بود که وکلای ائمه (ع) در دوران خلفای عباسی به عنوان پل ارتباطی بین شیعیان و امامان معصوم (ع) عمل می‌کردند. بدین ترتیب ائمه (ع) با همه‌ی محدودیت‌های موجود، از طریق نصب وکلا و نمایندگان، ارتباط خود را با شیعیان حفظ می‌کردند، تقویت نهاد وکالت به منظور زمینه‌سازی ورود شیعیان به عصر غیبت، یکی از نکات مهم در عصر امامت امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) و خصوصاً در زمان امام هادی و امام حسن عسکری (ع) بود.

این سازمان که به ظاهر برای جمع‌آوری و تحویل وجوه و حقوق شرعی، نظیر خمس، زکات، نذرها و هدایای شیعیان به ائمه (ع) تأسیس شده بود، به انجام سایر وظایفی که یک وکیل و نماینده امام باید عهده‌دار باشد نیز، مشغول بود که می‌توان به نقش علمی و دینی و نقش ارشادی در معرفی امام معصوم (ع) پس از رحلت امام پیشین، تحویل نامه‌های حاوی سؤالات شرعی و درخواست شیعیان از امامان به آنان دریافت و تحویل پاسخ آن‌ها به شیعیان اشاره کرد که در شرایط خلفان سیاسی، عدم امکان مستقیم امام و پیروانش، نقش مذهبی و سیاسی وکلا را افزایش داد؛ به نحوی که وکلای امام، مسئولیت بیشتری یافتند و به تدریج تجربیات ارزنده‌ای را در سازماندهی شیعیان در واحدهای جداگانه به دست آوردند و این بود که نقش ارزنده و اساسی در تثبیت موقعیت سیاسی و فرهنگی و گسترش شیعه در اقصی نقاط جهان ایفا کردند.

به جهت گسترش مناطق شیعه‌نشین، از عصر امام صادق (ع) ائمه معصومین (ع) از این روش استفاده می‌کردند، شواهد و مستندات تاریخی، بیانگر وظایف خاص وکلای ائمه (ع) از دوران امامت امام صادق (ع) به این سو، در مناطق و نواحی مختلف شیعه‌نشین خصوصاً مناطق خراسان است.

از این رو، می‌توان امام صادق (ع) را مؤسس تشکیلاتی قلمداد کرد که بعدها توانست نقش بسیار مهمی در جامعه شیعی عصر ائمه (ع) ایفا نماید؛ نقشی که در عصر غیبت صغرا، به اوج اهمیت و گسترش

رسید.^۱

از نظر آقای جباری که کتابی مستقلی در مورد سازمان وکالت به نام «سازمان وکالت و نقش آن در زمان ائمه(ع)» نوشته است، در ارتباط با منطقه خراسان، می نویسد: «از زمان امام رضا(ع) و امام جواد(ع) گزارش های داریم مبنی بر اینکه آن حضرات وکلایی در خراسان و به خصوص در برخی از شهرها داشته است.»^۲ شواهدی را در صفحات بعد می آورد که حتی قبل از این از روابط مالی شیعیان خراسان در دوران امام صادق(ع) که خود نشان از وجود وکیل و یا نماینده امام در این سرزمین حکایت دارد، نمونه بارز آن، چنانچه این روابط حتی بر حاکمان نیز پوشیده نماند، به همین جهت است که منصور خلیفه وقت عباسی مردی را به عنوان جعلی خراسانی پول داد که بگوید از خراسان آمده و می خواهد به امام تحویل دهد تا از این طریق امام و یارانش را شناسایی کند که البته این نقشه توسط امام صادق(ع) خنثی شد.^۳ این امر نشانگر وجود رابط مالی عمیق و گسترده بین امام و شیعیان خراسان و آگاهی منصور از این امر است، بنابر نقل طبری، منصور عباسی در گفتگو با عقبه بن سلم ازدی گفت: «عموزادگان ما به جز کید برای ملک ما و ایجاد خطر کاری ندارند. در فلان روستای خراسان پیروانی دارند که با آنان مکاتبه می کنند و زکات اموالشان و هدیه های از دیارشان را برای آنان می فرستند و با هدایا نوشته های شان را می رسانند»^۴ با توجه به فعالیت های پیدا و پنهان وکلای ائمه(ع) در خراسان آن روزی است که عامل منصور در خراسان از اینکه می دید خراسانیان در انتظار خروج محمد بن عبدالله (نفس زکیه) هستند، بیمناک بود.^۵ یا اینکه روایت داریم در زمان امام صادق(ع) که قومی از مردم خراسان (بدون ذکر نام و منطقه خاص) به محضر حضرت امام صادق(ع) رسیده، پیش از آنکه آن قوم از حضرت سؤالی شود، حضرت به زبان فارسی فرمود: «هرکه درم اندوزد جایش دوزخ است.»^۶

۱. محمد ابن یعقوب کلینی، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، انتشارات دار الاسلامیه، چاپ چهارم، ج ۵، ص ۱۵۰.

۲. محمدرضا جباری، سازمان وکالت و نقش آن در زمان ائمه(ع)، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ دوم، ۱۳۸۲ه.ش، ص ۱، ج ۱، ص ۱۴۳.

۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ص ۲۴۰.

۴. ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۷، ص ۵۱۹.

۵. عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون، العبر (تاریخ ابن خلدون)، ترجمه: عبدالمحد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول ۱۳۶۳ه.ش، ج ۲، ص ۲۹۷.

۶. قطب الدین سعید بن عبدالله راوندی، الخرائج والجرائح، انتشارات چاپخانه امام مهدی (عج) چاپ اول، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۷۵۳.

در جای دیگر در همین رابطه روایتی در کافی نیز از حریر بن عبدالله نقل شده است. ایشان می‌گویند: محضر امام صادق(ع) نشسته بودیم که قومی از مردم سیستان بر آن حضرت وارد شدند و در مورد درهم‌هایی که همراه داشتند از حضرت سؤال نمودند. حضرت در جواب فرمود: اگر در شهری مجاز به معامله باشد، اشکال ندارد.^۱ به هر صورت، تعبیر «قوم» در هر دو روایت، نشان از تعداد زیادی مراجعه کننده از سرزمین خراسان محضر امام دارد.

همچنین، در روایات پرشماری از منابع حدیثی شیعه آمده است که مردم خراسان به امامان شیعه، به ویژه امام جعفر صادق(ع) مراجعه کرده، از ایشان درباره مسائل دینی خود پرسش می‌کردند.^۲

یا حتی قبل از امامت امام صادق(ع) شیعیان خراسان با ائمه(ع) ارتباط مالی داشته‌اند راوندی نقل می‌کند: شخصی مکنی به اباجعفر، رسول و فرستاده شده شیعیان خراسان محضر امام(ع) بود که اموال، متاع و مسایلی در فتوی و مشورت همراه داشت، وارد کوفه شد و حرم امیرالمؤمنین علی(ع) را زیارت کرد.^۳ این شخص در واقع نماینده شیعیان بوده است که مسایل شرعی و مشورت‌هایی را شیعیان به او سپرده بودند که از امام(ع) سؤال نمایند و جوابش را از ایشان دریافت کنند. چنان‌که در جای دیگر داریم که امام باقر(ع) به رسول و فرستاده شده اهل خراسان فرمود: پدرت چگونه بود؟^۴ اینکه در روایت تعبیر «رسول» آمده نشان می‌دهد که آن شخص از باب شخصی خدمت امام نیامده بلکه از طرف شیعیان محضر امام(ع) رسیده است.

چنان‌که در جای دیگر و در روایتی از صدوق آمده است:

«مردی از اهل سیستان نزد امام باقر(ع) آمده، عرض کرد: در سرزمین ما درهم‌هایی (پول نقره مسکوک) رایج است که آن را شامی (در برخی منابع مانند تهذیب الاحکام «الشاهیه» آمده است) می‌گویند (و با درهم‌های معمولی تفاوت دارد) و به اندازه دو دانگ مخلوط دارد، یا زیادت می‌باشد، فرمود: این اشکال ندارد».^۵

۱. محمد ابن یعقوب کلینی، کافی، ج ۵، ص ۲۵۳.

۲. برای مثال ر. ک: کلینی، کافی، ج ۵، ص ۳۵۲ و ج ۶، ص ۱۱-۲۵۷ و ج ۸، ص ۱۰۲؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۱۶؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۳۷؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۹۶ و ج ۴۷، ص ۱۰۴.

۳. قطب الدین راوندی، الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۳۲۷.

۴. سید رضی الدین علی بن موسی ابن طاوس، فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، چاپ دار الذخائر قم، ص ۲۲۹.

۵. محمد بن علی ابن بابویه صدوق، من لا یحضره الفقیه، ترجمه علی اکبر غفاری و محمد جواد و بلاغی، صدر، انتشارات نشر

اگرچه در روایت نیامده است که این شخص به عنوان نماینده یا وکیل از جانب شیعیان سیستان به محضر امام(ع) رفته است؛ ولی محتوی و لحن روایت می‌رساند که این شخص از جانب شیعیان، محضر امام فرستاده شده است؛ زیرا وقتی درهم‌های شامی در این منطقه رایج شد شیعیان را به شک انداخت که آیا معامله با این درهم‌ها که با درهم‌های معمولی متفاوت است، صحیح است یا اشکال دارد؟ بدین جهت نماینده یا وکیلی را به محضر امام فرستادند تا نظر امام(ع) را در مسئله بدانند.

زمان امام باقر(ع) مردم خراسان با رهبری شیعه و نمایندگان ایشان در ارتباط بوده‌اند؛ ابوحمزه ثمالی از ازدحام جمعی از مردم خراسان گرد امام باقر(ع) در مسجد النبى(ص) در مدینه خبر می‌دهد که مسائل خود را از آن حضرت می‌پرسیدند.^۱

این‌ها نمونه اقوام و گروه‌های بودند که به صورت گروهی و یابه عنوان نماینده شیعیان محضر ائمه معصومین(ع) از سرزمین دور دست چون خراسان رسیده، ضمن عرض ارادت مشکلات‌شان را نیز مطرح می‌کردند.

از طرفی دیگر چه بسا افرادی بودند که به صورت شخصی راه‌های دور و درازی را از سرزمین خراسان طی می‌کردند تا خود را محضر امام(ع) می‌رساندند، در تفسیر عیاشی از برید بن معاویه عجلی نقل شده است که مردی از خراسان خدمت امام باقر(ع) آمد، در حالی که پاهایش ورم کرده بود رو به حضرت نموده عرض کرد: خدمت شما نیامدم مگر به خاطر دوستی و محبت نسبت به شما!^۲ یا اینکه شیعه‌ای نزد امام صادق(ع) آمد و گفت: «انی کنت فی قریه من قراء خراسان یقال لها بخارا» آنگاه مسأله‌ای درباره خمس پرسید.^۳

بنابراین به نظر می‌رسد که ائمه(ع) از بدو تأسیس شبکه وکالت، ارتباط مالی را در سرزمین خراسان داشته‌اند اما اینکه در منابع روایی و تاریخی تصریح به وکالت آنان و یا اشخاص دیگری نشده است، شاید به خاطر این بوده که هدف از تأسیس شبکه وکالت انجام امور سرّی و پنهانی بوده است.^۴

صدوق، تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۷ش، ج ۴، ص ۳۹۱.

۱. محمد ابن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۶، ۲۵۶، مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۵۷.

۲. محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر عیاشی، تحقیق: سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، انتشارات چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ه.ش، ج ۱، ص ۱۶۷.

۳. محمد ابن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۵۱۷.

۴. محمد ابن یعقوب کلینی، الکافی، پیشین، ج ۳، ص ۱۲۴.

۳. حضور علویان در مناطق مختلف افغانستان

علویان از باب انتسابشان به پیامبر اسلام(ص) و دارا بودن فضایل و سجایای اخلاقی و معنوی، نزد شیعیان که در مناطق زیادی از خراسان زندگی می‌کردند، دارای جایگاه و احترام خاص بودند و طبعاً جهت‌گیری ایشان در جریان‌های مذهبی، سیاسی و اجتماعی در جامعه بسیار مؤثر بوده است و هرچایی که علویان سکنی می‌گزیدند، قطعاً آن منطقه دارای گرایش شیعی بود.

لذا، هم علویان اکثراً شیعه مذهب بودند و هم اینکه اغلب در مناطقی مهاجرت می‌کردند که اهل آن منطقه از پیروان تشیع بودند، لذا برای این‌که بتوانیم از پراکندگی و گستردگی علویان در شهرهای خراسان پی ببریم، سراغ علویانی می‌رویم که در منابع تاریخ و انساب، به سکونت آنان در حوزه خراسان تصریح شده است. از این‌رو علویان راهنمای خوبی برای ما، جهت به دست آوردن نقاط حضور و گستردگی شیعیان در سرزمین خراسان عصر بنی‌عباس هستند.

بنابر شواهد تاریخی چنین به نظر می‌رسد، ورود علویان به خراسان از اواخر حکومت بنی‌امیه، صورت گرفته و از اولین علوی می‌توان به یحیی بن زید بن علی بن الحسین(ع) و عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب(ع) را نام برد، که غالباً این مهاجرت‌ها با استقبال مردم از خاندان پیامبر(ص) مواجه می‌شد، لذا استقبال مردم، باعث سرازیر شدن دیگر علویان به این سرزمین گردید. اینک به تعدادی از مناطق که اولین علویان در قرون اولیه اسلامی به آنجا وارد شدند اشاره کرده و ورود علویان به این نواحی را مورد بررسی مختصری قرار می‌دهیم که البته با توجه به گستره حضور و همچنین مناطق از شهرهای کوچک‌تر، با توجه به طولانی شدن بحث بدان پرداخته‌ایم.

۱/۳. گستره حضور علویان در افغانستان، عصر عباسیان

الف) حضور علویان در حوزه بلخ

بلخ، همان‌طور که ذکرش رفت، یکی از مناطق معروف خراسان است، پیش از اسلام «باختر» نام داشت و از مراکز مهم و کهن ادیان و کانون تمدن و رویش فرهنگی و ارزش خاور زمین به شمار می‌رفت، پس از ورود اسلام و اسلامی شدن آن، به نام‌های «أمّ البلاد»، «قُبّه الاسلام»، «قُبّه البلاد»، «جَنّت الارض»، «خیر التراب» و «أبر شهر خراسان» شهرت یافت و به زودی جایگاه خود را به عنوان یکی از مهم‌ترین شهرهای خراسان و مشرق زمین بازیافت.

علویان در ابتدای قرن دوم با مهاجرت حضرت یحیی بن زید بن علی بن الحسین (ع) به بلخ و شهرهای تابعه آن (جوزجان، فاریاب، طالقان، سمنگان، قندوز) وارد شدند؛ از این رو عقبای همراهان وی در صورت به همراه آوردن آنان در بلخ و اطراف باقی ماندند، هرچند در این باره منابع رجالی و تاریخی سکوت کرده‌اند. بنابر بعضی روایات تاریخی یحیی بن زید در سن هجده سالگی به شهادت رسید و فرزندی از وی باقی نماند؛^۱ البته یحیی بن زید با دختر عمویش محنه بنت عمر الاشراف بن علی بن الحسین (ع) ازدواج کرد و صاحب فرزندان هم شد ولی همه در کودکی از دنیا رفتند، که ابن حزم می‌نویسد: نسلی از اون باقی نماند مگر دختری کوچک که بعد از شهادت پدر وفات نمود.^۲ ابن بطوطه قبر این دختر را در مصر ذکر کرده و می‌نویسد: مشاهد زیادی برای اهل بیت (ع) در مصر وجود دارد که از آن جمله قبر زینب بنت یحیی بن زید بن علی (ع) است که این مشهد دارای کرامات درخشان و مشهوری می‌باشد.^۳

اولین مهاجرت علویان به بلخ، در قرن دوم، بعد از قیام یحیی بن زید سادات عمدتاً از نسل الحسین الاصفغر، فرزند امام زین العابدین (ع) هستند، حسین بن سلیمان بن حسین الاصفغر بن علی بن الحسین (ع)، نخستین فرد از علویان به شمار می‌رود که وارد بلخ شد. در واقع حسن و حسین، فرزندان سلیمان بن حسین الاصفغر، به سوی بلخ راه افتادند و در آنجا رحل اقامت افکندند و برخی از فرزندان آنان در بلخ زندگی دائمی اختیار کردند.^۴

ابن طباطبا در کتاب «مهاجران آل ابوطالب» ذکر اسامی سادات واردین به بلخ را به ده‌ها تن از اولاد امام حسن بن علی بن ابی‌طالب (ع) و پس از آن برخی از فرزندان حسن بن حسن و همچنین ذکر ده‌ها تن اسامی واردین به بلخ از اولاد امام حسین (ع) و سپس فرزندان امام محمد باقر (ع) از جمله اولاد امام موسی کاظم (ع) را ذکر نموده است.^۵

دسته دیگری از سادات، از نسل جعفر بن حجه بن عبیدالله الاعرج بن امام زین العابدین (ع) هستند. فرزندان عبیدالله اعرج، برخی به امارت مدینه الرسول در حجاز دست یافتند و شماری پس از مهاجرت به

۱. سید جمال الدین احمد بن عنبه، عمده الطالب فی انساب ابی‌طالب، دار مکتبه الحیاه، بیروت، ۱۴۰۷ق، ص ۲۵۸

۲. ابو محمد علی بن احمد بن حزم اندلسی، جمهره انساب العرب، بیروت، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۲۳ق، ص ۵۶

۳. ابن بطوطه، الرحله، ص ۲۰۶؛ سید محمد باقر حجتی، تاریخ شیعه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵ش، ص ۲۸۱

۴. سید جمال الدین احمد بن عنبه، عمده الطالب فی انساب آل ابی‌طالب، بیروت، دارالمکتبه الاحیاء، بی تا، ص ۳۴۵.

۵. ابن طباطبا علوی، مهاجران آل ابوطالب، یک جلدی، ص ۱۶۳.

بلخ توانستند در آنجا به نقابت (رهبری و تصدی امور علویان) و حکومت برسند.^۱
حسین بن عبیدالله اعرج وارد بلخ شد و در آنجا برای همیشه اقامت گزید. یکی از نوادگان وی، ابوالحسن بلخی علی بن ابی طالب است که اکنون بارگاهی معروف دارد که نزد برخی مردم محل، به عنوان روضه علی بن ابی طالب شناخته می‌شود. درباره سلسله نسب صاحب روضه شریف بلخ در مزار شریف آمده است:

ابوالحسن بلخی علی بن ابی طالب الحسن النقیب ببلخ بن ابی علی عبیدالله بن ابی الحسن محمد الزاهد بن ابی علی بهرات بن ابوالقاسم علی بن الحسن ابی محمد بن الحسین (الاصغر).^۲
در برخی منابع با مقداری اختلاف این گونه گزارش شده است:
ابی الحسن علی بن ابی طالب بن عبیدالله بن علی بن حسن بن حسین بن جعفر بن عبیدالله بن حسین اصغر بن علی بن حسن السبط.^۳
ممکن است دست کم، الحسن السبط، در واقع الحسین السبط بوده است و نویسنده به اشتباه این گونه در آورده است.

ب) حضور علویان در حوزه سیستان

در عصر عباسیان، تهدید و فشارهای روحی و روانی بر آل ابی طالب و اقبال خراسانیان موجب شد تا تعدادی زیادی از علویان به خراسان و از جمله سیستان مهاجرت نمایند که به عنوان نمونه از علویان که در سرزمین سیستان در این عصر مهاجرت نموده‌اند اشاره می‌گردد.
از جمله علوی به مرکز سیستان مهاجرت کردند، نوادگان حضرت زینب(س) و عبدالله بن جعفر به نام حسن بن قاسم بن علی بن محمد ابن عبدالله الزینبی.^۴ فخر رازی خبر از حضور عباس بن محمد معروف به «الطلل» از نوادگان زید بن علی به سیستان می‌دهد، حضور او در سیستان به گونه‌ای بود که او

۱. علی بن محمد العلوی العمری، المجدی، ص ۲۰۳.

۲. سید جمال الدین احمد بن علی الحسینی ابن عنبه، همان

۳. سید عبدالرزاق کمونه، آرامگاههای خاندان پاک پیامبر، پیشین، ص ۷۷؛ محمد علی مدرس تبریزی، ریحانه الادب، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۶۵، ج ۸، ص ۱۲۷، جمال الدین احمد بن عنبه، الفصول الفخریه، تحقیق میر محمد هاشم محدث، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶ش، ص ۱۸۱-۱۸۰

۴. ابراهیم بن ناصر ابن طباطبا، منتقله الطالبیه، قم، مکتبه الحیدریه، چاپ اول ۱۳۷۷ش، ص ۱۸۰.

را به سیستانی بودن می‌شناختند، شجره او این‌گونه بیان شده است: عباس بن محمد بن قاسم بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین (ع).^۱ ابن حزم اندلسی (م ۴۵۶هـ.ق) به حضور وزندگی نوادگان امام حسن (ع) در سیستان اشاره می‌کند، حسن و جعفر از فرزندان عیسی بن محمد بن القاسم بن حسن بن زید در سیستان زندگی می‌کردند.^۲ زید فرزند امام حسن (ع) است و جعفر و حسن با پنج واسطه از اولاد امام حسن (ع) محسوب می‌شوند، شیخ طوسی در رجال جدشان محمد بن القاسم بن الحسن بن زید را از اصحاب امام صادق (ع) شمرده است.^۳

یکی دیگر از مناطق سیستان که علویان در آنجا حضور داشته شهرهای بُست و رُخج از توابع سیستان است، نخستین دسته از سادات که وارد بُست شدند، سادات موسوی و از نسل امام موسی کاظم (ع) بودند. نویسنده کتاب المجدی فی انساب الطالبیین آورده است که: «وَوَقَعَ مِنْ بَنِي حَمَزَةَ بْنِ مُوسَى الْكَاطِمِ قَوْمٌ أَلَى دَامغان وَ بُست هرات»^۴ تعبیر «قوم» قطعاً نشان از تعداد زیادی از آن‌ها حکایت دارد.

علوی دیگر، که به سوی سیستان و بُست مسافرت کرد ابومحمد حسن از فرزندان امام حسن مجتبی (ع) است؛ ولی از سرنوشت او خبری در دست نیست و بیشتر اقوام وی به طبرستان (مازندران) مهاجرت کردند و توانستند در قرن سوم در شمال ایران حکومت علوی را تشکیل دهند که به نام علویان طبرستان معروف شدند.^۵

اسناد تاریخی حکایت از ورود تشیع در همان قرن اول به رُخج (قندهار کنونی) دارد؛ به جهت وجود همین زمینه مساعد و حضور هواداران علویان بود که عبدالله اشتر بن محمد بن عبدالله بن الحسن المجتبی (ع) پس از قیام برعلیه سلطه عباسیان و شکست خوردن از آنان، از کوفه به سوی سیستان و شهر رُخج فرار کرد، وی آنجا را مکانی مناسبی برای پنهان شدن و سکونت یافت و از خطر سلطه عباسیان در

۱. فخرالدین الرازی، الشجره المبارکيه فی انساب الطالبیه، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم، کتابخانه آیت ا... مرعشی نجفی، چاپ اول ۱۴۰۹هـ.ق، ص ۱۳۵.

۲. ابو محمد علی بن احمد ابن حزم اندلسی، جمهره انساب العرب، ص ۴۰.

۳. محمد بن حسن طوسی، رجال طوسی، ص ۲۹۳.

۴. ابوالحسن، سیدعلی بن محمد العمری النسابة، المجدی فی الانساب الطالبیین، تحقیق محمد مهدوی دامغانی، قم، کتابخانه مرعشی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۱۸.

۵. ابوالحسن، سیدعلی بن محمد العمری النسابة، المجدی فی الانساب الطالبیین، همان، ص ۱۲۸.

امان ماند و مدتی در آنجا اقامت گزید و مقاومت کرد.^۱ و در قرن سوم شاهد مهاجرت شیعیان از نسل عمر بن علی (ع) و سادات حسینی از نسل امام زین العابدین (ع) در رخج هستیم.^۲ از جمله دیگر شهرهای مهم ناحیه سیستان، شهر غزنین است، این شهر به خاطر حضور گسترده شیعیان در آن و همچنین دوربودن آن از مرکز خلافت، از مناطق مناسب برای پناه گرفتن علویان در آن بوده است، علویان غزنین به طور عمده که خود گویای حضور گسترده شیعیان در آن است.

در حدود قرن سوم سادات علوی نسب که عمدتاً از نسل عمرالاطرف^۳ سرزمین عرب را به قصد زابلستان ترک و وارد شهر غزنه شده‌اند، یکی از نسب‌شناسان می‌نویسد:

در غزنه یکصد نفر از اولاد عمر بن علی بن ابی‌طالب (ع) حضور دارند؛ بزرگ و رئیس آنان، ابوعلی بن عبد الله بن جعفر بن محمد عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی‌طالب (ع) و برادرش، محمد بن علی است.^۴

از علویان معروف دیگر، عبدالله بن محمد از اولاد حسین بن جعفر الملک فرزند عبدالله بن محمد بن عمر اطرف می‌باشد و فرزندان ابو عبدالله داود بن جعفر و اسماعیل الاصر و عبدالرحمن و ابوالقاسم بن جعفر المولتانی که در غزنه ساکن و دربین‌شان نساب و نقیب داشتند.^۵ که این فرد اخیر ابوالقاسم، در منابع نسبش این‌طور آمده است، ابوالقاسم بن حسین بن عبدالله بن حمزه بن قاسم بن جعفر بن عقیل بن جعفر الملک المولتانی بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی (ع) می‌باشد که در زمان حیات

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۹۶.

۲. ابی الحسن العبیدی، تهذیب الانساب ونهایه الاقباب، ص ۳۰۰، علی بیهقی ابن فندق، لباب الالباب فی الاقباب والاعقاب، تحقیق: سید مهدی رجای، قم، مکتبه مرعشی، ۱۴۰۵ ه.ق، ج ۲، ص ۶۱۵.

۳. سادات عمری‌علوی به آن دسته از سادات گفته می‌شود که به واسطه عمر فرزند امیرالمؤمنین (ع) به ایشان منتسب می‌گردند. (فخرالدین الرازی، الشجره المبارکه فی انساب الطالبیه، ص ۲۴۵)

۴. علی بیهقی ابن فندق، لباب الالباب فی الاقباب والاعقاب، پیشین، ج ۲، ص ۷۲۸

احتمال دارد که محله خواجه میری که به صورت خواجه عمری می‌نویسند و یکی از محلات معروف غزنین است، به دلیل حضور گسترده سادات علوی از نسل عمرالاطرف، به آن اسم معروف شده باشد، و چون به سادات، میر، خواجه و شاه نیز گفته می‌شد، امروز خواجه میری یا خواجه عمری خوانده می‌شود.

۵. عزالدین ابی‌طالب اسماعیل بن حسین المروزی الازورقانی، الفخری فی انساب الطالبیین، قم، کتابخانه، آیت الله مرعشی نجفی، چاپ اول ۱۴۰۹ ه.ق، صص ۱۷۸-۱۷۷.

خود در غزنه نقابت و فرمانروایی داشته است.^۱

بدیهی است که این موقعیت اجتماعی و سیاسی ابوالقاسم گویای گسترده‌گی و تعداد زیادی از علویان و سادات در آن ناحیه است.

یکی از مناطق حضور علویان در منطقه مهم سیستان شهر کابل بوده است، چنانچه منابع متعدد ورود علویان و شیعیان را حدوداً از ابتدای قرن دوم به منطقه کابل ذکر کرده‌اند؛ اولین علوی که به کابل عزیمت کرد و در آنجا مستقر شد شاید عبدالله اشتر باشد، عبد الله اشتر بن محمد نفس الزکیه بن عبدالله بن حسن بن امام حسن بن علی (ع) معروف به سید حسنی که با چهار واسطه به امام حسن مجتبی (ع) می‌رسید تنها امام زاده حسنی شهر کابل است.^۲ او بعد از شهادت پدر (محمد نفس زکیه) متواری شد و ابتدا در سند و سپس به کابل رفت و به «اشتر الکابلی» مشهور شد، او چندی بعد در کابل و در جبال به نام «علج» به اتفاق برادرش ابراهیم به شهادت رسید و سرش را جدا کرده و به عنوان تحفه نزد منصور عباسی فرستادند. از عبدالله اشتر دو فرزند ذکور به نام حسن درج و محمد باقی ماند که محمد در کابل از بانوی کابلی به نام «آمنه» به دنیا آمد که بعد از شهادت پدر او را نیز همراه سربریده پدرش به مدینه بردند.^۳ او سپس از مدینه به قم آمد و در آنجا فوت کرد، از برادرش محمد اشتر فرزندی به دنیا آمد که به «حسن الاعور» معروف شد که در زمان معتز عباسی به شهادت رسید و فرزندانش در بلخ و بخارا زندگی می‌کردند^۴ و همچنین گروهی از سادات غزنین که به سادات «شعب حمار» معروف بودند، خود را به اعقاب محمد بن عبدالله اشتر کابلی منسوب می‌کردند.^۵

در کابل امام زاده دیگری به نام صالح بن امام موسی کاظم (ع) و سید علی اصغر معصوم فرزند امام باقر (ع) وجود دارد، اگرچه در صحت انتساب آن شاید تردیدی وجود داشته باشد.^۶ اما نفس چنین زیارتگاهی حکایت از حضور علویان و تشیع در این سرزمین حکایت دارد.

۱. علی بیهقی ابن فندق، لباب الالباب والاعقاب، ج ۲، ص ۶۱۷.

۲. علی بیهقی ابن فندق، لباب الالباب والاعقاب، ج ۲، ص ۲۹۴.

۳. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، پیشین، ص ۲۶۸.

۴. سید مهدی رجایی، المقبول من آل ابی طالب، قم، مؤسسه عاشورا، ۱۳۸۵ ه. ش. ج ۱، صص ۵۷-۵۴، سیدحسین بن عبدالله حسینی سمرقندی، تحفه الطالب، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ص ۲۷.

۵. سیدمهدی رجایی، همان، ص ۸۷.

۶. عبدالمجید ناصری داودی، تاریخ تشیع در خراسان عهد تیموریان، ص ۱۹۸.

ج) حضور علویان در حوزه هرات

یکی از مناطق وازحوزه‌های که از آغاز ورود اسلام زمینه پذیرش تشیع را داشت و مردم آن سرزمین از جمله محبین که دل در گرو خاندان عصمت و طهارت داشتند، هرات بود. جغرافی‌دان محلی به نام ابوالقاسم جیهانی در قرن چهارم و از اهالی سیستان، مناطقی از شهرهای چون: «پوشنگ، بادغیس، گنج رستاق، مرو رود، طالقان، جوزجانان، ذره، سال، استلخ، غرجستان، غور، سرخس، نساء، فراه، قهستان، قاین، طبرس و خوره را جزو نواحی هرات نام برده است.^۱

شهر هرات، از جمله شهرهای مشرق زمین به شمار می‌رود که در موارد فراوان به عنوان گذرگاه سادات به شمال خراسان و آسیای میانه عمل کرده است و شماری از علویان یا دودمان‌هایی از آنها برای رسیدن به بلخ، سمرقند، جوزجان، طالقان و بخارا مدتی در هرات اقامت گزیده‌اند و سپس بدان نقاط رهسپار شده‌اند. شماری از آنان نیز پس از اقامت در هرات، فرزندان و بستگان خود را به دعوت مردم نواحی یاد شده یا برای بسط تشیع بدان نواحی فرستاده‌اند؛ از ساداتی که در هرات بوده، حضرت ابوالقاسم بن امام جعفر صادق (ع) می‌باشد که از طرف پدر بزرگوارش مأموریت تبلیغی در هرات داشته است.^۲

ابن عنبه، صاحب روضه معروف مرکز بلخ، ابوالحسن علی بن ابی طالب را از جمله ساداتی معرفی می‌کند که برخی از اجداد وی نخست وارد هرات شده بودند. فرزندان وی پس از مدتی به شمال کشور مهاجرت کردند و یکی از آنان در بلخ به نقابت رسید و پس از مرگ وی مرقدی با شکوه بر مزارش ساختند. وی نزد برخی از مردم به عنوان خلیفه چهارم و امام اول شیعیان، حضرت علی بن ابی طالب (ع) شهرت یافت.^۳

از جمله علویانی که به هرات مهاجرت کرده و در آنجا اقامت گزیدند، شماری از نسل امام زین‌العابدین (ع) هستند که در منابع نسب‌شناسی به عنوان «بنی الحسین الشهید» یاد شده‌اند. نخستین فرد از خاندان سجادی، حسین فرزند جعفر الحجه بن عبیدالله الاعرج بنی الحسین الاصغر بن زین‌العابدین بن الحسین (ع) بود که از حجاز رهسپار شمال خراسان شد و معلوم نیست که فرزند یا نوادگان وی در چه

۱. ابوالقاسم بن احمد جیهانی، اشکال العالم، ترجمه: علی بن عبدالسلام کاتب، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۹۸ ه.ق، صص ۱۷۷-۱۶۷.

۲. سیداصیل‌الدین عبدالله واعظ، مقصد اقبال سلطانیه و مرصد الاممال خاقانیه، تصحیح: نجیب مایل هروی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱ ه.ش، صص ۱۳، علی اکبر تشیید، قیام سادات علوی، تهران، انتشارات بنگاه مجله تاریخی اسلام، ۱۳۳۱ ه.ش، صص ۱۲۸.

۳. جمال‌الدین احمد بن عنبه، الفصول الفخریه، صص ۱۸۱، سیدعلی بن محمد العمری، المجدی فی انساب الطالبیین، صص ۲۶۵، ۱۱۸.

زمانی از شمال به هرات انتقال یافتند. قدر مسلم آن که ابوعلی عبیدالله بن ابوالقاسم علی بن الحسن ابی محمد بن الحسین، یکی از نوادگان حسین اصغر، در هرات بوده و در آنجا زندگی کرده است.^۱ وی در واقع با شش واسطه به امام سجاد(ع) می‌رسد. می‌توان او را از کسانی دانست که در قرن سوم در شهر هرات، به فعالیت دینی و راهنمایی مردم اشتغال داشته است.

نکته پایانی فصل: حضور فرقه‌های شیعی در هریک از این دوره‌ها

تشیع به عنوان مذهبی که پیروی از اهل بیت(ع) را بر خود وظیفه می‌داند، تحت تأثیر عوامل مختلفی از جمله: تحولات سیاسی و اختلاف کلامی و تفاسیر شخصی و سلیقه‌ای از مقام امامت و انحراف از مسیر امامان معصوم(ع) در گذر زمان دچار انشعابات گریز که خراسانیان نیز شاهد این گرایش‌های شیعی در هنگام ورود اسلام و بعد از آن بوده است.

الف) حضور شیعیان امامیه، عصر خلفای راشدین، بنی امیه و دوره اول بنی عباس

آنچه که در راستای رشد و گسترش تشیع امامی، در حوزه خراسان ارتباط دارد؛ آن است که اندیشه این نوع تشیع، از همان قرن نخست هجری و همزمان با فتوحات و نیز هجرت علویان، قبایل و خاندان‌های شیعی و از همه مهم‌تر هجرت امام رضا(ع) به خراسان، این نوع گرایش تشیع به خراسان راه یافت و بیش از سایر فرق شیعی رشد و گسترش پیدا کرد، یکی از پژوهشگران تاریخ تشیع، درباره ورود و مستقر شدن تشیع امامی در سرزمین خراسان به نکته ظریفی اشاره کرده و می‌نویسد: «گرچه بعضی از محققان درباره نوع تشیع مردم خراسان معتقدند که تشیع آنان، تشیع اعتقادی نبوده است؛ ولی به طور قطع نمی‌توان منکر وجود شیعیان اعتقادی در خراسان شد؛ به خصوص که در میان اصحاب ائمه(ع)

^۱ جمال الدین احمد بن عنبه، الفصول الفخریه، ص ۱۸۱، در المجدی فی النسب الطالیین، ص ۲۰۳ آمده است که جعفر الحجه، فرزندی به نام ابوعبدالله الحسین داشت و از او دختری به نام زینب بود که با فردی به نام علوی عمری بلخ ازدواج کرد و از نسل آن دو، شمار زیادی در بلخ و هرات هستند.

تعدادی از اهالی خراسان وجود داشته‌اند؛ که طبعاً بایستی امامت آنان را پذیرفته باشند. حاکی از وجود تشیع اعتقادی در خراسان است. این زمینه‌ها، فعالیت سازمان وکالت را به مرور میسر نمود.^۱

اگرچه در ظاهر، تاریخ دقیق برای پیشینه شیعیان دوازده امامی در خراسان وجود ندارد، از این رو معلوم نیست که شیعیان امامیه از چه زمانی فعالیت‌های خود را در این منطقه آغاز کرده‌اند، بسیاری از منابع شیعی تصریح دارند که شیعیان دوازده امامی خراسان مقارن حضور امام رضا(ع) در طوس به حضور ایشان رسیده‌اند.^۲ و از طرفی دیگر از آنجا که امام رضا(ع) در سال‌های «۲۰۳-۲۰۱هـ.ق» در خراسان حضور داشتند معلوم می‌گردد که شیعیان بسیار قبل از ایشان در منطقه بوده‌اند، چه اینکه شیعیان امامی جزء منشعب شده نحله‌های دیگر شیعه نیستند، این نکته زمانی بهتر درک می‌شود که به شاگردان خراسانی تبار ائمه(ع) نظیر ابو خالد کابلی توجه کنیم، گرچند ابو خالد کابلی در ابتدای امر، به سوی محمد حنفیه فرزند امیرالمؤمنین علی(ع) رهنمون گردیده، طریقه و مذهب کیسانیه را در پیش گرفت.^۳ اما، به زودی راه حق حقیقت را یافته، با اعتقاد کامل به امامت امام سجاد(ع) جزء یاران و شاگردان و از جمله حواریون آن امام همام قرار می‌گیرد.^۴ و با همین اعتقاد راه دیار خویش را در پی می‌گیرد.

در دوره‌های بعد که عصر حضور امام باقر و امام صادق و امام کاظم و امام رضا(علیهم السلام) است، توجه کنیم، حضور پررنگ فرهنگی امام باقر و امام صادق(ع) به این نتیجه می‌رسیم که این دو امام بزرگوار از فضای به وجود آمده از انتقال قدرت (اموی به عباسی) به خوبی استفاده کرده و به تربیت شاگردان بسیاری از سرزمین خراسان پرداخته است، که در این میان از اصحاب امام باقر(ع) امام صادق(ع) دوازده راوی باوصف خراسانی^۵ و چند راوی دیگر باوصف سیستانی^۶ دیده می‌شود. و در مراحل بعد، در میان اصحاب امام کاظم(ع) تنها یک راوی با وصف بلخی به چشم می‌خورد.^۷ احتمالاً علت کاهش قابل ملاحظ

۱. محمد رضا جباری، سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه(ع)، ص ۱۳۱.

۲. محمد بن یعقوب ابن اسحاق کلینی، اصول کافی، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ه.ش، چاپ پنجم ج ۱، ص ۸۸ و ج ۸، ص ۲۳۰.

۳. محمد بن حسن طوسی، رجال طوسی، ج ۱، ص ۳۳۷، سید ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۱۳۴.

۴. محمد بن حسن طوسی، رجال طوسی، ج ۱، ص ۴۱، محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۷۲، محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۸۸.

۵. طوسی، رجال، صص ۲۶۱-۱۴۹.

۶. طوسی، همان، صص ۱۵۰، ۱۸۱، ۲۵۱.

۷. طوسی، همان، ص ۳۵۱.

صحابه خراسانی امام کاظم(ع) شاید انحراف به سوی دیگر فرقه‌های تشیع مانند اسماعیلیه و یا فتحیه بوده است.

پس در این صورت، حضور شیعیان امامی خصوصاً در عصر امام رضا(ع) خیلی گسترده‌تر از زمان‌های قبل بوده و یک روند رو به رشد داشته است چنانچه در میان اصحاب امام رضا(ع) نه‌راوی موصوف به خراسانی، دو راوی باوصف هروی، و یک راوی باوصف پوشنگی آمده است.^۱ و این بدان معناست که شیعه به ویژه تشیع امامی، تا آخر عصر اول عباسی، قبل از دولت‌های محلی در حوزه خراسان، در حال گسترش و جا به جایی بوده‌اند.

ب) حضور شیعیان کیسانیه، عصر خلفای راشدین، بنی امیه و دوره اول بنی عباس

سؤال اساسی در مورد کیسانیه این است که فرقه کیسانیه با وجود انشعابات متعدد اولیه، چنانچه فرقه‌های انشعابی از کیسانیه را بیش از یازده مورد شمرده‌اند.^۲ آیا به سرزمین‌های دوری چون خراسان نیز راه یافته‌اند یا خیر؟

بنابر گزارش‌های تاریخی، در سال ۹۸هـ.ق، «سلیمان بن عبدالملک اموی» که از شورش علویان (پیروان محمد حنفیه) در هراس بود، ابوهاشم فرزند محمد حنفیه را نزد خود فرا خواند و سپس مسمومش کرد، ابوهاشم که احساس کرد عمرش به پایان رسیده، خود را به دهکده «حُمیمه»^۳ در سرزمین «شُرَات» رساند و ضمن واگذاری امامت به «محمد بن علی بن عباس» اسرار علویان «کیسانی‌ها» را برای او فاش کرد و او را به ساقط کردن بنی‌امیه تشویق نمود و خود در همان‌جا از دنیا رفت.^۴

بنابراین با توجه به مطالب مطروحه فوق‌الذکر، این نکته را نباید از نظر دور داشت که شاخه «راوندیه» یکی از فروع کیسانیه به حساب می‌آید، این شاخه کیسانی معتقد بود که «ابوهاشم» امامت را

۱. طوسی، رجال، صص ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۹۶ و ۳۹۷.

۲. ابی‌الحسن علی بن اسماعیل اشعری، مقالات الاسلامیین، بیروت، دارصادر، ۱۴۲۹هـ.ق، ص ۱۸.

۳. «حُمیمه» قریه ای است در سرزمین «شُرَات» در اطراف شام که پایگاه بنی عباس بوده است. (باقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۰۷)

۴. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۲۹۷-۲۹۶، مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۳۸، بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۷۵، طبری، تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۶۴۵.

به «محمد بن علی عباسی» وصیت نموده است. براساس همین وصیت، این فرقه کیسانیه از طرفداران عباسیان گردیدند و به آنها پیوند خوردند.^۱ بنی عباس از سازمان و تشکیلات کیسانیه و نقبای کیسانیه برای نشر دعوت خود و کسب قدرت استفاده‌های فراوانی بردند.^۲

در جریان قیام عباسیان، مخصوصاً در خراسان به عباسیان پیوستند و جریان انقلاب خراسانی-عباسی، به رهبری ابومسلم خراسانی را به راه انداختند که در پیروزی و تشکیل دولت عباسی نقش فعالی داشتند. در ذیل به چند نمونه از رد پای کیسانیه در خراسان اشاره می‌کنیم.

الف) شخصی به نام «اسحاق ترک» که در ماوراء النهر و خراسان فعالیت داشتند، به فرقه «رزامیه» گرایش داشت، برخی را عقیده بر آن است که ریشه رزّامیه به «کیسانیه» می‌رسد.^۳

ب) برخی گزارش‌های تاریخی گویای آن است که: ابوهاشم عبدالله مردم را به «آل علی» دعوت می‌کرد^۴ و در خراسان پیروانی داشت که دلالت بر حضور تشیع در حدود سال ۱۰۰ قمری در این نواحی می‌کند، چنانچه بعضی مورخین نوشته‌اند که: «ابوهاشم به شیعیان خود اهل خراسان و عراق که نزد او رفت و آمد داشتند خبر داده بود که این کار (خلافت و امامت) به فرزندان محمد بن علی خواهد رسید.»^۵ از این شواهد می‌توان چنین استفاده کرد که برخی از داعیان فرقه کیسانیه به سرزمین خراسان راه یافته و با انتشار خبر وصیت «ابوهاشم» به امامان عباسی، با عباسیان هم‌نوا شده و با همکاری هم، انقلاب عباسی-خراسانی را بر ضد امویان به راه‌انداختند، بنابراین وقتی شیعه عباسی گفته می‌شود، هم عباسیان را شامل می‌شود و هم کیسانیان را، البته این پیوند چندان ادامه نیافت و اهداف درونی عباسی با قتل طرفداران ابوهاشم فاش شد، زیرا عباسیان فقط در پی استفاده از نام علویان در خراسان بودند، عباسیان همان‌طور که از حرکت زید بن علی و پس از آن یحیی بن زید در خراسان سوء استفاده کردند؛ از

۱. شهرستانی، الملل والنحل، ج ۱، صص ۱۷۶-۱۷۵.

۲. عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون، العبر تاریخ ابن خلدون، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۳ ه.ش، ج ۲، ص ۲۷۲، علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۴۴ ه.ش، ج ۲، صص ۲۴۳-۲۴۱.

۳. ابی خلف سعد بن عبدالله اشعری قمی، المقالات و الفرق، تصحیح: محمدجواد مشکور، تهران، مطبعه حیدری، ۱۹۶۳ م، صص ۶۵-۶۴.

۴. جعفر مرتضی عاملی، الحیاه السیاسیه للامام الرضا(ع) درسه و تحلیل، بیروت، مرکز الاسلامی للدراسات، ۱۴۳۰ ه.ق، ص ۳۷.

۵. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۳، ص ۲۵۴.

تلاش‌های کسانی که به طرفداری از جانشین ابوهاشم بن محمد بن حنفیه در خراسان فعال بودند، سوء استفاده کرده و سپس به قتل و نابودی آنان کوشیدند.^۱

بنابراین:

اولاً: با پیروزی عباسیان، روزگار کیسانیه سر آمد و دوره افول آنان نه تنها در خراسان که در جاهای دیگر نیز فرا رسید، البته این به دین معنی نیست که در اعصار بعد، افراد معتقد به امامت محمد حنفیه در خراسان نبوده است.

ثانیاً: با یک جا شدن کیسانیه و عباسیان، دولت عباسی شکل گرفت و شیعه کیسانی کاملاً در بین عباسیان ذوب شد به نحوی که امروزه دیگر کسی به عباسیان شیعه نمی‌گویند.

ج) حضور شیعیان زیدیه، عصر خلفای راشدین، بنی امیه و دوره اول بنی عباس

شکی نیست که سرزمین خراسان از همان آغاز ورود اسلام در این سرزمین، به گرایش شیعی مشهور و معروف بوده است؛ زیرا با فاصله اندکی از شهادت زید، که در میان همراهان او شمار قابل توجهی خراسانی وجود داشت،^۲ این بود که تاریخ‌نگار مسلمان یعقوبی، واکنش مردم خراسان را بعد از شهادت زید(ع) این‌گونه بیان کرده است: «هنگامی که زید به شهادت رسید، در میان شیعیان خراسانی حرکتی پدید آمده به آن‌ها متمایل شدند علویان نیز جرایم اموی‌ها را در حق آل رسول(ص) برای مردم بیان می‌کردند، در این میان شهری نبود مگر آن که این خبر فضای آن را آکنده بود.»^۳ با توجه به همین آمادگی مردم خراسان است که بسیاری از اصحاب و یاران زید، به فرزندش یحیی توصیه نمودند که به خراسان مهاجرت نموده و پرچم قیام را در آنجا برافرازد.^۴ همان‌گونه که مهاجرت حضرت یحیی به خراسان و قیام تاریخی وی با همراهی بسیار باشکوه و گرم مردم آن سامان روبه‌رو گشت، شهادت وی نیز بازتاب گسترده‌ای به دنبال داشت.^۵ اما از آنجایی که تا زمان قیام حضرت یحیی در سال ۱۲۵ قمری،^۶ مذهب «زیدیه» وجود خارجی

۱. رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۳۶۵.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۹۱.

۳. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۹.

۴. ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۲۸.

۵. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۱۳، طبری، تاریخ طبری، ج ۷، صص ۲۲۸-۲۳۰.

۶. طبری، تاریخ طبری، پیشین، ج ۷، ص ۲۲۸.

نداشته و یا حداقل ساختار یک مذهب مستقل به خود نگرفته، نمی توان ارتباط مستقلی بین دیار خراسان و گرایش شیعی - زیدی به دست آورد. حتی مذهب زیدیه را در خراسان عصر انقلاب ابومسلم نمی توان به صورت یک گرایش شیعی مطرح و مورد بررسی قرار داد، به خصوص که هیچ گونه گزارشی در مورد گرایش زیدی مردم خراسان، در منابع عصر انقلاب عباسی وجود ندارد، نه تنها تا آن زمان «زیدیه» به شرق اسلامی نرسیده بود؛ بلکه حتی تا سال های بعد، حوزه فعالیت زیدیه در مشرق از حوزه طبرستان فراتر نرفت.^۱ مگر آنکه ثابت نماییم که هنگام مهاجرت یحیی به خراسان جمعی از پیروان کوفی زید شهید وی را همراهی نموده و نخستین هسته زیدیه در خراسان را پایه گذاری نموده باشند، در مجموع، شاید بتوان گفت که حضور زیدیه در حوزه خراسان، همزمان با حضور حضرت یحیی (ع) در منطقه خاص بلخ و جوزجان بوده است، قیام او در آنبار جوزجان، از نخستین گام های جمعی زیدیه در این حوزه به حساب می آید.^۲

از قیام یحیی بن زید به بعد به نظر می رسد زیدیه وضعیت رو به رشد را داشته باشد، زیرا ابومسلم با دفن حضرت یحیی (ع) با دلجویی از شیعیان زیدی، آنان را به حرکت دوباره وا داشت و از طرفی دیگر بنابر نظر قطب الدین راوندی: در این عصر، افرادی را سراغ داریم که با گرایش به مذهب زیدیه که در بعضی نقاط خراسان وجود داشته اند.^۳

لذا مهاجرت زیدیه به خراسان، زمانی معین ثبت نشده است و ظاهراً در فاصله زمانی متعدد صورت گرفته و احیاناً در دسته های کوچکی انجام یافته است. اما برخی گزارش ها حکایت از آن دارد که از قرن دوم به بعد، سادات و علویان به سوی خراسان خصوصاً شهر بلخ مرکز قیام زیدیه سرازیر گردیده اند که اغلب آن ها از نسل «الحسین الاصغر» فرزند امام سجاد (ع) بودند.^۴ از بین عالمان نیز گفته شده که «مقاتل بن سلیمان بن بشیر بلخی (م ۱۵۰هـ.ق)» گرایش زیدی داشته است. او از قبیله ازد و از اعلام مفسرانی بود که در بلخ کرسی تدریس داشت که در پایان عمر در بصره

۱. طبری، تاریخ طبری، پیشین، ج ۹، صص ۲۷۳-۲۷۱، ابن ندیم، الفهرست، پیشین، ص ۲۴۰.

۲. رسول جعفریان، اطلس شیعه، ص ۱۷۲.

۳. قطب الدین سعید بن عبدالله راوندی، الخرائج والجرائح، انتشارات چاپخانه امام مهدی (عج) چاپ اول، ۱۴۰۹ق. ج ۲، ص ۶۱۰، محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد، تحقیق و تصحیح: محسن بن عباسعلی کوچه باغی، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.، صص ۲۵۰-۲۴۹.

۴. علی بن محمد العلوی العمری، المجدی فی انساب الطالبین، تحقیق: احمدالمهدوی الدامغانی، اشراف: سیدمحمود مرعشی، قم، مکتبه المرعشی النجفی، ۱۴۰۹ق. ص ۲۰۳.

آمد و در این شهر در سال ۱۵۰ قمری از دنیا رفت، ابن ندیم او را از زیدیه و محدثین و قراء شمرده است.^۱

نتیجه گیری

با توجه به مستندات و یافته‌ها در این فصل، به این نتیجه رسیدیم که اگرچند تاریخ ورود شیعه با توجه به مستندات که در فصل قبل ذکر گردید، همزمان با ورود اسلام در افغانستان صورت گرفته است اما در این فصل به این نکته اشاره کردیم که از زمان خلافت امام علی (ع) با منصوب کردن خواهرزاده اش جعه به عنوان حاکم خراسان، از این به بعد بود که نشانه‌های از فعالیت‌های شیعیان در نواحی مختلف این سرزمین به چشم می‌خورد که از نشانه‌های بارز وجود شیعیان؛ شرفیابی حاکم غور و مرو محضر امام علی (ع) منصوب شدن حاکم توانمندی چون عبدالرحمن ابزی خزاعی در شهر باستانی بلخ و همچنین از نشانه‌های دیگر صف‌بندی تفکر عثمانی و علوی در منطقه مهم سیستان و مقابله مردم این خط با تفکر اموی از مهم‌ترین نشانه‌های پراکندگی جغرافیا شیعیان در سرزمین افغانستان در زمان خلفای راشدین خصوصاً دوران حاکمیت و خلافت امام علی (ع) است.

پس از این برهه تاریخی، به پراکندگی جغرافیای شیعیان افغانستان در زمان بنی امیه پرداختیم که در این میان مبارزات مردم در مناطق مختلف خراسان و ایستادگی آنان در مقابل سیاست‌های شوم امویان از کم و کیف حضور شیعیان در شهرها و مناطق مختلف دست یافتیم، که مبارزه با خط فکری بنی امیه و عدم سب امام علی (ع) در غور و سیستان و در نتیجه اتهام ارتداد و سرکوبی مردم این سامان و مناطقی از بلخ و فاریاب و همچنین قیام‌های چون واکنش مردم سیستان به حادثه غمبار عاشورا، قیام یحیی بن زید بن علی (ع) در بلخ با همراهی مردمان مناطقی از جوزجان، فاریاب و طالقان و همچنین قیام علوی دیگر به نام عبدالله بن معاویه در هرات و سرانجام سرنگونی حکومت ظالمانه بنی امیه توسط بنی عباس با کمک و یاری شیعیان خراسان نشانه‌های از وجود شیعیان در شهرها و مناطق مهم خراسان آن روزی داشته است.

سپس در ادامه به جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان در عصر اول حاکمیت بنی عباس پرداخته، ضمن بررسی سیاست‌های مذهبی عباسیان در خراسان به نشانه‌های چون همکاری شیعیان با قیام ابومسلم

^۱ . ابوبکر عبدالله واعظ بلخی، فضائل بلخ، تصحیح: عبدالحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۰ه.ش، ص ۸۹ پاورقی.

خراسانی بر ضد بنی امیه، نشانه‌های از وجود اصحاب و یاران و یا احیاناً وکلای ائمه (ع) در خراسان و همچنین مهاجرت علویان از گذرگاه شهر باستانی هرات و سکونت در آن منطقه و حضور پرشمار علویان در مناطق چون بلخ و شهرهای دیگر آن و در منطقه مهم سیتان در شهرهای بُست، رُنج، غزنین و کابل در عصر بنی عباس حکایت دارد.

فصل چهارم:

جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان در عصر حکومت‌های محلی تا غزنویان

- ✓ پراکندگی جغرافیای شیعیان افغانستان در حکومت طاهریان (۲۰۵-۲۵۹ هجری)
- ✓ پراکندگی جغرافیای شیعیان افغانستان در حکومت صفاریان (۲۴۷-۲۸۷ هجری)
- ✓ پراکندگی جغرافیای شیعیان افغانستان در حکومت سامانیان (۲۷۹-۳۸۹ هجری)
- ✓ نتیجه‌گیری

مقدمه

دوره مورد نظر در این فصل و فصل آتی، بخشی از مقطعی طولانی از عصر خلافت عباسی - مشتمل بر چهار و نیم قرن - است که هم زمان با سلطه بنی عباس بر جهان اسلام، یک سری دولت‌های درجه دوم و محلی بر افغانستان فرمان می‌رانند؛ نظر به کثرت این دولت‌ها و امتداد زمانی مجموعه این دولت‌ها تا حمله مغول و نیز با توجه به تفاوت سیاست مذهبی آنها در برابر شیعیان، این مقطع را طی دو فصل مورد کاوش قرار می‌دهیم. دوران مورد نظر در این فصل شامل دوره‌های حاکمیت طاهریان (۲۵۹-۲۰۵ه.ق)، صفاریان (۲۸۷-۲۴۷ه.ق) و سامانیان (۳۸۹-۲۷۹ه.ق) در سرزمین افغانستان و خراسان بزرگ، می‌باشد.

در طی دوره زمانی این فصل، ضمن حاکمیت معنوی بنی عباس، دولت‌های محلی روی کارآمده، یا سیاست مذهبی معتدلی نسبت به شیعیان در پیش گرفته‌اند مانند طاهریان، و یا اساساً دارای گرایش به تشیع بوده‌اند مانند صفاریان و یا از سیاست فشار نسبی علیه شیعیان پیروی کرده‌اند مانند سامانیان، قطعاً سیاست‌های مذهبی هریک از این دولت‌ها، در افزایش و یا کاهش حضور شیعیان در سرزمین خراسان بزرگ اثرگذار بوده است.

آنچه در ذیل می‌آید بررسی و تحلیل برخی شواهد و نشانه‌های حضور شیعیان در منطقه افغانستان طی دوره زمانی فوق از سویی و تبیین سیاست‌های مذهبی و اقدامات حاکمان سلسله‌های محلی در این منطقه طی این مقطع و بررسی و تحلیل نقش این سیاست‌ها و اقدامات در جغرافیای انسانی شیعیان در قلمرو افغانستان از سوی دیگر است؛ در مجموع، به رغم برخی اقدامات دولت‌های مزبور که در برابر گسترش تشیع حالت بازدارنده داشته، با توجه به نقش آفرینی سایر عوامل گسترش تشیع، در این مقطع شاهد حضور چشم‌گیر و گسترش تشیع در این منطقه از دنیای اسلام هستیم.

۱. دولت طاهریان (۲۵۹-۲۰۵ه.ق)

دولت طاهریان، از نخستین دولت‌های محلی مشرق زمین است که در خلال سال‌های ۲۵۹-۲۰۵ه.ق. بیش از نیم قرن بر خراسان، ماوراءالنهر، ری و طبرستان حکومت کردند، پایتخت آنان در ابتدا

فصل چهارم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان، در عصر دولت‌های محلی تا غزنویان ۱۶۷

مرو شاه جهان و سپس به شهر نیشابور منتقل گردید.^۱ بنیان‌گذار آن «طاهر بن حسین بن مصعب پوشنگی هروی بن زریق خزاعی» بود که در یک خانواده اشرافی و فرهنگی در شهر پوشنگ^۲ - از حوالی شهر هرات - چشم به جهان گشود،^۳ و به «طاهر ذوالیمینین»^۴ معروف گردید.^۵

طاهر پوشنگی از سرداران و فرماندهان با نفوذ مأمون خلیفه عباسی بود که در جنگ میان وی و برادرش امین فرماندهی سپاه مأمون را برعهده داشت و موفق به شکست لشکر امین شده و او را در ۲۴ محرم سال ۱۹۸ هجری در بغداد به قتل رساند.^۶ مأمون پس از رفتن به بغداد، طاهر را در ماه ذی‌قعدة سال ۲۰۵ هجری بر امارت بلاد مشرق گماشت.^۷ ولی طاهر در سال ۲۰۷ هجری در نیشابور نام خلیفه را از خطبه‌های نماز جمعه انداخت و بدین‌گونه عدم تبعیت و به عبارت دیگر، استقلال خود از دولت عباسیان را اعلام نمود.^۸

لیکن با گذشت ساعاتی از این اقدام، توسط جاسوسان احمد بن ابی‌خالد، وزیر مأمون مسموم گردید و درگذشت.^۹

بعد از طاهر فرزندش «طلحه بن طاهر» حکومت طاهریان را قبضه کرد. و بعد از جنگ‌های بسیار

۱. ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۷، صص ۳۲۳-۱۵۸، دائرة المعارف الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۲۶.

۲. یعقوبی (متوفی ۲۹۰ه.ق) درباره پوشنج می‌گوید: از هرات تا آن جا یک منزل است و فوشنج ولایت طاهریان است، مردم آن منطقه را آمیخته از عرب و عجم می‌داند که عجم هایش بیشتر از عرب هاست.» (احمد بن ابی یعقوب یعقوبی، البلدان، ج ۱، ص ۴۶).

۳. منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۱۹۱.

۴. طاهر بن حسین اول کسی بوده که با امام رضا(ع) بیعت کرده و به همین دلیل نیز «ذوالیمینین» نامیده شده است. (ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، پیشین، ص ۱۷۱)، گرچه مشهور این است که او چون با دست راستش با مأمون بیعت کرده بود، با دست چپش با امام(ع) به ولایتعهدی بیعت کرد و مأمون آن را همچون دست راستش پذیرفت و یا به این دلیل که او در جنگ‌ها با دو دست شمشیر میزد، به ذوالیمینین مشهور شد. (طبری، تاریخ الامم، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۸۷۹ م، ج ۷، ص ۲۴؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، تهران، موسسه الاعلمی، چاپ اول، ۱۳۶۶ شمسی، ج ۶، ص ۲۴۴).

۵. مصطفی بن عبدالله حاجی خلیفه، کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۳ ه.ق، ج ۲، ص ۳۸۹.

۶. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۷، ابن اثیر، تاریخ الکامل، بیروت، دار صادر، ۱۹۶۵ م، ج ۶، ص ۲۸۷، ۲۸۸.

۷. ابن اثیر، الکامل، بیروت، دار صادر، ۱۹۶۵ م، ج ۶، ص ۳۶۱. «استعمل المأمون طاهر بن الحسین علی المشرق من مدینه السلام الی اقصی عمل المشرق».

۸. ابن اثیر، الکامل، ج ۶، ص ۳۸۲.

۹. ابن جریر طبری، ج ۷، صص ۱۷۰-۱۶۹؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۶، ص ۳۸۱، ۳۸۲؛ محمد بن علی بن طباطبا ابن طقطقی، الفخری فی الآداب السلطانیة والدول الاسلامیه، قم، منشورات شریف رضی، چاپ اول ۱۴۱۴ ه.ق، ص ۲۲۴.

با خوارج سیستان، در سال ۲۱۳ هـ.ق، به طرز مشکوکی ناگهان در شهر بلخ از دنیا رفت و در همان‌جا دفن گردید.^۱ بعد از او برادرش «عبدالله بن طاهر» به قدرت رسید، او برادرش «علی بن طاهر» را جانشین خود در خراسان قرار داد و خود سکونت در بغداد را ترجیح داد، سرانجام در رجب سال ۲۱۵ هـ.ق. وارد شهر مرو شد و چندی بعد وارد نیشابور گردید و این شهر را مرکز حکومت خود قرار داد، سپس به جنگ‌های بسیاری با خوارج سیستان پرداخته و قیام محمد بن قاسم علوی را فرونشاند و حکومت مقتدر طاهری را پایه‌ریزی کرد و در سال ۲۳۰ هـ.ق. در نیشابور از دنیا رفت و در مقبره خانوادگی طاهریان دفن گردید.^۲ فرزندش «طاهر بن عبدالله» جایگزین او شد، حکومت طاهر دوم توسط خلفای چون: واثق، متوکل، منتصر و مستعین مورد تأیید قرار گرفت، بعد از او فرزندش «محمد بن طاهر» که در سال ۲۵۹ بعد از ۵۴ سال حکومت، با حبس محمد بن طاهر در سیستان دولت طاهریان توسط یعقوب لیث صفاری ساقط گردید.^۳ و در سال ۲۷۹ یا ۲۸۰ هـ.ق. عمرو بن لیث صفاری (۲۸۷-۲۶۵ هـ.ق) وارد نیشابور گردید و این شهر را پایتخت خود قرار داد.^۴

الف) جغرافیای سیاسی قلمرو طاهریان

در اواخر سال ۲۰۵ هـ.ق. طاهر بن حسین از طرف مأمون، خلیفه عباسی به امارت بلاد شرقی (مشرق)، از بغداد تا اقصای شرق منصوب گردید.^۵ بر اساس این حکم، طاهر فقط امیر خراسان و ماوراءالنهر نبود، بلکه قلمرو امارت طاهر، بخشی از بین‌النهرین از جمله منطقه جزیره (بین‌النهرین شمالی) و سراسر نجد ایران تا سند و سیحون را در بر می‌گرفت، که تنها از جانب غربی اندکی کم‌تر از امپراتوری ساسانی بود؛ اما از سوی دیگر، از جانب شرقی فراتر از قلمرو ساسانی بود که معمولاً تا ساحل جنوبی جیحون امتداد داشت و بر ماوراءالنهر و مناطق مجاور سند تسلط نداشتند.

در زمان جانشین طاهر، یعنی فرزندش، طلحه بن طاهر (۲۰۷-۲۱۳ هجری) قلمرو امارت وی ظاهراً

۱. امیراکبری، تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۴ ه.ش. ص ۱۷۰.

۲. ابوعبدالله، حاکم نیشابوری، تاریخ نیشابور، تهران، نشرآگه، ۱۳۷۵ ه.ش، ص ۲۲۰.

۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۷، صص ۲۶۳-۲۶۱.

۴. حاکم نیشابوری، تاریخ نیشابور، همان، ص ۳۸۲، ابن اثیر، همان، ج ۷، صص ۴۵۹-۴۵۷.

۵. طبری، تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۵۶؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۶، ص ۳۶۰؛ ضحاک بن محمود گردیزی، تاریخ گردیزی، ص ۲۹۷.

فصل چهارم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان، در عصر دولت‌های محلی تا غزنویان ۱۶۹

به خراسان و ماوراءالنهر محدود گردید.^۱ در زمان عبدالله بن طاهر قلمرو طاهریان نسبت به زمان طلحه بن طاهر گسترش بیشتری یافت؛ چنان‌که حمزه اصفهانی گزارش می‌دهد، مأمون امارت سرزمین‌های طبرستان و رویان را - افزون بر خراسان و ماوراءالنهر - نیز به عبدالله واگذار کرد.^۲

در مورد حدود قلمرو حکومتی طاهریان از آنچه که «ابن خرداد به» در خصوص صورت مالیاتی مربوط به دوران عبدالله بن طاهر که گسترده‌ترین حاکمیت را در خاندان طاهری داشته‌اند، ارائه می‌دهد. به شکل دقیق و مستندتری قابل پذیرش باشد. این گزارش که بر مبنای اهمیت شهرهای خراسان آن روز و میزان مالیات دریافتی از آن است به شکلی بیانگر حکومت طاهریان بر این شهرها و منطقه می‌باشد. این گزارش حکایت از نظارت مستقیم طاهریان بر این قلمرو و شهرها دارد که ذکر این نواحی ترسیم دقیق‌تری را از حدود قلمرو حکومت طاهریان برای ما گزارش می‌دهد.

نواحی مزبور عبارتند از: ری، قومس، گورگان، دهستان، کرمان، سیستان، رنج، زابلستان، طبس، قهستان، نیشابور، توس، نساء ابیورد، سرخس، مرو شاهگان، مرو رود، بادغیس، هرات، اسفراز، بوشنج، طالقان، غرjestان، طخارستان، زم، فاریاب، جوزجان، ختلان، بلخ، سعدخره، خلم، قبرونمش، ترمز، روب، سیمنجان، ریوشاران، بامیان، برمخان، جومرین، بنجار، بینقان، کران، نشقنان، و خان، مندجان، اخرون، چغانیان، واشجرد، عندمین، زمثان، کابل، نسف، بتم، جاوان، رویان، خوارزم، آمل، بخاران، سغد، فرغان، اسروشنه، شاش (چاچ) و خجند.^۳ بر اساس این گزارش، قلمرو طاهریان بسیار فراتر از خراسان بوده و افزون بر ماوراءالنهر و ولایات شرق بحرخرز، شامل گرگان و طبرستان و بخش‌هایی از ولایت جبال (عراق عجم) و کرمان را نیز در بر داشته است. اما طبق این گزارش، فارس جزو قلمرو طاهریان نبوده است، قدامه بن جعفر نیز در کتاب خود به شرح میزان مالیات این شهرها اشاره دارد.^۴

احتمالاً، همین وسعت قلمرو طاهریان به عنوان امیران خراسان، موجب گردیده تا برخی جغرافی‌دانان مانند یاقوت تصور کنند که ماوراءالنهر نیز جزو ولایت خراسان بوده است؛ یاقوت حموی می‌نویسد: «خراسان چهار ربع^۵ است، نخست: نیشابور، قهستان، طبسان، بوشنج، بادغیس، هرات و طوس.

^۱. طبری، تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۸۹.

^۲. حمزه بن حسن اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه: جعفر شعار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷ ه. ش، ص ۲۰۶.

^۳. ابن خردادبه، المسالک و الممالک، ترجمه: حسین قره چانلو، تهران، چاپخانه مهارت، ۱۳۷۰ ه. ش، صص ۲۸-۳۱.

^۴. قدامه بن جعفر، کتاب الخراج، ترجمه: حسین قره چانلو، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۰ ه. ش، صص ۱۴۱-۱۳۸.

^۵. واژه ربع به فتح «را» به معنی ناحیه است.

ربع دوم: مرو، سرخس نساء ابیورد، طالقان، خوارزم و آمل. ربع سوم: جوزجانان، بلخ، صفائیان، فاریاب، طخارستان علیا و سفلی، خلم، بدخشان. ربع چهارم: ماوراءالنهر^۱ مقدسی نیز خراسان، سیستان و ماوراءالنهر را یک اقلیم به حساب آورده است.^۲ البته وی در تعیین تعداد اقلیم و قلمرو هر اقلیم دارای ابتکارات خاص خود است؛ در عین حال او خراسان و ماوراءالنهر و سیستان را جدا از یکدیگر دانسته است. اما ظاهراً بر اساس تقسیم‌بندی عهد ساسانی خراسان منقسم به چهار بخش می‌شد که هر ربعی به نام یکی از شهرهای بزرگ بود و چهار شهر خراسان بزرگ یعنی مرو، نیشابور، هرات و بلخ، کرسی ولایات چهارگانه خراسان را تشکیل می‌داد و این چهار شهر در تاریخ خراسان از اهمیت خاصی برخوردار بودند.^۳

ب) مذهب طاهریان

دولت طاهریان را از حیث مذهبی نمی‌توان به صورت قطعی شیعه یاسنی دانست، بلکه هر دو دیدگاه برای خود مؤیداتی دارند؛ چنانچه قائلین به تشیع بودن آنان بر این نظریه‌اند که آنان از موالیان قبیله خزاعه بوده^۴ خاندان که پس از پیامبر اکرم (ص) با امام علی (ع) بیعت و در کنار ایشان ماندند و در جنگ جمل و صفین با طایفه خویش از آن حضرت دفاع کردند، چنانچه سلیمان بن سرد بن جون خزاعی فرمانده پیاده‌نظام سمت چپ میدان نبرد در صفین بوده.^۵ و عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی، فاتح اصفهان و همدان در سال ۲۳ ه.ق.^۶ که در جنگ جمل و صفین حضور داشت، از جمله کسانی است که به عایشه گفت: آیا سخن پیامبر (ص) را به خاطر نداری که فرمود: «علی مع الحق والحق مع علی»^۷ همین وابستگی طاهریان با قبیله نام‌آشنای چون خزاعه است که امام رضا (ع) در مسیر حرکت خود به مرو از بغداد عبور کرده و یک هفته نزد طاهر بن حسین اقامت داشته‌اند و طاهر اولین کسی است که

۱. یاقوت بن عبدالله حموی، معجم البلدان، ترجمه: پروین گنابادی، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۵ ه.ش، ص ۳۵۱.

۲. محمدابراهیم مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه: علی‌نقی منزوی، تهران، انتشارات کاویان، ۱۳۶۱ ه.ش، ج ۲، ص ۴۸۶.

۳. ابن حوقل، ایران درصوره الارض، ترجمه: جعفرشعار، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶ ه.ش، ص ۱۶۶.

۴. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ترجمه: عباس خلیلی، ابوالقاسم حالت، ج ۱۶، ص ۹۵.

۵. ابوالفضل نصر بن مزاحم یساری منقری، واقعه صفین در تاریخ، ترجمه: کریم زمانی، تهران، مؤسسه فرهنگی رسا، ۱۳۶۳ ه.ش، ص ۲۰۵. عمر رضا کحاله، معجم قبائل العرب، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۵ ه.ق، ج ۱، ص ۳۳۹.

۶. ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۷.

۷. محمد بن محمد نعمان مفید، نبرد جمل، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، قم، نشرنی، ۱۳۶۷ ه.ش، ص ۲۳۱.

با امام رضا(ع) بیعت کرد.^۱

خاندان طاهری، وقت حضور امام رضا(ع) در مرو، جزو خاندان‌های متنفذ خراسان بودند که با امام رضا(ع) ملاقات کردند؛ عبدالله بن طاهر نیز از امضاکنندگان عهدنامه ولیعهدی امام رضا(ع) بوده است.^۲ حتی هنگام بیعت با امام رضا(ع) می‌گوید: «و اگر من با تو بیعت کردم صد هزار نفر سواره و پیاده همراه من است و گویا همه‌اش با تو بیعت کرده‌اند.»^۳ شاید از همین رو مؤلف تاریخ سیستان آنها را بنده علی(ع) دانسته.^۴ ابن خلکان به صراحت گفته است که طاهر بن حسین بن مصعب از شیعیان و دوست‌دار علویان بوده.^۵ و ابن اثیر نیز معتقد است تمام طاهریان از تشیع بوده است.^۶

از نشانه‌های دیگر تمایلات شیعی در میان خاندان طاهری وجود اسامی خاص اهل بیت(ع) یعنی حسن، حسین و علی در میان اعضای این خاندان است. چنانچه نام پدر طاهر، حسین^۷ نام برادر طاهر، حسن نام عموی طاهر، علی^۸ نام نوه‌ها و نتیجه طاهر، حسین بن طاهر بن عبدالله طاهر.^۹ در ضمن، طبق روایت تاریخ بیهقی ازدواج‌های میان فرزندان طاهر با علویان نیز انجام گرفته است.^{۱۰}

مهم‌تر از همه توجه خاندان طاهری به سوی علویان همراه با اقدام طاهر بن حسین در هنگام انداختن نام مأمون از خطبه و در قبال آن، خطبه خواندن به نام یکی از علویان به نام قاسم بن علی این طور می‌توان دریافت که نسبت به تشیع نظر مثبتی داشته و با آنان تعامل نیکو داشته‌اند.^{۱۱} در این میان دلایلی هم وجود دارد که شیعه بودن طاهریان را منتفی می‌داند، یکی از مهم‌ترین دلایل

۱. ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، تصحیح: علی اکبر فیاض، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۱ ه.ش، ص ۱۷۱.

۲. ابوالفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد، المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق محمد عبد القادر عطا و مصطفی عبد القادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق/ ۱۹۹۲ م. ص ۲۷۷۹.

۳. ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، تصحیح: علی اکبر فیاض، مشهد، انتشارات فردوسی، ۱۳۵۰ ه.ش، صص ۱۷۲-۱۷۱.

۴. نامعلوم، تاریخ سیستان، ص ۱۷۲.

۵. ابوالعباس شمس‌الدین أحمد بن محمد ابن خلکان، وفيات الاعیان و انباء الزمان، تحقیق: دکتر احسان عباس، بیروت، دارصادر، ۱۳۹۸ ه.ق، ج ۲، ص ۲۰۴.

۶. ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۱۱، ص ۲۹۹.

۷. ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۷، ۱۵۷-۲۰.

۸. ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۷، صص ۱۷۱-۱۶۹.

۹. همان، ج ۸، صص ۳۵-۲۱.

۱۰. ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، پیشین، صص ۲۵۵-۲۵۴.

۱۱. ابن جوزی، المنتظم، ص ۲۹۰۵.

عدم تشیع؛ احضار و اذیت عالمان بزرگ شیعه امامیه در آن عصر است از جمله علما، «فضل بن شاذان نیشابوری» عالم بزرگ شیعه و تفتیش از عقیده او درباره صحابه و سپس تبعید وی از نیشابور به بیهق است.^۱ خاندان «فضل بن شاذان نیشابوری» از قبیله «ازد» و اهل یمن بودند که تمایلات شیعی داشتند، پدر فضل از راویان امام جواد(ع) بوده است.^۲ و همچنین احضار محمد بن سعید بن کلثوم مروزی که از او با تعبیر «اجله المتکلمین بنیسابور» یاد شده.^۳ در بند کشیدن و تصمیم گرفتن به قتل وی توسط عبدالله بن طاهر و سپس تبرئه ایشان^۴ و صدور حکم مجازات شدید برای احمد بن داود بن سعید فزاری از علمای امامیه در نیشابور^۵ که به اتهام توهین به خلیفه دوم و موضع‌گیری علیه اهل حدیث و نوشتن کتاب‌های در رد نظریات آنان،^۶ مورد کینه‌توزی اهل حدیث خراسان قرار گرفت تا جایی که با سعایت آن‌ها، حاکم طاهری (محمد بن طاهر بن عبدالله بن طاهر) به قطع دست و پا و زبان وی فرمان داد.^۷ که با شهادت مسلم بن حجاج نیشابوری (صاحب صحیح مسلم متوفی ۲۶۱هـ.ق) و ابو عبدالله مروزی به نفع ایشان، از این اتهام بری شده و آزاد گردید.^۸ و بالاخره جنگ با حسن بن زید علوی در طبرستان و دستگیری محمد بن قاسم علوی زیدی در سال ۲۱۹هـ.ق. و تحویل او به خلیفه عباسی در بغداد^۹ از مهم‌ترین دلایل سنی بودن حاکمان طاهری است.

آنچه از مستندات و دلایل فوق برداشت می‌شود و می‌توان در مورد مذهب طاهریان اظهار نظر کرد؛ این است که یک نوع تزلزل در سیاست حاکمان طاهری نسبت به علویان و شیعیان به چشم می‌خورد و یک سیاست واحدی نداشته‌اند، سیاست حاکمان اولیه طاهری ملایم‌تر از حاکمان بعدی است، این نکته زمانی قابل درک است که رفتار آن‌ها را نسبت به علویان مقایسه کنیم. وقتی چشم «عبدالله بن طاهر» به اسیر علوی (محمد بن قاسم) می‌افتد، به فرمانده‌اش می‌گوید: «وای بر تو! از خدا نترسیدی که این مرد

۱. طوسی، رجال، ص ۵۳۹.

۲. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۴۰۰.

۳. طوسی، رجال طوسی، ص ۸۸۲.

۴. کشی، اختیار معرفه الرجال، ص ۴۵۰.

۵. طوسی، رجال، ص ۸۱۳.

۶. نجاشی، رجال، صص ۴۵۵-۴۵۴.

۷. طوسی، رجال، ص ۸۰.

۸. کشی، اختیار معرفه الرجال، ص ۴۴۱.

۹. ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱۳، ص ۵۸۰۰، ابن اثیر، تاریخ الکامل، ج ۱۷، صص ۷۶-۷۵.

صالح را چنین زنجیر کشیدی! این زنجیرها را سبک کن!^۱ اما فرزندش «محمد بن عبدالله بن طاهر» برای سرکوبی رهبر شیعی علویان «یحیی بن عمر» در سال ۲۵۰ه.ق که در کوفه بود، به فرمان محمد بعد از پیروزی بر یحیی جشنی بر بغداد برپا کردند و سر یحیی را به نمایش گذاشتند و مردم به تهنیت این پیروزی به نزد محمد می‌آمدند که یکی از علویان به وی گفت: «ای امیر تو را به سبب کشته شدن کسی تهنیت می‌گویند که اگر پیغمبر خدا(ص) زنده بود به همین سبب به او تسلیت می‌گفتند.»^۲ به این هم بسنده نکردند بلکه «محمد بن عبدالله بن طاهر» دستور داد: اسحاق بن جناح را که رئیس شرطه «یحیی بن عمر»^۳ بود و در زندان از دنیا رفته بود، بدون غسل و کفن و نماز به خاک سپرد و از دفن او در گورستان مسلمانان جلوگیری کرد، دستور داد: «نعش اسحاق را در گورستان جهودان به خاک سپارید وی را غسل و کفن نکنید و او را در قبرستان مسلمانان دفن نکنید.»^۴ از این دست اخبار و روایات در زمان خلافت معتصم و متوکل از سخت‌ترین دشمنان تشیع و امامان شیعه که اذیت و آزار امامان معصوم(ع) و شیعیان را سرلوحه برنامه‌های خود قرار داده بودند، بسیار است. امرای طاهری برای به دست آوردن رضایت خلفا با علویان و دشمنان آنان سخت در می‌افتادند.

نکته‌ای که فراموش نشود این که، سیاست آن‌ها با توجه به پشتوانه حمایت و جیره‌خوار بودن آنان در دستگاه خلفا، در قبال شیعیان همان‌طور که گفته شد، بازتاب اعمال و اندیشه خلفای عباسی در مورد شیعیان بوده است. هرگاه خلفا با خاندان علی(ع) به دشمنی می‌پرداختند، طاهریان آنان را یاری می‌دادند و بازوی نیرومندی آنان می‌شدند و هرگاه ملامتی از طرفی خلفا در مورد شیعیان اعمال می‌شد، طاهریان نیز تبعیت کرده، رفتار خود را تعدیل می‌کردند. و از طرفی دیگر ملاحظه اجمالی مردم خراسان و همراهی آنان با علویان به عنوان یک رویکرد در الزام حاکمان طاهری با حمایت مردم از علویان که در دوره بنی‌امیه و بنی‌عباس شنیده بوده و یا شاهدش بودند، قطعاً در سیاست‌های طاهریان لحاظ می‌شده است. لذا، رفتار حکام محلی چون طاهریان به طور مستقیم متأثر از وضع خلافت و دیدگاه‌های خلیفه نسبت به شیعیان بوده است. به عنوان نمونه، بیهقی می‌نویسد: «طاهر تمایلات شیعی داشته است: زیرا

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۶۹.

۲. یاقوت حموی، معجم الادبا، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۰ق، ج ۱۱، ص ۹۸ و ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱۴، ص ۶۱۳۳.

۳. قیام یحیی بن عمر که در سال ۲۵۰ه.ق. در کوفه به وقوع پیوست، توسط محمد بن عبدالله بن طاهر سرکوب و به فرمان محمد بن عبدالله بن طاهر بعد از پیروزی بر یحیی، جشنی در بغداد برپا کردند و سر یحیی را به نمایش گذاشتند و مردم او را بر این پیروزی تبریک می‌گفتند. (تاریخ طبری، ج ۱۴، ص ۶۱۳۳)

۴. جواد فاضل، فرزندان ابوطالب (ترجمه مقاتل الطالبیین)، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۳۹ه.ش. ج ۳، ص ۴۶.

وقتی نامه «فضل بن سهل» مبنی بر بیعت با امام علی بن موسی الرضا(ع) به دست وی رسید، طاهر بدین حدیث سخت شادمان شد که میلی داشت به علویان^۱ ولی ابن اثیر خبر می‌دهد که: «وقتی طاهر وارد بغداد شد و خواست برای مأمون بیعت بگیرد و عده‌ای از شیعیان نپذیرفتند، اموال آنان را به علت مخالفت با مأمون مصادره کرد»^۲ از طرفی دیگر طبری آورده است که بعد از ورود مأمون به بغداد «طاهر» به دیدن او رفته و مأمون از او خواسته بود حاجتش را بیان دارد و طاهر «اولین حاجتی که از او خواست، اینکه لباس سبز را درآورده و به لباس سیاه و پوشش اجدادش برگردد»^۳.

به این ترتیب، عمل و گفتار «طاهر» بازتابی از دیدگاه خلیفه نسبت به شیعیان بوده است. زمانی که مأمون نسبت به امام رضا(ع) در ظاهر بر سر لطف بود، طاهر چنان خود را شادمانه می‌نمود که داشتن تمایل به شیعیان را به او نسبت می‌دهند و زمانی که اوضاع سیاسی، مخالفت با شیعیان و مطابقت با عباسیان را می‌طلبد، طاهر در نقش فرد متعصب و علاقه‌مند به علایق و شعائر عباسی، از مأمون خواستار تغییر لباس به نفع عباسیان می‌شود و جز مصلحت زمان و سیاست به چیز دیگر نمی‌اندیشد. شاید قضاوت جامع الاطراف این باشد که، طاهریان خزاعی، از نظر فکری و عقیدتی شیعه بودند و حق را به خوبی می‌شناختند ولی از نظر سیاسی به ویژه سیاست مذهبی، همسو با سیاست خلفای عباسی، سنی بودند. چنین پدیده‌ای، یعنی «سنیان سیاسی» در عین تشیع اعتقادی، در سده‌های نخستین اسلامی فراوان بودند؛ همچنان‌که متقابلاً، کسانی بودند که صرفاً از نظر سیاسی شیعه بودند (شیعه سیاسی) و نه اعتقادی.

ج) جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان؛ عصر طاهریان

عصر طاهریان، بین سال‌های ۲۰۵ تا ۲۵۹ ه.ق. (عمدتاً نیمه اول قرن سوم) را در بر گرفته که مقارن خلافت نه خلیفه عباسی: ۱. مامون بن هارون الرشید (۱۹۸-۲۱۸ ه.ق.)، ۲. معتصم بن هارون الرشید (۲۱۸-۲۲۷ ه.ق.)، ۳. واثق بن معتصم (۲۲۷-۲۳۳ ه.ق.)، ۴- متوکل بن معتصم (۲۳۳-۲۴۷ ه.ق.)، ۵. منتصر بن متوکل (۲۴۷-۲۴۸ ه.ق.)، ۶. مستعین بن محمد بن معتصم (۲۴۸-۲۵۲ ه.ق.)، ۷. معتز بن متوکل (۲۵۲-۲۵۵ ه.ق.)، ۸. مهتدی بن واثق بن معتصم (۲۵۵-۲۵۶ ه.ق.)، ۹. معتمد (۲۷۹-۲۵۶ ه.ق.) است. در این دوره

۱. ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، پ ص ۱۴۱.

۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۲۷۲.

۳. ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۸، ص ۵۷۵.

فصل چهارم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان، در عصر دولت‌های محلی تا غزنویان ۱۷۵

تاریخی سه امام معصوم شیعه زیر نظر شدید خلفای وقت بنی‌عباس قرار داشتند که امام جواد(ع) و امامین عسکریین(ع) بودند.

در مجموع، فرقه‌های شیعه در این زمان، روز به روز کارهای فرهنگی و گسترش‌شان بالا گرفت، زیدیه در مناطق از خراسان موقعیت مناسبی به دست آورده بودند، اسماعیلیه با کارهای مخفیانه‌شان در مناطق مختلف به جمع و جذب هوادار و مشغول تکاپو و فعالیت بودند و هنوز به صورت علنی در این منطقه فعالیت نمی‌کردند؛ شیعیان امامی نیز با حضور امام رضا(ع) در خراسان موقعیتی بهتر و مطلوب‌تری نسبت به گذشته پیدا کرده بودند و در همین زمان بود که علویان بسیاری به این حوزه مهاجرت کردند. با توجه به سیاست مذهبی نسبتاً تسامحی و مداراگرانه طاهریان و همچنین با توجه به حضور پربرکت امام رضا(ع)، حوزه خراسان در زمان آنان، شیعیان بسیاری را در خود جای داده بود. بیشترین فعالیت‌های آنان در قالب مسائل فرهنگی و تبلیغی و ترویجی صورت می‌گرفت، و طاهریان نیز در مسائل مذهبی مداخله چندانی نداشتند و تلاش‌آن‌ها در جهت حفظ قدرت سیاسی و جایگاه اجتماعی‌شان بود، بدین معنی که آن‌ها به طرفداران هر مذهبی که بر حاکمیت آن‌ها گردن نهاده باشد، حق حیات و فعالیت‌های فرهنگی را داده بودند.

اینک با در نظر داشت مسائل ذکر شده، به بررسی قرائن و شواهد حضور فرقه‌های مختلف شیعی در منطقه افغانستان طی دوران حاکمیت طاهریان می‌پردازیم:

د) جغرافیای انسانی شیعیان امامیه

۱. حضور راویان حدیث، وکلاء ائمه(ع) و علمای شیعی در افغانستان

ابتدا یادآور می‌شویم که، در مورد میزان دقیق پراکندگی شیعیان امامیه در آن دوران در منطقه خراسان بزرگ، در تمام این دوره‌ها و این دوره، ادله و شواهد مستقیمی وجود ندارد؛ طبعاً باید این موضوع بر اساس قرائن و شواهد غیر مستقیم که می‌تواند اشاره به کم و کیف حضور شیعیان باشد، پی گرفته شود.

یکی از شواهد از گستردگی شیعیان امامیه در خراسان آن روزی هم زمان با حاکمیت عباسیان و طاهریان، تعیین وکیل و یا نماینده از طرف امام(ع)، راویان حدیث ائمه(ع) و همچنین علمای سرشناس امامیه در این منطقه می‌باشد، وجود تعداد زیادی از اصحاب و شاگردان خراسانی امامان شیعه در خراسان،

بیان‌کننده کمیت جمعیت شیعیان امامی می‌باشد، حضور برخی از علمای قدرتمند شیعه امامی در خراسان در این عصر، افرادی صاحب نامی چون: اباصلت هروی، فضل بن شاذان، حسین بن اشکیب مروزی، محمد بن مسعود عیاشی، ابو عمرو کشی و... می‌تواند نشانه از حضور تشیع امامی در قلمرو طاهریان باشد، این امر را می‌توان در فعالیت‌های گسترده علمی شیعیان خراسانی و ارتباط آنان با امامان و وکیلان ایشان به خوبی مشاهده کرد.

لازم به توضیح است که، برخی از شخصیت‌های نام برده ممکن است از نظر محل تولد منتسب به منطقه و شهری از شهرهای خراسان بزرگ باشند که جزو افغانستان امروزی نیست، اما چنانچه به کم و کیف فعالیت‌ها و مسافرت‌های اندیشمندان مسلمان در سده‌های نخست هجری داشته باشیم، تردیدی نمی‌ماند که دایره فعالیت و نفوذ و تأثیر فکری این افراد بسیار وسیع‌تر از مسقط الرأس ایشان بوده و هر شخصیت علمی خراسانی دست کم، در کل خراسان بزرگ و ماوراء النهر تأثیرگذار بوده است؛ چنان‌که امام عسکری(ع) در تجلیل از شخصیت فضل بن شاذان نیشابوری می‌فرماید: «من بر مردم خراسان به جهت وجود فضل در میان ایشان غبطه می‌خورم!»^۱ بیان حضرت(ع) به خوبی نفوذ گسترده فضل بن شاذان را در کل خراسان نشان می‌دهد.

به هر حال، همان‌طور که در فصل قبل گذشت، طبق گزارشات و تصریح منابع تاریخی و روایی و همچنین به طور رسمی افرادی به عنوان وکلایی خراسانی از اصحاب امام رضا(ع) و امام جواد(ع) در کتب رجال ثبت شده است، وجود نماینده و وکیل امام در یک منطقه خود شاهد حضور چشمگیر شیعیان در آن منطقه است که امام(ع) نماینده و وکیل برای آن ناحیه تعیین کرده است تا اوامر و نواهی ایشان را به شیعیانش برسانند.

اینک با توجه به نکات تحلیلی فوق، به اسامی شهرهای می‌پردازیم که ائمه(ع) در آن وکیل و نماینده داشته و یا اینکه افراد سرشناس و صاحب نامی به عنوان شاگرد و راوی روایات ائمه معصومین(ع) در آن دیار حضور داشته‌اند که طبعاً، این موارد نشانه و شاهد خوبی از گستره شیعیان امامیه در این مناطق است.

۱. «أُعِطُ أَهْلَ خُرَّاسَانَ لِمَكَانِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ وَ كَوْتِهِ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ» رجال کشی، ج ۲، ص ۸۲۰ و سایل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۰۱، باب وجوب العمل باحادیث النبی.

۱/۱. حوزه مرو و هرات

۱. هرات

هرات همان‌طور که در فصل قبل نیز ذکرش رفت، یکی از شهرهای کهن و پرآوازه مشرق زمین است که در جریان ورود مسلمانان در فتح خراسان و پس از آن در جریان قیام یحیی بن زید و قیام ابومسلم خراسانی (۱۲۸ تا ۱۳۲ هـ.ق) علیه خلافت امویان و در ماجرای قیام عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر و حضور وی در هرات و مهاجرت شیعیان علوی از گذرگاه هرات^۱ و مزارهای متعددی از سادات علوی مثل شاهزاده ابوالقاسم بن امام جعفر صادق(ع) که در مصرخ هرات مدفون است.^۲ و از همه مهم‌تر حضور افراد توانمند و از اصحاب باوفای ائمه(ع)، امثال صامت بن بیاع هروی از اصحاب امام باقر(ع)، ابراهیم بن میمون بیاع هروی، حسین بیاع هروی و عائد بن نباته احمسی کوفی بیاع هروی از شاگردان و اصحاب امام صادق(ع)^۳ که نقش بارزی در انتشار و گسترش تشیع در هرات داشتند، نشانه‌های خوبی از حضور شیعیان به ویژه شیعیان امامی در هرات دارد.

و از طرفی دیگر نقش هراتیان به ویژه «طاهر بن حسین پو شنگی» در پیروزی مأمون عباسی و اعلان استقلال و سپس با انتقال امام هشتم شیعیان، حضرت علی بن موسی الرضا(ع) به خراسان در زمان حاکمیت طاهریان در این شهر، در میان هزاران حادثه در اذهان مردم خراسان و شیعیان، جایگاه خاصی دارد.

با حضور امام رضا(ع) در خراسان تشیع در هرات نیز تحول مثبت یافته و رشد چشمگیر داشته است به طور که شماری کثیری از مردم این خط خراسان به آئین اهل‌بیت(ع) تمایل نشان دادند، که ذکر نام فرهیختگان هراتی در میان اطرافیان امام رضا(ع) نشانه این اقبال است؛ در این میان فرهیختگان هراتی توانستند شایستگی خود را نشان دهند، چنانچه ذکرش رفت، یکی از آنان به نام ابوصلت هروی توانست در سایه پارسایی، دانایی و وفاداری به ولایت حضرت، بزرگ‌ترین اصحاب خاص، محرم اسرار و نزدیک‌ترین دستیار امام رضا(ع) باشد.^۴

۱. علی بن ابی‌الغنائم العمری المحدثی فی انساب الطالبیین، تحقیق: احمد المهدوی الدامغانی، قم، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ هـ.ق، صص ۱۶۰-۱۷۷.

۲. سید اصیل الدین عبدالله واعظ، مقصد الاقبال، به کوشش مایل هروی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱ هـ.ش، صص ۱۳-۱۲.

۳. طوسی، رجال، ص ۱۳۸.

۴. طوسی، رجال طوسی، ص ۳۶۰.

از دیگر افراد نامی و صاحب نام و از شاگردان خاص امام رضا(ع) که به هرات و توابع آن تعلق داشتند، می‌توان از احمد بن عبدالله هروی شیبانی و محمد بن قاسم پوشنگی یاد کرد.^۱ و از شهرهای اطراف هرات می‌توان به شهر مهم و تاریخی «پوشنگ» اشاره کرد، یکی افراد شیعه و نامی و از اصحاب امام حسن عسکری(ع) بورق بوشنجانی، شیعه امامی مذهب از حوزه «پوشنگ» بوده و شواهد نشان می‌دهد که شیعه شایسته‌ای بوده است.^۲ بورق پوشنگی در زمان حیات فضل بن شاذان نیشابوری نسخه‌ای از کتاب «یوم وليله» ایشان را در اختیار داشته و حتی در سفر حج همراه خود می‌برد و برای نقد و نظر خدمت امام حسن عسکری(ع) عرضه می‌نماید که بقول کشی در رجالش؛ امام(ع) نیز ورق ورق آن را مطالعه نموده وصحت آن را تأیید می‌فرمایند.^۳ وجود راویان و اصحاب ائمه(ع) از سرزمین باستانی هرات در این عصر، نشانه خوبی از وجود شیعیان مخلص در این حوزه است.

۲. مرو

مرو،^۴ یکی دیگر از مناطق خراسان بوده که در تاریخ، نام آشنا و جا افتاده‌ای است. همان‌طور که ذکرش رفت از جمله شهرهای است که از ابتدای آمدن اسلام در این سرزمین، مردمانش اسلام شیعی را اختیار نموده‌اند؛ چنانچه ذکرش در فصل قبل نیز رفت، مورخ صاحب نام چون طبری در حوادث سال ۳۶ ه.ق. آمدن ماهویه مرزبان حاکم مرو را نزد حضرت علی(ع) آورده است. حضرت به دست وی مکتوبی داد که در آن خطاب به مردم مرو آمده است: «بسم الله الرحمن الرحيم سلام علی من اتبع الهدی اما بعد فان ماهویه ابراز مرزبان مرو جائنی وانی رضیت.»^۵ در این عصر، حضور سه ساله امام رضا(ع) در مرو^۶ مستقیماً برای مردم این سرزمین و به طور غیر

۱. همان، صص ۳۶۹-۳۶۷.

۲. خوبی، معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۲۷۸.

۳. محمد بن عمر کشی، رجال کشی، تحقیق: حسن مصطفوی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ه.ش، صص ۵۳۹-۵۳۸، مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۰۰.

۴. عنوان مرو، برای دوشهر در شمال شرق و شمال هرات به کار می‌رفته است که یکی به مرو بزرگ یا مرو شاهجهان معروف بود، دومی مروالروید یا مرو کوچک نامیده می‌شد. عظمت و شهرت اولی بیش ازدومی بوده و لقب ربع خراسان بدان اختصاص داشت. (جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ص ۴۲۴).

۵. ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۵۷.

۶. سرزمین مرو تا صد و سی سال قبل متعلق به کشور افغانستان بود، اما در سال ۱۸۸۴، دولت روس تزاری آنرا از عبدالرحمان گرفت. رک: افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۷.

فصل چهارم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان، در عصر دولت‌های محلی تا غزنویان ۱۷۹

مستقیم برای بلاد مجاور به ویژه حوزه هرات بسیار مبارک و ثمربخش بوده است، بدین جهت حضور آن حضرت در مرو، این عصر را به فصل مهمی در تاریخ شیعه و خراسان تبدیل ساخته که در تاریخ تشیع در خراسان نظیر ندارد و حتی تا به امروز نیز آثار حضور پربرکت ایشان قابل مشاهده است.

به همین جهت است که در عصر امام رضا(ع) و پس از انتقال آن حضرت به مرو، این منطقه به مرکز رهبری شبکه وکالت تبدیل شد و آن حضرت از مرو به نظارت کارهای وکلای سایر مناطق می‌پرداخت.

از جمله افراد سرشناس و از اصحاب امام رضا(ع) در این دوره تاریخی، سلیمان بن حفص مروزی است که از حضرت امام رضا(ع) روایاتی را نقل کرده و دارای کتاب به نام استبصار بوده است.^۱ و از دیگر شیعیانی که در مرو مقام وکالت را به عهده داشت «ابوعلی محمد بن احمد بن حماد مروزی محمودی» است که از اصحاب امام جواد(ع) و امامان بعدی و از وکلای مورد اعتماد امام حسن عسکری(ع) بوده است؛ زیرا امام(ع) در نامه‌اش به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری، دستور داده است که نامه را در جمع وکلایش از جمله محمودی مروزی بخواند.^۲

به نظر می‌رسد شیعیان مرو ارتباط زیادی با امام حسن عسکری(ع) داشتند شیخ صدوق، نام چندتن از پیروان اهل بیت(ع) از شهر مرو که موفق به دیدار حضرت ولی عصر(عج) شدند را ذکر نموده و می‌نویسد: «اشخاصی از جمله محمد بن علی بلخی چندنوبت باحسین بن روح نوبختی و علی بن محمد سمری از نواب خاص امام دوازدهم دیدار کرده است.»^۳

نصربن صباح بلخی نیز از برخی شیعیان مرو خبر داده که اموال بسیاری برای وکیلان امام دوازدهم فرستادند.^۴

در عصر غیبت نیز ارتباط شیعیان مرو با دفتر شبکه وکالت در بغداد، از طریق وکلای مقیم در آن

۱. محمد بن حسن طوسی، تهذیب الأحکام، تحقیق و تصحیح: خراسان، حسن الموسوی، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷. ج ۴، ص ۲۱۴ و ۶۲۱. محمد بن حسن طوسی، الاستبصار فیما اختلف من الأخبار، تحقیق و تصحیح، حسن الموسوی، ج ۴، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ اول، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۳۰۵ و ۹۴. ابن ادریس الحلّی، السرائر تحقیق و مقدمه، سید محمد مهدی موسوی خراسانی، نجف اشرف، العتبة العلویة المقدسه، چاپ اول، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۳۴۲.

۲. محمد بن عمر کشی، رجال کشی، ص ۵۷۹، ح ۱۰۸۸.

۳. محمد بن علی بن حسین ابن بابویه قمی شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، قم، انتشارات دار الکتب الاسلامیه چاپ دوم، ۱۳۹۵. ه. ش، ج ۲، ص ۵۱۶ و محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۴۰.

۴. همان.

ناحیه و کارگزاران و سفرای ناحیه مقدسه در سامراً در جریان بود.^۱ در منابع تاریخی و روایی گزاره‌هایی داریم که دلیل بر حضور چند تن از وکلا در شهر مرو است. چنان‌که در برخی منابع آمده است:

محمد بن یوسف شاشی می‌گوید: وقتی که از عراق برگشتم، مردی در مرو به نام محمد بن حصین کاتب با ما بود و مالی را برای «غریم»^۲ جمع کرده بود. از من درباره «غریم» پرسید. من هم آنچه که از نشانه‌ها و علامات از او دیده بودم، به او عرض کردم. گفت: نزد من برای غریم مقداری مال است، توجه می‌گویی؟ گفتم: آنها را به «حاجز»^۳ بده خلاصه داستان طولانی این است که: محمد بن حصین قسمتی از اموال را که مبلغ دویست دینار بود نزد حاجز می‌فرستد و نامه‌ای نیز به حضرت می‌نویسد؛ آنگاه از ناحیه مقدسه در پاسخ به نامه‌اش نوشته می‌شود: مقدار هزار هزار دینار از مال من نزد تو مانده است. و همچنین فرموده بود: اگر خواستی با کسی معامله کنی، با ابوالحسین اسدی - که در ری است - معامله کن.^۴ بنابراین محمد بن حصین کاتب که در مرو می‌زیسته از وکلاء بوده است.

چنان‌که برخی از محققان نوشته‌اند: از نکاتی که در این نقل وجود دارد، به دست می‌آید اینکه ایشان وکیل ناحیه مقدسه در مرو بوده است و همین‌طور امر به معامله با «اسدی» در ری احتمال وکالت ایشان را تقویت می‌کند؛ زیرا معمولاً وکلاء موظف به ارتباط با اسدی در ری و تحویل اموال به وی بودند.^۵

بنابراین مرو یکی از شهرهایی است که مقر شبکه وکالت و مرتبط با آن بوده است و شیعیان مرو از طریق شبکه وکالت با ائمه معصومین (ع) ارتباط داشتند و مسائل دینی و شرعی خویش را از این طریق حل و فصل می‌کردند.

از دیگر بزرگان شیعی در مرو و مرو ورود در این عصر می‌توان از اشخاص صاحب نامی چون: محمد بن هشام بن علی مروزی، احمد بن سیار مروزی، عبدالله بن احمد بشویه مروزی، ذوالفقار مروزی که خود از جمله شاگردان صاحب نام نجاشی و از عالمان برجسته شیعی بودند که در زمان غیبت صغرا

۱. محمد رضا جباری، سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه، ص ۱۴۰.

۲. گفته شده است: این اسم خطاب به امام (ع) و میان شیعیان رمز بوده است جهت تقيه، الارشاد مفید ص ۴۰۰.

۳. «حاجز بن یزید و شاء» از وکلاء امام و مأمور نظارت و برقراری ارتباط با وکلای استان‌های شرقی، و حلقه واسطه بین آنها و نایب حضرت ولی عصر (عج) در بغداد بود.

۴. قطب الدین سعید بن هبه الله راوندی، جلوه‌ها اعجاز معصومین، ترجمه غلام حسن محرمی، انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۸، صص ۵۰۴-۵۰۳ و ابن بابویه قمی شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۸.

۵. محمد رضا جباری، سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه، ص ۱۴۰.

(۲۶۰هـ.ق) یا اوایل غیبت کبرا می‌زیسته‌اند.^۱

۲/۱. حوزه سیستان (بُست، رخج، زابلستان و کابل)

۱. مرکز سیستان (شهرزنگ/زرنج)

براساس آنچه که در فصل قبل گذشت، هواداری مردم این دیار از خاندان اهل بیت (ع) خصوصاً حمایت از امام علی (ع) در برابر معاویه و حکام آن، و طرد امویان و در نتیجه همین ارادت و محبت؛ عدم سب امام علی (ع) و همچنین واکنش سخت در برابر فاجعه عاشورا و اخراج حاکم اموی در سیستان^۲ از دلایل روشنی بر حضور شیعیان در این ناحیه از خراسان بزرگ بوده است.

حضور اصحاب ائمه (ع) از سیستان مانند «حبیب سجستانی» از اصحاب امام سجاد (ع).^۳ «حبیب بن العلی السجستانی» اصحاب امام باقر (ع).^۴ و «ابو محمد حریر بن عبدالله سجستانی کوفی» معروف به سیف از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهم السلام.^۵ از نشانه‌های بارز حضور چشمگیر شیعیان امامی در سرزمین مهم سیستان در زمان حاکمیت امویان و حاکمیت عباسیان قبل از حکومت حکام محلی چون طاهریان و صفاریان بوده است.

منطقه سیستان گرچه در این دوره مأمّن و پناهگاه خوارج بود، اما شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد شیعیان نیز در این ناحیه می‌زیستند، چنانچه در این دوره و در زمان حاکمیت طاهریان، امام رضا (ع) نیز در سیستان پیروان و هوادارانی داشت که مهم‌ترین فرد شیعه در این عصر «ابوطارد السجستانی»^۶ و «ابو خالد السجستانی»^۷ از سرزمین سیستان از جمله اصحاب امام رضا (ع) است.

۱. ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال ثقفی، الغارات، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، ج ۲، ص ۴۵۲.

۲. نامعلوم، تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعرا بهار، نشر کلاله خاور، تهران، ۱۳۴۲ ش ص ۶۲.

۳. طوسی، رجال طوسی، ص ۱۱۳.

۴. همان، ص ۱۳۲.

۵. نجاشی، رجال، ج ۱ ص ۳۴۱.

۶. طوسی، رجال، ص ۳۶۷.

۷. محمد بن عمر کشی، رجال کشی، محقق/ مصحح: محمد بن حسن طوسی و مصطفوی، مشهد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد.

۱۴۰۹هـ.ق، ص ۶۱۲.

۲. بُست

از جمله شهرها و نواحی که ائمه (ع) برای رسیدگی به امور شیعیان آن منطقه، در این عصر وکیل و نماینده داشته، شهر بُست از شهرهای مهم منطقه سیستان است، چنانچه مطابق گزارش کلینی، امام جواد (ع) در بُست سیستان وکیل داشت.^۱ کارگزار شیعی این منطقه را «حسین بن عبدالله نیشابوری» ثبت کرده‌اند.^۲ مؤلف تاریخ سیستان در تائید این مطلب می‌نویسد: «حسین بن عبدالله نیشابوری، حاکم شیعه بُست که از شیعیان امام جواد (ع) بود، در دستگاه حکومت عباسی نفوذ کرده و مقام حساسی داشت.»^۳ با توجه به همین ارادت بود که شخصی از اهالی بُست و سجستان در ایام حج به حضور امام جواد (ع) رسید و گفت: «مولا جان! حاکم ما از محبان و شیعیان شماست. من به دیوان مقداری بدهکارم اگر صلاح می‌داند، نامه‌ای به او بنویسید تا از این بدهکاری من بگذرد و خراج را از من نگیرد، حضرت نامه‌ای نوشت و من راهی سیستان شدم. قبل از رسیدن به سیستان، حسین بن عبدالله نیشابوری که حاکم سیستان بود از این قضیه اطلاع پیدا کرده بود. او به خاطر نامه امام جواد (ع) دو فرسخ راه به استقبال من و نامه امام (ع) به بیرون شهر آمده بود. وقتی نامه را دریافت کرد آن را بر چشمانش گذاشت و بوسید. سپس پرسید: دیگر چه حاجتی داری؟ من با او صحبت کردم. از آن به بعد، حاکم سیستان نه تنها خراج معوقه را بر من بخشید، بلکه برای همیشه پرداخت خراج را از من برداشت و تا زمان حیاتم برای من صله قرار داد.»^۴

وجود حاکم شیعی در بُست، حاکم که به عنوان وکیل و نماینده امام نیز بوده است، نشان از فعالیت سازمان وکالت و همچنین نشانگر حضور گسترده و چشم‌گیر شیعیان امامی در آن شهر است.

۳. رُخج (قندهار)

رُخج یکی دیگر از شهرهای معروف سیستان به شمار می‌آمد و در جنوب زابلستان و شرق بُست واقع بود شواهد تاریخی حاکی از آن است که این شهر و اطراف آن از آغاز ورود اسلام به آنجا زمینه

۱. محدین یعقوب کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۱۱.

۲. محمد بن حسن طوسی، الاستبصار، فیما اختلف من الاخبار، به کوشش علی‌اکبر غفاری، قم، دارالحدیث ۱۳۸۰ ه. ش، ج ۲، ص ۵۸.

۳. نامعلوم، تاریخ سیستان، ص ۱۳۳

۴. محمد ابن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۵، صص ۱۱۲-۱۱۱، ابوجعفر محمد بن الحسن طوسی، تهذیب الاحکام، نشرات دار الاسلامیه،

تهران، چاپ چهارم، ج ۶، صص ۳۳۵-۳۳۴.

مساعدی جهت پذیرش تشیع داشته است.

از نشانه‌های مهم حضور شیعیان امامی در زمان حکومت طاهریان در این خط است که ائمه (ع) و کیل و نماینده در این نواحی داشته‌اند، از جمله وکیل سرشناس ائمه (ع) در نواحی سیستان و در شهر رنج، محمد بن فرج رنجی از اصحاب امام رضا (ع) و امام جواد (ع) است، و این فرد آنقدر مورد اطمینان امام است^۱ که امام جواد (ع) به ایشان توفیق نوشته و به او دستور می‌دهد که خمس را برای من ارسال نماید و من جز در این سال خمس از شما دریافت نخواهم کرد و امام جواد (ع) در همان سال به شهادت رسید.^۲ بعد از شهادت امام جواد (ع) رهبران و سران شیعه در رابطه با تعیین جانشین آن حضرت در منزل وکیل حضرت که محمد بن فرج رنجی باشد گرد آمدند و به جهت ترس و خطر به بیت امام (ع) نرفتند، محمد بن فرج در منزل رقع‌های را که مشتمل بر تعیین جانشینی امام هادی (ع) بود ارائه و همه پذیرفتند.^۳

محمد بن فرج رنجی روایت می‌کند که: ابوالحسن امام هادی (ع) برای من بدین مضمون نامه‌ای نوشت که کارهایت را جمع و جور کن و آماده سفر باش. محمد بن فرج می‌گوید: من کارهایم را جمع و جور کردم ولی نفهمیدم که منظور حضرت چیست؟ تا اینکه فرستاده خلیفه آمد و مرا دربند کرد و به مصر برد و تمام دارایی‌های مرا ضبط کرد، هشت سال در زندان ماندم که نامه‌ای دیگری از طرف امام هادی آمد. در حالی که من زندان بودم، نوشته بود: در جانب غربی منزل کن» نامه را خواندم و با خود گفتم: امام هادی (ع) این‌گونه به من می‌نویسد در حالی که من در زندان هستم و این چیزی عجیبی است. چند روز نگذشته بود که مرا آزاد کردند و بندهایم را باز نمودند. محمد بن فرج رنجی وقتی به عراق برگشت، به خاطر فرمایش امام هادی (ع) در بغداد توقف نمود و به سامرا آمد. وی می‌گوید: بعد از اینکه از زندان آزاد شدم، به حضرت ابوالحسن (ع) نامه نوشتم و خواستم که دعا کند تا خداوند املاک مرا به من برگرداند. حضرت در پاسخ نوشت: به زودی ملکت به تو برمی‌گردد. و اگر هم بر نمی‌گشت، ضرری به تو نمی‌رساند. وقتی ملکش را برگرداندند، بعد از مدت کمی، از دنیا رفت.^۴

۱. طوسی، رجال طوسی، صص ۳۶۴-۳۷۷.

۲. ابی‌جعفر محمد بن علی ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، قم، نشر علامه، چاپ اول ۱۳۷۹ ه. ش، ص ۴۲۱.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، فروع کافی، تحقیق: علی‌اکبر غفاری، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ ه. ش، ج ۱، صص ۴۱۴-۴۰۹.

۴. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۳۹.

درباره پسر محمد بن فرج، ابراهیم بن محمد بن فرج رنجی، نامه‌ای در خصوص بعضی امور به محضر امام زمان (عج) نوشت و از جمله تقاضا کرده بود، امام (ع) اسمی برای نوزاد او بگذارد. جوابی به افتخار او صادر گشت که پاسخ همه‌ی خواست‌های او بود، ولی اسمی برای پسرش نگذاشته بود، یعنی اینکه این فرزند بنا نیست زنده بماند، سپس بعد از چندی پسرش فوت کرد.^۱

در مجموع چنین به نظر می‌رسد شیعیان در این عصر که همزمان با عصر حضور ائمه (ع) و در عصر غیبت، در منطقه مهم رنج حضور قابل توجهی داشته‌اند که ائمه (ع) وکیل و نماینده تعیین می‌کرده است، هرچند با توجه به سیاست سرکوب خلفاء که نمونه بارزش همین دربند کشیدن وکیل امام، محمد بن فرج رنجی بود، آنان به صورت تقیه به سر می‌بردند که این مسئله کار محقق را از تعداد افراد در آن ناحیه بسی مشکل می‌سازد که فقط ازقراین و شواهد می‌توان جمعیت موجود دراون زمان را حدس زد. که از جمله وجود نماینده و وکیل امام در یک ناحیه و شهر است.

۴. کابل

پیشینه تشیع در کابل را باید در همان قرن اول هجری دانست، که وجود صحابی و شاگرد با وفای امام سجاد (ع)، ابوخالد کابلی نشانگر این واقعیت است. طبعاً حضور ابوخالد کابلی در گسترش تشیع در میان مردم آن سامان بسیار مؤثر بوده است.

یکی از نشانه‌های حضور تشیع امامی در کابل و تداوم آن در قرن سوم و چهارم تشریف یکی از اهالی کابل به محضر حضرت ولی عصر (عج) است. فردی از روی انجیل و دیگر کتب آسمانی دین اسلام را پذیرفته و بدان ایمان آورد و سپس برای تحقیق بیشتر به سوی مکه و مدینه عزیمت کرد تا در مراکز اصلی ظهور و نشر اسلام معارف دین را کسب کند. در آنجا با راهنمایی یحیی بن محمد عریضی در صرباء (نزدیکی مدینه) به محضر حضرت حجت ارواحنا فداه رسید.^۲

از نشانه‌های بارز تشیع در کابل در عصر ائمه (ع) آمد و شد و کلاهی معروف ائمه (ع) به این شهر مهم است؛ یکی از وکلای سرشناس ائمه (ع) در شهر کابل احمد بن ابراهیم مکنی به ابوحامد مراغی از اصحاب امام عسکری (ع) که فرد مورد اعتماد امام (ع) و ثقة بوده است.^۳ امام زمان (عج) نیز به او تویعی

۱. محمد بن علی بن حسین ابن بابویه قمی، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۱۷۶.

۲. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۹۷.

۳. محمد بن حسن طوسی، رجال طوسی، ص ۳۹۷.

صادر فرموده و از این توقیع چنین برمی‌آید امام زمان (عج) نیز در شهرهای خراسان چون سیستان و کابل و کلایی داشته است.^۱ ابوحامد مراغی می‌گوید؛ در رقعه یاد شده دستوراتی مبنی بر انجام و ترک امور دیگر به سوی کابل و اطراف آن (شهرهای دیگر خراسان و سیستان) وجود داشت.^۲ یکی از محققان به نکته ظریفی اشاره نموده و در این باره می‌نویسد: «ازاین جمله می‌توان چنین برداشت کرد که در عصر غیبت صغرا، ارتباط ناحیه مقدسه و سازمان وکالت با مناطق دور افتاده همچون کابل (چه بسا وکیل و یا وکلایی مقیم آنجا) برقرار بوده است، تعبیر امر و نهی در این نقل می‌تواند احتمال حضور کارگزاران سازمان وکالت در کابل را تقویت کند.»^۳

از جمله دیگر افراد شیعی در کابل و از نسل ابوخلد کابلی، احمد بن محمد بن عبدالله بن خالد الکابلی است، که در کتاب مستدرک علم رجال کنبه‌اش «ابوعبدالله» نوشته شده است.^۴ در کتاب «معجم احادیث الامام المهدي (عج)» به عنوان یکی از راویان حدیث ظهور حضرت مهدی (عج) ذکر شده است.^۵

۳/۱. حوزه بلخ (بلخ، خُتل، بامیان، فاریاب)

۱. شهر بلخ

از دیگر نقاط سرزمین خراسان بزرگ و افغانستان امروزی که شیعه همزمان با حضور اسلام در آن حضور داشته و ذکرش در فصل قبل رفت، شهر باستانی بلخ بوده است. و ما راویان زیادی با عنوان بلخی داریم که از ائمه (ع) روایت نقل کرده است - مانند نقل روایت ابوعبدالله بلخی از اصحاب امام صادق (ع) -^۶ با حضور امام رضا (ع) در خراسان و اقامت چند ساله در مرو، و با شایع شدن آوازه فضایل و علوم و معارف و کرامات آن حضرت به عنوان منادی بزرگ و معصوم اهل بیت (ع) در این دیار و بلاد مجاور، ارادت نسبت به اهل بیت (ع) و پذیرش اسلام شیعی در این خط به اوج خود می‌رسد، چنان‌که در این دوره شاهد حضور اصحاب و شاگردان آن حضرت از خطه بلخ هستیم. یکی از این افرادی که از مدینه تا

۱. محمد بن عمر بن عبدالعزیز، رجال کشی، ص ۵۳۵.

۲. همان، صص ۵۳۵-۵۳۴. (وفی الوقعه امر ونهی منه الی کابل وغیرها)

۳. محمدرضا جباری، سازمان وکالت و نقش آن در زمان ائمه (ع)، ج ۱، ص ۱۴۳.

۴. علی نمازی شاهرودی، مستدرکات علم رجال الحدیث، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۶ه.ق، ج ۱، ص ۴۳۹.

۵. شیخ علی الکورانی العاملی، معجم الموضوعی لاحادیث الامام المهدي، بیروت، دارالمرتضی، ۱۴۳۰ه.ق، ج ۲، ص ۱۱۰.

۶. محمد بن محمد بن نعمان مفید، الاختصاص، انتشارات کنکره جهانی شیخ مفید چاپ اول، ۱۴۱۳ق، ص ۲۹۸.

خراسان نیز همراه امام رضا(ع) بوده است، روایتی را از آن حضرت در مورد عدالت گستری ایشان و مبارزه با مظاهر ظلم و تعصبات نژادی نقل می‌کند.^۱ و شاگرد دیگر آن حضرت؛ محمد بن ابی‌یعقوب بلخی است.^۲

مهم‌تر از همه اینکه با توجه به حضور شیعیان در حوزه بلخ، امام رضا(ع) در روایتی که علامه مجلسی در بحار الانوار آورده؛ خبر از نصب یکی از اصحاب خویش برای جمع‌آوری زکات و صدقات از مردم بلخ می‌دهد.^۳ علامه مجلسی در جای دیگر از آن شخص به نام «عمران صابئی» (همان شخصی که در مناظره مغلوب امام واقع شد) نام برده که از طرف امام رضا(ع) در بلخ، برای جمع‌آوری صدقات مردم این شهر منصوب شد.^۴

از جمله اصحاب و یاران امام رضا(ع) در این حوزه و در این دوران محمد بن خالد بلخی است، شیخ طوسی ایشان را از اصحاب و از خدمت‌گذاران و موالیان آن حضرت به شمار آورده که از علم بی‌کران آن حضرت استفاده نموده است.^۵

همچنین در ارتباط با عصر طاهریان، به غیر از افراد نامبرده شده، می‌توان از افرادی دیگری چون: متوکل بن عمیر بن متوکل ثقفی بلخی^۶ از محدثان شیعه امامیه در قرن دوم و سوم در بلخ که از پدرش و پدرش از حضرت یحیی بن زید بن علی(ع) صحیفه سجادیه را روایت کرده است.^۷

امام حسن عسکری(ع) که در دوران سخت و خفقان حکومت عباسی به سرمی‌برد، نیز شاگردان بلخی داشت که در راه نشر احادیث ائمه(ع) در سرزمین بلخ فعالیت نمودند؛ مانند: ابوسهل بلخی^۸ و محمد بن عبدالعزیز بلخی،^۹ این دو نفر از شاگردان امام هادی(ع) نیز بوده است و کراماتی از آن حضرت

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۱.

۲. محمد بن ابراهیم بن ابی‌زینب نعمانی، الغیبه، (للنعمانی)، تحقیق و تصحیح: علی‌اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۹۷ق. ص ۱۸۰ و صدوق، عیون أخبار الرضا، ترجمه غفاری و مستفید، ج ۲، صص ۱۵۴-۱۵۳.

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۱.

۴. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۳۱۸، و صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۶۰.

۵. شیخ طوسی، رجال، ص ۳۳۷.

۶. نجاشی، رجال نجشی، ص ۴۲۶، شیخ طوسی، الفهرست، ص ۴۷۷.

۷. مهدی رحمانی ولوی و منصور جغتایی، تاریخ علمای بلخ، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی استان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۸۳ه.ش، ج ۲، ص ۲۳۴.

۸. محدث اربلی، کشف الغمّة فی معرفه الأئمه، ج ۲، ص ۴۲۶.

۹. محدث اربلی، کشف الغمّة فی معرفه الأئمه، ج ۲، ص ۴۲۲.

نقل نموده است.

از وکلای سرشناس در زمان حضرت حجت (عج) که حاکی از وجود شیعیان زیادی در سرزمین خراسان و نواحی بلخ است، شخصی به نام محمد بن حسن صیرفی بلخی که فرد ثقه و صدوق است که شیعیان بلخ، اموال خودشان را به او سپردند تا در زمان غیبت صغری امام‌زمان (عج) به خصوص نائب سوم، حسین بن روح نوبختی تحویل دهد که احتمال وکالتش از طرف حسین بن روح قوی می‌باشد و از آنجایی که با سفیر سوم امام عصر (عج) ارتباط داشته و اموال شیعیان را از ناحیه دوری مثل بلخ به نائب سوم تحویل می‌داد، می‌توان گفت، زمانی که نواب خاص و اربعه امام زمان (عج) وکلای را در مناطق و نواحی مختلف انتخاب می‌کردند یقیناً و حتماً به تأیید حضرت بقیه الله الاعظم (عج) می‌رسیده است.^۱

چنان‌که صدوق و راوندی نقل نموده است:

«ایشان به قصد انجام حج و همین‌طور تحویل دادن اموالی که شیعیان بلخ، برای رساندن به نایب سوم ناحیه مقلّسه به وی سپرده بودند، از شهر بلخ عازم بغداد شد. در منطقه سرخس، در حالی که در خیمه‌اش کیسه‌های طلا را از نقره جدا می‌کرد، یکی از کیسه‌ها در زیر شن‌ها مفقود شد - بدون آن که صیرفی متوجه شود - وقتی به همدان رسید، متوجه مفقود شدن یکی از کیسه‌ها شد. آنگاه از جانب خود جایگزین آن را قرار داد. پس از آن که وارد بغداد شد، نزد حسین بن روح؛ نایب سوم حضرت حجت (عج) رفت. حسین بن روح از گم شدن کیسه مزبور خبر داد و کیسه‌ای را که وی از جانب خود جایگزین کرده بود به او باز گرداند و فرمود: به مکان خود برگرد و کیسه گم شده را از فلان موضع از زیر شن‌ها بردار و به اینجا باز گرد، اما وقتی برگشتی مرا نخواهی دید. وی به سرخس برگشت و کیسه را که زیر شن‌ها مانده و گیاهانی نیز رویش روئیده بود، برداشته و در سال بعد عازم بغداد شد و به علی بن محمد سمری نایب چهارم حضرت ولی عصر (عج) تحویل داد».^۲

از جمله افراد سرشناس دیگر این ناحیه که دلالت بر وجود شیعیان می‌کند، ابو عبدالله بلخی است، ابو عبدالله بلخی، از راویان شیعه در دوران غیبت صغرا است. ایشان نیز با حسین بن روح نائب سوم امام عصر (عج) و احمد بن اسحاق مرتبط بوده است.^۳ استاد وی، عبدالله سوری، در باغ بنی عامر خدمت امام

^۱ محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی رجال کشی، ص ۱۴۲، قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، قم، مؤسسه امام مهدی، ۱۴۰۹ق.
ج ۳، ص ۱۲۹، محمد بن علی بابویه قمی صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۱۶.
^۲ قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۲۶.
^۳ محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی، رجال کشی، ج ۲، ص ۸۳۱.

عصر (عج) رسیده و جریان ملاقاتش را برای ابو عبدالله بلخی گزارش کرده است.^۱

از جمله دیگر افراد شاخص این دیار، نصر بن صباح بلخی است، او شخصی بود که شیعیان را با وکیلان امام در خراسان آشنا کرده، به نزد آن‌ها راهنمایی می‌نمود.^۲ از چهره‌های درخشان شیعه امامیه در بلخ و از پیشگامان شیعه در تدوین علم رجال محسوب می‌گردد، او کتاب بسیار مهم در علم رجال به نام «معرفه الرجال» که «معرفه الناقلین» نیز خوانده می‌شده، داشته است و اینکه عیاشی و کشی نیز کتاب‌های رجالی‌شان را «معرفه الناقلین» نام گذاشته‌اند در واقع متأثر از نام کتاب استادشان نصر بن صباح بلخی می‌باشد، کتابی دیگری به نام «فرق الشیعه» در زمینه شناخت و معرفی افراد و فرقه‌ها از آثار مهم او بوده است.^۳ ایشان از چهره‌های مهم و از پیشگامان مبارزه با نحله‌های انحرافی است که دو اثر مذکور را در زمینه شناخت چنین افراد و جریان‌های نوشته و در کتاب معروف رجال کشی در بیش از پنجاه و هشت مورد به سخنان و نظریات رجالی و توثیق و تضعیف نصر بن صباح بلخی استشهد شده است.^۴

نصر بن صباح از برخی شیعیان بلخ خبر داده که اموالی را برای امام (ع) می‌فرستادند. به گفته او یکی از این شیعیان، اموال فراوانی را همراه با یک نامه به سامرا فرستاد و به فرستاده‌اش سفارش کرد که این اموال را به کسی بدهد که محتوای این نامه را برای او بازگو کند.^۵ چنین اقداماتی که برآمده از عقاید تشیع در امامت بود. عمدتاً از طرف شیعیان برای شناخت امامان (ع) و وکیلان و نایبان راستین ایشان صورت می‌گرفت و این حاکی از آشنایی شیعیان با معیارها و ملاک‌هایی است که از جانب امامان (ع) برای شناخت امام برحق تعیین شده بودند.^۶ نمونه دیگر از این قبیل، نامه‌ای بود که یکی از شیعیان بلخ برای امام (ع) فرستاد و به همین منظور نام خود را در نامه تغییر داد؛ اما نامه‌ای که در جواب او به دست‌اش رسید به نام و نسب خود وی نوشته شده بود.^۷

۱. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۴۱.

۲. همان، ص ۴۸۸.

۳. ابوالقاسم موسوی خوی، معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، صص ۱۵۲-۱۴۹.

۴. محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی، رجال کشی، صص ۵۶۹-۵۶۵.

۵. صدوق، کمال الدین، همان.

۶. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۴۰، نعمانی، الغیبه، صص ۱۲۹-۱۲۸.

۷. صدوق، کمال الدین، ص ۴۸۸.

۲. جوزجان

ولایت جوزجان در جنوب غرب بلخ واقع بوده و با نام‌های چون جوزجانان و جوزجانان شناخته می‌شده است^۱ این منطقه نیز از مناطق وسیع خراسان قدیم و دارای شهرهای متعدد بوده و توسط احنف بن قیس در سال ۳۳ هـ.ق. فتح شده.^۲ این ناحیه محل شهادت یحیی بن زید علوی بوده است.^۳ یکی از افراد سرشناس این ناحیه در زمان طاهریان، حسن بن احمد جوزجانی بوده است، شیخ طوسی با سه واسطه از حسن بن احمد جوزجانی در کتاب امالی روایت کرده است.^۴ مهم‌ترین مطلب در مورد زندگی ایشان این است که حسین بن احمد جوزجانی، ساکن قومس (سمنان) و قاضی آن شهر در عصر هارون الرشید بوده است، او روایت قطع درخت سدره (در کربلا)^۵ توسط هارون و روایت نبوی «لعن الله قاطع السدره» را گزارش کرده است.^۶

۳. خُتَل

خُتَل از جمله شهرهای ناحیه تخارستان بلخ بوده است.^۷ یکی از افراد سرشناس در این ناحیه، هشام بن ابراهیم ختلی مشرقی از جمله اصحاب امام رضا (ع) است، او در سال ۱۹۹ هـ.ق، در خراسان همراه گروهی از راویان بزرگ شیعه خدمت امام رضا (ع) رسیده و شاهد یک گفتگوی مهم بین امام رضا (ع) و شیعیان بوده است.^۸ روایات او گویای اعتقاد امامی او بوده و گویا امام (ع) از او به نیکی یاد کرده است.^۹

از افراد دیگر صاحب نفوذ و راوی روایت امام در این ناحیه و منطقه محمد بن احمد بن یعقوب

۱. احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ص ۴۲۱.

۲. ابن واضح یعقوبی، البلدان، ص ۲۸۷.

۳. یاقوت بن عبدالله حموی، معجم البلدان، انتشارات دار احیاء التراث عربی، بیروت، لبنان، ۱۳۹۹ ق. ج ۱، ص ۲۵۹.

۴. طوسی، الامالی، پیشین، صص ۳۸۴-۳۸۳.

۵. این درخت به عنوان سایه بان و نشانی قبر امام حسین (ع) بوده که هارون از این علامت و توجه شیعه به کربلا ناخشنود بوده است، او با قطع درخت سبب داشت تا مردم را از رویکرد به مدفن مطهر امام (ع) بازدارد.

۶. طوسی، الامالی، همان، ص ۳۲۵.

۷. احمد بن واضح یعقوبی، البلدان، ص ۱۲۲.

۸. محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی، رجال کشی، ج ۱، ص ۴۹۸.

۹. کشی، همان، صص ۳۵۸-۳۵۷، حسن یوسف علامه حلی، خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال، تحقیق: جواد قیومی، نشر الفقاهه،

۱۴۲۲ هـ.ق، ص ۹۰.

فصل چهارم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان، در عصر دولت‌های محلی تا غزنویان ۱۹۰

جوزجانی بوده است، شیخ صدوق (ره) با دو واسطه از محمد بن احمد بن یعقوب جوزجانی روایت کرده است.^۱ او هم قاضی هرات بوده و مطالبی را که شیخ صدوق از او نقل کرده، درباره جلسه احمد بن حنبل و کلام احمد درباره امیرمؤمنان علی (ع) است. احمد بن حنبل در آن جلسه می‌گوید: «لایکون الرجل مجرما حتی یبغض علیا قلیلا».^۲

۴. غور و بامیان

بامیان، از جمله شهرهای مشهور و شیعه‌نشین در عصر حاضر، از نخستین شهرهای ناحیه تخارستان از توابع بلخ به شمار می‌رفته است، که از نظر وسعت و بزرگی رتبه اول را در میان شهرهای تخارستان دارا بوده است.^۳ که حاکمان محلی آن به «شیران بامیان»^۴ معروف و بت‌های سنگی بزرگ آن مشهور بوده است.^۵

مقدسی از جغرافی‌دان‌های قرن چهارم می‌نویسد: «بامیان ناحیه‌ای است که شهرهایش سیفور قند، سقاوند، لخراب، بدخشان، پنجهر، جاوبابه و بروان است».^۶

از طرفی دیگر به تصریح مورخین و جغرافی‌دانان، بامیان در قرن سوم و چهارم جزء غور به حساب می‌آمده، چنان‌که ابن حوقل وقتی غور را بررسی می‌کند می‌نویسد: «دره‌های آنجا معمور بوده و اکثر معادن در ناحیه بامیان و پنجشیر قرار گرفته است».^۷ لسترنج هم وقتی غور را شناسایی می‌کند، می‌نویسد: «ناحیه بزرگ کوهستانی در سمت خاور و جنوب غرجستان که به غور و غورجستان معروف

۱. محمد بن علی ابن بابویه صدوق، علل الشرائع، ترجمه: محمد جواد ذهنی تهرانی، قم، مؤمنین، چاپ اول، ۱۳۸۰. ج ۲، ص ۴۶۸.

۲. محمد بن علی ابن بابویه صدوق، علل الشرائع، همان. البته نقل بحار الانوار متفاوت است. «لایکون الرجل سنیا حتی یبغض علیا قلیلا» محدباقر مجلسی، بحار انوار، ج ۴۹، ص ۲۶۱.

۳. احمد بن واضح یعقوبی، البلدان، صص ۵۲-۵۱.

۴. از مجموع گزارش‌های مربوط به شیران بامیان چنین برمی‌آید که شیران بامیان تا اواخر قرن چهارم هجری به حاکمیت خود ادامه دادند، پس از تصرف بامیان توسط البتکین غزنوی (۳۸۴.ق). و اسارت شیر بامیان در جنگ، دیگر اسمی از این سلسله شنیده نشده است. (حسن نظام‌الملک، سیاست نامه، ص ۱۵۳)

۵. اصطخری، المسالک و الممالک، ص ۱۵۵.

۶. ابو عبدالله محمد بن أحمد، احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ اول، ۱۳۶۱. ش. ۱، ص ۷۱.

۷. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۴۴۵.

بوده، از هرات تا بامیان امتداد داشته است.^۱

با توجه به مستندات که ذکر شد، وضعیت تشیع در بامیان شامل سرزمین غور نیز می‌شود. اولین گزارش مرتبط با منطقه بامیان در دوره اسلامی، مربوط به اعزام سپاه اسلام توسط خلیفه دوم به فرماندهی احنف بن قیس، منطقه تخارستان را که شامل بامیان نیز می‌گردد تصرف کرده و ربیع ابن عامر را والی خراسان قرار داد.^۲ همچنین بلاذری به حضور پرچم قبیله بنی تمیم و قبیله خزاعه (قبایل که تشیع در میان آن‌ها پر رنگ بوده است.) در سال‌های پس از مرگ یزید بن معاویه و شورش عبدالله بن زبیر در منطقه طخارستان گزارش می‌دهد.^۳

تشیع مردم غور نیز همان‌طور که در فصل قبل ذکر شد، مهم‌ترین سند، ایمان آوردن حاکم غور به دست امام علی(ع) و دریافت لواء و پرچم از جانب امام و عدم سب امام علی(ع) در زمان خلافت معاویه، قیام علیه حاکم بنی‌امیه بعد از حادثه غمبار عاشورا و پشتیبانی از قیام عباسیان به سرکردگی ابومسلم خراسانی در سرنگونی خاندان بنی‌امیه با یک اعتقاد راسخ و محکم و ارادت نسبت به خاندان پیامبر(ص) بود که این اعتقاد را نسل به نسل منتقل نمودند، مسلماً در آن عصر گرایش مذهبی حاکم تأثیر به‌سزای در گرایش مردم به مذهب داشت، شاهد این مطلب حفظ اعتقاد این سلسله و خاندان در قرن‌های بعد است. چنانچه ابن خلدون می‌نویسد: «شهاب‌الدین علاء‌الدین محمد بن ابی‌علی را که از بزرگان خاندان غوری بود، بر بلاد غور حاکم قرار داد و بعد در ادامه می‌گوید: و کان امامیا غالباً.»^۴ اگرچه علاء‌الدین بن ابی‌علی چند قرن بعد می‌زیسته، اما اعتقاد به تشیع را در این خاندان و در این منطقه حفظ کرده بودند.

وجود راویانی از قرن اول در شهر بامیان^۵ همزمان با حاکمیت طاهریان در این منطقه نشان دیگری از حضور شیعیان در این منطقه دارد.

از شخصیت‌های تأثیرگذار و صاحب نفوذ شیعه در این دیار و در عصر حاکمیت طاهریان و حضور امام رضا(ع) در خراسان، ابوهارون سنجی از اهالی سنج است.^۶ عبیس بن هاشم از اصحاب امام

۱. لسترنج گای، تاریخ سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه: محمود عرفان، ص ۴۴۳.

۲. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ه.ق، ج ۴، ص ۱۶۷.

۳. بلاذری، فتوح البلدان، صص ۴۰۸-۴۰۵.

۴. عبدالرحمن بن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۵۴۳.

۵. محمد بن حسن طوسی، رجال طوسی، ص ۳۶۲.

۶. سنج به نقل (عمرانی) قریه ای از توابع بامیان است. (معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۶۴)

رضا(ع)^۱ شاگرد ابوهارون است و همو کتاب ابوهارون را از وی روایت کرده است.^۲

۵. فاریاب

فاریاب یکی از شهرهای جوزجان از توابع بلخ بوده است.^۳ در این عصر، یکی از افراد جبرئیل بن احمد فاریابی، از یاران و روات حدیث امام رضا(ع) است که در فاریاب از توابع بلخ می‌زیست - و بعداً ساکن کش شد.^۴ وی روایات فراوانی از حضرت نقل نموده است و در نشر احادیث اهل بیت(ع) نقش مهمی ایفا نموده است. ابو عمرو کشی به واسطه اساتیدش از او روایت نقل نموده است.^۵ شیخ طوسی اثر علمی نیز برای ایشان ذکر کرده است^۶ چنان‌که کشی گاهی مستقیماً از کتاب وی روایت نقل کرده است. کشی در این باره می‌نویسد: «وجدت بخط جبرئیل بن احمد الفاریابی فی کتابه».^۷

فاریابی از علمای خراسان، قم و عراق فراوان حدیث شنیده و نزد عالمان آن مناطق دانش آموخت.^۸ و در منطقه «کش» مرکز علمی دایر کرد و در آنجا به پرورش شاگردان اشتغال داشت.^۹ ایشان شخصیت فوق‌العاده جلیل‌القدر و ثقه‌ای است که از جمله مناقشاتی با غالیان، جاعلان، کذابان و سایر منحرفین داشته است و در منابع رجالی و حدیثی شیعه بسیار فراوان به نظریات رجالی او توجه شده و در کتاب رجال کشی از خود جبرئیل و کتاب رجالی او نقل قول شده است.^{۱۰}

از دیگر مناطق بلخ می‌توان به اشخاص دیگری چون؛ راوی حدیث و یار دیگر امام رضا(ع) که در منطقه صغانیان از توابع بلخ حضور داشت «دارم بن قصیبه صغانی صائح نهشلی صغانی» است، اشاره کرد.

۱. رجال طوسی، ص ۳۶۲.

۲. رجال طوسی، ص ۵۳۹، رجال النجاشی، ص ۴۵۵.

۳. محمد بن عبد المنعم الحمیری، الروض المعطار فی خبر الاقطار، بیروت، مکتبه لبنان، چاپ دوم، ۱۹۸۴.

۴. ۴۳۴ وابن حوقل، صورة الارض، ج ۲، ص ۴۴۲.

۵. رجال طوسی، ص ۴۱۸.

۶. رجال کشی (اختیار معرفة الرجال) ج ۱، ص ۱۵، و ص ۳۵۷.

۷. طوسی، رجال الطوسی، ص ۴۱۸.

۸. کشی، رجال کشی (اختیار معرفة الرجال)، ج ۲، ص ۶۱۷ و ۶۹۲.

۹. کشی، رجال کشی. اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۳۲.

۱۰. احمد بن علی ابن حجر، لسان المیزان، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۳۹۰ ه. ق، صص ۹۵-۹۴.

۱۱. کشی، رجال کشی، همان، ص ۳۱۷.

وی از جمله یاران امام رضا(ع) بوده و احادیث زیادی از آن حضرت نقل نموده است^۱

ه) شیعیان زیدیه

مهم‌ترین حادثه سیاسی که در این بخش ارتباط با تشیع زیدی دارد، خاموش کردن قیام «محمد بن قاسم علوی» در طالقان خراسان است که در سال ۲۱۹ ه.ق. توسط حسین بن طاهر انجام شد، که خود حاکی از وجود کمی و کیفی شیعیان زیدی در مناطق مذکور دارد. وقتی این مطلب را با جمعیت بسیاری از نواحی مختلف که با او بیعت کردند تطبیق دهیم، تا حدودی به میزان پیروان مذهب زیدیه در حوزه خراسان پی می‌بریم، مؤلف مقاتل الطالبیین با اغراق، تعداد بیعت کنندگان به او را تا چهل هزار تن بر شمرده.^۲ مسعودی در مورد همراهی مردم خراسان با وی تعبیر از «خلق کثیر» نموده که به او پیوستند.^۳ وقوع قیام وی در طالقان و جوزجان و ملقب شدن او به صاحب طالقان، به دلیل داشتن پیروان زیاد ایشان و شیعیان در این منطقه از خراسان بوده است، هرچند پیروان او در این منطقه خلاصه نمی‌شدند و همان‌گونه که مسعودی گزارش کرده است، طرفداران او بیشتر در کوفه، طبرستان، دیلم و بسیاری از مناطق خراسان یافت می‌شوند.^۴

این قیام که از طالقان، یکی از توابع بلخ باستان آغاز شد، با کمک شیعیان این سرزمین اتفاق افتاد، چنانچه ابن اثیر از مراحل قیام چنین گزارش داده و می‌نویسد: «در سال ۲۱۹ ه.ق، محمد بن قاسم با شعار (الرّضا من آل محمد) قیام کرد، در ابتدا یک نفر خراسانی آمده و با او بیعت کرد. سپس خراسانی‌های که به مکه رفته بودند با او بیعت کردند، وقتی بیعت کنندگان زیاد شدند؛ سپس به جوزجان رفت و چند روزی در آنجا مخفی شد تا تعداد افرادش زیاد شدند، آنگاه به طالقان برگشت و قیام نمود.»^۵ در همان حال محمد بن قاسم در یکی از روستاهای مرو اقامت گزید که محل امنی بود و تمام اهالی آن روستا شیعه بودند، او سپس از ناحیه مرو و مرورود عازم ناحیه طالقان شد و در آنجا انبوهی از هوادارانش از نواحی اطراف گرد او جمع شدند و سپس مشاوران و دستیارانش گفتند: اینک اگر قیام کنی! انشاءالله ما پیروز می‌شویم، هواداران وی طی چندین نبرد سنگین، سپاهیان زیاد عبدالله بن طاهر را شکست دادند و

۱. صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۹.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۶۶.

۳. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۶ق، ج ۳، ص ۶۱

۴. همان، ج ۳، ص ۶۳

۵. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۴۴۲.

فصل چهارم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان، در عصر دولت‌های محلی تا غزنویان ۱۹۴

عاقبت سپاه عبدالله بن طاهر، با مکر و حيله و قرار دادن کمین‌های متعدد بر سر راه محمد بن قاسم توانستند هواداران محمد بن قاسم را شکست داده و هزیمت دادند، محمد بن قاسم نیز خود به همراه جمعی محدود به زنان متواری شد و سرانجام جاسوسان امیر طاهری محل وی را یافته و او را دستگیر نموده و به بغداد فرستادند.^۱

در ضمن، برخی از محققان، یکی از عوامل شکست او را اعتقاد به نظریات جارودیه می‌دانند.^۲ در این صورت، این احتمال وجود دارد که شیعیان غیر زیدی و حتی زیدی‌های غیر جارودی از او حمایت نکرده‌اند. شاید همین امر، به نوعی در شکست ایشان دخیل بوده باشد. چنین به نظر می‌رسد که مذهب این جماعت باید زیدیه باشد. با خاموش شدن این قیام، حرکت سیاسی و نظامی دیگری از سوی زیدیان در منطقه صورت نگرفت. این بدان معناست که زیدیان با فروکش کردن قیام محمد بن قاسم، از نگاه سیاسی و اعتقادی به شدت دچار تزلزل شده بودند.

و) حضور پنهان شیعیان اسماعیلی

گرچه تا پیش از روی کار آمدن صفاریان در سیستان (۲۴۷ هجری) سخنی از فعالیت اسماعیلیه در خراسان در میان نیست، اما شکی نیست که ظهور و فعالیت پر قدرت آنان در دههٔ چهل قرن سوم هجری که به تأسیس دولت اسماعیلی مذهب صفاریان در سیستان منجر شد و همچنین در سال‌های بعد قیام یکی از داعیان اسماعیلی به نام «ابوبلال» در سال ۲۹۵ ه.ق. در غور که توسط امیر اسماعیل سامانی (۲۹۵-۲۷۹ ه.ق) سرکوب شد نمی‌تواند امر خلق الساعه‌ای باشد؛ بلکه این قدرت نمایی معلول فعالیت‌های زیر زمینی گسترده و پر سابقه‌ای بوده که از همان هنگام شهادت امام صادق (ع) در نیمهٔ قرن دوم هجری آغاز گردیده است. از این رو، باید در این مقطع، که می‌شود آن را برای شیعیان اسماعیلی مذهب خراسان و عموم بلاد شرقی خلافت، «دوران ستر» نامید، سهمی نیز به شیعیان اسماعیلی خصوصاً در بلاد غور و منطقهٔ سیستان داد.

^۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، تحقیق: احمد صقر، بیروت، مؤسسه اعلمی للمطبوعات، چاپ سوم، ۱۴۱۹ ه.ق، ص ۴۶۶.

^۲. محمدسهیل طقوش، دولت عباسیان، مترجم: جودکی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ چهارم ۱۳۸۷ ه.ش، ص ۱۶۲.

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت به این نتیجه رسیدیم که در این مقطع تاریخی ضمن حاکمیت معنوی و سلطه بنی‌عباس در اکثریت مناطق جهان اسلام، اختلاف امین و مأمون عباسی بر سرفدرت، سرانجام مأمون عباسی با کمک خراسانیان و خاندان طاهری برادرش امین را از پای درآورد و به قتل رساند، سپس برای در امان ماندن از قیام‌های شیعی مردم خراسان مرکز حکومت بنی‌عباس را به شهر مهم و استراتژیک مرو انتقال داده و با یک طرفند کاملاً سیاسی امام رضا(ع) را به عنوان ولیعهد خود انتخاب کرده و خود به عنوان خلیفه بر مسند قدرت تکیه زد، در این مقطع و در سال ۲۰۵هـ.ق، طاهریان عهده استقلال از خاندان بنی‌عباس را بلند نموده، حاکمیت خود را در خراسان در شهر مرو و نیشابور مستقر گردانید.

با نظر داشت این مسائل؛ با وجود ارزشمند امام رضا(ع) در خراسان و سیاست‌های ملایم‌تری دولت طاهریان نسبت به شیعیان، شاهد گسترش شیعه خصوصاً شیعیان امامیه در این عصر همزمان با حاکمیت طاهریان در این منطقه هستیم، دوره تاریخی مورد اشاره شیعیان امامی از حیث جمعیت و بازتاب حضور فرهنگی، اجتماعی گوی سبقت را از دیگر فرقه‌های شیعه گرفته بود، چنانچه به علاوه مهاجرت علویان در اقصی نقاط خراسان (افغانستان کنونی) که نسبت به گذشته شتاب بیشتری می‌گیرد، وجود ارزشمند راویان حدیث، اصحاب و یاران و وکلای ائمه(ع) در اکثر مناطق خراسان آن روزی در مرکز سیستان؛ در شهرهای چون رنج، بُست، کابل، در مرکز شهر باستانی بلخ؛ در شهرهای جوزجان، بامیان، ختل و فاریاب و همچنین در منطقه مرو و هرات در مرکز هرات و مرو با شهرها و مناطق کوچک‌تر وجود داشتند و به فعالیت‌های‌شان می‌پرداختند که وجود وکیل و راویان حدیث ائمه(ع) و همچنین علمای صاحب نام شیعی در جای‌جای این مناطق نشان خوبی از گسترده‌گی شیعیان امامیه در عصر حاکمیت طاهریان حکایت دارد.

با توجه به همین تساهل مذهبی طاهریان فرقه زیدیه نیز با وجود قیام ناکام «محمد بن قاسم علوی زیدی» در طالقان که افرادی زیادی از مناطق دیگر خراسان نیز به او پیوستند، حضور پررنگ‌تری در عرصه سیاسی داشتند.

از شیعیان اسماعیلی در این دوره چندان اطلاعی در دست نیست که احتمال می‌رود به صورت مخفیانه به تبلیغات جمع‌آوری نیرو می‌پرداختند که در سال‌های بعد حاکمیت صفاریان اسماعیلی مذهب در منطقه سیستان بعد از حاکمیت طاهریان و همچنین قیام یکی از داعیان اسماعیلی به نام «ابوبلال» در سال ۲۹۵هـ.ق. در غور که توسط امیر اسماعیل سامانی (۲۹۵-۲۷۹هـ.ق) سرکوب شد، گویایی روشنی از

فعالیت‌های زیرزمینی و مخفیانه اسماعیلیان در طول این دوره است.

۲. دولت صفاریان (۳۹۴-۲۴۷ه.ق)

مقدمه

دولت صفاریان از جمله دولت‌هایی است که در عصر خلافت عباسی و در دوره حاکمیت دولت‌های متقارن، از سال ۲۴۷ تا ۲۸۷ بر بخش عمده مناطق شرقی بلاد اسلامی و از جمله بر ناحیه افغانستان امروزی، و از سال ۲۷۸ تا ۳۹۳ ه.ق عمدتاً بر ناحیه سیستان حکومت کردند. آنان در دوران حاکمیت یعقوب و برادرش، عمرو، حکومت نسبتاً مستقل و مقتدری را در پهنه‌ای وسیع از جهان اسلام تشکیل داده بودند.^۱ بنیان‌گذار این سلسله، یعقوب لیث، زاده روستای «قرنین»^۲ بود که مرکز حکومتش را شهر «زرنج» یا «زرنج»^۳ قرار داد. حکومتی که یعقوب لیث بنیان نهاد، به مناسبت شغل پدرش به «صفاریان» یا «آل صفار» شهرت یافت. بعد از یعقوب برادرش عمرو لیث به امیری رسید، بعد از او چند تن دیگر از دودمان صفاری که قدرت هیچ‌یک به اندازه یعقوب و عمرو نرسید.^۴

در مجموع، صفاریان دارای دو شاخه «لیثی» و «خلفی» می‌باشند که سرسلسله شاخه «لیثی» یعقوب بن لیث صفار است که به مدت ۱۸ سال حکومت کرد، سرانجام این شاخه بعد از حکومت ۲۲ ساله «عمرو بن لیث» در سال ۲۸۷ ه.ق. که توسط امیر اسماعیلی سامانی دستگیر شد.^۵ حاکمان محلی از همین خاندان تحت نظر سامانیان به قدرت رسیدند.

طاهر بن محمد بن عمرو لیث صفاری از سال ۲۸۷ ه.ق تا سال ۲۹۶ ه.ق. به عنوان حاکم بر جای عمرو بن لیث نشست، تا سرانجام در سال ۲۹۶ ه.ق به دست «سُبُکری» غلام عمرو اسیر شد و به بغداد فرستاده شد.^۶ بعد از او، لیث بن علی بن لیث صفاری به مدت یکسال، ابوعلی محمد چند ماه سپس

۱. نامعلوم، تاریخ سیستان، ص ۲۰۰.

۲. قرنین شهر کوچکی است که دارای چندین قریه و روستا در دوردورسختی سیستان، سمت چپ کسی که به سمت بُست حرکت می‌کند، واقع شده است. (یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۳۳)

۳. اکنون شهر زرنج مرکز ولایت نیمروز در غرب افغانستان واقع شده است.

۴. ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۱۵، ص ۶۴۸۱.

۵. همان.

۶. محمد بن خاوندشاه میرخواند، تاریخ روضه الصفا فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء، تهران، اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ش، ج ۶.

فصل چهارم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان، در عصر دولت‌های محلی تا غزنویان ۱۹۷

معدل ابن علی ابن لیث چند ماه و عمرو دوم نیز چند ماه حکومت کردند^۱ عنوان صفاریان را یدک کشیده و حفظ کردند. که به هر صورت بدنه اصلی قدرتمندترین حاکمان، متعلق به همین شاخه صفاری است. بعد از مدتی، در سال ۲۹۸ ه.ق. سامانیان به طور کلی بر سیستان مسلط شدند و تا سال ۳۱۱ ه.ق. به دست امرای سامانی یا فرستادگان خلیفه اداره می‌شد، در این مقطع زمانی که مردم سیستان از سامانیان ظلم و ستم بسیار دیدند، دوباره مردم سیستان با شخصی به نام «ابو جعفر احمد بن محمد بن خلف بن لیث» که جوانی خردمند از خاندان صفاری بود بیعت کردند.^۲ پس از آن که ابو جعفر تا سال ۳۵۲ یعنی به مدت ۴۱ سال حکومت کرد، سرانجام با خیانت و نیرنگ غلامان و فرماندهان سپاهش به قتل رسید، فرزندش امیر خلف ابن احمد به امارت نشست و تا سال ۳۹۳ ه.ق بر سیستان حاکم بود، در این سال، سلطان محمود غزنوی سپاهی را به سیستان فرستاد و به حکومت صفاریان بر سیستان پایان داد. امیرخلف را به غزنین آوردند و از آنجا او را به میل خودش به جوزجانان فرستاد.^۳ ولی امیرخلف در آنجا نیز دست از مخالفت با سلطان محمود نکشید تا این که به دستور امیرغزنوی او را به زندان انداختند که در سال ۳۹۷ در زندان درگذشت و دولت صفاریان به کلی ساقط گردید.^۴

۲/الف) جغرافیای قلمرو سیاسی صفاریان

در مورد قلمرو حکومتی صفاریان گفتنی است که سرسلسله و مؤسس صفاریان؛ یعقوب لیث صفاری پس از تحکیم سلطه خویش به سمت سرزمین‌های شرقی پیش تاخت، غزنین، گردیز، کابل، بامیان و بلخ را به قلمرو حکومتی خود افزوده و پس از آن هرات و اطراف آن را ضمیمه حکومتش کرد.^۵

ص ۲۷۹۸.

۱. غلام محسین مصاحب، دائرة المعارف فارسی، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۰ ه.ش، ج ۲، ص ۱۵۶۶.

۲. همان.

۳. محمد بن عبدالجبار عتبی، ترجمه تاریخ یمنی، مترجم: ابوالشرف ناصح بن ظفر جردقانی، تحقیق جعفر شعار، تهران، و علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۴ ه.ش، صص ۲۱۳-۲۱۱.

۴. ادموند کلیفورد باسورث، سلسله های اسلامی جدید راهنمایی گاهشماری و تبار شناسی، مترجم: بدره ای، تهران، مرکز باستان‌شناسی، ۱۳۸۱ ه.ش، صص ۲۳۳-۲۳۲، پروین ترکمنی آذر، وصالح پراگار، تاریخ تحول سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت)، ۱۳۷۸ ه.ش، ص ۱۷.

۵. گردیزی، زین الاخبار، صص ۱۴۰-۱۳۹.

در سال ۲۵۹ ه.ق. نیشابور مرکز امارت طاهریان را تصرف و حکومت شان را ساقط کرد.^۱ یعقوب لیث صفاری کمر به فتح شمال ایران (طبرستان) بست و آن را از دست حسن بن زید علوی خارج و به قلمرو حکومتش افزود.^۲ سپس به این نقاط هم بسنده نکرد و قصد تصرف بغداد پایتخت خلافت بنی عباس را کرد که موفق به این مهم نشد.^۳ خلاصه متصرفات یعقوب از جنوب به دریای عمان و خلیج فارس منتهای می‌شد، در شمال با خوارزم و ماوراءالنهر هم مرز بود. بخارا، سمرقند، کش و نخشب را نیز در تصرف داشت، در غرب باری و اصفهان کنونی همسایه بود و در قسمت جنوب غربی ایران تا خوزستان را در تصرف داشت، در شرق به سند و پنجاب محدود می‌شد و بر کوه‌های بارز^۴ و در قسمت‌های وسیعی از خراسان و هند مسلط شده بود.^۵

۲/ب) مذهب صفاریان

درباره گرایشات و اعتقادات مذهبی صفاریان آنچه قابل بحث است، در این مورد دیدگاه‌های متفاوت و متناقضی وجود دارد.^۶

در مورد مذهب صفاریان به نظر می‌رسد که از میان جریان‌های مخالف حاکمان عباسی، صفاریان به زیدیه وابسته نبودند، چرا که اگر چنین بود علویان زیدی مذهب طبرستان به مخالفان فراری امثال عبدالله سجستانی پناه نمی‌دادند، در حالی که حسن بن زید علوی به مخالفان فراری صفاریان پناه داد و حاضر به تحویل آنان به یعقوب نشد و همین موضوع موجب لشکر کشی یعقوب به طبرستان و تصرف

۱. همان، ص ۱۴۰، نامعلوم، تاریخ سیستان، ص ۲۱۹.

۲. گردیزی، زین الاخبار، همان، ص ۱۴۱، حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به اهتمام: عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ ه.ش، ص ۳۷۲.

۳. گردیزی، زین الاخبار، ص ۱۴۱، نامعلوم، تاریخ سیستان، ص ۲۳۲.

۴. ابن حوقل، صوره الارض، ص ۷۶.

۵. نامعلوم، تاریخ سیستان، صص ۲۰، ۲۱۶ و ۲۳۳.

۶. علاوه بر دلایل بر تشیع بودن آنان، دیدگاه‌های دیگری نیز مطرح است، به حدی برخی آن‌ها را «فاقد مذهب» برخی دیگر دارای «مذهب خوارج» و برخی دیگر آن‌ها را «سنی مذهب» دانسته‌اند که هر کدام دلایل خود را دارد. (محمد رضا ضیایی، پایان نامه صفاریان و تشیع، قم، جامعه المصطفی العالمیه، بهمن ۱۳۹۰ ه.ش، فصل سوم صص ۱۰۳-۷۵)

آن سامان و شکست حسن بن زید علوی و موجب اسارت هفتاد نفر از طالبیان گردید.^۱ از طرفی دیگر، صفاریان از جمله خوارج هم نبودند، چرا که عمده دلیل کسانی که صفاریان را پیرو مذهب خوارج می‌دانند، استفاده صفاریان از نیروی خوارج و ادغام آنان در لشکر خود است.^۲ در حالی که شاید به خاطر دشمن مشترکی چون خلافت عباسی، با خوارج صلح و ازجود آنان هم جهت در امان ماندن از حملات آنان در حیطه حاکمیت‌شان و هم برای لشکرکشی علیه خلفای عباسی استفاده کرده باشد، اما در این میان یعقوب خود جزو سردمداران مبارزه با خوارج سیستان بود، به طوری که با پیگیری و سماجت یعقوب در این امر، در سال ۲۴۹هـ.ق، اسدویه خوارجی را که یکی از رهبران خوارج بود کشت و سرش را بر دار کشید، در سال ۲۵۱هـ.ق، عمار خارجی را به قتل رسانید و سرش را به شهر آورده بر دروازه طعام آویخت و در سال ۲۵۹هـ.ق، یکی دیگر از رهبران خوارج به نام عبدالرحمان خارجی به دست خود خوارج کشته شد که بعدها گفته شد یعقوب در قتل عبدالرحمان با خوارج همدست بوده است، دلیل‌شان هم فرستادن سر عبدالرحمان توسط یعقوب نزد خلیفه است.^۳ به سبب همین سرکوب و در بند کشیدن بود که خوارج در این منطقه از سال ۲۵۳هـ.ق، به بعد رو به انقراض رفتند.^۴ بنابراین، هیچ دلیلی برای خروج صفاریان علیه خلیفه عباسی وجود ندارد جز اینکه آنان یا از پیروان مذهب اسماعیلیه باشند و یا از پیروان مذهب امامیه، در این صورت با توجه به فعالیت داعیان اسماعیلی از جمله ابوبلال که خود ندیم یعقوب لیث صفاری بوده است،^۵ ظهور همزمان اسماعیلیه با عصر صفاریان به طور رسمی و قیام‌های آنان در سال‌های بعد که در قسمت دولت سامانیان به خوانش گرفته می‌شود و همچنین گزارش خواجه نظام‌الملک طوسی که مذهب صفاریان را شیعه اسماعیلیه دانسته و می‌نویسد: یعقوب لیث از شهر سیستان خروج کرد و جمله سیستان بگرفت و به خراسان آمد و خراسان بگرفت و از خراسان به عراق آمد و جمله عراق بگرفت و داعیان او را فریفتند و در سر بیعت با اسماعیلیان آمد و بر خلیفه بغداد دل بد کرد تا خلیفه را هلاک کند و خانه عباسیان براندازد.^۶ حمدالله مستوفی نیز به شیعه بودن صفاریان تصریح دارد و می‌نویسد: «ارباب دول که در عهد اسلام بوده‌اند، هریک به عیبی چند ملوث بوده‌اند؛ چون بنی‌امیه به

۱. طبری، تاریخ طبری، ج ۸، صص ۱۷-۱۶، ابوعلی مسکویه رازی، تجارب الامم، ج ۴، صص ۴۳۸-۴۳۷.

۲. باسورث، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، ص ۱۹۶، محمد فرید وجد دی، دائرة المعارف القرن العشرين، ج ۵، ص ۵۱۴۷.

۳. ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، ج ۴، ص ۴۳۷.

۴. ابن اثیر، الکامل، ج ۷، صص ۱۸۵-۱۸۴، ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۶، صص ۴۰۳-۴۰۲.

۵. محمد فصیح احمد بن جلال الدین خوانی، مجمل فصیحی، مشهد، طوس، ۱۳۱۴ه.ش، ج ۱، ص ۳۹۴.

۶. خواجه نظام‌الملک طوسی، سیاست نامه، ص ۲۰.

فصل چهارم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان، در عصر دولت‌های محلی تا غزنویان ۲۰۰

زندقه و اعتزال و خارجیت، بعضی بنی‌عباس به خراجیت و بنی‌لیث و آل‌بویه برفض^۱ به تبع این نظریه، نظریه، برخی از پژوهشگران و مستشرقان قرون بعد نیز به تشیع صفاریان اذعان داشته‌اند که از جمله آن به «ادوارد براون»^۲ «جرجی زیدان»^۳ «دائرة المعارف امریکانا»^۴ می‌توان اشاره کرد.

از جمله مستندات و دلایل دیگر تشیع صفاریان می‌توان به خاستگاه آنان که منطقه سیستان باشد اشاره کرد، با توجه به امتناع سیستانیان از لعن و نفرین امامان شیعه، مخالفت با حاکم اموی سیستان و همچنین واکنش سیستانیان به حادثه عاشورا، این احتمال وجود دارد که آن‌ها نیز به نوعی به تشیع گرایش داشته‌اند.^۵ همچنین در گزارشی آمده است که یعقوب نسبت به خلفای سه‌گانه اعتقادی نداشت و به کسی که به خلیفه سوم عثمان بن عفان توهین کرده بود آزاری نرساند.^۶ ارادت و محبت به ائمه (ع) به خصوص امام حسین (ع) در خاندان صفاری نیز مشهود است، چنان‌که عمرو بن لیث صفاری، آرزو می‌کرد که با لشکر توانمندش در حادثه عاشورا حاضر می‌شد و دشمنان اهل بیت (ع) را تارومار و یا در رکاب حضرت جانش را فدا می‌کرد.^۷

مهم‌تر از همه در مورد تشیع دانستن صفاریان، مخالفت آنان با دستگاه خلافت عباسی و در نهایت حمله یعقوب بر بغداد است، این نکته زمانی اهمیت پیدا می‌کند که بدانیم، دستگاه خلافت در بین مسلمانان که گرایش مذهبی غیر شیعی داشتند، قداست خاص داشته و تا آن روز کسی جرئت شکستن آن را نداشت، اما صفاریان با همه وعد و وعیدهای خلیفه وقت و به رغم برخی نامه‌نگاری‌های اولیه با دربار عباسی دایره بر حرکت در راستای اهداف خلیفه بغداد، از جمله جنگ با خوارج خراسان^۸ و یا اظهار

۱. حمدالله مستوفی، تاریخ‌گزیده، به‌اهتمام عبدالحسین‌نوایی، ص ۴۲۶.

۲. ادوارد براون، تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ترجمه: فتح‌الله مجتبائی و غلام حسین صدری افشار، تهران، مروارید، چاپ چهارم، ۱۳۶۷. ش، ص ۵۱۳.

۳. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه: علی جواهر الکلام، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲. ش، ص ۸۲۰.

۴. تصویر شیعه در دایره المعارف امریکانا، ترجمه و نقد مقالات شیعی، زیر نظر محمود تقی‌زاده، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۴. ش، ص ۲۸۶.

۵. سید علی نقی میرحسینی، زمینه‌ها و عوامل گسترش تشیع درحوزه بلخ از آغاز تاحمله مغول، رساله دکتری جامعه المصطفی العالمیه، خردا ۱۳۹۴. ش، صص ۲۵۲-۲۴۹.

۶. میرخاوند، روضه الصفاء فی سیره الانبیاء و الملوک والخلفاء، ج ۶، ص ۲۹۷۰.

۷. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۳۴۰.

۸. طبری، تاریخ طبری، ج ۸، ص ۷.

فصل چهارم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان، در عصر دولت‌های محلی تا غزنویان

اطاعت و ارسال هدیه برای خلفاء^۱ این قداست را شکستند و در سال ۲۶۲هـ.ق، به سمت بغداد لشکر کشید،^۲ جالب این‌که اکثر مورخان و محققان، از این اقدام سیاسی و نظامی صفاریان همین گرایش مذهبی را فهمیده و در آثار خود تحلیل کرده‌اند، مورخان صاحب نامی چون: «مسعودی»، «ابن کثیر دمشقی»، «گردیزی»، «خواجه نظام‌الملک طوسی» از این قداست‌شکنی یعقوب لیث همین برداشت را داشته و علت آن را «عدم اطمینان» و «قبول نداشتن خلیفه» توسط یعقوب ذکر کرده‌اند، این همان چیزی است که با اندیشه‌های شیعی نسبت به خلفاء همخوانی دارد.^۳ با توجه به همین سیاست است که عباسیان نیز هیچ‌گاه به اعمال صفاریان به دیده رضایت‌مندی نگریستند و اظهار اطاعت ایشان را از سر صدق و اخلاص نمی‌دانستند.^۴ از هر فرصتی جهت ضربه زدن به صفاریان استفاده کرده.^۵ و پیوسته خواستار عقب‌نشینی صفاریان از ولایات مجاور سیستان و ماندن در محدوده سیستان بودند.^۶

۲/ج) جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان، عصر صفاریان

قدرت‌یابی این خاندان که با بخشی از دوران امامت امام هادی(ع) و دوران محدود امامت امام حسن عسکری(ع)، مصادف بود، گرچه از سال ۲۴۷ آغاز شد، ولی تا پیش از اسقاط دولت طاهریان در سال ۲۵۹، شعاع تأثیرگذاری آنان در محدوده سیستان و بخش‌هایی از خراسان محدود می‌شد. شهرهای شیعه‌نشین در عصر طاهریان و کم و کیف حضور شیعیان و فرقه‌های مهم شیعه در این مناطق بررسی شد. اینک باید ببینیم آیا در دوران پرتنش صفاریان با توجه به گرایش مذهبی آنان، تغییری در فضای فکری و مذهبی خراسان و سیستان به وجود آمده است یا خیر؟ اما باید دانست که قدرت سیاسی و نظامی و میزان تأثیرگذاری فرهنگی صفاریان، زمانی به اوج خود رسید که توانستند طاهریان را منقرض و

۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۷، صص ۱۹۴-۱۸۵، ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۹۶.

۲. ابن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۲، محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، العبر فی خبر من غبر، به تحقیق، دکتر صلاح الدین المنجد، کویت، مطبعه حکومتی کویت، چاپ دوم، ۱۹۴۸م، ج ۲، ص ۳۰.

۳. مسعودی، مروج الذهب، ص ۴۴، ابن کثیر دمشقی، البدایه والنهایه، ج ۳، ص ۱۰۶۹، مستوفی قزوینی، تاریخ گزیده، صص ۲۳۲-۲۳۱، نظام‌الملک، سیاست نامه، ص ۲۱.

۴. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۱۹۱.

۵. ابن اثیر، همان، میرخواند، تاریخ روضه الصفاء، ج ۴، صص ۱۷-۱۵.

۶. طبری، تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۵، ابن اثیر، تاریخ الکامل، ج ۷، ص ۲۶۲.

بر مسند قدرت تکیه زدند.

۲/ج ۱- جغرافیای انسانی شیعیان امامیه

اجملاً، شیعیان در دوران حاکمیت صفاریان، از آزادی عقیده و رفتار برخوردار بودند، به عبارت بهتر، صفاریان در خراسان فرصتی را برای شیعیان فراهم کرد تا فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی خود را گسترش دهند و زمینه مجالس بحث و مناظره و تألیف کتاب فراهم گردد. یکی از محققان در این باره می‌نویسد: «حضور صفاریان با توجه به نداشتن تعصب مذهبی، فرصتی را برای شیعیان فراهم کرد تا فعالیت‌های فرهنگی خود را گسترش دهند، خبر داریم که مجالس بحث و گفتگو و مناظره و تألیف کتب در فرق مختلف رواج یافته و در سال ۲۶۰ هـ.ق، فضل بن شاذان از متکلمان امامیه در رد بر کرامیه و باطنیه کتاب «الایضاح فی الرد علی سایر الفرق» را نوشته است.»^۱

اینک با نظر داشت همین نکته اساسی به نشانه‌های از وجود شیعیان امامیه در خراسان بزرگ (افغانستان کنونی) می‌پردازیم.

۱. مرکز سیستان (زرنج)

به غیر از اصحاب و یاران ائمه (ع) و وکلای سرشناس ایشان که در عصر طاهریان و عصر حضور ائمه (ع) ذکر گردید و نشانه‌های خوبی از وجود شیعیان امامی در این سرزمین است، از افراد شاخص تشیع امامی مذهب در منطقه سیستان (مرکز صفاریان)، محمد بن بحررهنی سجستانی (م نیمه دوم قرن ۴) از فقهای به نام سیستان و عالم بزرگ شیعی است که بیش از ۵۰۰ کتاب داشت و عالم به اخبار و فقه و کلام بود. وی در قرن چهارم هجری زندگی و معاصر شیخ صدوق (م ۳۸۱ هـ.ق) بود. او با کثرت تألیفات خود تأثیر زیادی در ترویج مذهب تشیع در سرزمین سیستان داشت و نجاشی گفته است: «کتاب‌های او در سیستان و خراسان یافت می‌شود»^۲ او در ترویج محبت به اهل بیت (ع) بسیار جدی بود و بسیار به خاندان اهل بیت (ع) عشق می‌ورزید تا جایی که به غلو نیز متهم شده است^۳

با این اوصاف، می‌توان تصور کرد که در عصر صفاریان، پراکندگی جغرافیایی امامیه در این منطقه

۱. ترکمنی آذر، تاریخ سیاسی شیعیان اثنی عشری در ایران، ص ۱۲۹.

۲. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۸۴.

۳. محمد بن حسن الطوسی، الفهرست، ص ۳۹-۱۳۲.

طی نیمه قرن سوم و در طول قرن چهارم هجری روندی رو به فزونی داشته است.

۲. رُخج (قندهار)

در رُخج (قندهار کنونی) همان‌طور که ذکرش گذشت، خاندان رخجی، از خاندان‌های شیعی و اهل علم در این سرزمین بوده‌اند که با ائمه معصومین (ع) نیز ارتباط داشتند، در این عصر، افراد عالم و دانشمند شیعی از این خاندان در این منطقه حضور داشته‌اند.

از شخصیت‌های علمی رخجی و اصحاب ائمه (ع) از منطقه رُخج در قرن‌های سه و چهار افرادی بودند مانند محمد بن جعفر رخجی، عباس بن محمد رخجی، محمد بن ابالفضل رخجی و سرانجام ابوعلی رخجی که این نشان می‌دهد، شیعیان دوازده امامی در این شهر حضور داشته‌اند.^۱ وجود این عالمان شیعی و فعالیت‌های علمی آنان باعث شد تفکر شیعی دوازده امامی در این منطقه ادامه پیدا کند و با توجه به فضای فکری و سیاسی حاکم در عصر صفاریان از سویی و غنای فرهنگ شیعه از سوی دیگر، انتظار می‌رود که حتی روندی رو به رشد داشته است.

۳. کابل

در رابطه با منطقه و شهر کابل و حضور علماء که نشان از فعالیت علمی و فرهنگی عالمان شیعه در این عصر است، گفتنی است که، از عالمان بزرگ شیعه امامیه در قرن سوم در کابل، می‌توان از حضرت بن عیسی کابلی جبلی نام برد. او از راویان امامیه شمرده می‌شود و در منابع رجال از او به نیکی یاد شده و روایات وی را پذیرفته‌اند. علاوه بر آن، ایشان از عالمان صاحب اثر و دارای تألیف بوده است؛ کتاب «النوادر» نگاشته ایشان دانسته شده است.^۲

وجود بازماندگان، شاگردان و هواداران او در قرن سوم و چهارم، در واقع نشانه دیگری از تداوم باورهای شیعی و وجود شیعیان دوازده امامی در شهر کابل و اطراف آن است.^۳ که باعث گسترش و انتشار تشیع در کابل گردیده‌اند.

در ارتباط با وضعیت جغرافیای انسانی امامیه در دیگر نواحی افغانستان در عصر صفاریان که تقریباً

۱. عبدالمجید ناصری، تاریخ تشیع در افغانستان از آغاز تا قرن هفتم، پیشین، صص ۱۳۷ و ۳۲۲.

۲. همان، ص ۱۳۰.

۳. همان.

فصل چهارم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان، در عصر دولت‌های محلی تا غزنویان ۲۰۴

همزان با حاکمیت سامانیان حاکمیت داشته‌اند، در قسمت سامانیان نیز مورد بررسی قرار خواهد گرفت، به طور خلاصه می‌توان گفت که به طور طبیعی امامیه همچون دیگر فرق شیعه در این عصر فرصت و آزادی عمل بیشتری یافته و طبعاً روند گرایش به تشیع امامیه و به ویژه انتقال از تشیع زیدی به تشیع امامی و اسماعیلی سرعت یافته است.

۲/ج/۲. جغرافیای انسانی شیعیان اسماعیلیه

اگرچه آغاز فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی اسماعیلیه در خراسان به دلیل مخفی‌کاری و کارهای زیرزمینی آنان به طور دقیق مشخص نیست ولی گزارش‌های داریم که نشان می‌دهد از این به بعد در اوایل قرن سوم هجری، به طور رسمی اسماعیلیان در شهرهای خراسان به فعالیت‌های سیاسی دست زدند و همان‌طور که ذکر گردید با توجه به قرائن و شواهد موجود به احتمال قریب به یقین، صفاریان نیز خود شیعه اسماعیلی بوده باشند.

در مورد تاریخ دقیق ورود اسماعیلیه به خراسان، باسورث که یکی از پژوهش‌گران غربی درباره تاریخ شرق جهان اسلام است، دعوت اسماعیلیه را در خراسان؛ آغاز قرن سوم هجری می‌داند و می‌نویسد:

«ظاهراً دعوت اسماعیلی در خراسان حدود آغاز قرن سوم هجری و بعد از پنجاه سال تبلیغات در ری و جبال آغاز گردید».^۱

حضور گسترده شیعیان اسماعیلی در زرنج مرکز حکومت صفاریان به قرن سوم می‌رسد و مذهب غالب شیعیان در این سرزمین اسماعیلیه بوده است و طبق بعضی نقل‌ها، چنانچه از منظر خواجه نظام‌الملک طوسی یعقوب لیث نیز به کیش اسماعیلی درآمده بود^۲ این بود که داعیان اسماعیلی آزادانه به تبلیغ اسماعیلیه مشغول بودند، از داعیان بزرگ اسماعیلی «ابوبلال» ندیم یعقوب لیث بوده است.^۳

با توجه به همین سیاست حمایت از شیعیان اسماعیلی، ابوجعفر (بانویه) امیر سیستان (دوران حاکمیت ۳۵۲-۳۱۱ ه.ق). از عالمان برجسته و از داعیان معروف اسماعیلی و صاحب کتاب

۱. آدموند کلیفورد، باسورث، تاریخ غزنویان، ترجمه: حسن انوشه، چاپ پنجم، ۱۳۸۴، ص ۲۰۰

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۹۷.

فصل چهارم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان، در عصر دولت‌های محلی تا غزنویان ۲۰۵

معروف «کشف المحجوب» در قرن چهارم رسماً به سلک اسماعیلی درآمده بود.^۱ او در سال ۲۹۳ق در زرنج متولد شد و در سن ۱۸ سالگی در ۳۱۱ه.ق به حکومت رسید، مؤلف تاریخ سیستان نوشته است: «او در همان جوانی خرد و تجربه پیران را داشت و علم بسیار حاصل کرده و فرّشاهی و بزرگی در او پیدا بود».^۲ امیر ابو جعفر در اداره امور از دانش و علم کمک می‌گرفت و نکاتی از ارسطو در علم سیاست مدن را که برای اسکندر نوشته بود از حفظ داشت.^۳ نقش او در گسترش تشیع اسماعیلی از آن جهت برجسته است که وی فرمانروائی سیستان را داشته است و در نشر علم و فرهنگ و دانش اهتمام وافری داشته و در بار او مأوای عالمان و دانشمندان بوده است.^۴

حضور این حاکم شیعی اسماعیلی، در آزادی شیعیان اسماعیلی و ترویج آن در سرزمین سیستان بسیار مؤثر بوده است.

با توجه به همین فعالیت‌ها در مرکز صفاریان است که آوازه جلب و جذب شیعیان اسماعیلی در دیگر شهرهای سیستان نیز کشیده شده، چنانچه در یکی دیگر از شهرهای سیستان، شاهد حضور گسترده شیعیان اسماعیلی در رُحج هستیم که در این میان اولاد محمد بن اسماعیل بن امام جعفر صادق (ع) در این شهر متوطن شدند.^۵ جوینی در مورد حضور اسماعیلیه در شرق بلاد اسلامی چنین می‌نگارد: «چون خلفا جهت دعوی امامت تتبع، تعقیب و مجازات می‌کردند، اولاد اسماعیل بن امام جعفر صادق (ع) از مدینه به جانب عراق و خراسان آمدند، محمد بن اسماعیل به جبال رفت و به ری آمد و از آنجا به دماوند و به دیه سلمه و محمدآباد که به ری منصوب است و او را فرزندان بودند متواری به خراسان و بر جانب قندهار که از ولایت سند است برفتند و آنجا متوطن شدند و داعیان اسماعیلیان در ولایت‌ها به راه افتادند و به مذهب خود مردم را دعوت کردند تا خلق بسیار دعوت ایشان قبول کردند.»^۶

۱. عبدالقاهر بن طاهر بغدادی، الفرق بین الفرق و بیان فرقه الناجیه منهم، به کوشش محمد زاهد بن حسن کوثری، مصر، ۱۳۶۷ه.ق، ص ۱۷۰، آقابزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۹.
۲. نامعلوم، تاریخ سیستان، ص ۳۱۰.
۳. محمد بن محمود شهرزوری، نزهه الارواح و روضه الافراح فی تاریخ الحکماء والفلاح، حیدرآباد دکن، چاپ خورشید احمد، ۱۳۹۶ه.ق، ج ۲، ص ۶۶-۷۲.
۴. محمد بن طاهر، ابوسلیمان سجستانی، صوان الحکمه ثلاث رسائل، تهران، چاپ عبدالرحمن بدوی، ۱۹۷۴م، ص ۱۳۲.
۵. باسورث، تاریخ غزنویان، ص ۲۰۰.
۶. علاءالدین عظاملک جوینی، تاریخ جهانگشای جوینی، به کوشش محمد قزوینی، تهران، دنیای کتاب، چاپ چهارم، ۱۳۸۵ه.ش، ج ۳، ص ۷۵۲.

از طرفی دیگر، از آن جایی که سرزمین خراسان و ماوراءالنهر از تسلط خلافت عباسیان به دور بودند، این خود زمینه‌ای بود برای رشد و نفوذ اسماعیلیان در خراسان و ماوراءالنهر به خصوص مناطق کوهستانی خراسان و همچنین نفوذ تشیع امامی در این مناطق مانند بلخ، غور و جاهای دیگر و محبت شدید مردم خراسان به اهل بیت (ع) و به خصوص در کوهپایه غور که از زمان حضرت علی (ع) تشیع در آنجا نفوذ کرده بود.^۱

از جمله شهرهای دیگری که همزمان با حاکمیت صفاریان که در آنها فرقه اسماعیلی در تکاپو برای قدرت‌یابی و نشر افکار خویش بودند؛ طالقان، مهنه، غرجستان، غور،^۲ هرات^۳ در شمار بلادی بودند که گرایش‌های اسماعیلی در آنها برای کسب قدرت در تکاپو و تلاش می‌کردند، اینکه در دوره‌های بعد، سلطان محمود غزنوی با شیعیان غور همچون کفار برخورد کرد و آنان را به اسلام فرا خواند.^۴ و در همان حال، او تصمیم خود را مبارزه جدی و فراگیر با قرمطیان اعلام می‌کرد،^۵ گویای موفقیت چشمگیر داعیان اسماعیلی در ترویج این مذهب، به ویژه در منطقه غور است.

۲/ج/۳. جغرافیای انسانی شیعیان زیدیه

چنان‌که گذشت، پیروان فرقه‌های اسلامی و شیعی در حکومت صفاریان، جز در موارد بروز چالش سیاسی و نظامی - نظیر آنچه موجب درگیری نظامی میان یعقوب و علویان طبرستان^۶ و یا موجب برخورد نظامی میان یعقوب و برخی خوارج سیستان گردید^۷ که حوادثی موردی و جزئی تلقی می‌شود از یک آزادی عقیده نسبتاً خوبی برخوردار بودند، در عین حال به نظر می‌رسد؛ پیروان مذهب زیدیه در برخی مناطق با توجه به تبلیغ و ارشاد علمای امامیه به احتمال زیاد تغییر عقیده داده به خاطر اشتراکات مذهبی که با امامیه داشتند، مذهب امامیه را اختیار کرده باشند که شاهد این مسأله اینکه در این عصر دیگر از فعالیت آنان در مرکز فعالیت‌شان در منطقه طالقان دیگر خبری نیست و فقط در شهرهای سیستان

۱. محمد میرخواند، روضه الصفاء، تصحیح: جمشیدکیان فر، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰ ه.ش، ج ۴، ص ۱۰۲.

۲. نظام‌الملک، سیاست‌نامه، ص ۲۶۳.

۳. سید ظهیرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان رویان مازندران، به اهتمام برنهارد دارن، تهران، نشر گستره، چاپ اول، ۱۳۶۳ ه.ش، ص ۸۴.

۴. ابن اثیر، الکامل، ج ۹، ص ۲۲۱.

۵. ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، صص ۱۸۵-۱۸۰.

۶. ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۲۶۲، مؤلف نامعلوم، تاریخ سیستان، تحقیق: ملک الشعرا، بهار، ص ۲۲۳.

۷. نامعلوم، تاریخ سیستان، ص ۲۰۳.

فصل چهارم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان، در عصر دولت‌های محلی تا غزنویان

فعالیت‌های اندکی داشته‌اند، چنان‌که تشیع زیدی از قرن چهارم به بعد در شهرهای سیستان از جمله در بُست فعال بوده، در این میان فعالیت عالم برجسته زیدی ابوالقاسم بُستی^۱ در ترویج مذهب زیدی، مؤثر بوده است.

تشیع زیدی از قرن سوم و چهارم به بعد با حضور علویان حسنی از نسل امام حسن مجتبی (ع) در غزنین رشد و شکوفایی بیشتری پیدا می‌کند.^۲ ابن فندق از سادات زیدی نام برده که در دو ناحیه اطراف غزنه (سامولان و نهرساس) ساکن بودند.^۳ و نسلی از ابراهیم قتیل باخمیری که امامی از امامان زیدیه بود در غزنین زندگی می‌کردند.^۴ و در دیگر نقاط خراسان، از وجود آنان دیگر خبری نیست. از مجموع گزارش‌ها و شواهد چنین بر می‌آید که، شیعیان زیدی در خراسان بزرگ افغانستان کنونی در این مقطع تاریخی پیروانی کمتر از دیگر فرقه‌های شیعی داشته‌اند.

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت، این نتیجه به دست می‌آید، با توجه به مستندات تاریخی مذهب صفاریان تشیع اسماعیلی بوده و با در نظر داشت همین مسأله، شیعیان از آزادی عقیده و رفتار برخوردار بودند و فرصتی را برای شیعیان فراهم کرد تا فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی خود را گسترش دهند، ظهور و حضور پسر و صدای همزمان شیعیان اسماعیلی در زمان حاکمیت صفاریان، به طور رسمی در شهرهای چون زرنج، رنج، بُست، طالقان، غور و حتی در دورترین مناطق خراسان و در شهرهای بلخ و ماوراءالنهر در این عصر حاکی از فعالیت‌های پشت پرده آنان در سال‌های قبل و حمایت صفاریان از فعالیت آنان در این عصر دارد.

در این عصر، شیعیان امامی با سیاست‌های اتخاذی گذشته، از حیث جمعیت همچنان برتر و پیش‌تاز بوده و یک روند رو به رشد داشته‌اند که حضور پرتعداد آنان در مناطق مهم چون، سیستان، بلخ و هرات گویای خوبی از این مسأله است، اما شیعیان زیدی، اگر چند در شهرهای غزنین و بُست فعال بوده‌اند، اما

۱. ابوالقاسم اسماعیل بن احمد بُستی، المراتب فی فضایل امیرالمؤمنین، تحقیق: محمدرضا الانصاری القمی، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۹ه.ش، صص ۲۰-۱۹.

۲. المروزی الازورقانی، الفخری فی انساب الطالبيين، ص ۱۰۵.

۳. علی بیهقی ابن فندق، لباب الالباب فی الالقباب والاعقاب، ج ۲، صص ۷۲۹-۷۲۸.

۴. داود بن ابی‌الفضل محمد ابوسلیمان بناکتی، روضه اولوالالباب فی معرفه التواریخ والانساب، مصحح: جعفرشعار، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۸۴ه.ش، ص ۱۰۳.

دیگر از وجود آنان در مناطق چون بلخ و طالقان مرکز فعالیت‌های آنان دیگر خبری نیست.

۳. دولت سامانیان (۳۸۹-۲۷۹هـ.ق)

مقدمه

سامانیان به سلسله حکومتی گفته می‌شود که از اواخر سده سوم تا اواخر سده چهارم هجری قمری و طی ۱۱۰ سال، بر سرزمین‌های ماوراءالنهر و خوارزم و خراسان بزرگ و گرگان و گاه تا مازندران فرمان‌روایی داشتند.

نسب سامانیان به شخص تاریخی به نام «سامان خداه» می‌رسد، همان‌گونه که از مستندات برمی‌آید، به خاطر منصب دهقانی بر روستایی «سامان» از نواحی بلخ بوده است.^۱ در دوره امویان که نیروهای عرب مسلمان رو به ازدیاد نهاد «سامان خداه» از بلخ فراری شد و از اسد بن عبدالله قسری فرماندار هشام بن عبدالملک در خراسان درخواست پناهندگی کرد، در حالی که قبل از آن به آئین زردشتی بود.^۲ به دین اسلام گروید و به خاطر حمایتی که از جانب اسد بن عبدالله قسری دیده بود، نام پسر خود را اسد گذاشت.^۳ اسد چهار پسر داشت که از طرف مأمون خلیفه عباسی به مقام‌های مهمی دست یافتند، نوح به حکومت سمرقند، احمد به حکومت فرغانه، یحیی به حکومت چاچ و الیاس به حکومت هرات؛ که البته سامانیان در زمان حاکمیت طاهریان به مثابه حکمرانان زیر دست آنان بود و سامانیان توانستند در سایه حکومت طاهریان به قدرت و منزلت برسند.^۴ از بین فرزندان اسد، احمد بیشتر درخشید. وی که از سایر برادرانش عالم‌تر، پارسا‌تر، شجاع‌تر و زیرک‌تر بود، بعد از مرگ برادرانش حیط قدرت آنان را به قلمرو خود اضافه کرد و حکومت نسبتاً منظم و متحدی را در ماوراءالنهر به وجود آورد و به نیابت از آل طاهر بر ماوراءالنهر حکومت می‌کردند.^۵ احمد سامانی، طی هشت سال (۲۵۰-۲۴۲هـ.ق) حکومت در ماوراءالنهر اقدامات وسیعی را در عرصه سیاسی و اقتصادی صورت داد، به عبارت دیگر در حالی که ولایات خراسان، طبرستان و سیستان در اختلاف و کشمکش‌های درونی فرو می‌رفت، منطقه

۱. حمزه بن حسن اصفهانی، تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ه.ش، ص ۱۷۹.

۲. عبدالحی بن ضحاک گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۲۰.

۳. ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، به کوشش محمد تقی مدرس رضوی، تهران، ۱۳۵۱ه.ش، صص ۹۱-۹۰.

۴. عبدالرحمن بن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۸۹.

۵. ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۲۷۹.

ماوراءالنهر به سمت وحدت سیاسی و رونق اقتصادی گام بر می‌داشت.^۱ حکومت و امارت فرزندان سامانی با درگذشت احمد اول سامانی، به واسطه فرزندان او تداوم یافت، احمد بن اسد که در قید حیات بود، فرزند خود نصر را به جانشینی خود گماشت و حکومت سمرقند را به وی سپرد.^۲

نصر پس از درگذشت پدر در سال ۲۵۰هـ.ق، شهر سمرقند را به عنوان مرکزیت حکومت خود انتخاب کرد، وی در این شهر تا پایان روزگار طاهریان توسط صفاریان که در سال ۲۵۹هـ.ق ساقط گردید، به حاکمیت خود ادامه داد و بردامنه اقتدار و نفوذ او در منطقه ماوراءالنهر افزوده شد.^۳

به دنبال تضعیف قدرت سیاسی - نظامی خلافت عباسی، دشمنی و رقابت جدی سلسله صفاری و یعقوب لیث با آنان، ظهور علویان در طبرستان (۳۱۶-۲۵۰هـ.ق) و نیز لزوم یک حکومت مدافع و حامی مذهب اهل سنت و خلافت عباسی، باعث شد تا معتمد عباسی (۲۷۹-۲۵۶هـ.ق) در سال ۲۶۱هـ.ق، فرماز حکومت ماوراءالنهر را به نام نصر بن احمد سامانی (۲۷۹-۲۶۹هـ.ق) که در سمرقند بود صادر کند.^۴

در نتیجه حاکمیت سامانیان در ماوراءالنهر، جلوی حرکت پرشتاب صفاریان را گرفته و صفاریان نیز نتوانستند حاکمیت خود را در این منطقه توسعه دهند، هرچند که در برخی از اوقات علی‌رغم عدم میل باطنی خلفای عباسی، حکم امارت بر ماوراءالنهر را نیز از خلیفه بغداد دریافت کردند.^۵ اما عمرو لیث در نبرد با امیر اسماعیل سامانی در ناحیه بلخ شکست خورد و به اسارت وی درآمد (۲۸۷هـ.ق) سامانیان بر خراسان مسلط شدند و خلیفه بغداد نیز رضایت خود را از اوضاع و شرایط جدید ابراز داشت.^۶

۳/الف - جغرافیای سیاسی قلمرو سامانیان

قلمرو سلسله سامانی شامل ماوراءالنهر و خراسان بزرگ می‌شد که پیش از اسلام، محل تجمع

۱. گردیزی، زین الاخبار، ص ۳۲۲.

۲. گردیزی، همان.

۳. طبری، تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۰.

۴. ابن اثیر، تاریخ الکامل، ج ۱۲، ص ۱۳۴-۱۳۲، گردیزی، صص ۳۲۳-۳۲۱.

۵. طبری، تاریخ طبری، ج ۸، ص ۱۹۹، ابوالعباس شمس‌الدین أحمد بن محمد ابن خلکان، وفيات الأعیان وانباء أبناء الزمان، تحقیق:

إحسان عباس، بیروت، دار صادر، چاپ اول، ۱۹۷۱م ج ۶، ص ۴۱۳.

۶. طبری، تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۰۰، ابن اثیر، الکامل، ج ۷، ص ۵۰۲.

فصل چهارم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان، در عصر دولت‌های محلی تا غزنویان ۲۱۰

پیروان ادیان مختلف از جمله بودایی، مانوی، مسیحی و زرتشتی بود.^۱ شاید همین امر، یعنی نبود وحدت مذهبی در این منطقه، عامل اصلی پذیرش و گسترش دین اسلام در میان آنان گردید.

ظهور سامانیان آغاز دورانی نو در تاریخ سرزمین‌های شرقی جهان اسلام بود، این دودمان در پهنه گسترده‌ای از حدود غربی خراسان تا حدود ترکستان در آن سوی رود سیحون (سیر دریا) فرمان می‌راندند.^۲ بر سراسر این قلمرو که خراسان را در جنوب و ماوراءالنهر را در شمال رود جیحون در برمی‌گرفت در عصر صفاریان دو نظام سیاسی و فکری اداره می‌شد، با ظهور سامانیان، وحدت سیاسی حکمفرما شد که در شکل خطبه واحد به نام آنان نمود می‌یافت.^۳

بر این اساس، مقدسی سامانیان را اگرچه پایتخت آنان در آن سوی جیحون داشتند، «شاهان خراسان» خوانده است. از این رو، وی برخلاف ابوزید بلخی، خاوران یا خراسان را در تعریفی فراگستر شامل خراسان و ماوراءالنهر و حتی سیستان و خوارزم دانسته و جیحون را عاملی برای تفکیک لحاظ نکرده است.^۴

مقدسی ماوراءالنهر را شامل شش کوره^۵ از قرار فرغانه (شرقی‌ترین کوره در مرز ترکستان) اسپبجانب، شاش (چاچ) اشروسه، صغد (سغد) و بخارا؛ و چهار ناحیه از قرار ایلاق، کش، نسف و صغانیان دانسته است.^۶

وی خراسان را نیز به مفهوم محدود به نُه کوره و هشت ناحیه تقسیم کرده است؛ کوره‌ها عبارتند: از بلخ، غزنین، بُست، سجستان، هرات، جوزجان، مرو شاه‌جهان، نیشابور و قهستان؛ ناحیه‌ها نیز عبارتند از: ازبوشنج، بادغیس، غرjestان، مرو رود، طخارستان، بامیان، گنج رُستاق و آسفرآز.^۷

بنابر گفته مقدسی این ولایات از لحاظ سیاسی همه فرمانبردار سامانیان بودند و در آنجا نام آنان را

۱. ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۷، صص ۳۱۳ و ۳۲۰.

۲. ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۱۴۹.

۳. محمد ابن حوقل، صوره الارض، ج ۲، ص ۴۳۰.

۴. محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، صص ۷، ۶۸ و ۲۶۰، علی بن حسین مسعودی، التنبیه و الاشراف، به کوشش دخویه لیدن، ۱۹۶۷م، ص ۶۵.

۵. کوره به استان، یاناحیه و بخشی از استان گفته می‌شد که درای چندین شهر وروستا بود ویک قصبه، که کوره معمولاً از آن نام می‌گرفت (مقدسی، ص ۴۷، معجم البلدان، ج ۱، صص ۴۰-۳۹).

۶. مقدسی، معجم البلدان، صص ۲۶۲-۲۶۱.

۷. همان، ص ۲۹۵.

به خطبه یاد می‌کردند، اما برخی ولایات به لحاظ مالی وضع خاص داشتند که از این میان امیران سیستان، خوارزم، غرجستان، جوزجان، بُست، غزنه و خُتل تنها هدیه می‌فرستادند و خراج خود را مصرف می‌کردند. به جز نیشابور، قرارگاه سپاهسالار سامانی، در سیستان خاندان عمرو بن لیث، در غرجستان غرج‌الشار، در جوزجان خاندان فریغون، در غزنه و بُست ترکان (آل سبکتکین) فرمان می‌راندند و خوارزم نیز به دست دو امیر جداگانه بود، این حاکمان محلی که از آن‌ها به «ملوک اطراف»^۱ «ولاه اطراف»^۲ و یا «زعماء بلاد»^۳ یاد می‌شود، به هنگام لشکرکشی‌های گسترده دولت سامانی، از متحدان این دولت بودند.^۴

۳/ب- مذهب سامانیان

آل سامان افرادی مطیع نسبت به خلیفه و مسلماً پایبندی به مذهب غالب خلافت نیز بودند و به همین جهت، «معتمد عباسی» آنان را به صفاریان ترجیح می‌داد؛ زیرا صفاریان حکومت استیلایی داشتند و فقط در ظاهر، برای حفظ حمایت مردم قلمرو شان، سعی داشتند به هر وسیله حتی با ارباب خلفا، منشور حکومتی از خلیفه دریافت نمایند؛ در حالی که در اصل، خلیفه را تأیید نمی‌کردند و از او اطاعت نمی‌نمودند. پس لازم بود خلیفه در مقابل آنان، از خاندان مطیع سامانیان حمایت نماید.

سامانیان نیز به پاس همین محبت و ارادت نسبت به خلافت عباسی، شهر بخارا را به یکی از مهم‌ترین مراکز مذهب حنفی تبدیل گردانیده و با علمای اهل سنت رابط نزدیکی برقرار نموده و پیوسته در دربار آنان یک عالم دینی برجسته حضور داشت که به وی «استاد» می‌گفتند و او در امور دینی و اجتماعی از نفوذ زیادی برخوردار بود.^۵ «مقدسی» که در دوره امارت سامانیان به ماورالنهر سفر کرده بود، نوشته است که «امیران سامانی همواره یکی از بزرگ‌ترین و وارسته‌ترین فقیهان را به بالا برکشیده، نیازهایشان را برآورده و فتواها را از رأی او صادر می‌کنند و با نظر وی کارها را انجام می‌دهند»^۶. لذا، رابطه این سلسله با خلافت عباسی حسنه بوده و نسبت به عباسیان سنی مذهب وفادار بوده و

۱. مؤلف نامعلوم، حدودالعالم، ص ۲۹۲.

۲. محمد بن عبدالجبارعتبی، تاریخ یمنی، ترجمه: ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، به کوشش جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۶ ه.ش، ج ۱، صص ۱۲۰ و ۱۳۲.

۳. همان، صص ۱۸۵-۱۸۴.

۴. همان، صص ۱۲۰، ۱۸۵، ۲۳۲.

۵. عزیزالله بیات، تاریخ ایران از ظهور اسلام تا دیالمه، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ دوم، ۱۳۷۰ ه.ش، صص ۳۱۲-۳۰۹.

۶. محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم، مصحح علی نقی مزوی، تهران، مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱ ه.ش، ص ۴۹۶.

با گزارش کردن اقدامات و تحرکات خود به خلیفه، به ویژه در ارتباط با ترکان غیرمسلمان آسیای مرکزی^۱ خود را مجری سیاست‌های کلی خلفا قلمداد می‌کرده‌اند؛ متقابلاً عباسیان نیز از سامانیان رضایت داشتند و هیچ‌گاه آنان را در برابر خود احساس نمی‌کردند، بلکه آنان با ارسال لواء (پرچم)، حاکمیت امرای سامانی را بر خراسان و ماوراءالنهر مورد تأیید قرار می‌دادند.^۲

این بود که از میان حکام محلی که بر خراسان حکومت راندند، سامانیان بیش از حکام قبلی مثل طاهریان و صفاریان به گسترش مذهب تسنن اقدام کردند.

البته ناگفته نماند، از آن جای که سامانیان خود را غازی دارالکفر می‌نامیدند و ماوراءالنهر به عنوان ثغور دارالاسلام در برابر دارالکفر محسوب می‌شد، چنانچه ابن حوقل از مرزهای ماوراءالنهر به عنوان پایگاه‌های که در برابر هجوم ترکان به سرزمین‌های اسلامی مقاومت کنند، یاد کرده است و می‌نویسد: «از کوی سافلغ بارویی در برابر صحرای قلاس کشیده شده است که تا ورای چاچ امتداد دارد و گویی این بار ترکان را از تجاوز به بلاد اسلامی مانع می‌شود.»^۳ دربار سامانی مرکز تجمع ادباء، فضلا و دانشمندان علوم مختلف و نیز وزیران ورزیده و صاحب فضل‌ی چون: ابوالفضل بلعمی، نویسنده تاریخ بلعمی (۳۲۷-۳۱۰) و جیهانی صاحب اشکال العالم (۳۲۰-۳۱۰) بود، طبیعتاً آزادی مذهبی نیز در کنار انتشار تسنن مراعات می‌شد.^۴ و شهرهای چون: مرو، نیشابور، بلخ و هرات پایگاه فعالیت‌های علمی و معارف دینی شد و علمای بزرگی سرب‌آوردند و دانشمندان از سراسر سرزمین‌های اسلامی به آن شهرها رو کردند، که علاوه بر مذاهب اسلامی، امکان حیات سایر ادیان و مذاهب نیز در قلمرو این حکومت وجود داشت که در نتیجه این آرامش و تساهل با ادیان و مذاهب دیگر، باعث ساخت تمدن و پیشرفت فرهنگ اسلامی در دوره سامانیان گردید.

ج/۳- سیاست‌های مذهبی سامانیان و تشیع

آنچه از مستندات تاریخی به دست می‌آید این است که در عصر حاکمیت سامانیان بر خراسان (۳۸۹-۲۸۷ه.ق) فضای سیاسیو فرهنگی سامانیان با شیعیان دارای نوساناتی بوده، به طور که برخی قرائن

۱. طبری، تاریخ طبری، ج ۸، ۱۶۷ و ۲۵۴.

۲. طبری، تاریخ طبری، ج ۸، صص ۱۶۸، ۲۰۰ و ۲۴۹؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۴۵۶.

۳. ابن حوقل، صورة الارض، ص ۲۳۴.

۴. ابوبکر محمد بن جعفر نرشی، تاریخ بخارا، ترجمه: ابونصر احمد بن محدین هنر القبای، تهران، انتشارات توس، صص ۴۳-۴۴.

و اسناد نیز حاکی از وجود تمایلات شیعی در میان برخی امرا و رجال دربار سامانی است، از جلوه‌های تعصب سنی‌گرایانه سامانیان و اعمال فشار بر شیعیان نیز می‌توان به درگیری‌های خونین و متناوب آنان با علویان زیدی مذهب طبرستان^۱ و سلسله شیعی آل بویه^۲ اشاره کرد. سامانیان این اقدام خود را خدمت به خلیفه و حرکت در راستای سیاست کلی عباسیان می‌دانستند، این است که خوارزمی (متوفی ۳۸۳ یا ۳۹۳ در نیشابور) نیز طی نامه‌ای خطاب به شیعیان نیشابور، از جمله از قتل محمد بن زید علوی و حسن بن قاسم داعی علوی به دست آل سامان شکوه می‌کند.^۳

با توجه به همسویی و همراهی نسبتاً شدیدی که میان آن‌ها و خلفای عباسی در بغداد وجود داشت، سامانیان ضمن دریافت عهد و لواء از خلافت بغداد، صادقانه برای دشمنان فرضی و به اتهام داشتن انگیزه‌های سیاسی خصمانه علیه دستگاه خلافت از جمله علیه علویان و هواداران تشیع خصوصاً فرقه اسماعیلیه جهت مهار و جلوگیری از انتشار آن اقداماتی کردند.^۴

از سوی دیگر چه بسا یک تعامل حسنه بین شیعیان امامیه و سامانیان برقرار بوده است، سمرقند از مراکز مهم شیعه امامیه به شمار می‌رفت و محمد بن مسعود عیاشی حوزه فعال شیعی در این شهر تأسیس کرده بود.^۵ بنابر گزارشی که از زبان امیراسماعیل نقل شده، وی در کودکی از معلمی رافضی (شیعه) دانش آموخته است.^۶ حتی اربلی در کشف الغمه می‌نویسد: «یکی از امیران سامانی حدیث قدسی (کلمه لاله الا الله حصنی...) را که امام رضا(ع) از پدرانش روایت کرده است با آب طلا نوشت و در کفنش نهاد.^۷ در زمان امارت «نصر بن احمد» برای نخستین بار «ابوالحسن محمد بن یحیی» که نقیب علویان بود از حقوق و ارزاق دیوانی برخوردار شدند و علویان را حرمت می‌نهادند و در بزرگداشت آن‌ها می‌کوشیدند. امیراسماعیل، دهی به نام «برکد» را خرید و بخشی از آن را وقف علویان کرد.^۸ این املاک از پرداخت خراج معاف بود و در زمان نصر بن احمد و امرای پس از او نیز علمای شیعه هم چون «مؤلف» و «زاهد»

۱. طبری، تاریخ طبری، ج ۸، صص ۱۶۸، ۲۰۰، ۲۴۹ و ۲۵۴، ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۴۵۶.

۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۸، صص ۴۴۴-۴۴۳.

۳. ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی، رسائل خوارزمی، بیروت، مکتبه الحیات، ۱۹۷۰م، ص ۱۶۱.

۴. منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۲۰۶.

۵. احمدنجاشی، رجال نجاشی، ج ۲، صص ۲۴۸-۲۴۷.

۶. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، صص ۱۵۵-۱۵۴.

۷. ابی‌الحسن علی بن عیسی اربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، قم، مکتبه الحیدریه، ۱۴۲۷ه.ق، ج ۳، ص ۹۸.

۸. ابوبکر محمد بن جعفر نرشیخی، تاریخ بخارا، صص ۴۰-۲۲.

و «ابراهیم بن علی کوفی» حرمتی بزرگ داشت.^۱ سامانیان حتی با علویانی که با آن‌ها مخالف بودند با اغماض و مسامحه رفتار می‌کردند، در زمان امیر نصر بن احمد یکی از سادات سرشناس نیشابور به نام ابوالحسین محمد بن محمد ژباری که حافظ قرآن و آشنا با تاریخ بود، جمعی از مردم و فرماندهان و ده هزار مرد با او بیعت کردند.^۲ اما قبل از قیام گرفتار شد و بعد از یکسال و نیم در زندان مورد عفو امیر نصر و مقرری ماهانه‌ای برابر دوست اقیچه (سکه زر یاسیم) برای او تعیین و با احترام به نیشابور برگردانده شد.^۳

براساس آنچه گذشت به این نتیجه می‌رسیم، با توجه به سیاست همسویی سامانیان و اطاعت از خلفای عباسی در بغداد، سامانیان یک سیاست سخت و خشنی نسبت به شیعیان زیدی و اسماعیلی داشته‌اند و در مقابل یک سیاست نسبتاً ملایمی نسبت به شیعیان امامی مذهب داشته که طبعاً فرهنگ تشیع و شیعیان امامیه در طی این مقطع، از شرایط و فضای مساعدتری نسبت به شیعیان زیدی و اسماعیلی برخوردار بوده‌اند.

د/۳- جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان عصر سامانیان

الف) شیعیان امامیه

با توجه به سیاست‌های نسبتاً ملایم سامانیان نسبت به شیعیان امامیه، شیعه و خاندان‌های علوی در زمان سامانیان، در شهرهای از خراسان و در ماوراءالنهر حضور قابل توجهی داشتند. به گفته مقدسی، سادات علوی در این سرزمین‌ها مقامی بس ارجمند داشتند.^۴ با توجه به همین حضور پر رنگ است که «علی بن زید بیهقی» در کتاب‌های خود «لباب‌الانساب» و «تاریخ بیهق» فصولی را به معرفی خاندان‌های برجسته و سادات و مفاخر ایشان اختصاص داده است.^۵ بنابر نظر آقای جعفریان، نیز حضور جمعیتی امامیه در عصر حاکمیت سامانیان در شهرهای چون نیشابور، سمرقند، کش، بلخ و مرو قابل توجه بوده

۱. محمد بن حسن طوسی، رجال طوسی، ص ۴۳۸.

۲. صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳. احمد بن علی حسینی ابن عنبه، الفصول الفخریه، ص ۱۹۴.

۴. محمد مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۲۳.

۵. ابراهیم بن محمد اصطخری، ممالک و مسالک، مصحح: ایرج افشار، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۷۳ ه.ش. ص ۲۱۵.

است.^۱

حضور اصحاب و وکلای ائمه (ع) و همچنین مهاجرت علویان در سرزمین‌های مورد نظر و حضور ایشان همزمان با اواخر حاکمیت طاهریان و متقارن بودن با سامانیان که در بعضی مواقع از نگاه زمانی در یک مرحله بوده‌اند، لذا در این قسمت به نشانه‌های از حضور شیعیان امامیه در شهرهای خراسان همزمان با حاکمیت صفاریان در سیستان و سامانیان در ماوراءالنهر دارد.

حضور برخی از عالمان قدرتمند شیعه امامی در خراسان، می‌تواند شاهدی خوبی بر جغرافیای انسانی شیعیان امامی در این عصر باشد.

اینک به اسامی شهرهای می‌پردازیم که علمای طراز اول و سرشناس در خراسان آن روزی حضور داشته و مصدر خدمت و باعث گسترش اسلام و تشیع شده و نشانه خوبی از پراکندگی و جغرافیای انسانی شیعیان امامی در مناطق از خراسان آن روزی (افغانستان کنونی) دارد.

۱. حوزه بلخ

از نشانه‌های بارز وجود تشیع امامی در سرزمین بلخ، به غیر وجود اصحاب و وکلای سرشناس ائمه (ع) که در قسمت طاهریان ذکر گردید، وجود علمای نامی و سرشناس امامیه و راویان احادیث ائمه (ع) در این سرزمین در قرن بعد، همزمان با حاکمیت سامانیان در ماوراءالنهر و صفاریان در مرکز سیستان است.

چنانچه قرن چهارم هجری اوج حضور علما و راویان شیعه در بلخ بوده است. در این قرن تنها از این منطقه، حدود بیش از بیست نفر راوی حدیث گزارش شده است؛ از آن میان سه نفر از آنها مشایخ اجازه هستند؛ مانند احمد بن علی بلخی.^۲ وی استاد تلعبکبری بوده و به وی اجازه نقل حدیث داده است.^۳ و نیز ابو محمد شعیب بن محمد بن مقاتل بلخی که از اساتید مفضل شیبانی معرفی شده است.^۴ مظفر بن

۱. رسول جعفریان، تاریخ تشیع، تهران، نشر علم، ۱۳۹۰ ه.ش، صص ۲۷۸-۲۷۶.

۲. محمد بن علی ابن بابویه، اسرار توحید، ترجمه محمد علی اردکانی، تهران، انتشارات علمیه اسلامی، چاپ اول، بی تا، ص ۳۵۸.
محمد بن حسن حر عاملی، إثبات الهداء بالنصوص والمعجزات، بیروت، اعلمی، چاپ اول، ۱۴۲۵ ق.ج ۱، ص ۳۱۲.

۳. طوسی، رجال طوسی، ص ۴۱۲، ش ۸۶۹۵

۴. علی بن موسی ابن طاووس، الإقبال بالأعمال الحسنة (ط. الحدیث)، تحقیق و تصحیح: جواد قیومی اصفهانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش.ج ۱، ص ۴۵.

محمد بلخی خراسانی^۱ از دیگر علماء و متکلمان مشهور شیعه مذهب در این عصر است.^۲ وی دارای تألیفات و از مشایخ شیخ مفید است.^۳

یکی از چهره‌های شناخته شده شیعی در این عصر شیخ صدوق (ره) (متوفای ۳۸۱ هـ.ق) است. ارتباط خراسانیان با شیخ صدوق، بیش از سایر عالمان بوده است، سفرهای تأثیرگذار و طولانی شیخ صدوق به مناطقی چون: نیشابور، طوس، سرخس، مرو، مروالروء، بلخ، سمرقند، ایلاق، فرغانه، اخیسکت در خراسان و ماوراءالنهر موجب شد که نجاشی از او به تعبیر «وجه الطایفه بخراسان» یاد کند.^۴ او دو کتاب مهم من لایحضره الفقیه و کمال الدین را برای رفع نیاز و دغدغه‌های عقیدتی امامیان آن سامان به نگارش درآورد، اثرگذاری صدوق در آن نواحی به قدری شگرف بوده است که عبدالجلیل قزوینی در این باره می‌نگارد: «فضل و بزرگی شیخ کبیر ابوجعفر ابن بابویه را خود چگونه می‌توان انکار کرد، از تصانیف و وعظ و درس و از ری تا بلاد ترکستان و ایلاق، اثر علم، فضل و برکات و زهد و امانت او پوشیده است.»^۵

عبیدالله بن احمد فقیه بلخی یکی دیگر از فقها و محدثین برجسته امامیه در شهر بلخ بود. شیخ صدوق درباره عبیدالله بن احمد فقیه می‌نویسد:

«عبیدالله بن احمد فقیه در شهر بلخ به من اجازه نقل حدیث داد.»^۶

از دیگر علمای امامی مذهب، ابوالقاسم نصر، فرزند صباح بلخی، از متکلمان، فقهاء و محدثان امامیه در قرن چهارم بوده است. گفته شده است: وی بسیاری از بزرگان و علمای عصر خویش را ملاقات نموده و از آنها روایت نقل کرده است.^۷ از معروف‌ترین شاگردان وی، ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی، صاحب کتاب رجال کشی است.^۸ و از مشایخ اَبی‌النصر محمد بن مسعود العیاشی نیز

۱. آقابزرگ تهرانی، الذریعه إلى تصانیف الشیعه، ج ۲، ص ۲۳۶.

۲. نجاشی، رجال نجاشی، ص ۴۲۲.

۳. محمد بن محمد ابن نعمان مفید، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ترجمه: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰ ه.ش، ص ۳۵.

۴. نجاشی، رجال نجاشی، ص ۳۸۹.

۵. عبدالجلیل قزوینی، النقص، تحقیق: محدث ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۸ ه.ش، ص ۴۰.

۶. محمد بن علی ابن بابویه، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم، دار الشریف الرضی للنشر، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ق. ص ۲۰، محمد بن

علی ابن بابویه، الخصال، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول ۱۳۶۲ ه.ش، ج ۱، ص ۶۹، و ج ۲، ص ۵۲۱.

۷. ابی‌علی محمد بن اسماعیل مازندرانی حائری، منتهی المقال فی احوال الرجال، تحقیق موسسه آل‌البیت، ج ۶، ص ۳۷۲.

۸. علامه حلّی، رجال العلامه، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۱ ق. ص ۱۰۷، محمد بن عمر کشی، رجال. اختیار معرفه الرجال (مع تعلیقات میر

فصل چهارم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان، در عصر دولت‌های محلی تا غزنویان ۲۱۷

دانسته شده است.^۱ نجاشی دو کتاب از ایشان نقل نموده است، یکی کتاب معرفه الناقلین، و دیگری کتاب فرق الشیعه.^۲

ابومحمد شعیب بن محمد بن مقاتل بلخی، یکی دیگر از علمای برجسته شیعه امامیه در قرن چهارم از سرزمین بلخ بود که روایاتی را نقل کرده است، او برای زیارت امام رضا(ع) عازم طوس شد و از علمای چون «ابوبصیر فتح بن عبدالرحمن قمی» استفاده کرد.^۳

۲. حوزه هرات

هرات یکی از شهرهای کهن، معروف و پرآوازه شرق جهان اسلام به شمار می‌آید. این شهر عالمان و دانشمندان زیادی در دامن خویش تربیت نموده است.

از جمله علمای این دیار که نشان خوبی از گسترش و تداوم اسلام و تشیع در این دیار دارد، شیخ ابوعبدالله حسین پوشنگی، از علمای سرشناس که در قرن چهارم در شهر هرات زندگی می‌کرد، شیخ حسین از علمای بزرگ در پوشنگ هرات، از جمله افراد مورد اعتماد و توجه شیخ مفید بوده است.^۴ و از دیگر علمای سرشناس هرات، سید ابوطالب یحیی حسینی هروی، از دانشمندان معروف شیعه در قرن چهارم در هرات بوده است، علمای بزرگی مانند سید ابن طاووس در کتاب معروف الاقبال خود به او اعتماد نموده و از او یاد کرده است، او در هرات با عمل و زبان و قلم خود به ترویج و گسترش تشیع مشغول، کتاب‌های زیادی نوشته که از همه معروف‌تر امالی وی است که از کتاب‌های معروف قرن چهارم بوده است.^۵

یکی دیگر از مناطقی که علمای شیعه در آنجا حضور و فعالیت داشته، شهر مرو است که گرچه خارج از قلمرو افغانستان فعلی است ولی به دلیل هم‌جواری با حوزه هرات و تأثیرات علمای دو حوزه در مناطق مجاور، به این ناحیه نیز اشاره می‌کنیم، یکی از این فقهای شیعه که در مرو فعالیت‌های علمی و

داماد الأسترآبادی)، تحقیق و مصحیح: مهدی رجایی، ص ۱۹ و ۷۰.

۱. آقابزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۵۶.

۲. نجاشی، رجال نجاشی، ص ۴۲۸.

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۹۸.

۴. نجاشی، رجال، ص ۶۸.

۵. میرزاعبدالله افندی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، تحقیق: احمد الحسینی، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۱ ه.ق، ج ۵، صص ۲۳۳-

فرهنگی کرده است، ابوالحسین محمد بن علی بن شاه فقیه مروزی است. وی با سه واسطه از امام رضا(ع) روایت نقل نموده و یکی از محدثان شیعه است. وی که در مرورود مرجعیت علمی داشته و به نشر حدیث و فرهنگ اهل بیت(ع) می‌پرداخته است. ایشان در خانه مسکونی خویش برای شاگردانش حدیث می‌گفت.^۱ چنان‌که شیخ صدوق نیز در منزل وی حضور یافته و از محضر ایشان استجازه نموده است.^۲

هارون ابو عمر و یا (علی) مروزی یکی دیگر از عالمان شیعه در مرو یا مرورود حضور داشته و با یک واسطه از امام رضا(ع) روایت نقل نموده است.^۳ حسن بن طلحه مروزی از دیگر شخصیت‌های علمی در مرو است که از امام رضا و امامان بعد از امام(ع) روایت نقل نموده است.^۴ و راویان دیگری نیز در این خطه حضور داشته است که نشان از حضور پرشور عالمان و محدثان شیعه در مرو در آن زمان است. طبعاً حضور تعداد زیادی از عالمان شیعه در یک زمان خاص دلیل بر وجود شیعیان در آن منطقه و دیار است.

ب) شیعیان اسماعیلی

همزمان با تاسیس دولت فاطمیان در آغاز سده چهارم هجری، مبلغان اسماعیلیه به طور فعال به نشر این مذهب در خراسان و ماوراءالنهر به سبب شرایط خاص جغرافیای و نیز دوری از مرکز خلافت مورد گسترش تبلیغات خود قرار دادند، با تبلیغات فردی به نام عبدالله بن میمون قداح که خود را از اولاد محمد بن اسماعیل می‌دانست مروج و پایه‌گذار تشیع اسماعیلی در ماوراءالنهر و مناطق شمالی خراسان بود. قداح و فرزندان او به عنوان نخستین داعیان مذهب اسماعیلی در شهرها و نواحی منطقه ماوراءالنهر و شمال خراسان به نشر این مذهب پرداختند.^۵

۱. مناطق حضور داعیان اسماعیلی

از نشانه‌های بارز وجود شیعیان اسماعیلی در نقاط خراسان و ماوراءالنهر در زمان حاکمیت

۱. محمد بن علی ابن بابویه صدوق، عیون أخبار الرضا، ترجمه: علی یاور غفاری و حمید رضا مستفید، ج ۲، ص ۴.

۲. محمد بن علی ابن بابویه صدوق، الخصال، ترجمه: مرتضی مدرس گیلانی، ج ۲، ص ۲۹۱.

۳. محمد بن الحسن طوسی، مصباح المتجهد و سلاح المتعبد، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق. ج ۲ ص ۷۵۲.

۴. کشی، رجال کشی. اختیار معرفه الرجال، - ص ۸۱ و ۲۵۵.

۵. ابن ندیم، الفهرست، پیشین، ص ۳۳۸.

سامانیان و همچنین صفاریان، وجود داعیان اسماعیلیه در این منطقه است که باتبلیغات وسیع و گسترده‌شان به تبلیغ از مذهب اسماعیلی پرداخته و باعث گسترش این مذهب در این خط از جغرافیای جهان اسلام گردیدند.

چنانچه در دهه آخر سده سوم، ابو عبدالله خادم عهده‌دار دعوت اسماعیلیه در خراسان شد و در نیشابور مستقر گردید وی نایبانی به شهرهای خراسان اعزام کرد.^۱ که در آنها فرقه اسماعیلی در تکاپو برای قدرت‌یابی و نشر افکار خویش بودند؛ طالقان، مهنه، غرجستان، غور،^۲ هرات، طبس، تون، قائن^۳ در شمار بلادی بودند که گرایش‌های اسماعیلی در آنها برای کسب قدرت تکاپو می‌کردند.

به روایت ابن ندیم در حدود سال ۳۰۷ ه.ق. عبیدالله مهدی ابوسعید شعرانی را برای ترویج دعوت به خراسان روانه کرد او در نیشابور توانست برخی از امرای سپاه نصر بن احمد از جمله حسین بن علی مرو رودی و وزیر او محمد بن موسای بلخی را به دعوت شیعی درآورد و با حمایت این دو شخصیت جمع بسیاری را به آئین خود بکشاند.^۴ حسین بن علی مرو رودی بعد از مدتی رییس اسماعیلیان خراسان شد و در نتیجه تلاش‌های او بسیاری از مردم نواحی خراسان به کیش اسماعیلی گرویدند. مرو رودی در سال ۳۰۲ (ه. ق) قیامی نافرجام بر علیه «نصر بن احمد سامانی» داد که به قتل وی منجر شد.

هم اینک با توجه به شواهد تاریخی به عمده‌ترین شهرهای خراسان (افغانستان کنونی) و همچنین به گسترش شیعه اسماعیلیه در قلب استراتژیک سامانیان در ماوراءالنهر که داعیان اسماعیلیه حضور داشتند، می‌پردازیم.

۱/۱. غیاث - مرو رود

در اواخر قرن سوم هجری یک از داعیان اسماعیلی به نام «غیاث» در اصل از اهالی روستای «کلین» در حوالی ری به خراسان آمد، دقیقاً پس از عزیمت او شهرهای از خراسان کیش اسماعیلیه را پذیرفتند و نهضت‌های را به راه انداختند، خواجه نظام‌الملک طوسی یکی از دشمنان سرسخت اسماعیلی در این باره می‌نویسد: «چون سال دویست و هشتاد هجری درآمد، این مذهب فاش گشتند، غیاث از ری گریخته بود

۱. خواجه رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، به کوشش: محمد دبیرساقی، تهران، کتابفروشی فروغی، ۱۳۳۸ ه.ق، ص ۱۲.

۲. نظام‌الملک طوسی، سیاست نامه، ص ۲۶۳.

۳. قزوینی رازی، ص ۳۱۳؛ سیدظهرالدین مرعشی، تاریخ طبرستان رویان مازندران، به اهتمام برنهارد دارن، تهران، نشر گستره، چاپ اول، ۱۳۶۳ ه.ش، ص ۸۴.

۴. ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۴۹.

و به مرو رود شد و مقام کرد، خلقی از این ناحیت در آن مذهب درآمدند. پس غیاث یکی را به مرو رود خلیفه خویش کرد تا مردمان را دلالت کند و خود باز به ری شد.^۱

۲/۱. ذکریه بن مهرویه و ابوبلال - غور

اسماعیلیان به سبب موقعیت جغرافیای غور که کوهستان‌های صعب‌العبور داشتند و یا به سبب وجود شیعیان در آن منطقه که از گزند حاکمان متعصب دور بودند، در آن ناحیه به فعالیت و تبلیغ مذهب خویش پرداختند، عبدالحی گردیزی در این باره می‌نویسد: «به روزگار مکتفی (۲۸۹ه.ق. به بعد) ذکریه بن مهرویه قرمطی بیرون آمد و بسیار فساد کرد و مکتفی چند بار بدو سپاه فرستاد همه را ذکریه هزیمت کرد و این ذکریه اول به آل رسول الله (ص) دعوت کرد، پس از آن روستائیان را و مردمان غرچه را اندر مذهب قرامطه آورد و آن مذهب را آشکار کرد.»^۲ غرچه نام کوهی است که در پاورقی همین قدر توضیح آمده و دیگر شرحی ذکر نشده است.^۳

بعد از آن از دیگر داعیان سرشناس اسماعیلی، ابوبلال بود. ابوبلال که سمت دولتی او ندیم یعقوب لیث بود و در دربار صفاریان به فعالیت و دعوت اسماعیلی می‌پرداخت، حضور وی در دستگاه حاکمیت صفاریان موقعیت خوبی را از حیث آزادی‌های سیاسی برای اسماعیلیه به وجود آورد و توانست از این فرصت به خوبی استفاده کرده با دعوت خود حتی یعقوب را به کیش خودش درآورد.^۴ او در سال ۲۹۵ه.ق، در غور با وجود داشتن ده هزار پیرو.^۵ قیام کرد و مرکز فعالیت خود را «دارالعدل» نامید.

خواجه نظام‌الملک وقتی از بیرون آمدن و گسترش مذهب قرامطه و اسماعیلیه سخن به میان می‌آورد، ابوبلال را از داعیان و سران اسماعیلیه ذکر می‌کند که در غور و هرات مشغول دعوت به این مذهب بوده است. وی می‌نویسد:

۱. نظام‌الملک طوسی، سیاست نامه، صص ۲۶۳-۲۶۲.

۲. ابوسعید عبدالحی گردیزی، زین الاخبار، تحقیق: عبدالحی حبیبی، تهران، انتشارات دنیای کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۲ه.ش. ص ۱۸۹. محمد بن خاوندشاه بن محمود میر خواوند، روضة الصفا فی سیره الأنبياء والملوک و الخلفاء، تصحیح جمشید کیان فر، اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۸۵ش. ج ۵، ص ۲۶۹۱.

۳. غرچه مناطق کوستانی مرکز افغانستان غور و غرجستان را شامل می‌شود که در سال ۲۹۵ ه.ق، ابوبلال درغور قیام کرد و دعوت اسماعیلی را آکار کرد. (خواجه نظام‌الملک، سیاست نامه، ص ۶۳۶).

۴. خواجه نظام‌الملک طوسی، سیاست نامه، ص ۲۹۷.

۵. محمد فصیح احمد بن جلال الدین خوافی، مجمل فصیحی، به کوشش محمود فرخ، تهران، کتابفروشی باستان، ۱۳۴۱ه.ش، ص ۳۹۴.

«در سال ۲۹۵ هـ.ق والی هرات، محمد ابن هرثمه خبر کرد امیر عادل، اسماعیل ابن احمد سامانی را که مردی در کوهپایه غور و غرچه خروج کرده است. او را ابوبلال می‌گویند و مذهب قرامطه آشکارا کرده است و از هر طبقه مردم بر او گرد آمدند سرای خویشان را «دارالعدل» نام نهاده است و خلق بسیار از روستاهای هرات روی بدو نهاده‌اند و بیعت می‌کنند و عدد ایشان فزون از ده هزار مرد است و می‌گویند این ابوبلال آن است که ندیمی یعقوب لیث کردی و در مذهب دعوت به نیابت او می‌کند»^۱.

امیر اسماعیل سامانی (۲۹۵-۲۷۹ هـ.ق) با شنیدن گزارش والی هرات در آن سامان لشکر کشید، سپاه او قیام کنندگان را غافلگیر کرد، سران قیام را دستگیر و بقیه را از دم تیغ گذراند، چنانچه ابوبلال را به بخارا انتقال داده و به زندان «کهنه‌دژ» در بخارا حبس کردند و تا لحظه مرگ آزادش ننمود، اما یازده تن از همراهان اسیر او را به شهرهای بلخ، سمرقند، فرغانه، خوارزم و نیشابور فرستادند و هریک را بردار کشیدند.^۲

اینکه یازده تن از سران قیام را به شهرهای فوق برده و اعدام کردند، شاید به دلیل ترساندن شیعیان ساکن این شهرهاست که بدون تردید بیانگر نفوذ این فرقه در شهرهای یاد شده نیز بوده که خودنشان از گستردگی جغرافیای اسماعیلیه در آن مناطق و شهرها حکایت دارد.

نه تنها در مناطق که نامبرده شد، بلکه امیر اسماعیل سامانی نتوانست این دعوت را باخسونت و کشتار این قیام و حرکت را خاموش کنند، زیرا چندی بعد در سایر نقاط خراسان، نیز سرایت کرد.

خواجه نظام‌الملک می‌نویسد: «قضا را دیگر روز خبر آمد که سپیدجامگان فرغانه خروج کرده‌اند و از جانب خراسان؛ نیز خبر آمد که به طالقان و کوهپایه‌اش قرمطیان مذهب سبع (هفت امامی) آشکار کرده‌اند»^۳ این بود که حاکم سامانی به بکتوزن و ابوالقاسم دستور می‌دهد تا به طالقان بروند و شیعیان و قرامطه را نابود سازند که آنان هم در این جنگ افراد زیادی را کشتند و شخصیت‌های معروفی را اسیر کردند، نظام‌الملک در این باره می‌نویسد: «ایشان بیرون از آن که بکشند، چهارصد مرد معروف را که مقرر آمده بودند بگرفتند»^۴ منهای سراج جوزجانی نیز از افراد زیادی که دور هم جمع شده بودند، حکایت

۱. خواجه نظام‌الملک، سیاست نامه، ص ۲۹۰.

۲. همان، صص ۲۹۹-۲۹۸.

۳. خواجه نظام‌الملک طوسی، سیاست نامه، ص ۳۰۲.

۴. همان، ص ۳۰۳.

می‌کند،^۱ این تجمعات و قیام‌ها خود دلیل و شاهد محکمی از وجود شیعیان اسماعیلی در این نواحی از خراسان دارد.

۳/۱. محمد بن احمد نسفی - ماوراءالنهر

اسماعیلیان با قیام‌های‌شان نیز بسنده نکردند بلکه به طور کلی با استدلال و روش‌های زیرکانه طراحی و داعیان با نهایت زیرکش سعی کردند با روش‌های مقبول دعوت خود را به مردم القاء کنند، با توجه به این پیش فرض در سرزمین خراسان و ماوراءالنهر و ری که مدتی به دست سامانیان بود، دعوت اسماعیلیه به دست داعیان متفکر و نویسندگان مبرز انتشار یافت.

از داعیان معروف و مشهور و فعال در قلب استراتژیک و مرکز ثقل سامانیان، فیلسوف و متکلم زبر دست محمد بن احمد نسفی است. او نخستین شخصیت برجسته‌ای که نقش اساسی در تأسیس مبادی و اصول فلسفی مذهب اسماعیلی داشت و عقاید مذهبی اسماعیلیه را بانوعی فلسفه نو افلاطونی درآمیخت.^۲

نسفی دعوت اسماعیلی را به طور آراسته بود که خردمندان و صاحبان دانش را به خود جذب می‌نمود و افراد که در جایگاه بهتر اجتماعی و از اطلاعات بیشتری برخوردار بود و به ذوق‌شان مناسب می‌آمد به کیش اسماعیلی دعوت می‌کرد، چنانچه بالاترین نقطه قدرت و دولت سامانی که خود شاه بود فتح کرد.

اوج فعالیت شیعیان اسماعیلی در عصر «امیرنصر سامانی» (۳۳۱-۳۰۱ هـ.ق) بود. یکی از فعال‌ترین داعیان اسماعیلی که این مذهب را در ماوراءالنهر مرکز سامانیان گسرش داد، «محمد بن احمد نسفی» بود. او تا اندرون کاخ امیر نصر نفوذ کرد و جمعی از درباریان و اندکی بعد در بالاترین رده‌های کشوری و لشکری پایگاهی در قلب قلمرو سامانی یعنی ناحیه سغد به دست آوردند و در پی نفوذ مبلغان اسماعیلیه در آن دیار، بعضی وزیران و درباریان امیر نصر بن احمد سامانی به کیش اسماعیلیه درآمدند.^۳ بنابر گفته خواجه نظام‌الملک که می‌نویسد: «کار به جایی رسید که نصر بن احمد دعوت «نخشی» را اجابت کرد و

۱. منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۳.

۲. محمد رضا ناجی، فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۶ ه.ش، ص ۶۴۹.

۳. خواجه نظام‌الملک، سیاست نامه، صص ۲۸۹-۲۸۷، شیخ الاسلام صفی الدین واعظ بلخی، فضایل بلخ، تصحیح: عبدالحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۰ ه.ش، صص ۲۹۴-۲۹۳.

او چنان مستولی گشت که وزیر انگیز وزیر نشان شد و پادشاه آن کردی که او گفتی، چون کار نخشبی بدین جایگاه رسید؛ دعوت آشکارا کرد و هم مذهبان او نصرت کردند و مذهب آشکار کردند و دلیر شدند و پادشاه همنشینی سبعیان می‌کرد.^۱ نسفی نیز از این فرصت استفاده کرده، در نتیجه سعی و تلاش و مبلغان آموزش دیده وی، دعوت اسماعیلی به سرعت در شهرها انتشار یافت و با جذب پیروانی از میان رؤسای شهرها، دهقانان و دیوان‌سالاران قدرت بزرگی یافت. و به تدریج کار اسماعیلیان چنان رونق یافت که رئیس بخارا و مسئول جمع‌آوری مالیات، بزرگان شهر، بازاریان و وکیل خاص والی ایلاق به اسماعیلیان پیوستند.^۲

با ایجاد این وضعیت، مخالفان تشیع و مذهب اسماعیلی به مقابله برخاستند. نظام‌الملک حالت نگرانی آنها را چنین به تصویر کشیده است: «پس عالمان و قاضیان شهر و نواحی گرد آمدند و جمله پیش سپهسالار لشکر شدند و گفتند: «دریابید که مسلمانی در ماوراءالنهر خراب شد و این مردک - نخشبی - پادشاه را از راه ببرد و قرمطی کرد و مردمان را بیراه کرد و اینک کار او به جایی رسیده که آشکارا دعوت می‌کند. بیش از این خاموش نتوانیم بودن»^۳

بعد از مرگ نصر بن احمد و در آغاز کار نوح بن نصر، اسماعیلیان که در ماوراءالنهر قدرت و نفوذ فراوانی یافته بودند به شدت قتل عام شدند.^۴ عکس‌العمل شدید امیر اسماعیل سامانی (۲۹۰هـ.ق) نشان از نفوذ این فرقه در شهرهای مذکور دارد.

در این عکس‌العمل میزان واهمه امیر سامانی از این نحله نمود پیدا می‌کند. همچنین کشتار آنها در شهرهای بلخ و سمرقند و نیشابور^۵ دامنه جغرافیای و مراکز فعالیت آنها را در شهرهای مذکور بازگو می‌کند. عکس‌العمل شدید امیر اسماعیل سامانی (۲۹۰هـ.ق) نشان از نفوذ این فرقه در شهرهای مذکور دارد، در این عکس‌العمل میزان واهمه امیر سامانی از این نحله نمود پیدا می‌کند.

البته در سال‌های بعد، ابویعقوب سجزی معروف به سجستانی یکی از داعیان معروف است که بعد از سرکوبی اسماعیلیان به دست امیرنوح، دعوت اسماعیلیه را در خراسان به عهده داشته و در شرایط

۱. خواجه نظام‌الملک، ص ۲۸۹.

۲. خواجه نظام‌الملک، سیاست نامه، ص ۳۳۰.

۳. همان، صص ۲۹۶-۲۹۵.

۴. ابو منصور ثعالبی، آداب الملوک، به کوشش جلیل العطیه، بیروت، ۱۹۹۰م، صص ۱۷۱-۱۷۰، محمد بن اسحاق، ابن ندیم، الفهرست، بیروت، دارالمعرفه، بیتا، ص ۲۶۶.

۵. خواجه نظام‌الملک طوسی، سیاست نامه، ص ۲۹۷.

سختی حیات دعوت اسماعیلی را جان تازه‌ای بخشید، چنانچه بغدادی می‌نویسد: «ابویعقوب اسحاق بن احمد سجزی یاسجستانی در بین سال‌های ۳۹۳-۳۸۷ ه.ق.) از داعیان بزرگ اسماعیلی بود که بعد از مرگ مرو رودی و نسفی در سیستان و خراسان برخواست»^۱

در عین سخت‌گیری‌های امیرنوح علیه اسماعیلیان؛ جوزجانی خبر می‌دهد که پدر ابن سینا به مذهب اسماعیلی گرایش داشته، از کارگزاران امیرنوح بن منصور بوده است.^۲ همچنین ابوعلی سیمجور سپهسالار سامانیان نیز گرایش اسماعیلی داشته است.^۳

دعوت اسماعیلیه در سرکوب سختی که در زمان امیر نوح سامانی صورت گرفت به طور کلی نابود نشد بلکه در خفا ماند تا بعد از فوت امیر نوح دوباره سر درآورد و مانند گذشته در اعلاترین رده‌های دربار و سپاه نفوذ کردند.

اسامی زیادی از وزیران و سپهسالاران دربار سامانی در تاریخ آمده که بعد از امیر نوح باطنی شده‌اند و جنگ‌های صورت گرفته است، چنانچه با مرگ نوح بن نصر (۳۴۳ ه.ق) اسماعیلیه در نتیجه تلاش‌های پنهان دعوات از نو سر برآوردند و همچون گذشته تا عالی‌ترین رده‌های دربار و دیوان سپاه نفوذ کردند، ابوسعید و بکر بن مالک فرغانی، سپهسالار امیر عبدالملک بن نوح از بزرگان است که به دعوت اسماعیلی گرویده و به همین جهت و نیز اتهامات دیگر در ۳۴۵ ه.ق. به قتل رسید، از ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی، والی طوس و نام‌آوران دیگری چون ابومنصور محمد بن عزیز وزیر عبدالملک بن نوح (۳۴۵-۳۴۳ ه.ق) که به همین اتهام کشته شد.^۴

بنابراین، بر اثر اقدامات خشونت‌آمیز امیرنوح سامانی و فرزندش منصور و سایر مخالفان حضور اسماعیلیه، این مذهب از ماوراءالنهر و خراسان برچیده نشد و هرگاه زمینه فراهم می‌گردید، چهره‌داعیان تازه نفس و پیروان جدید اسماعیلیه هویدا می‌گشت. اقدامات سخت‌گیرانه و خشونت‌آمیز امیران سامانی، جز تغییر روش اسماعیلیان از حالت «پیدا و آشکار» به حالت «پنهان و تقیه» فایده دیگر نبخشید. اسماعیلیان همچنان حضور خود را - ولو با تقیه - در ماوراءالنهر و خراسان حفظ کردند و با تغییر دوره

۱. ابومنصور عبدالقاهر بغدادی، فرق بین فرق در تاریخ مذاهب اسلام، به اهتمام محمد جواد مشکور، تهران، اشراقی، ۱۳۵۸ ه.ش، ص ۱۷۰.

۲. ابوعبید عبدالواحد جوزجانی، سرگذشت ابن سینا، ترجمه: سعید نفیسی، تهران، انجمن دوستداران کتاب، ۱۳۳۱ ه.ش، ص ۱.

۳. ابو منصور عبدالقاهر بغدادی، فرق بین فرق در تاریخ مذاهب اسلام، ص ۲۰۹.

۴. خواجه نظام‌الملک طوسی، سیاست نامه، ص ۳۰۰، محمد رضا ناجی، فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان، ص ۶۴۱.

«عسرت» به دوره «فرصت» سر برآوردند و به فعالیت خویش ادامه دادند.

ج) شیعیان زیدیه

زیدیان از دیگر فرقه‌های شیعی در این عصر تلاش بسیاری می‌کردند تا حضور خود را برای بقاء - هرچند ضعیف - حفظ کنند؛ اما با برچیده شدن حکومت علویان طبرستان در این دوره و در سال ۳۱۶هـ.ق، مهم‌ترین حامی و پشتیبانی خود را از دست دادند، اگرچند، «حسن» معروف به ناصر الکبیر الاطروش (متوفی ۳۰۴هـ.ق) (صاحب دیلم و زیدی مذهب) که از نوادگان «عمرالاشرف» بن «علی بن الحسین (ع)» بود؛ دارای فرزندان بود. یکی از فرزندان او علی نام داشت که در طبرستان زندگی می‌کرد. اما از او فرزندی به نام «محمد» باقی ماند که کنیه‌اش «ابوالحسن محمد»^۱ و یا «ابوالحسین محمد»^۲ بود. این محمد و برخی از فرزندان او وارد بلخ شده و در آنجا اقامت داشته‌اند.^۳ با توجه به نزاع بین سامانیان و علویان طبرستان. احتمال اینکه سفر ایشان در بلخ یک سفر سیاسی و برای حمایت از شیعیان زیدی آن نواحی باشد بعید نیست، حتی بارتولد از قیام حسن بن علی اطروش در سال ۳۰۱ برضد حکومت سامانیان در بلخ گزارش می‌دهد.^۴ از کم و کیف قیام او در منابع بیش از این گزارش نشده، این قیام هراثر و پیامدی که داشته باشد، نتوانسته زیدیان در حال افول را نجات دهد و با سقوط علویان، زیدیان حوزه خراسان نیز به ضعیف‌تری حالت ممکن رسیدند.

به هر حال، به گفته ابن ندیم: «از میان فرق شیعه، زیدیان از دوران طاهریان و اسماعیلیان در اواخر قرن سوم هجری در خراسان و ماوراءالنهر پیروانی داشتند»^۵.

نتیجه‌گیری

از آنچه در این بخش گذشت به این نتیجه رسیدیم، به دنبال تضعیف قدرت سیاسی و نظامی خلافت عباسی در پی رقابت‌های سلسله عباسیان - صفاریان و ظهور علویان در طبرستان، خلافت عباسی

۱. علی محمد عمری، المجدی فی انساب الطالبیین، تحقیق: احمد مهدوی دامغانی، قم، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹هـ.ق، صص ۳۵۱-۳۵۰.

۲. عبیدلی، تهذیب الانساب ونهایه الاعقاب، ص ۱۸۶.

۳. ابی‌اسماعیل ابراهیم بن ناصر ابن طباطبا، منتقله الطالبیه، ص ۹۲.

۴. بارتولد واسیلی ولادیمیرویچ، ترکستان نامه، مترجم: کشاورز، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲هـ.ش، ج ۱، ص ۴۶۵.

۵. محمد بن اسحاق ابن ندیم، الفهرست، ترجمه: رضاتجدد، تهران، چاپخانه بانک بازرگانی ایران، ۱۳۴۶هـ.ش، صص ۶۱۶-۶۰۰.

را بر آن داشت تا جلوی حرکت پرشتاب صفاریان شیعی مذهب را گرفته از حکومت محلی به نام سامانیان که خود از حامیان اهل سنت بودند و در دورترین نقطه خراسان «ماوراءالنهر» حمایت و پشتیبانی نمایند.

اگرچند سامانیان افراد مطیع نسبت به خلیفه و پایبند به مذهب غالب خلافت اهل سنت بودند که بیش از حکام محلی دیگر چون طاهریان و صفاریان به گسترش مذهب تسنن اقدام می‌کردند اما در عین حال با توجه به گسترش روزافزون شیعه امامیه در خراسان و در این عصر، یک سیاست ملایم را در پیش گرفتند، این بود که شیعیان امامیه با اتخاذ سیاست گذشته مبنی بر فعالیت‌های علمی و فرهنگی در اکثر مناطق خراسان، راویان حدیث و علمای نامی شیعه که سرآمد شیعیان است و نشان از گسترش روزافزون امامیه در مناطق مختلف دارد، حضور داشتند.

شیعیان اسماعیلی با وجود حکومت صفاریان در سیستان، در مراحل اولیه حکومت سامانی در حال رشد و گسترش بودند وجود داعیان اسماعیلی در مناطقی چون مرو رود، نیشابور، غور و حتی در ماوراءالنهر در قلب استراتژیک و مرکز ثقل سامانیان و نفوذ در کاخ سامانی و تسخیر قلوب بعضی از وزیران و حتی امیرنصر بن احمد سامانی، نشان از اراده قوی آنان در جذب پیروان دارد، که کشتار آنان در مراحل بعد توسط سامانیان مانع رشد آنان شد، بخش مهمی از جمعیت اسماعیلیان در این تحولات از بین رفتند، با این وجود باز هم حضور آنها را به عنوان قدرت دوم از منظر جمعیت و گستره فعالیت‌شان در میان فرقه‌های شیعی را همچنان در اختیار داشتند، شیعیان زیدی هرچند تلاش‌های زیادی می‌کردند تا حضور خود را - هرچند ضعیف - حفظ کنند؛ اما بابرچیده شدند حکومت علویان طبرستان مهم‌ترین حامی و پشتیبان زیدیان خراسان به ضعیف‌ترین حالت ممکن رسیده و چراغ عمرشان رو به افول بودند.

فصل پنجم:

جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان از روی کار آمدن غزنویان تا حمله مغول

- پراکندگی جغرافیای شیعیان افغانستان در حکومت غزنویان (۵۸۲-۳۵۱ هـ.ق)
- پراکندگی جغرافیای شیعیان افغانستان در حکومت غوریان (۶۱۲-۵۴۳ هـ.ق)
- پراکندگی جغرافیای شیعیان افغانستان در حکومت سلجوقیان (۵۹۰-۴۳۱ هـ.ق)
- پراکندگی جغرافیای شیعیان افغانستان در حکومت خوارزمشاهیان (۶۲۸-۴۹۱ هـ.ق)

مقدمه:

در این فصل به بررسی و تحلیل جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان از روی کار آمدن غزنویان تا حمله مغول (۶۱۶-۳۵۱ه.ق) می‌پردازیم؛ اجمالاً، از ویژگی‌های این دوره تاریخی برای شیعیان، برخورد متعصبانه حکومت‌های غزنویان و سلجوقیان با شیعیان است. طبعاً، طی این دوره با توجه به جو خفقان به وجود آمده، شیعیان بسیار با احتیاط و تقیه زندگی می‌کردند. از سوی دیگر، حکومت‌های غوریان و خوارزمشاهیان سیاست نسبتاً تسامح‌آمیزی داشتند، که طبعاً زمینه فعالیت بیشتری برای شیعیان فراهم بود. در این دوره تاریخی نیز، شیعیان خصوصاً شیعیان امامی در اکثر نقاط خراسان آن روزی زندگی می‌کردند؛ لیکن در دوران حاکمیت غزنویان و سلجوقیان، با توجه به جو خفقان حاکمان نسبت به گذشته از فعالیت آنان کمتر در منابع موجود گزارش شده است؛ در عین حال وجود علمای سرشناس، شعراء، نقبای شیعه و منقبت خوانان و همچنین مدارس و مکاتب شیعه، نشانه‌های گویایی از تداوم وجود شیعیان در این دوره است که علی‌رغم تعصب حاکمان در این سرزمین زندگی می‌کردند. در این میان، شیعیان اسماعیلی مذهب نیز به ویژه در عصر سلجوقیان و خوارزمشاهیان با مبارزات علنی و نفوذ در درون حاکمیت در بعضی نقاط حضور داشته. شیعیان زیدی در این دوره در مناطق بسیار محدود سکنی گزیده و بعد از حاکمیت سلاطین غزنوی از وجود آنان در خراسان کم‌تر خبری هست.

اینک با در نظر داشت همین نکات، به دولت‌های حاکم در این دوره و سیاست‌های آنان که سهم مهمی در بسط و قبض جمعیتی شیعیان داشتند پرداخته و به بررسی نشانه‌های از وجود شیعیان در این زمان و در سرزمین خراسان (افغانستان کنونی) می‌پردازیم.

۱. دولت غزنویان (۵۸۲-۳۵۱ه.ق)

یکی از سلسله‌های مهمی که در قرن چهارم هجری، ظهور نمود و پا به عرصه سیاست گذاشت و بخش وسیعی از نواحی شرق خلافت جهان اسلام را تصرف کرد؛ حکومت مقتدر و قدرتمند غزنویان بوده است.

در دایره المعارف فارسی در معرفی غزنویان آمده است: «سلسله از پادشاهان ترک‌نژاد است که در قرن ۴-۶ه.ق در بسیاری از بلاد و شهرهای اسلامی حکومت داشتند و چون مرکز دولت آن‌ها در شهر

غزنی^۱ بود به غزنویان معروف گردیدند.^۲ حکومت غزنویان بعد از تأسیس در این شهر به مناطق دیگر گسترش پیدا کرد، این کشورگشایی در زمان البتکین^۳ (۳۵۲-۳۵۱ ه.ق) غلام ترک سامانیان پایه‌گذار حکومت غزنویان آغاز گردید،^۴ او که در ابتدا غلام آل سامان و بعدها یکی از امرای دولت سامانی شد، هسته اولیه این حکومت با شکوه را در شهر غزنی (غزنین، غزنه) که هم‌اکنون یکی از شهرهای افغانستان است، پایه‌ریزی کرد.

شالوده حکومتی را که البتکین در سرزمین غزنی پی ریخت مبارزه با کفار و گسترش اسلام به ویژه در سرزمین هندوستان بود، خواجه نظام‌الملک طوسی در این مورد از قول البتکین در هنگام که از دولت سامانی فاصله گرفت چنین نقل می‌نماید: «من به هندوستان عازم خواهم شد و به غز و جهاد مشغول باشم، اگر کشته شدم شهید باشم و اگر توفیق یافتم «دارالکفر» را «دارالاسلام» گردانم»^۵ البتکین بعد از تصرف غزنین مدت کوتاهی زنده بود، فرزند او اسحاق (۳۵۵-۳۵۲ ه.ق) نیز در مدت فرمانروایی سه ساله خویش درگیر مسائل و مبارزه با حاکم سابق غزنین (پویک) بود. بنابراین او نیز برای گسترش قلمرو مجالی نیافت، بعد از امیر اسحاق بلگاتکین (۳۶۴-۳۵۵ ه.ق) حکومت غزنین را به دست گرفت او نیز هنگام که قلعه گردیز را محاصره نموده بود از بین رفت و لشکرش شکست خورد و برگشت، بوری تگین (۳۶۶-۳۶۴ ه.ق) بعد از مرگ بلگاتکین بر تخت سلطنت غزنین نشست. ولی او بعد از حدود دو سال مقام خود را از دست داد و زمام امور بعد از چهارده سال به خاندان دیگر به دست یار وفادار و داماد او یعنی سبکتگین (۳۸۷-۳۶۶ ه.ق) افتاد، این امیر جدیدالاسلام^۶ که به گفته نظام‌الملک طوسی توسط البتکین خریداری شده بود^۷ پس از تکیه بر اریکه قدرت، به تحکیم پایه‌های حکومت خویش پرداخت و مردم و

۱. غزنی یاغزنه به معنای گشاده و پاکیزه‌ترین شهرهاست، مرکز ولایت زابلستان بوده و در اطراف خراسان مابین هندوخراسان قرار داشته به نام‌های غزنه و غزنی یادگردیده است (ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، تهران بانک ملی ایران، صص ۳۹۱-۳۹۰)

۲. غلام حسین مصاحب، دایره المعارف فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۸۰، ج ۸، ص ۱۸۵۸.

۳. نام او به زبان ترکی به معنای «بنده شجاع و دلیر» می‌باشد. (محمود کاشغری، دیوان لغات‌الترک، ترجمه: سیدمحمدباقر ساقی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول ۱۳۷۵، ص ۲۱۷).

۴. بعضی از مورخین سبکتگین را مؤسس غزنویان می‌دانند (ابن اثیر، ترجمه الکامل، ج ۲۱، ص ۲۴) و اکثر مورخین مؤسس حکومت و سلطنت غزنویان را سلطان محمود را می‌دانند. (منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۲، ص ۴۲۴).

۵. خواجه نظام‌الملک طوسی، سیاست نامه، صص ۲۴۷-۲۴۶.

۶. غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۲۱۳.

۷. خواجه نظام‌الملک طوسی، سیاست نامه، ص ۱۴۲.

فصل پنجم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان از روی کار آمدن غزنویان تا حمله مغول... ۲۳۰

سپاهیان را با وعده‌های خویش، دل‌گرم ساخت و به مخالفانش هشدار داد «هرکس که خلاف راستی اندیشد، او را جز گردن زدن نیفزایم»^۱ مؤسس واقعی سلسله غزنویان همین سبکتگین است.

پس از تأمین امنیت در غزنین، سیاست توسعه طلبانه‌ای در پیش گرفت و به تدریج به توسعه و گسترش قلمرو خویش پرداخت، پس از فتح بامیان، بُست و قصدار توجه به سمت هند نمود و جیپال هندو (پادشاه هندوها) را در چند نبرد سنگین شکست سختی داد و مناطق زیادی از جمله لغمان که از جمله آبادترین نواحی آن بود در سال ۳۶۷ه.ق. تصرف و به قلمرو خویش ضمیمه نمود، معابد آن دیار را تخریب و به جای آن مساجد بنا نمود.^۲ چنین حملات پیروزمندانه در سرزمین کفر، اعتلای شخصیت و اقتدار وی را در پی داشت، چنان‌که خود در یک اقدام تبلیغی دستور به فروش تمام اسرای هندو را در بخارا (پایتخت سامانیان) داد تا هیبت او در شهرهای خراسان و ماوراءالنهر پیدا شود.^۳

امیرسبکتگین بعد از برخورد با ابوعلی سیمجوری که با همکاری فایق (از سرداران بانفوذ سامانی) در سلک قرامطه درآمده و برضد امیر نوح بن منصور سامانی (۳۸۷-۳۶۵ه.ق)، طغیان و سرکشی کرده بودند، به پاس این خدمت بزرگ، از امیرسامانی بلخی به سبکتگین افزون بر حکومت بلخ و بامیان لقب ناصرالدین و به فرزندش امیر محمود لقب سیف‌الدوله و سپهسالار خراسان، اعطا گردید.^۴

بعد از امیرسبکتگین فرزندش امیرمحمود (۴۲۱-۳۸۷ه) زمام امور را به دست گرفت قدرت و شوکت غزنویان در دوران او به اوج خود رسید، امیرمحمود بعد از فرپاشی دولت سامانی بلخی در سال ۳۸۹ه.ق حکومت خود را بر بقایای آن پا برجا و استوار کرد، از اینجا بود که جرعه‌های ارتباط غزنویان با خاندان عباسی رقم خورد و به اتخاذ روابط دوستانه با خلیفه عباسی القادر بالله اقدام نمود و پس از دریافت منشور حکومت از خلیفه عباسی پایه‌های حکومت خویش را استوار ساخت.

امیرمحمود که از طرف خلیفه ابتدا به «یمین الدوله و امین المله» ملقب گردیده بود.^۵ بعد از سروسامان دادن به قلمرو خویش که پس از سقوط سامانیان به دست او افتاده بود، توجه خود را به سرزمین هندوستان نمود و با لشکرکشی‌های مکرر خویش به سرزمین هندوستان بر قلمرو وسیعی دست

۱. محمد بن علی بن محمد شبانکاره ای، مجمع الانساب، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۳۴.

۲. محمد بن عبدالجبار عتبی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۳۱.

۳. شبانکاره ای، مجمع الانساب، همان، ص ۴۱.

۴. منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۲۲۷، محمد عبدالجبار عتبی، ترجمه تاریخ یمینی، ص ۱۰۸، گردیزی، زین الاخبار، ص ۲۴۶.

۵. گردیزی، زین الاخبار، ص ۲۵۳.

فصل پنجم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان از روی کار آمدن غزنویان تا حمله مغول... ۲۳۱

یافت و هم ثروتی کلان در اختیارش قرار گرفت، او با به دست آوردن فیلان جنگی و نیروی نظامی سپاهی قدرتمند فراهم کرد. از آن مهم‌تر اینکه محمود غزنوی با ارسال فتح نامه و بخشی از غنایم حاصل از هجوم‌های خویش به هندوستان برای خلیفه عباسی از او القابی چون «نظام‌الدین و کھف المسلمین» گرفت.^۱ و به عنوان غازی بزرگ اسلامی مشهور گردید.^۲ و نخستین کسی بود که در تاریخ اسلام، لقب سلطانی را به خود اختصاص داد و از طرف دربار خلافت به ایشان سلطان خطاب شد.^۳ چنانچه ابن اثیر نیز می‌نویسد: «... محمود اول کسی بود که به لقب سلطان ملقب گردید و پیش از او هیچ‌کس ملقب بدان نشده بود».^۴

چندی بعد، سلطان مسعود (۴۳۲-۴۲۱ هـ.) جای پدر را گرفت. عصر زوال غزنویان از اواسط سلطنت مسعود، به ویژه بعد از نبرد «دندانقان»^۵ آغاز شد و قدرت امپراتوری آنان رو به ضعف و انحطاط نهاد، شکست امیر مسعود، دردندانقان سبب شد که تا روز به روز از دامنه نفوذ غزنویان کاسته و شکوه و جلال آن شکسته شود، در روزگار خسرو ملک غزنوی (۵۸۲-۵۵۵ هـ.ق) توسط «غیاث‌الدین محمد غوری» از نفس و تکاپو افتاد، خسرو ملک که مرکز حکومتش لاهور بود، آخرین سلطان غزنویان بود که توسط غیاث‌الدین محمد غوری دستگیر و به غزنه که در آن زمان توسط غوریان فتح شده بود انتقال داده شده و از آنجا به «فیرزو کوه»^۶ پایتخت دولت غوریان برده شد و در قلعه «بلروان» یا «پلروان» در غرجستان حبس گردید و پنج سال در مشقت گذرانید تا آنکه در سال ۵۸۷ هـ.ق، اعدام گردید و حکومت مقتدر غزنویان برای همیشه به تاریخ پیوست.^۷

۱. شبانکاره ای، مجمع الانساب، ص ۱۸۹.

۲. ادموند کلیفورد باسورث، تاریخ غزنویان، ج ۲، صص ۵۱-۵۰.

۳. منہاج سراج، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۲۲۸.

۴. عزالدین علی بن اثیر، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، ج ۲۱، ص ۲۴۴.

۵. نبرد دندانقان (دندانقان شهری در نواحی مرو شاهجهان میان سرخس و مرو)، این نبرد در سال ۴۳۱ هـ.ق. میان سلطان مسعود غزنوی و طغرل سلجوقی روی داد، به پیروزی سلجوقیان و شکست سلطان مسعود غزنوی به پایان رسید. (مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۲۹۹، بیہقی، تاریخ بیہقی، ص ۵۳۱، گردیزی، زین الاخبار، ص ۴۳۱).

۶. فیرزو کوه پایتخت غوریان بود که اکنون شهر و ناحیه ای به این نام در غور وجود ندارد، ولی می‌توان محل دقیق آن را بیان کرد، از تحقیقات باستان‌شناس بلژیکی (اندری ماریک) در سال ۱۹۵۶ م. که درباره منار جام انجام داده، استفاده می‌شود که موقعیت شهر تاریخی فیرزوکوه باید در حدود منار جام باشد، زیرا سلطان غیاث‌الدین محمدسام (۵۹۹-۵۵۷ هـ.ق) که منار جام در زمان او ساخته شده، سه مرتبه در کتابه‌های آن آمده است (عبدالحی حبیبی، جغرافیای تاریخی افغانستان، ص ۳۷۹).

۷. منہاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۳۹۸، باسورث، تاریخ غزنویان، صص ۴۳۵-۴۳۴.

الف- جغرافیای سیاسی قلمرو غزنویان

حکومت غزنویان در شهری به نام غزنه یا غزنین تأسیس شد و از آنجا به مناطق دیگر گسترش پیدا کرد، در زمان البتکین این کشورگشایی‌ها آغاز گردیده بود و در ابتدا ایشان مناطقی مانند کابل را تصرف کرد و در زمان سبکتگین مناطقی مانند بُست و رُخج و شهر پنجاب بر قلمرو غزنویان افزوده و در زمان سلطان محمود این کشورگشایی به اوج خود رسید.

اگرچه قلمرو امپراتوری سلسله غزنویان همانند هر سلسله دیگر همیشه در حال انقباض و انبساط یا توسعه و تضییق (کوچک و بزرگ شدن) بوده است، اما تاریخ‌نویسان قلمرو سیاسی غزنویان را به خصوص در عصر سلطان محمود (۴۲۱-۳۸۷هـ) و سلطان مسعود (۴۳۲-۴۲۱هـ) بسیار وسیع و گسترده بیان کرده است، منهاج سراج قلمرو سیاسی غزنویان این چنین ترسیم می‌کند: «تمام عجم از خراسان و خوارزم و طبرستان و بلد نیمروز و فارسی و جبال غور و طبرستان همه در ضبط بندگان او درآمدند و ملوک ترکستان او را منقاد گشتند و پل برجیحون بست و لشکرا به زمین توران برد.»^۱

شیخ محمدالخضری در کتاب تاریخ الامم الاسلام محدوده حکومت و سلطنت غزنویان را تمام افغانستان و بخش اعظم هند تا کشمیر می‌داند که فتوحات غزنویان را از رود گنگ هم جلوتر می‌داند و از سمت دیگر ری و جبال و ملوک طبرستان و جرجان را هم جزو خاک غزنویان می‌داند.^۲ سعید نفیسی حدود قلمرو سیاسی غزنویان را چنین تبیین کرده است: «شرقش چین و زمین ترک بود و حد غربش زمین فارس و عراق و کرمان و جانب شمالش خوارزم و جانب جنوبش تمام هند، سند، کابل و آب گنگ، چنانچه به غیر از بغداد، عراق عرب، شام و مصر و مردم باقی همه به دست سلطان بود.»^۳

غزنویان توانستند حکومت‌های محلی زیادی را در شرق جهان اسلام ساقط نمایند، آنها علاوه بر اینکه قلمرو حکومت غوریان و صفاریان را در خراسان، قلمرو حکومت سامانیان بلخی را در ماوراءالنهر و بخشی از قلمرو حکومت آل بویه در ایران را تصرف کرد؛ پیشروی‌های قابل توجهی در هند و پاکستان داشت. و در یک کلام غزنویان؛ کشورهای فعلی چون: افغانستان، ایران، ماوراءالنهر، پاکستان و قسمت

۱. منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۲۲۰.

۲. محمدالخضری، تاریخ الامم الاسلامیه، محقق: جویدی درویش، بیروت، المكتبة العصریه، ۱۴۲۵، ص ۷۰۵.

۳. سعید نفیسی، در پیرامون تاریخ بیهقی، تهران، فروغی، ۱۳۴۲هـ.ش، ج ۱، ص ۵۷.

عمده‌ای از هند را در اختیار داشتند.^۱

۱/ب- سیاست‌های مذهبی غزنویان و تشیع

در مورد چگونگی رابطه غزنویان با شیعیان، گفتنی است که در میان خاندان‌های حکومتی شرق بلاد اسلامی، غزنویان؛ به ویژه حاکمان نامی آن سلطان محمود و سلطان مسعود غزنوی برخوردار دوگانه را با شیعیان داشتند. غزنویان با توجه به گرایش متعصبانه مذهبش و همچنین با تأسی از دولت خلفای عباسی که شیعیان را از دشمنان دیرینه خود می‌دانستند و از طرفی با توجه به محدود شدن خلفای عباسی که توسط آل بویه نمی‌توانستند حرکتی بر علیه شیعیان انجام بدهند، این سلاطین غزنوی بودند که با برخورد با شیعیان مبارز، ایفای نقش می‌کردند.

سلطان محمود در ابتدا با گزارش کردن اقدامات خود به خلیفه عباسی، القادر بالله (۳۸۱-۴۲۲هـ.ق) خود را مطیع خلیفه قلمداد می‌کرد.^۲ او طی نامه‌ای خواستار به رسمیت شناخته شدن حکومت خود از جانب خلیفه شد و خلیفه نیز خواسته محمود را اجابت کرد (۴۰۴هـ.ق).^۳ سلطان مسعود غزنوی نیز با دریافت لوا (پرچم) و خلعت و منشور حکومت، از سوی خلافت عباسی به رسمیت شناخته شد.^۴

خلیفه عباسی، در برابر اطاعت و پیروی غزنویان از آنان، ضمن فرستادن عهد و لواء و به رسمیت شناختن حکومت آنان،^۵ القابی چون: یمین الدوله، امین المله، نظام الدین، کھف المسلمین، ناصر دین‌الله، حافظ عبادالله و شهاب الدوله را به غزنویان می‌داد.^۶

لازمه وجود روابط نزدیک میان حکومت غزنوی و خلافت عباسی، حرکت غزنویان در چهار چوب سیاست‌های کلی بود که دربار عباسی ترسیم می‌کرد، یکی از سیاست‌های کلی عباسیان برخورد با شیعیان بود، طبعاً غزنویان اعمال خشونت درباره شیعیان را حرکت در راستای اجرای فرمایشات و دلخوشی خلفای عباسی و تأمین رضایت آنان می‌دانستند، همین سیاست است که غزنویان خشن‌ترین

۱. حسین مونس، اطلس تاریخ اسلام، ترجمه: آذرتاش آذر نوش، انتشارات سازمان جغرافیای نیروهای مسلح، چاپ سوم، ۱۳۸۵، ص ۲۸۳.

۲. ابوالفداء اسماعیل، ابن کثیر دمشقی، البدایه و النهایه، بیروت، مکتبه المعارف، ج ۱۱، صص ۴۰۰-۳۹۸.

۳. همان، ص ۴۰۵.

۴. ابوالفضل احمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، به تحقیق سعید نفیسی، تهران، انتشارات کتابخانه ثنائی، ۱۳۱۹ ش. ج ۱، ص ۲۰۶.

۵. جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۱۲۴.

۶. گردیزی، زین الاخبار، صص ۲۷۵-۲۵۳، شبانکاره ای، مجمع الانساب، ص ۶۰.

فصل پنجم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان از روی کار آمدن غزنویان تا حمله مغول... ۲۳۴

برخوردها را در قبال شیعیان را اعمال می‌کردند و با تشیع به هر شکل و صورتی مخالف بودند و به مبارزه برخاستند.^۱

ابن کثیر می‌نویسد: «محمود، پسر سبکتکین، دستور امیرالمؤمنین، القادر بالله را مبنی بر کشتن معتزله و رافضیان^۲ و اسماعیلیه و قرامطه (قرمطیان) و جهمییه و مشبهه امثال کرد و از سنت و روش خلیفه پیروی نمود و لذا فرقه‌های مزبور را به طرقتی چون بر دار کشیدن و حبس و یا تبعید نمودن به کیفر رساند. از آن پس (۴۰۸هـ.ق) این‌گونه برخوردها با فرقه‌های مورد اشاره به صورت یک سنت اسلامی درآمد^۳

بدین ترتیب، تصفیه مذهبی بلاد تحت کنترل سلطان محمود از جمله منطقه افغانستان امروزی، به صورت یک برنامه جدی و غیر قابل اغماضی درآمد بود. او پس از فتح خوارزم (۴۰۷هـ.ق)^۴ داعیان اسماعیلی در این خطه را به قتل رساند.^۵ ابن اثیر می‌نویسد: «سلطان محمود پس از فتح ری، ... باطنیان را که خلق کثیری بودند به دار آویخت. او معتزلیان را به خراسان تبعید کرد و کتب فلسفی و نجوم و کتب متعلق به معتزله را به آتش کشید و مقدار صدفبار کتاب را نیز به غنیمت برد.»^۶ ابن جوزی می‌نویسد: «کتب معتزله و فلاسفه و روافض در زیر پای مصلوبین و آویختگان بر شاخه‌های درختان، به آتش کشیده شد.»^۷ محمود آنگاه طی نامه‌ای به خلیفه القادر عباسی (۳۸۱-۴۲۲هـ.ق)، ضمن آن که خود را «عبد خلیفه» قلمداد کرد، بشارت فتح ری و اقدامات خویش در این شهر را به وی ابلاغ نمود. او از جمله در این نامه اظهار داشته است: «خداوند دست ستمگران را از این منطقه کوتاه کرد و آن را از وجود باطنیان کافر و بدعت‌گذاران بد کردار پاک نمود.» او همچنین در ادامه این نامه به اقدامات پیشین خود مبنی بر

۱. ابی الفتح محمد بن عبدالکریم بن ابی‌بکراحمد شهرستانی، الملل والنحل، تحقیق: امیر علی مهنا و علی‌حسن فاعور، بیروت، دارالمعرفه، ۱۹۹۳م، ج ۱، ص ۱۸۹

۲. بغدادی «رافضیان» را شامل زیدیه، کیسانیه، امامیه و غلات می‌داند. اما شهرستانی به جای عنوان «روافض»، عنوان «شیعه» را مقسم قرار داده و ایشان را شامل کیسانیه، زیدیه، امامیه، اسماعیلیه و غلات دانسته است (عبدالقاهر بغدادی اسفرائینی، الفرق بین الفرق، به تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بیروت، دارالمعرفه، ص ۲۱، ۷۱؛ عبدالکریم شهرستانی، الملل والنحل، ص ۶۳).

۳. ابن کثیر دمشقی، البدایه والنهایه، پیشین، ج ۱۲، ص ۸.

۴. عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ترجمه حمیدرضا آژیر، ج ۹، ص ۲۶۴.

۵. بغدادی اسفرائینی، الفرق بین الفرق، پیشین، ص ۲۹۳.

۶. ابن اثیر، تاریخ کامل، همان، ج ۹، ص ۳۷۲.

۷. ابی‌الفرج عبدالرحمن بن علی‌ابن‌جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوک والامم، دراسه و تحقیق: محمدعبدالقادر ومصطفی عبدالقادر، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲هـ.ق، ج ۸، ص ۳۸۹.

متمرکز ساختن سعی و تلاش خود در جهت قلع و قمع باطنیان (اسماعیلیه) در خراسان اشاره نموده، پناه آوردن جمعی از آنان به ری و اجتماع مخالفان اهل سنت، اعم از باطنیه، معتزله و غلات از روافض در این شهر را علت حمله به این منطقه قلمداد می‌کند.^۱

با این وصف، با توجه به برخی اقدامات مسالمت‌جویانه سلطان محمود غزنوی در ارتباط با شیعیان غیر اسماعیلی و علویان، اظهار نظرها در خصوص سیاست مذهبی غزنویان متفاوت است؛ اما آنچه مسلم است این است که او در برابر شیعیان اسماعیلیه و به خصوص قرامطه بسیار بی‌رحم بوده است ولی در برابر شیعه امامیه چه بسا در بعضی مواقع مدارا می‌کرده است؛ لذا از نظر باسورث شیعیان و علویان که اقلیت قابل توجه را در خراسان تشکیل می‌دادند در عهد حکومت فرمانروایان غزنین از احترام خاص برخوردار بودند. وی می‌نویسد: «شیعیان دوازده امامی، شیعیان جعفری در این دوره با اتخاذ روش میانه روی توانستند زندگی صلح‌آمیزی در قلمرو فرمانروایی غزنین داشته باشند و حکومت غزنین در ازای عدم فعالیت سیاسی آنان نسبت به عقاید مذهبی‌شان تسامح از خود نشان می‌داد».^۲ چنانچه بعضی از منابع از ترمیم بارگاه امام رضا(ع) سخن گفته که سلطان محمود حرم توس را که آرامگاه علی بن موسی الرضا(ع) و هارون الرشید در آن است بازسازی کرد و این در حالی است که پدر او سبکتکین این جای را ویران کرده بود و مردم توس را که به زیارت آن جامی رفت می‌آوردند و از زیارت بازمی‌داشتند؛ اما محمود از کار آن‌ها در آزار زایرین جلوگیری کرد؛^۳ ابن اثیر تصریح می‌کند که محمود براساس اینکه امیر المؤمنین علی(ع) را در خواب دیده بود، امارت امام رضا(ع) تجدید بنا کرد.^۴ حتی امیرمحمود و فرزندش مسعود غزنوی، نقیبی از جانب علویان و سادات در دربار خویش غزنین داشته و نسبت به عتبات مقدسه شیعیان سر تعظیم فرود می‌آوردند.^۵ نقیب علویان را مانند نماینده گروهی از گروه‌های مذهبی - اجتماعی در مراسم رسمی دعوت می‌کردند چنانچه نقیب علوی در مراسم استقبال از سلطان و دیگر مراسم رسمی حضور داشت.^۶ شعرا و علمای شیعی زیادی در قلمرو و حتی در کاخ سلطنتی غزنویان حضور فعال

۱. همان

۲. کلیفورد ادموند باسورث، تاریخ غزنویان، ج ۱، ص ۲۰۰-۱۶۹

۳. عزالدین ابن اثیر، تاریخ کامل، ترجمه حمیدرضا آژیر، ج ۱۳، ص ۵۶۴۷.

۴. همان.

۵. برتورداشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه مریم امیراحمدی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم ۱۳۷۷، ج ۱، صص ۳۳۱-۳۳۲

۶. پروین ترکمنی آذر، تاریخ سیاسی شیعیان اثنی عشری در ایران، تهران مؤسسه شیعه شناسی، ۱۳۸۳، ش، ص ۱۷۰

داشته است.

نکته‌ای که در پایان این بحث به آن توجه و اشاره شود، گسترش مذهب تشیع در قرن چهارم همزمان با ظهور غزنویان است؛ در عین حالی که شیعیان دوازده امامی به مرور در حال گسترش و نفوذ قدرت خود بودند، و در اواخر قرن چهارم قدرت شیعه به قدری افزایش یافته بود که عقایدشان در اقدامات حکومتی نیز لحاظ می‌گشت. و از نظر سیاسی حکومت‌های محلی شیعه فاطمیان در مصر، حمدانیان در سوریه و آل بویه در بغداد قدا علم کردند. غزنویان با تعصب مذهبی و خوی و طمع قدرت که داشت حکومت‌ها یا اشخاص که در مقابل پیشروی آن‌ها ایستادگی می‌کردند به بهانه‌های زیادی مورد تاخت و تاز قرار می‌دادند که در این میان شیعیان بیشترین سهم را داشتند، از یک طرف حکومت قدرتمند آل بویه خلفای عباسی را که غزنویان هم‌پیمان سیاسی و مذهبی آنان بودند تحت سیطره خود قرار داده بودند و از طرفی چه بسا شیعیان مبارزی بودند که حکومت غزنوی سنی مذهب را بر نمی‌تافتند. لذا غزنویان با بازی ماهرانه جمعی از شیعیان میانه رو و غیر سیاسی را در کاخ خود جای داده و در همان حال شیعیان مبارز و سیاسی را به اتهام کفر و قرمطی‌گری، سلاخی می‌کردند، که قطعاً این شیوه برخورد غزنویان با شیعیان، در مجموع فضایی پرفشار را بر شیعیان تحمیل می‌کرد و در مجموع، در رو آوردن شیعیان به تقیه در دوران حاکمیت یک دولت سنی مذهب بسیار مؤثر بوده است.

۱/ج- جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان، عصر غزنویان

الف) شیعیان امامیه

همان‌طور که ملاحظه گردید، با انقراض سامانیان و برآمدن غزنویان، شیعه روزگاری سختی را آغاز کرد. سلطان محمود غزنوی به هواخواهی از مذهب سنت و شعار وفاداری به خلافت^۱ سیاست خلیفه عباسی را در دشمنی با گروه‌های مخالف از جمله شیعه امامی، اسماعیلیه و معتزله در پیش گرفت.^۲ در گزارشی آمده است: «در عهد سلطان محمود غزنوی چه رفت از قتل و غارت و روی علمای رفض سپاه بکردن و منبرها بشکستن و از مجلس تشکیل دادن‌شان منع کردند و هر وقت جمعی را می‌آوردند دستارها در گردن کرده اینان در نماز فرو گذاشته و بر مرده پنج تکبیر کرده‌اند و پس از سه طلاق، تجدید

^۱. هلال بن محسن صابی، التاریخ، به کوشش: ه.ف. امدروز و د.س. مرگلیوت، قاهره، ۱۳۳۷ه.ق، صص ۳۴۴-۳۴۲.

^۲. احمد بن علی خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، دراسه و تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ج ۴، صص ۳۸-۳۷.

نکاح کرده‌اند و آن بزرگان حقیقت مذهب اینها را بد دانسته و به تقیه و زخرف قول اینها فریخته نمی‌شدند که ما تولی به خاندان کنیم و مذهب اهل بیت (ع) داریم.^۱

مهم‌ترین نشانه‌های نامناسب بودن روابط غزنویان با شیعیان امامیه در تخریب قبه حرم امام رضا (ع) توسط سبکتگین بنیان‌گذار متعصب غزنوی^۲ تهاجم و کشتار شیعیان ری و سوزاندن کتاب‌ها و آثار علمی و ذخایر فرهنگی و اتهام آن‌ها به باطنی‌گری و تهاجم به سرزمین غور و قتل غوریان توسط سلطان محمود غزنوی است.^۳

البته نکته‌ای که فراموش نشود اینکه در میان فرقه‌های شیعیان، فرقه امامیه چون همیشه با تدبیر و احتیاط و حتی گاهی با تقیه رفتار می‌کردند و عقایدشان نیز محکم بود. حاکمان سنی مذهب در خراسان کمتر می‌توانستند عقاید و مذهب آنان را باطل اعلام کنند و افکار عمومی را علیه آنان بشورانند. اما هرگاه لازم بود آنان را مورد آماج تاخت و تاز قرار می‌دادند و از عناوین یاد شده چون قرمطی‌گری و باطنی برای بدنام کردن آنان نیز استفاده می‌کردند.^۴

با این وجود، از آنجا که فرقه امامیه فعالیت‌های سیاسی و نظامی نداشتند و در پی تشکیل حکومت نبودند و تنها به فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی بسنده می‌کردند، از نگاه نفوذ و جمعیت در این دوره نیز روزبه‌روز افزون‌تر می‌شدند، آسیب کمتری دیدند، عبدالحی حبیبی در این باره می‌نویسد: «در قلمرو محمود دو فرقه اسلامی در اکثریت بودند، یکی فرقه اهل سنت حنفی مذهب که یک مرکز علمی و فکری‌شان در بلخ بود و دوم شیعیان اثنی‌عشری آل محمد که در اکثر بلاد خراسان و عراق زندگی داشتند»^۵

به نظر می‌رسد، همین کثرت جمعیت شیعیان اثنی‌عشری، و وجود عالمان و علویان صاحب نفوذ باعث تعدیل رفتار غزنویان نسبت به شیعیان امامیه گردید، نمونه‌های ذیل حاکی از کثرت شیعیان و نشانه‌های خوبی از جغرافیای انسانی شیعیان تحت حاکمیت سلاطین غزنوی در افغانستان است.

۱. عبدالجلیل قزوینی‌رازی، النقض، ص ۴۲.

۲. ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۹، ص ۴۰۱.

۳. گردیزی، زین الاخبار، صص ۴۱۸-۴۱۷.

۴. محمد عزیز بختیاری، شیعیان افغانستان، قم، شیعه شناسی، چاپ اول ۱۳۸۵، ص ۵۸.

۵. عبدالحی حبیبی، جغرافیای تاریخی افغانستان، ص ۲۰۷.

۱. عالمان صاحب نفوذ شیعه، عصر غزنویان

قرن چهارم و پنجم هجری در تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی عصر درخشش و شکوفایی فرهنگ اسلامی در خراسان بوده است؛ گسترش علوم و ظهور علمای بزرگ در عرصه‌های مختلف، تنوع افکار و کثرت تألیفات در شعب گوناگون دانش از ویژگی‌های این خطه شمرده می‌شود. همچنان‌که در دوره‌های پیش از این نیز بازار علم در این سرزمین پر رونق بود و یکی از نشانه‌های حضور شیعیان در خراسان در عصر صفاریان و سامانیان وجود علمای صاحب نام شیعه در جغرافیای سامانیان و صفاریان بود.

بعد از امیران سامانی و صفاری، سلاطین غزنوی در سال ۳۵۱ ه.ق. از سامانیان فاصله گرفت و غزنین را به دست آورده و توانستند به زودی معادلات سیاسی و نظامی منطقه را به دست گرفته، غزنین را به عنوان پناهگاه مناسب برای علما و دانشمندان انتخاب نمایند. بر این اساس، امیرغزنین خصوصاً امیر محمود غزنوی به گردآوری علما و دانشمندان به دربار خویش اقدام نمود، چنان‌که مورخ بزرگ این عصر، بیهقی توجه امیرغزنین به گردآوری علما و دانشمندان بزرگ در پایتخت خویش غزنین را مورد تأیید قرار داده و می‌نویسد: «هرکجا مردی یا زنی در صنعتی استاد یافتی اینجا (غزنین) می‌فرستاد.»^۱

این در حالی بود که بازار جدال‌های عقیدتی و نزاع‌های مذهبی در خراسان آن روز داغ بود و سلاطین غزنوی به آسانی مذاهب مخالف را برنمی‌تابیدند، به هر حال کثرت شیعیان خراسانی و وجود عالمان صاحب نام شیعی چون ابوریحان بیرونی، ابوالمعالی، واعظ غزنوی و ده‌ها نفر عالم زبردست و صاحب نام شیعه مذهب در دربار و یا قلمرو غزنویان در این عصر است، چون هر جای عالم و دانشمند شیعی وجود داشته باشد قطعاً به واسطه تبلیغ دین و جذابیت علم و دانش برای مردم و احترام علما و دانشمندان نزد مسلمانان، می‌توانست آن عالم پیروانی داشته باشد که سرآمد آن پیروان در آن مناطق علمای آن منطقه و دانشمندان است که اسامی باقی مانده از آن دیار و منطقه نمونه‌ها و نشانه‌های از وجود شیعیان حکایت دارد.

هم‌اینک به عنوان نمونه فقط به بعضی از شاخص‌ترین عالمان شیعه مذهب در عصر غزنویان و در مناطق و نواحی مهم چون سیستان، بلخ و هرات اشاره می‌کنیم. که البته شمردن همه‌ی آنان با عالمان سرشناس و مناطق و نواحی کوچک‌تر این مناطق کار بس دشوار و تحقیق بسیار بلند و جداگانه‌ای را می‌طلبد.

۱. بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۲۶۳.

۱/۱. ابوریحان بیرونی (ت ۳۶۲- م ۴۴۰ هـ ق)

ابوریحان بیرونی، ریاضیدان و منجم و جغرافیدان و فیلسوف و یکی از بزرگ‌ترین دانشمندانی است که تاکنون پا به عرصه وجود داشته است. اهل خوارزم بود و در زمان لشکرکشی سلطان محمود غزنوی به خوارزم در آن ولایت بود او را با خود به آنجا برد (۴۰۸ هـ ق)^۱ ابوریحان، در اغلب جنگ‌های محمود در هندوستان همراه او بود. و در این کشور با علما و حکمای هند معاشرت داشت و زبان سانسکریت را آموخت و سایر اطلاعات خود را وسعت داده مواد کتاب خود «تحقیق ماللهند»^۲ را فراهم ساخت ابوریحان دوران سلطنت سلطان مسعود غزنوی فرزند سلطان محمود را نیز درک کرد و کتاب گرانسنگ خود «القانون المسعودی» را که در علم نجوم سر آمد همه آثار مسلمانان در نجوم است، به نام این سلطان غزنوی نوشت.^۳

گرایش ابوریحان به تشیع در کتاب «آثار الباقیه عن القرون الخالیه» که پیش از حضور در دربار متعصب غزنوی نوشته، مشهود است. دل‌بستگی او به تشیع، به ویژه هنگام شرح واقعه غدیر و تصدق امیرمؤمنان به فقیر در حالت رکوع^۴ مباحله^۵ شهادت حضرت زهرا(س)،^۶ عاشورای امام حسین(ع) و اربعین حسینی مشهود است.^۷

البته در جای دیگر به نوعی از معتزله دفاع می‌کند.^۸ با وجود این، نمی‌توان نسبت به ارادت وی به امیرالمؤمنین(ع) و اهل بیت(ع) شک کرد. شاید دوگانه سخن گفتن او از تشیع و تسنن در برخی موارد، نوعی تقیه برای مصون ماندن از تعرض جریان‌های متعصب بوده است، از طرفی سلطان محمود غزنوی هم که در تسنن متعصب بود و در استیصال شیعه و معتزله و اسماعیلیه و قرامطه اهتمام تمام داشت.^۹

۱. غیاث الدین بن هماد الدین خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، تهران، خیام، چاپ چهارم، ۱۳۸۰ ج ۲، ص ۴۴۴.

۲. محمد بن احمد ابوریحان بیرونی، کتاب البیرونی فی تحقیق ماللهند، حیدرآباد دکن، ۱۳۷۷ ق/ ۱۹۵۸ م. ص ۲۷۹.

۳. مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۴ هـ ش، ج ۱، ص ۱۸۹.

۴. محمد بن احمد ابوریحان بیرونی، الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، تحقیق و تعلیق: پرویز اذکابی، تهران، نشر میراث مکتوب،

۱۳۸۰ هـ ش، ص ۴۳۱.

۵. همان، ص ۴۲۸.

۶. همان، ص ۶۶۵.

۷. همان، ۷۳۱.

۸. همان، ص ۳۲۱.

۹. بیهقی، تاریخ بیهقی، صص ۱۸۰ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵.

بدیهی است که در این اوضاع ابوریحان از جان خود بیمناک بود. بعید نیست که او پس از حضور در دربار سلطان محمود در جمع اعوان و انصار متعصبش خود در کتاب دست برده و با نقل برخی فتاوی ائمه اهل سنت مخصوصاً شافعی، گرایش شیعی خود را در حد امکان از باب تقیه تلطیف نموده است^۱ گرچه نمی‌توان در مورد امامی یا اسماعیلی بودن مذهب وی به طور قطعی اظهار نظر کرد، ولی شاید عدم فرار وی از خوارزم هنگام فتح این ناحیه توسط سلطان محمود و نیز مدارای غزنویان با وی، از مویدات امامی مذهب بودن وی باشد؛ وجود برخی فتاوی شافعی در آثار وی، با عنایت به اشتراک و یا قرابت برخی فتاوی امامیه و شافعی، نیز می‌تواند قرینه دیگری بر امامی بودن بیرونی باشد. به هر حال گرایش چنین شخصیتی فرهیخته به تشیع و همراهی وی با تشیع در برخی آثارش، در حفظ و گسترش تشیع در حوزه نفوذش به ویژه سیستان و در شهر غزنین مؤثر بوده و نشان خوبی از وجود شیعیان در این منطقه و ناحیه است.

۲/۱. ابوالمعالی محمد بن عبیدالله (قرن پنجم)

ابوالمعالی محمد بن عبیدالله از دانشمندان معروف قرن پنجم از علمای بلخ و ساکن در غزنه است، وی تحصیلات خود را در بلخ، نیشابور و شهرهای اطراف آن از جمله غزنین به پایان رساند؛ سپس در غزنین ماندگار شد. نامبرده در علوم مختلف از جمله فقه، حدیث، عرفان و دین‌شناسی تبحر یافت و منشأ افاده و تربیت و آموزش فضلا و دانشمندان دیگر گردید.^۲ وی از تبار علویان و از نسل حسین اصغر پسر امام زین‌العابدین(ع) است که دارای مذهب شیعی بوده و در غزنین و اطراف آن فعالیت تبلیغی و مذهبی داشت.^۳ او از عالمان صاحب نام است که توانست اثر جاودانی را در مورد ادیان به نگارش درآورد که قدیمی‌ترین تألیف در این باره به زبان فارسی به شمار می‌رود، تاریخ این تألیف ۴۸۵ هـ ق بوده است، بدین ترتیب ۳۶ سال قبل از (الملل والنحل تألیف شهرستانی) نگاشته شده است، که نام کامل کتاب ایشان «بیان‌الادیان در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی» است در مقدمه کتاب بیان‌الادیان نوشته‌اند: «حسین جد سوم ابوالمعالی مؤلف بیان‌الادیان است

۱. محمد بن احمد ابوریحان بیرونی، ساقطات الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، تحقیق و تعلیق: پرویز اذکابی، تهران، نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۰ هـ. ش، صص ۵۵ - ۴۱.

۲. عبدالمجید ناصری، تاریخ تشیع در افغانستان، ص ۱۴۹.

۳. آقابزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۳، ص ۱۷۶.

و او در تاریخی که معلوم نیست به بلخ آمد و در آنجا او را فرزندان رسیدند و از ایشان طبقه‌ای تا آنجا اعتبار و نام و نشان به هم رساندند که به مقام ملکی و نقیبی بلخ نایل آمدند چنانچه جد دوم مؤلف بیان الادیان یعنی ابومحمد حسن بن حسین از بزرگان صاحب مقام بوده، از جداول ابوالمعالی یعنی ابوالقاسم علی بن ابی‌محمد حسین اطلاع چندان در دست نیست ولی پسرش عبیدالله بن علی پدر ابوالمعالی در هرات اقامت داشته است.^۱ و بالاخره اینکه آقابرگ تهرانی این کتاب را در شمار آثار شیعی معرفی می‌کند.^۲

با وجود اینکه ابوالمعالی از هرگونه اظهار نظر صریح درباره مذهب خود پرهیز کرده، در این کتاب به آیات و روایات زیادی استشهاد نموده است، یکی از تصریحات او که دال بر عقیده راسخ ایشان نسبت به تشیع امامی است به روایت مفصلی مشتمل بر حدیث غدیر و حدیث ثقلین که شاید ترجمه همراه با توضیح این دو حدیث در کتاب ایشان یکی از قدیم‌ترین ترجمه‌های فارسی موجود از این دو حدیث گرانسنگ باشد که با ظرافت دقیقی مطرح شده و گویا بر این دو حدیث تأکید خاص داشته است، آرای فرقه‌ها را به اختصار، اما عقاید شیعه و امامیه اثنی‌عشری را به تفصیل بیان کرده است؛ و تاریخ تألیف کتاب را ۲۳۰ سال پس از تاریخ ولادت امام زمان (عج) یعنی ۲۵۵ هـ.ق، تعیین کرده است.^۳ و در معرفی شیعه می‌نویسد که ایشان در عبادت با مذهب شافعی و در اصول با مذهب معتزله برابرند، در میان فرقه‌های شیعه به امامیه اثنی‌عشری بیشتر نظر دارد و آن را بزرگ‌ترین گروه شیعی باقی مانده در عراق و خراسان می‌داند و در کتاب خود با عقائد اسماعیلی ناصر خسرو به مخالفت می‌پردازد.^۴ چنانچه احتمال داده‌اند که: «شاید ابوالمعالی که خاندان او مقیم بلخ بوده‌اند شخصاً نیز ناصر خسرو را می‌شناخته و در اخراج او از آن شهر خود یاکسانش دخالت داشته‌اند و از اینکه در حق او می‌گویند که «او ملعونی عظیم بوده است»^۵ شاید بتوان این نکته را تأیید نمود، که مستندات فوق نشانه‌های خوبی از شیعه امامی بودن ایشان هست.

۱. در مقدمه کتاب نسب ابوالمعالی را چنین بیان نموده: «امیر سید اجل امام عالم ابوالمعالی محمد بن عبیدالله بن علی بن الحسن بن الحسین بن جعفر بن عبیدالله بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب» (محمد بن عبیدالله بن علی، بیان الادیان در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی، تصحیح: اقبال آشتیانی، محمد تقی دانش پژوه، تهران، انتشارات روزنه، چاپ اول ۱۳۷۶ ه.ش، مقدمه مصحح.

۲. آقابرگ تهران، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۳، ص ۱۷۶.

۳. محمد بن عبیدالله ابوالمعالی، بیان الادیان، تصحیح: محمد تقی دانش پژوه، تهران، انتشارات روزنه، ۱۳۷۶ ه.ش، صص ۵۴-۵۱.

۴. همان، صص ۷۵-۶۴.

۵. همان، ص ۳۹.

۳/۱. ابوالحسن علی بن الحسین واعظ غزنوی (م. ۵۵۱هـ.ق)

وی در اوایل قرن ششم هجری به دنیا آمد و پس از تحصیلات علوم مختلف، به مقام ارجمند علمی و معنوی نایل آمد و به دلیل مهارت فراوان در وعظ و خطابه به «واعظ غزنوی» شهرت یافت، شوشتری در شرح حال و مجلس درس ایشان می‌نویسد: «او واعظ خوش تقریر، صاحب تصرف و تأثیر بود، افراد کثیر و جمع غفیر از امیر و وزیر و صغیر و کبیر و حتی شخص سلطان مسعود غزنوی به مجلس وعظ او حاضر می‌شدند و قبول بسیار از عامه روزگار او را حاصل شده بود.»^۱

ذهبی راجع به علی بن حسین غزنوی می‌نگارد که او گرایش تشیع داشت و پس از مرگ سلطان دچار خواری گردیده و قریه‌ای را که در اختیار داشت از او گرفتند و او را زندانی نمودند، و به خاطر این او مقام خلافت و یا خلفار تعظیم نمی‌کرد ممنوع المنبر نمودند.^۲ عبدالجلیل رازی قزوینی در کتاب نقض، از مجالس سوگواری دو واعظ معروف (علی بن حسین غزنوی و قطب‌الدین مظفر امیرعبادی) سخن به میان می‌آورد و اینکه تعزیت امام حسین (ع)، همه‌ساله در روز عاشورا به بغداد تازه است، همراه با نوحه و فریاد.^۳

۴/۱. ابوسعید سجزی (م. ۴۱۴هـ.ق)

احمد بن محمد بن عبدالجلیل سجزی معروف به ابی سعید سجزی، در حدود سال ۳۳۰هـ.ق در سیستان متولد شد و بر اساس شواهد موجود، بخشی از عمر خود را در این منطقه سپری کرد، از این دانشمند و نابغه شیعی آثار علمی فراوانی به جای مانده است، بیشتر این آثار در موزه‌های کشورهای اروپایی نگهداری می‌شود، او در نجوم، ریاضیات و هندسه بسیار مهارت داشته است، چنانچه در رساله «المدخل الی علم الهندسه» تصریح می‌کند: «در سیستان ابزار عظیم و مهمی ساخته‌ام، مدلی از کل عالم، متشکل از افلاک، جرم‌های آسمانی، مدارهای حرکت آنها و اندازه‌هایشان، مقدار فاصله‌ها و حجم‌های آنها و شکل زمین، اماکن، شهرها، کوه‌ها، دریاها، بیابان‌ها، درون کره‌ای تو خالی و مشبک؛ آنها را هیئت کل نامیده‌ام.»^۴

۱. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۲، صص ۵۴۸-۵۴۷.

۲. محمد بن احمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۳۲۸.

۳. قزوینی رازی، نقض، صص ۳۷۳-۳۷۰.

۴. ابوسعید سجزی، رساله سجزی در روش‌های حل مسائل هندسی، ترجمه انگلیسی از یان. پی. هو خندایک، مترجم: محمدباقری.

فصل پنجم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان از روی کار آمدن غزنویان تا حمله مغول... ۲۴۳

اولین کسی که به باورهای شیعی او گواهی داده سید ابن طاووس است که می‌نویسد: «عده‌ای از علما و دانشمندان شیعه منجم بودند و یکی از آنها احمد بن محمد سجزی است که در ریاضیات و نجوم در قرن چهارم شهره بوده است.»^۱

۵/۱. ابوالقاسم اسماعیل بن احمد بُستی (م ۴۲۰هـ.ق)

بزرگ‌ترین عالم و فقیه بُستی که در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم در بُست و سیستان به سر می‌برده، ابوالقاسم بُستی است، او که به ری و طبرستان نیز مسافرت‌های داشته و در آن نواحی به دفاع از تشیع و عقاید شیعه و مناظره باناصیبیان پرداخته و بر اثر دانش گسترده و منطق محکم و پایداری بر ناصبی‌های آن منطقه غلبه کرد.^۲

مهم‌ترین اثر وی با توجه به نیاز اون روز جامعه تألیف کتاب گرانسنگ «المراتب فی فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب» است، در مورد انگیزه تألیف کتاب یاد شده، مصحح آن می‌نویسد: «به نظر می‌رسد رویارویی‌ها و منازعات و کشمکش‌های مذهبی و عقیدتی و فرقه‌های میان شیعیان به طور عموم و سنیان در قرن سوم و چهارم، نقش مهمی در تدوین این‌گونه کتاب‌ها داشته است که کتاب المراتب ابوالقاسم بُستی، در حقیقت انعکاس یکی از این حوادث بود که خود او درگیر آن شده است.^۳ حضور این عالم فرهیخته در این منطقه از مناطق سیستان تحت حاکمیت غزنویان نشان از تداوم تشیع در این دیار و در این عصر خکایت دارد.

۶/۱. احمد الرُّخجی (ح ۴۳۶هـ.ق)

یکی از علما و دانشمندان صاحب نام امامی مذهب، احمد بن حسین بن حسن بن علی الرُّخجی در میانه قرن پنجم بوده است.^۴ احمد بن حسین از خاندان رُخجی است که پیشینه تشیع آنان عریق و

تهران، انتشارات فاطمی، ۱۳۷۵ه.ش، مقدمه، ص ۷.

^۱ . سید رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی ابن طاووس، فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، قم، دار الذخایر، ص ۱۲۷.

^۲ . عبدالمجید ناصری، تاریخ تشیع در افغانستان، ص ۱۳۶.

^۳ . ابوالقاسم اسماعیل بن احمد بُستی، المراتب فی فضائل امیرالمؤمنین، تحقیق: محمدرضا الانصاری القمی، قم، انتشارات انصاری، ۱۳۷۹ه.ش، ص ۱۵.

^۴ . سید محسن امین، اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ه.ق، ج ۲، ص ۵۱۲، آقابزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۴۲.

عمیق است و بیشتر آن‌ها همان‌طور که در فصول قبل ذکرش رفت در عصر حضور، جزو شیعیان وفادار نسبت به ائمه (ع) و مخصوصاً امام هادی (ع) بودند و از طریق آن‌ها بسیاری از اخبار فریقین به دست ما رسیده است.^۱

احمد بن رخجی از مصنفین امامیه به شمار می‌رود، سید ابن طاووس در کتاب گرانسنگ فرج المهموم^۲ از کتاب احمد بن الحسین بن الحسن بن علی الرُّخجی با نام «ریحان المجالس و تحفه الموانس» سخن گفته و از آن مطالبی را نقل نموده است.^۳

از همین خاندان رخجی در قرن پنجم عالم شیعی به نام ابوعلی رخجی است که با دولت آل بویه همکاری داشت و از سید مرتضی علم الهدی (۳۳۵-۳۵۵هـ.ق) روایت نقل میکند.^۴ در مجموع وجود این عالمان بزرگ شیعی نشانه‌ی خوبی از تداوم مذهب تشیع امامی در سرزمین سیستان در این عصر حکایت دارد.

۷/۱. شیخ ابوغانم العصمی الهروی (ح قرن پنجم)

شیخ ابوغانم العصمی الهروی الشیعی الامامی یکی از علمای قرن پنجم در شهر باستانی هرات است که از شاگردان برجسته عالم صاحب نام سید مرتضی علم الهدی که تمام آثار سید را روایت نموده است.^۵ مرحوم خوئی نیز از ایشان تعبیر به: «الهروی الشیعی الامامی، فاضل، جلیل، یروی عن السید المرتضی» نموده است.^۶

شیخ غانم عصمی هروی، قطعاً از علمای سرشناس و برجسته شیعه امامیه در عصر خود بوده و از جمله شاگردان سید مرتضی و در ردیف شخصیت‌های چون شیخ طوسی شمرده شده است.^۷

۱. محدثین حسن طوسی، رجال الطوسی، صص ۳۶۴، ۳۷۷ و ۳۹۰.

۲. سید رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی ابن طاووس، فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، پیشین، ص ۱۵۱.

۳. آقابزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۴۲.

۴. علی بن حسین شریف مرتضی علم الهدی، الانتصار، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۵ه.ق، ص ۴۲.

۵. علامه مجلسی نوشته است: «ویروی جمیع کتب المرتضی ایضا عن والده عن الشیخ علی بن قطب الدین الراوندی عن شیخه و استاده الامام ابی الفضل عبدالرحیم بن احمد بن الاخوه البغدادی عن الشیخ ابی غانم العصمی الهروی الشیعی الامامی عنه»، (مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۶، ص ۴۷).

۶. موسوی خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۲۳، ص ۱۰.

۷. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۶، ص ۱۶۱.

۸/۱ ابوعلی سید حسن و خشی بلخی (قرن پنجم)

یکی از علمای سرشناس شیعه در قرن پنجم هجری و در شهر باستانی بلخ، حسن بن علی بن محمد بن احمد بن جعفر و خشی بلخی است.^۱ که از وی به عنوان «قاضی قضات» نیز نام برده شده است.^۲

برخی گفته‌اند: ابوعلی سید حسن و خشی، از مخالفین خلیفه عباسی بود. وی تلاش می‌کرد مردم را علیه خلیفه بشوراند و اعمال خلیفه وقت را تجاوز به حق جامعه و مردم می‌دانست؛ به همین جهت خلیفه نیز نسبت به ابوعلی بدبین بود. حتی فرمان دستگیری وی را صادر نمود. اما وقتی ابوعلی و خشی از قصد خلیفه آگاه شد، از ترس او به مصر فرار نمود. پس از مدتی نیز به صورت مخفیانه به بغداد و آنگاه به بلخ رفت.^۳

برخی از محققین نوشته‌اند:

«وقتی ابوعلی و خشی وارد سرزمین بلخ شد، مورد استقبال حاکم بلخ قرار گرفت، حاکم بلخ به شکرانه بازگشت او مدرسه‌ای بنا کرد و امور مدرسه و طلاب را به وی سپرد».^۴

قرائنی هم به چشم می‌خورد که ایشان از شخصیت‌های علمی و از برجستگان شیعه بوده باشد؛ زیرا:

اولاً: ایشان از سادات حسینی‌اند که در بلخ اقامت داشته‌اند، و معمولاً ساداتی که در این زمان در بلخ و اطراف آن زندگی می‌کردند؛ شیعه بودند و اساساً به خاطر حفظ عقاید و باورهای شیعی‌شان به سوی شرق جهان اسلام، مانند خراسان هجرت می‌نمودند.

ثانیاً: ابوعلی بلخی و خشی، از جمله کسانی است که شدیداً مخالف دستگاه خلافت بوده، مردم را علیه آن شورانیده و اعمال خلیفه را تجاوز به حقوق جامعه و آحاد ملت تلقی می‌کرده است؛ به همین جهت از سوی خلیفه وقت تحت تعقیب و فراری بوده است.^۵

۱. شهاب الدین ابوالفلاح عبد الحی بن احمد العکری الحنبلی الدمشقی شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ابن العماد، تحقیق الأرنؤوط، ج ۵، ص ۳۰۷.

۲. عبدالله بن عمر صفی الدین بلخی، فضایل بلخ، ص ۳۲۶.

۳. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۳۹۰ق، / ۱۹۷۱م، ج ۲، ص ۲۴۱.

۴. مهدی رحمانی ولوی، منصور جغتای، تاریخ علمای بلخ، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی استان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۹۰.

۵. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، همان، ج ۲، ص ۲۴۱.

برخی از محققین معتقدند که ابوعلی وحشی آثار و تألیفات زیادی داشته است، ولی متأسفانه نامی از آثار وی در کتاب‌ها و فهرست‌ها برده نشده است، و این احتمال وجود دارد که تألیفات ایشان نیز مانند تألیفات بسیاری از علماء و دانشمندان بلخ از بین رفته باشد.^۱ البته حاجی خلیفه در کتاب کشف الظنون دو اثر به نام‌های «کتاب الامالی» و «کتاب التوقیر» از ایشان نام برده است.^۲ وجود هم چون عالم سرشناس در سرزمین و نواحی بلخ که فقط به عنوان نمونه اشاره گردید، شاهد خوبی از استمرار وجود شیعیان امامی در این عصر و در زمان حاکمیت غزنویان است.

۲. شعراء شیعه مذهب، عصر غزنویان

دوران اقتدار و شکوه غزنویان در غزنین با آن که عصر ترقی و پیشرفت ادب پارسی و عربی است، یکی از مهم‌ترین ادوار ادبی خراسان به مرکزیت غزنین شمرده می‌شود، از مهم‌ترین ویژگی این عصر کثرت شعر و شاعران و قصیده‌سرا در ابعاد گوناگون می‌باشد که بسیاری از آنان تا هنوز به عنوان سنبل و سرمشق شعرای امروز است

با همه سختگیری‌های غزنویان، نسبت به تشیع و سرکوب آنان، شیعیان امامیه نیز با توجه به کثرت وجودشان علی‌رغم جلوگیری غزنویان از گسترش و انتشار آنان، از این قافله هنری و ادب عقب نمانده به عنوان نمونه شماری از شعرای شیعی حتی در درون کاخ‌های آنان نفوذ کرده که خود شاهد خوبی از گسترش روز افزون شعاع تشیع حکایت دارد. اینک به عنوان نمونه به سرآمد از شعرای شیعه در این عصر می‌پردازیم.

۱/۲. مجدالدین ابوالحسن کسایی مروزی (۳۹۱-۳۴۱هـ.ق)

مجدالدین ابوالحسن کسایی مروزی، یکی از شاعران شیعی مذهب خراسان است که در اواخر دوره سامانیان و اوایل به قدرت رسیدن غزنویان می‌زیسته است. ایشان نیز به سبب اشعاری که از خود به جای گذاشته است به شیعه بودن شهرت دارد. گفته شده است که ایشان شیعه دوازده امامی بوده است.^۳

^۱ مهدی رحمانی ولوی، منصور جغتای، تاریخ علمای بلخ، همان، ج ۱، ص ۲۹۱.

^۲ مصطفی بن عبدالله کاتب جلیبی القسطنطینی المشهور باسم حاجی خلیفه، کشف الظنون عن أسامی الکتب والفنون، بغداد، مکتبه المثنی، ۱۹۴۱ م. ج ۱، ص ۱۶۳ و ۵۰۸.

^۳ محمدمامین ریاحی، فردوسی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۷ ه.ش، ص ۲۶.

مدحت کن و بستای کسی را که پیامبر
آن کیست بدین حال که بودست و که باشد
این دین هدی را به مثل دایره‌ای دان
علم همه عالم به علی داد پیامبر
بیستود و ثنا کرد و بدو داد همه کار
جز شیر خداوند جهان حیدر کرار
پیغمبر ما مرکز و حیدر خط پرکار
چون ابر بهاری که دهد سیل به گلزار^۱
یکی از پژوهشگران می‌نویسد:

«وقتی قصیده کسایی را در مناقب امام علی(ع) در مجله یغما چاپ کردم پرده از عقاید مذهبی شاعر برداشته شد و حدس اینکه او هم مثل ناصر خسرو پیرو اسماعیلی بوده است به کلی باطل گردید و گفته مؤلف نقض درباره شیعه بودن او قطعیت پیدا کرد. اینک هم که قصیده او درباره واقعه کربلا منتشر می‌شود، علاوه بر اینکه شیعه بودن او قطعی‌تر می‌شود، معلوم می‌گردد که کسایی نخستین شاعری که مراثنی مذهبی به زبان فارسی سروده است و قصیده مسمط او کهن‌ترین سوگنامه کربلا است».^۲

۲/۲. ابوالقاسم فردوسی طوسی (م ۴۱۰هـ.ق)

ابوالقاسم فردوسی که بزرگ‌ترین شاعر حماسه‌سرایی دربار غزنویان و یکی از مفاخر نام‌آشنایی خراسان بزرگ و جهان اسلام شمرده می‌شود، در حالی که رابطه نزدیک با سلطان محمود داشت، شیعه مذهب بود. کلمات و مضامینی که در اشعار فردوسی وجود دارد، مانند وصایت علی(ع)، دلیل بر تشیع اعتقادی ایشان است.

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی
که من شهر علمم علیم در است
گواهی دهم کین سخن راز اوست
منم بنده آل بیت نبی
خداوند امرو خداوند نهی
درست این سخن قول پیغمبر است
تو گوئی دو گوشم بر آواز اوست
ستاینده خاک پای وصی
بر انگینخته موج از او تندباد
همه بادبانها بر انداخته
محمد در او اندرون با علی
شوم غرقه دارم دو یار وفی
بدل گفت اگر با نبین وصی

^۱ محمد عوفی، لباب الالباب، به تصحیح: ادوارد انگلیسی، لیدن ۱۳۲۴ه.ش، ج ۲، ص ۳۴.

^۲ محمد امین ریاحی، فردوسی، صص ۳۵-۳۴.

همانا که باشد مرا دستگیر خداوند تاج و لوا و سریر
اگر چشم داری به دیگر سرای به نزد نبی و وصی گیر جای
گرت زین بد آید گناه من است چنین است و این رسم و راه من است
بدین زادم و هم بدین بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم
هر آنکس که در دلش بغض علیست از و خارتر در جهان زار کیست
نباشد مگر بی‌پدر دشمنش که یزدان به آتش بسوزد تنش^۱

شوشتری به نکته‌ای جالب اشاره نموده و معتقد است: شاهنامه فقط به نام نبی(ص) و علی(ع) افتتاح شده است ولی چون به سلطان محمود عرضه می‌شد به خاطر تقیه و خوش آمد سلطان چند بیتي که در بعضی نسخ آمده است به شاهنامه ملحق ساخته است.^۲
در جای دیگر گفته است:

ایا شاه محمود کشور گشای زمن گر نترسی بترس از خدای
که پیش از تو شاهان فراوان بودند همه تاج داران و کیان بودند
فزون از تو بودند یک سر به جاه به گنج و سپاه و به تخت و کلاه
که بد گوی و بد کیش خوانی مرا منم شیر نر میش خوانی مرا
مرا بیم دادی که در پای پیل تنت را بسایم چو دریای نیل
نترسم که دارم زروشن دلی دل و جان به مهر نبی و علی
من از مهر این هردو بر نگذرم اگر تیغ بارد هوا بر سرم^۳

این شعر بدان جهت بوده که وقتی سلطان محمود از او ناراحت می‌شود، او را تهدید کرده و می‌گوید؛ فردا این قرمطی را در پای پیل اندازم. ایمان فردوسی به حقانیت خاندان علی(ع) به حدی ثابت و راسخ است که مثل هر مؤمن دیگر هنگامی که پای مذهبش در میان باشد، با مقتدرترین مردان روزگار به مبارزه برمی‌خیزد.^۴ او که در سال ۴۱۰هـ.ق. از دنیا رفت، تا آخرین نفس دریای عقیده و مذهب خویش

۱. ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه فردوسی، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران، داد، چاپ دوم، (اول برای ناشر) ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۶۹.

۲. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۶۰۵.

۳. زین الدین محمود واصفی، بدایع الوقایع، تحقیق و تصحیح: الکساندر بلدروف، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹هـ.ش، ج ۱، ص ۳۵۶.

۴. قطب الدین سعید بن هبه الله راوندی، جلوه‌ها اعجاز معصومین، ج ۸، ص ۴۴۴.

استوار بود، چنان‌که نظامی عروضی گوید: «مذکری که در طابریان بود از تدفین فردوسی در قبرستان مسلمانان جلو گیری کرد و گفت من رها نکنم تاجنازه او را در قبرستان مسلمانان برند که او رافضی بود.»^۱

بنابراین، فردوسی یک شیعه امامی بوده که در دربار سلطان محمود می‌زیسته کتاب حماسی شاهنامه از مهم‌ترین اثر ماندگار او است.

۳/۲. مجدالدین سنایی غزنوی (۵۴۵-۴۷۳ ه.ق)

حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم، سنایی غزنوی، یکی دیگر از شعرای بزرگ است که در عصر غزنویان به مذهب تشیع پایبند بوده است. اشعار به جای مانده از سنایی بهترین شاهد این امر است. او که در اواخر عصر غزنویان به سر می‌برد، در آغاز مانند فردوسی و بقیه شعراء و ادیبان جزو درباریان بود، بر اثر رخدادی که در زندگی‌اش پیش آمد، به طور کامل با دربار و امور سیاسی قطع رابط کرد و به سیر و سلوک روی آورد.^۲

او بی‌تردید یکی از دوستاناران صدیق آل علی (ع) و خاندان پیامبر (ص) بوده است، عبد الجلیل قزوینی رازی در کتاب النقص خود آنجا که سخن از رجال بزرگ و شاعران شیعه می‌گوید؛ نام سنایی را بعنوان بزرگ‌ترین شاعر این فرقه برده و گفته است:

«... اگر بذكر همه شعراى شيعى مشغول شويم از مقصود خود بازمانيم، و خواجه سنائى غزنوى

که عديم النظير است در نظم و نثر و خاتم الشعراش نويسند، منقبت بسيار دارد و اين خود يك بيت است از آن جمله، فرد:

جان هرکه با على نه نيكوست هرکه باش من ندارم دوست
هرکه چون خاك نيست بر در او گر فرشته است خاك برسر او^۳

ذبيح الله صفا در اين زمينه نوشته است: «گذشته از اشارات متأخرين در اقوال سنائى هم چندبار اشاره به على و آل او و دعوى محبت آنان و تعريف به مخالفان ايشان است. در عشقنامه وصفى که از

^۱ احمد بن عمر بن على نظامى سمرقندى، چهار مقاله، به اهتمام: دكتور محمد معين، تهران، انتشارات جامى، چاپ هفتم، ۱۳۲۷ ه.ش، ص ۴۷.

^۲ ابوالمجد مجدود بن آدم سنائى غزنوى، ديوان سنائى، مصحح: مدرس رضوى، تهران، ابن سينا، ۱۳۴۱ ه.ش، مقدمه مصحح، ص ۳.

^۳ ذبيح الله صفا، تاريخ ادبيات در ايران، تهران، انتشارات فردوس، چاپ هشتم، ۱۳۷۸ ه.ش، ج ۲، ص ۵۶۰.

علی (ع) کرده قابل توجه است. سنائی او را بر همه برتری داده و چنین گفته است:

اشجع و افصح و افضل و اکرم
از همه اعدل از همه اعلم

در حدیقه هنگام مدح امیر المؤمنین علی (ع) تصریحاتی به قبول امامت او دارد. مثلاً در این بیت:

نائب مصطفی بروز غدیر	کرده در شرع خود مر او را امیر
راز دار خدای پیغمبر	راز دار پیمبرش حیدر
تا بنگشاد علم حیدر	ندهد سنت پیمبر بر
با مدیحهش مدایح مطلق	زهق الباطل است و جاء الحق

و تعریضهایی که به مخالفان او از عایشه و معاویه و آل مروان و آل زیاد و جز آنان دارد، همه دلیل قاطع بر حبّ او نسبت به آن امام همام است و ستایش او از امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و بدگویی قتل حسین هم دلیل دیگری بر این اعتقاد شدید سنائی به آل رسول (ص) است.^۱

۴/۲. علوی زینبی (م نیمه اول قرن پنجم)

علوی زینبی از شعرای نامی شیعه، که در دربار سلاطین غزنوی مشغول بود، عوفی به نام زینتی علوی ثبت و ضبط کرده و در توصیف هنر و ادب وی می‌نویسد: زینت زمان ونادره کیهان، از خاندان سیادت و ازدود مان سعادت بود.^۲

وی از جمله شعرای است که بارها مورد توجه سلاطین غزنوی قرار گرفته است، چنانچه در تاریخ بیهقی آمده است که سلطان مسعود غزنوی در یک شب علوی زینبی را که شعری گفته بود یک پیل وار درم بخشید و گفت: «آن صلت را پیل نهادند و به خانه علوی بردند.»^۳

۵/۲. فرخی سیستانی (م ۴۲۹ هـ.ق)

فرخی سیستانی از شعرای بزرگ اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم است، موطن و منشاء او از سیستان بود دیوان شعر فرخی^۴ جزء آثار شیعی شمرده شده است. شامل بیش از چند هزار بیت است که در قالب‌های قصیده، غزل، قطعه، رباعی، ترکیب بند و ترجیع بند سروده شده است، او در مدح حاکم بلخ

۱. ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ص ۵۶۰.

۲. محمد عوفی، لباب الالباب، ص ۲۷۴.

۳. شبانکاره ای، مجمع الانساب، ص ۶۹.

۴. ابوالحسن علی بن جلولغ فرخی، دیوان حکیم فرخی سیستانی، تصحیح: محمد دبیر سیاقی، نشر زوار، ۱۳۶۳ ه.ش. ص ۷۹.

(حاکی از شیعه بودن حاکم بلخ نیز دارد) چنین سروده است:

افسر زرین فرستد آفتاب از بهر تو آن چنان کز آسمان ایزد علی را ذوالفقار

از آنجا که بیشتر قصاید فرخی در دربار غزنویان سروده شده است؛ ستایشگری و وصف در آن بسیار زیاد است؛ هرچند در میان شعرهای فرخی اشعاری نیز هستند که نکات آموزنده اخلاقی را دربردارند، او در سال ۴۲۹ هـ.ق، در سنین جوانی در غزنین درگذشت.^۱

۲/۶. سید حسن حسینی غزنوی (م ۵۵۵ هـ.ق)

اشرف الدین ابومحمد حسن بن محمد حسینی غزنوی مشهور به اشرف از فصحای بزرگ قرن ششم هجری قمری و از مدیحه سرایان مشهور زمان بهرام شاه غزنوی است.^۲ او دیوان خود را با این ابیات شروع نموده است.

داند جهان که قره عین پیمبرم شایسته میوه دل زهرا و حیدرم
دریا چو ابر بار آب شد ز شرم چون گشت روشنش که چه پاکیزه گوهرم^۳

همانطور که منابع معتبری نوشته‌اند؛ که پای منبر اشرف الدین سید حسن غزنوی هزاران نفر جمع می‌شدند که از آن جمله چهار هزار نفر مرید خاص او بودند.^۴ نفوذ او به حدی بوده که بهرامشاه وحشت نموده، توسط ندیم خودش به اشرف هشدار می‌دهد که غزنین را ترک نماید.^۵ بدین شکل سید مجبور به ترک غزنه شد و از راه هندوستان به آسیای باختری جلائی وطن کردند.^۶ بالاخره سید اشرف بعد از تلاش‌های فراوان جهت انتشار و گسترش شیعه، سرانجام به خاطر همین تلاش‌هایش در راه دین در سال ۵۵۵ هـ.ق، در ناحیه جوین شمال خراسان در غربت جان داد.^۷ از آثار او که در معرفی خود سروده به دو بیت اشاره می‌شود.

۱. نظامی عروضی سمرقندی، چهار مقاله، ص ۵۹، شیخ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۹، ص ۸۲۰.

۲. احمد رنجبر، خراسان بزرگ، تهران، نشر سپهر، ۱۳۶۳ ه.ش، ص ۲۰۱.

۳. اشرف الدین ابو محمد حسن بن محمد حسینی غزنوی، دیوان سید حسن غزنوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۲۸ ه.ش، ص ۴۲۹.

۴. اسماعیل مروزی الاوزارقانی، الفخری فی انساب الطالبیین، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم، کتابخانه آیت ... مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ ه.ق، ص ۶۳.

۵. عباس پرویز، تاریخ دیالامه و غزنویان، پیشین، ص ۶۲۸.

۶. عبدالعظیم رضایی، تاریخ ده هزار ساله ایران، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۳ ه.ش، ج ۳، ص ۳۷۲.

۷. کلفورد ادموند باسورث، تاریخ غزنویان، ج ۲، ص ۱۳۰.

داند جهان که قره عین پیمبرم شایسته میوه دل زهرا و حیدرم
دریا چو ابر بار آب شد زشرم چون گشت روشنش که چه پاکیزه گوهرم^۱

سید جمال الدین حسن غزنوی یکی دیگر از عالمان و شاعران شیعی مذهب در غزنین است. وی در در اواخر قرن پنجم در غزنین به دنیا آمد، و در آن شهر و اطراف آن به کسب دانش پرداخت و به زودی به عنوان یکی از عالمان، عارفان و شاعران معروف غزنین شناخته شد. وی چون به مقام بالای علمی و معنوی رسیده بود، مورد تمجید دیگر شاعران مانند سنائی غزنوی و مسعود سعد سلمان قرار گرفت.^۲

با توجه به نمونه‌های که گذشت، به خوبی روشن شد که علی‌رغم سختگیری‌های غزنویان نسبت به شیعیان، شیعیان به صورت گسترده در خراسان و حتی در درون کاخ‌های سلاطین غزنوی حضور داشته‌اند.

علاوه بر شاعران و عالمان شیعی دیگری نیز در این زمان در غزنین حضور داشته‌اند، که گمنام بوده و یا به خاطر طولانی نشدن مطالب از ذکر آنان صرف نظر کردیم، طبعاً حضور مجموعه‌ای از عالمان و دانشمندان در یک منطقه، که خود سرآمد از شیعیان آن زمانه به حساب می‌آید، حکایت از وجود شیعیان بسیاری در آن منطقه دارد.

۳. فعالیت نهاد سیاسی و اجتماعی «نقابت علویان»

همان‌طور که در فصول گذشته ذکر می‌شود، مهاجرت علویان در سرزمین خراسان به همان قرون نخست اسلامی برمی‌گردد، بعد از عزیمت امام رضا(ع) به خراسان فرآیند مهاجرت شدت بیشتری یافت^۳ لذا در این دوره شاهد حضور گروهی از سادات در سراسر خراسان، از جمله نواحی بلخ، سیستان، هرات و شهرهای اطراف آن هستیم، مهاجرت سادات به خراسان سبب شد نقبای در نواحی مختلف حضور داشته باشند.

این بود که به رغم سختگیری‌های شدید غزنویان بر شیعیان، تاریخ نشان می‌دهد که در این دوره نیز شیعیان، به صورت گسترده در این سرزمین حضور داشته‌اند. سادات که مظهر تشیع بودند، همچنان با

۱. اشرف الدین ابو محمد حسن بن محمد حسینی غزنوی، دیوان سید حسن غزنوی، ص ۷.

۲. آقابزرگ تهران، الذریعه‌الی تصانیف الشیعه، ج ۹، ص: ۲۴۴.

۳. احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ص ۵۹۰.

احترام می‌زیستند. طبعاً گستردگی تشیع ایجاب می‌کرد تا سلطان محمود و سلطان مسعود، خیلی خود را با آنها درگیر نکنند و در مقابل علاوه بر اینکه از تسنن دفاع می‌کردند، نقبایی نیز از علویان در دربار خود داشتند.^۱

عتبی می‌نویسد:

سلطان محمود «بیمن طاعت و حسن تبعات موقف خلافت و سدّت امامت استسعاد جست، و به شعار دعوت اهل بیت نبوت و اظهار کلمه حق در مشایعت خاندان رسالت تظاهر نمود».^۲

با شناخته شدن نهاد نقابت^۳ به عنوان یک نهاد رسمی از سوی غزنویان، با تأمل بیشتری در تاریخ شیعه در این دوره می‌توان دریافت که شیعیان امامی در سرزمین خراسان آن روز از نفوذ چشمگیری برخوردار بودند و در هر شهر نقیب خود را داشتند.^۴ اگرچند ممکن است که اکثر نقبا شیعه مذهب نبوده باشند، اما نقبای سنی مذهب نیز، نظیر نقبای حسنی، با گسترش و تعمیق محبت اهل بیت (ع) که از ارکان اصلی تشیع است در تعالی فرهنگ شیعی نقش ارزنده داشتند، گفتنی است حسنیان بیشتر شافعی و حنفی بودند که محبت و مودت اهل بیت (ع) نزد آنان نیز اهمیت والایی دارد.

۱/۳. حضور نقیب النقباء در غزنین

در مورد سابقه مقام نقیب النقبایی، اتفاق نظری وجود ندارد، برخی معتقدند این نهاد در دوره متوکل (۲۴۷-۲۳۲هـ.ق) ایجاد شد.^۵ برخی نیز معتقدند مؤسس نهاد نقابت، معتضد (۲۸۹-۲۷۹هـ.ق) بوده است.^۶ به هر صورت بعد از قدرت یافتن حکمرانان محلی، این عنوان توسط آنان تفویض می‌شد.^۷ و نقیب از موقعیت منحصر به فرد و استثنایی در جامعه برخوردار بود و از نظر مراتب و تشریفات حکومتی، بر

۱. ابوالحسن علی بیهقی، لباب الانساب والاعقاب الاعقاب، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم، کتابخانه آیت... مرعشی نجفی، ۱۴۱۰هـ.ق، ج ۳، ص ۹۴۶.

۲. ابوالشرف ناصح بن زفر جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمنی، تحقیق جعفر شعار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۴ش، ص ۱۸۲.

۳. نقابت نهادی است که برای سیانت از حقوق سادات و رسیدگی به امور آنها به وجود آمد. (علی بن محمد ماوردی، احکام السلطانه والولایات الدینیه، کویت، چاپ احمد مبارک بغدادی، ۱۴۰۹هـ.ق، ص ۱۲۱).

۴. ابوالحسن علی بن زید بیهقی ابن فندق، تاریخ بیهقی، تصحیح و تعلیقات احمد بهمینار، چاپ افست مروی، بی جا، بی تا، ص ۵۵.

۵. آدم متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه: علی رضا زکاویتی قراگز لو، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۲هـ.ش، ص ۱۷۷.

۶. علی بیهقی ابن فندق، لباب الالباب فی الالقاب والاعقاب، ج ۲، ص ۷۱۷.

۷. آدم متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ص ۱۷۷.

تمامی بزرگان برتری داشت، زیرا در فرمان‌های حکومتی نام وی پیش از دیگر مقامات حکومتی چون قاضیان و روحانیان می‌آمده است.^۱ همچنین نقیب در جلوس‌ها و سلام‌های رسمی، بر تمامی بزرگان مقدم بود و پیش از همه رجال دولتی، چون صدر اعظم و شیخ الاسلام به حضور خلیفه می‌رفت.^۲

نقیب النقباء با توجه به نفوذی که در دربار سلاطین داشت، در هر شهر برای خود نقیبی از میان عالمان ذی نفوذی را انتخاب می‌کرد، لذا در هر شهر یک نقیب داشت که بر امور سادات و طالبیان از لحاظ علمی، اقتصادی و اجتماعی نظارت می‌کرد.^۳

لذا در عصر غزنویان با توجه به قدرت و نفوذ غیر قابل انکار شیعیان؛ شاهد نقیب النقباء در مرکز فعالیت‌شان هستیم چنانچه سرآمد نقبا در غزنه حضور فعال داشت و دیگر نقبا در سایر شهرها، تحت اشراف نقیب النقباء به امور سادات رسیدگی می‌نمود.

از کسانی که به عنوان عالی‌ترین مقام نقابت و ریاست سادات در غزنین را به عهده داشت، نقیب النقباء ابومحمدحسن بن محمدحسینی است، او سرپرستی دیوان سادات غزنه را برعهده داشته و به علویانی از جمله؛ سادات حسینی، نوادگانی از نسل محمد بن حنفیه، تعدادی از نوادگان جعفر طیار و عباسیان که در غزنین به سر می‌بردند از دیوان غزنه شهریه و حقوق پرداخت می‌کرده است.^۴

از علویان دیگری که مقام عالی نقابت در غزنه فرمانروایی می‌کرده است سید ابوالقاسم از نسل عمر بن اطرف بن علی (ع) است.^۵ و از همین خانواده محمد ابوالقاسم نقیب النقباء تاج الشرف علی ابوطاهر که در این شهر سکونت داشت و دارای موقعیت عالی بود.^۶

به سبب همین فعالیت نقباء بود که در همین دوران علویان بسیاری در غزنین ساکن شدند و این شهر مرکزی برای سادات و رسیدگی به امور سیادت شد.^۷ حضور سادات حسنی از نسل جعفر بن

۱. علی بن احمد متعجب الدین، عتبه الکتبه، تصحیح: محمود قزوینی و عباس اقبال آشتیانی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴ ه.ش، ص ۲۳.

۲. محمدعلی روضاتی، جامع الانساب، تهران، انتشارات جاوید، ۱۳۳۵ ه.ش، ص ۴۱.

۳. علی بن محمد العلوی العمری، المجدی فی انساب الطالبیین، ص ۸۹.

۴. علی بیهقی ابن فندق، لباب الالباب فی الالقاب والاعقاب، ج ۲، صص ۷۲۸-۷۲۷.

۵. علی بن بیهقی ابن فندق، همان، ص ۶۱۷.

۶. ابو محمدعلی ابن حزم اندلسی، جمهره انساب العرب، بیروت، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۲۳ ه.ق، ص ۵۴.

۷. علی بیهقی ابن فندق، لباب الالباب فی الالقاب والاعقاب، ج ۲، ص ۷۲۸.

الحسن المثنی بن حسن بن علی (ع)^۱ و سادات حسنی از نسل محمد الکابلی ابن عبدالله اشتر بن محمد نفس زکیه که با چهار واسطه به امام حسن (ع) می‌رسد در اوایل قرن پنجم و در شعب حمار غزنین نشان از حضور فعال آنان در این قرن و در زمان حاکمیت غزنویان در این شهر دارد.^۲ از سادات حسینی مقیم غزنه عقیل بن محمد بن عبدالله الاحول بوده و دارای ۱۳ فرزند که یکی از فرزندان دارای موقعیت ممتازی بوده و گفته شده یک قوم از فرزندان احمد در غزنه سکونت داشته‌اند.^۳ تعبیر قوم، نشان از کثرت وجود سادات و شیعیان در این دیار است.

این بود که در قرن ششم از عصر حاکمیت غزنویان شاهد حضور گسترده سادات حسینی و گسترش شیعیان امامی در غزنین هستیم، همان‌طور که ذکرش رفت، به حدی وجود شیعیان گسترده است، که پای منبر اشرف الدین سید حسن غزنوی هزاران نفر جمع می‌شدند که از آن جمله چهار هزار نفر مرید خاص او بودند.^۴ چنین گردهمایی‌های نشان از گسترش شیعیان امامیه در قلب استراتژیک حاکمیت غزنویان دارد.

۲/۳. وجود نقیب در نواحی دیگر خراسان (سیستان، بلخ و هرات)

همان‌طور که ذکرش رفت، بزرگ‌ترین نواحی خراسان در دوره اسلامی؛ سیستان، بلخ و هرات و مرو بودند.^۵ نقبای خراسان در هر کدام از این نواحی و شهرهای آن حضور فعال داشتند، برخی از نقبای بلخ و هرات منصب ریاست را نیز برعهده داشتند.^۶

اسماعیل بن محمد بن علی از اولاد زید بن زین‌العابدین (ع) منصب نقابت هرات.^۸ و در مرو

^۱ . المروزی الاوزارقانی، الفخری فی انساب الطالبیین، ص ۱۲۰.

^۲ . علی بیهقی ابن فندق، لباب الالباب فی الالقاب والاعقاب، ج ۲، صص ۷۲۸-۷۲۷.

^۳ . المروزی الاوزارقانی، الفخری فی انساب الطالبیین، ص ۶۳.

^۴ . همان، ص ۶۳.

^۵ . ابن حوقل، صوره الارض، ص ۱۶۶.

^۶ . رئیس مأمور منتخب سلطان در شهر ویا ایالت بود. (آن. لمبتون، زمامداری سنجر بر پایه اسناد عتبه الکتبه؛ سلجوقیان، ترجمه: یعقوب آژند، تهران، مولی، ۱۳۸۰ ه. ش، ص ۳۳).

^۷ . ابوالحسن بیهقی، لباب الانساب والاعقاب والاعقاب، ج ۲، ص ۵۷۰.

^۸ . الشریف محمد طقطقی، الاصلی فی انساب الطالبیین، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم، کتابخانه، آیت ا... مرعشی نجفی، ۱۴۱۸ ه. ق، ص ۲۹۳.

ابوالقاسم موسوی عهده دار منصب نقابت را عهده دار گردیده بودند.^۱ در منطقه مهم سیستان که شهر غزنین پایتخت غزنویان از شهرهای مهم آن به شمار می‌رفت، همان‌طور که ذکر گردید، یکی از شهرهای مهم آن «بُست» است. در طی این عصر حضور علویان و شیعیان در حدی است که در همین قرن، علوی به نام «حسین ابومحمد» نسب وی با چند واسطه به حسین الاصر بن زین العابدین (ع) می‌رسد،^۲ نقابت سادات شهر بُست را عهده دار شده است.^۳ از جمله شهرهای دیگر سیستان که علویان پرشماری را در خود جای داده بود، شهر مهم رُخج بود، حضور پرشمار شیعیان در رُخج، موجب گردیده بود که علویان توانستند از طریق نهاد نقابت صاحب اداره و سرپرستی شوند؛ یکی از این نقبا در این عصر که اسم‌اش در منابع ثبت گردیده، سید حسن بن عبدالله بن مهنا است که بایازده واسطه به امام سجاد (ع) می‌رسد. درباره او گفته‌اند که نقابت در شهرهای بُست و رُخج را برعهده داشته و فرزند دختری محمد بن مسلم الجمحی بوده است، سید حسن که نهایتاً در مدینه درگذشت، دارای چهار پسر به نام‌های علی، حسن، عبیدالله و یحیی بود که یحیی در سیستان درگذشت.^۴

در منطقه مهم بلخ، علاوه بر این که ابوالحسن محمد از نقبای شهر بلخ است.^۵ شهر ولوالج.^۶ از شهرهای دیگر بلخ، قطب‌الدین ابوشجاع حیدر بن بهاء‌الدین ابی جعفر محمد بن حمزه بن علی بن عیسی بن علی بن الحسن بن عیسی بن محمد بن علی العریضی و برادر او، ابوالشرف عیسی و ابوالحسن علی بودند که در میان سادات شهرت داشته، همراه وی در ولوالج به سر می‌بردند. نقیب یاد شده در سال ۵۳۹ق به نیشابور رفت؛ سپس امیر سپه سالار املاکش در ولوالج را بدو برگرداند و تقابت را نیز بدو تفویض کرد. وی دوباره به ولوالج رفت و بدان‌جا مقیم گردید.^۷ حضور دوباره نقیب یاد شده در ولوالج در این عصر، حضور تشیع امامی را در قرن ششم در منطقه مهم طخارستان و اطراف آن را نشان می‌دهد.

۱. اسماعیل مروزی ازوارقانی، الفخری فی انساب الطالبین، ص ۲۰.

۲. فخرالدین رازی، الشجره المبارکيه، فی انساب الطالبیه، تحقیق: مهدی رجایی، قم، ۱۴۰۹هـ.ق، ص ۱۶۴.

۳. ابی‌الحسن العبدلی، النسابه، تهذیب الانساب و نهایه الالقب، ص ۲۳۲.

۴. علی بیهقی ابن فندق، لباب الالباب فی الالقب والاعقاب، ج ۲، ص ۶۱۵.

۵. همان، ج ۱، ص ۵۷۰.

۶. ولوالج ویاقندوز (کندوز وکهندژ) که قبلاً مرکز تخارستان محسوب می‌شد، شهری است بین بلخ و بدخشان (حدود العالم، ص ۱۲۱)

۷. علی بیهقی ابن فندق، لباب الالباب فی الالقب والاعقاب، ج ۲، ص ۵۸۴.

ب) شیعیان اسماعیلی

در مورد شیعیان اسماعیلیه گفتنی است که از اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم همان‌طور که ذکرش رفت، مبارزه شدیدی در سرزمین‌های تحت تسلط غزنویان، با آنان شروع شد و با ظهور محمود غزنوی که به قتل شیعه خصوصاً اسماعیلیه ولوعی تمام داشت، بر شدت این مبارزه افزوده شد و اندک اندک انتساب به مذهب باطنی وسیله‌ای برای اتهام مردم شد، چنان‌که هرگاه قصد مصادره اموال یا شکنجه و آزار و قتل کسی در میان بود او را به قرامطه منسوب می‌داشتند و محمود خود می‌گفت که: «من از بهر عباسیان انگشت در کرده‌ام در همه‌جا قرمطی می‌جویم و آنچه یافته آید و درست گردد بردار کشم.»^۱ متأسفانه به تبع غزنویان حتی بعضی از نویسندگان قرن چهارم و پنجم قرامطه و باطنیه را از هرقه دیگر حتی از یهود و نصاری و مجوس هم برای اسلام زیان‌آورتر و خطرناک‌تر می‌شمردند.^۲ این بود که با سیاست سرکوب‌گری محمود غزنوی، حضور اسماعیلیان در این قرن کم رنگ شد و اسماعیلیه فقط در خفا و کتمان اعتقاد خود و با فرار از منطقه و پناه بردن به قلاع کوه‌ها می‌توانستند، ادامه حیات دهند. بی‌تردید تهاجم پر خشونت سلطان غزنوی به منطقه غور و قلمرو آل شنسب (غوریان) و الزام باقی ماندگان از این حملات به تغییر مذهب تحت عنوان تعلیم اسلام به ایشان توسط علمای متعصب سنی به ویژه کرامیه که مورد حمایت غزنویان بودند،^۳ نشان از کاهش شدید پراکندگی شیعیان اسماعیلی در خراسان در عصر غزنوی دارد. با این وصف، شواهد و مستندات ذیل دال بر حضور شیعیان اسماعیلی مذهب در خراسان عصر غزنویان دارد که به خوانش گرفته‌ایم.

۱. نشانه‌های از وجود شیعیان اسماعیلی، عصر غزنویان

۱/۱. علمای سرشناس اسماعیلی، عصر غزنویان

در عین برخورد توأم با خشونت غزنویان با شیعیان اسماعیلی، افراد سرشناس و صاحب نام بودند که در مسلک اسماعیلیه بودند، و با توجه به علم و دانش آنان، غزنویان نتوانستند صدای آنان را خاموش و از انتشار آنان جلوگیری کنند؛ از جمله این افراد می‌توان اشخاص ذیل را نام برد.

۱. ابوالفضل بیهقی، تاریخ بیهقی، صص ۱۸۵-۱۸۰.

۲. ابوعلی مسکویه رازی، تجارب الأمم، تحقیق: ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، چاپ دوم، ۱۳۷۹ ش. پیشین، ج ۱، صص ۳۴-۳۳.

۳. منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، صص ۳۶۲-۳۶۱.

۱/۱/۱. ابوعلی سینای بلخی (۴۲۸-۳۷۰هـ.ق)

یکی از شیعیان اسماعیلی مذهب در سرزمین خراسان و در منطقه مهم بلخ، ابوعلی سینای بلخی است، اگرچند، صاحب «اعیان الشیعه» او را به عنوان امامی مذهب معرفی نموده.^۱ اما با توجه به دلایل و مستندات ذیل، ایشان از جمله دانشمندان اسماعیلی مذهب است، چنانچه ذهبی از قول ابوعلی سینا می نویسد: «پدرم اهل بلخ است، در دولت نوح بن منصور ساکن بخارا گردید، پدرم از کسانی است که دعوت داعیان اسماعیلی مصر را پذیرفت و یکی از اسماعیلیان به شمار می رود.»^۲ زرکلی نیز به تأیید این مطلب آورده است که ابوعلی سینا از یک خانواده اسماعیلی مذهب می باشد، پدرش یکی از دعوات اسماعیلی بود.^۳

از طرفی ابوعلی سینا، دانشمندی که به علت داشتن مذهب تشیع در اوایل حکومت غزنویان مورد تعقیب قرار گرفت، به محمود غزنوی خبر رسیده بود که شیخ ابوعلی سینا بدمذهب است و سلطان محمود از غایت عصبیت قصد شیخ فرمود.^۴ با توجه به فشار حاکمیت غزنویان، شیخ راه ری در پیش گرفت تا خود را به حکام شیعی آل بویه و مناطق تحت تصرف آنان برساند.

۲/۲/۱ -- حکیم ناصر خسرو بلخی (۴۸۱-۳۹۴هـ.ق)

از دیگر شخصیت‌های سرشناس و اسماعیلی مذهب در خراسان، شاعر پر آوازه؛ حکیم و شاعر ناصر خسرو بلخی است. ناصر خسرو که از شیعیان اسماعیلی مذهب است در ابتدا در زادگاهش تحت تأثیر تبلیغات دعوات اسماعیلی قرار گرفت. آنگاه از خراسان به مصر که مرکز تعلیمات اسماعیلیه بود؛ مهاجرت نمود و مدت هفت سال در آنجا اقامت گزید تا تعالیم این مذهب را به خوبی بیاموزد. ایشان در این مدت تعلیمات لازم را فراگرفت و به مقام داعی نائل آمد، آنگاه به وطن خویش بلخ برگشت و دعوت به آئین اسماعیلی را آغاز نمود، اما خیلی زود دستگاه حاکم که از طرف او احساس خطر کرده

۱. سید محسن امین، اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ ه.ق، ج ۶، ص ۷۲.

۲. محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، تاریخ الاسلام، ووفیات المشاهیر والاعلام، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۹۹۳ م، ج ۲۹، ص ۲۳۰.

۳. خیرالدین زرکلی، الاعلام قاموس التراجم لاشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربین والمشرکین، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹ م، ج ۱، ص ۲۴۳.

۴. غیث الدین هماد الدین الحسینی خواند میر، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، تهران، انتشارات خیام، بی تا، ص ۴۴۴.

بود، او را به دورترین منطقه و کوهستانی‌ترین نقطه بدخشان تبعید کرد.^۱ و ناصر خسرو، بزرگ‌ترین نقش را در ترویج و گسترش کیش اسماعیلی در سرزمین خراسان قرن پنجم هجری داشته است. وی از سال ۴۴۴ تا ۴۸۱ ق در بلخ و بدخشان، به عنوان داعی و حجت به تبلیغ آیین اسماعیلی مشغول بوده است.

۲. مناطق جغرافیای اسماعیلی عصر غزنویان

با توجه به فشارهای که از سوی سلاطین غزنوی علیه اسماعیلیان تحمیل می‌شد، اسماعیلیان بعضی از مناطق برای در امان ماندن چه بسا مذهب امامی اختیار کرده باشند، به عنوان مثال در حالی که در سال‌های قبل مقل اسماعیلیان در سیستان و همچنین غور بود، دیگر شور و هیجان سابق را نداشته به نظر می‌رسد از آن جای که با تشیع امامی قرابت و اشتراکاتی داشت و امامیه از منظر کثرت جمعیت، موقعیتی بهتری نسبت به آنان برخوردار بودند مذهب امامیه اختیار کرده باشند.

در مورد منطقه نفوذ شیعیان اسماعیلی عصر غزنویان، فرهاد دفتری تصریح می‌کند که شیعیان در این عصر، در شهر بدخشان و مناطق همجوار آن نفوذ زیادی داشته‌اند.^۲ حتی قبل از رفتن ناصر خسرو در بدخشان، شهر یمگان جزء قلمرو یک امیر خود مختار به نام علی بن اسد بود که کیش اسماعیلیه داشته است.^۳

اسماعیلیان در این عصر با توجه به وضعیت شان، مناطق دور دست را انتخاب و مورد نفوذشان قرار دادند، چنانچه توانستند شهر ملتان از شهرهای ایالت سند را به کیش اسماعیلیه در بیاورند، مقدسی که در سال ۳۷۵ قمری به مولتان رفته می‌نویسد: «مردم، ملتان [مولتان] شیعه هستند. دوبار در روز در اذان خود حی علی خیر العمل و تکبیر می‌گویند. مردم این‌جا همیشه هدایایی برای مصر می‌فرستند.»^۴ او می‌گوید مردم ملتان پیرو خلفای فاطمی بودند و در متابعت از خلفای مصری آنقدر احترام قایل بودند که هیچ کاری بدون اذن آنان انجام نمی‌دادند، به نام آنان خطبه می‌خواندند و هدایای شان را نزد خلفای فاطمی در مصر ارسال می‌کردند.^۵ شهر منصوره از دیگر شهرهای ایالت سند بود که در اثر فعالیت داعیان

۱. عبدالمجید ناصری داوودی، تشیع در خراسان عهد تیموریان، مشهد، استان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۸، ص ۹۴.

۲. فرهاد دفتری، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران، نشر فرزانه، ۱۳۷۶ ه.ش، ص ۱۴۲.

۳. همان، ص ۲۵۰.

۴. ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه‌ی علینقی منزوی؛ تهران، شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱ ه.ش، ج ۲، ص ۷۷.

۵. همان، ص ۳۹۲.

فاطمی، به آیین اسماعیلی درآمد. حکمران آن، که از سلسله‌ی حباری بود، در حدود سال ۴۰۱ قمری به کیش اسماعیلی درآمد.^۱

ج) شیعیان زیدیه

شیعیان زیدیه مذهب اگرچه تقریباً در این عصر رو به افول و زوال بودند و از فعالیت‌های‌شان چندان اطلاع در دست نیست ولی در عین حال، در غزنین، بُست و همچنین در شهر باستانی هرات با ظهور غزنویان ادامه فعالیت داشتند و آن شدت و سختگیری که نسبت به اسماعیلیه اعمال می‌شد، در مورد این فرقه کمتر به اجرا در نمی‌آمد، نمونه‌های ذیل حاکی از وجود این فرقه تحت حاکمیت غزنویان است.

به سبب همین تساهل مذهبی نسبت به شیعیان زیدیه در عصر غزنویان، تشیع زیدی مذهب از قرن سوم و چهارم به بعد با حضور علویان حسنی از نسل امام حسن مجتبی (ع) در غزنین رشد و شکوفایی بیشتری پیدا می‌کند.^۲ ابن فندق از سادات زیدی نام برده که در دو ناحیه اطراف غزنی (سامولان و نهر ساس) ساکن بودند.^۳ وی از سید هدنه بن یوسف بن عیسی بن علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین (ع) که سه پسر داشت و برادرش، سید عیسی بن یوسف که دارای یک پسر بود، نام می‌برد و تصریح می‌کند افراد زیادی از دو سید زیدی که به شش واسطه به زید بن امام زین‌العابدین (ع) می‌رسیدند، در منطقه سامولان غزنه استقرار دارند. در ناحیه نهر ساس نیز، از سید ابوالحسن علی بن محمد و برادرش داود بن محمد نام برده است که در منطقه یاد شده به سر می‌برده‌اند؛ هریک از آنان اولاد و عقبایی در منطقه داشته‌اند که تنها از ابوالحسن علی بن محمد، برادر بزرگ‌تر، پنج پسر باقی مانده و هریک از آنان فرزندان زیادی از خود بر جای گذاشته‌اند.^۴

و همچنین به غیر از افراد ذکر شده نسلی از ابراهیم قتیل باخمیری که امامی از امامان زیدیه بود در غزنین زندگی می‌کردند.^۵ که خود گواه خوبی از فعالیت شیعیان زیدی مذهب در غزنین مرکز حاکمیت

۱. عزالدین ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، تصحیح علی شیری، بیروت، دارالحیاء التراث العربی، ۱۹۸۹م، ج ۶، ص ۱۷

۲. المروزی الاوزارقانی، الفخری فی انساب الطالبیین، ص ۱۰۵.

۳. علی بیهقی ابن فندق، لباب الالباب فی الالقباب والاعقاب، ج ۲، صص ۷۲۹-۷۲۸.

۴. همان.

۵. داود بن ابی‌الفضل محمد ابوسلیمان بناکتی، روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ والانساب، تاریخ بناکتی، مصحح: جعفر شعار،

تهران، انجن آثار ملی، ۱۳۸۴ه.ش، ص ۱۰۳.

غزنویان دارد.

از نشانه‌های حضور شیعیان زیدی در بُست، وجود بزرگ‌ترین عالم و فقیه بُستی که در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم در بُست می‌زیست و به تبلیغ تشیع زیدی می‌پرداخت، ابوالقاسم بُستی است.^۱ حضور او در این منطقه و آثار علمی که از او باقی مانده، دلیل خوبی از رواج تشیع زیدی در این منطقه است و حکایت از وجود شیعیان زیدی دارد.

علی بن محمد العمری، یکی از نسبه‌های معروف قرن پنجم، از سادت زیدیه یاد می‌کند که در هرات به نقابت (ریاست علویان) و عظمت بین مردم و امامت نماز جمعه رسیده‌اند آنان این وجاهت و منزلت مهم را در نسل خود تا مدتی حفظ کردند؛ چنان‌که تصریح می‌کند: از میان فرزندان محمد بن زید شهید قدرت اصلی در اختیار ابی‌الحسن اسماعیل است.^۲ او به مقام رهبری در هرات رسید. پدرش، محمد ابوالعلی نیز، در هرات سمت نقابت داشت. جدش، ابو محمد اسماعیل، نیز در هرات فرد مطرحی بود. جد فرد اخیر در هرات، امام جماعت این شهر را برعهده داشت و ابوجعفر خوانده می‌شد. وی فرزند ابوالقاسم بن جعفر، الشاعر بن محمد بن زید است.^۳

این خاندان زیدی که در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم در هرات به سر می‌بردند، منزلت دینی و قدرت اجتماعی و سیاسی داشته‌اند. در هرات در آن زمان شیعیان بسیاری زندگی می‌کردند، هرچند از این گزارش شیعه امامیه یا زیدیه بودنشان به دست نمی‌آید.^۴

نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت چنین نتیجه‌گیری می‌شود که در این دوره تاریخی علی‌رغم تعصب و سختگیری سلاطین غزنوی نسبت به شیعیان، شیعیان امامی با توجه به سیاست‌های ملایم و متعادل اتخاذی‌شان و همچنین گستردگی جمعیتی آنان از گزند سلاطین غزنوی تقریباً در امان مانده و در اکثریت نقاط تحت نفوذ غزنویان در خراسان حضور داشتند که نفوذ و ظهورشان در قالب‌های نقابت علویان، علمای سرشناس و شعرای شیعی که سرآمد شیعیان امامی بودند در حوزه‌های مهم سیستان، هرات و بلخ حضور

^۱ ابوالقاسم اسماعیل بن احمد بُستی، المراتب فی فضائل امیرالمؤمنین، تحقیق: محمدرضا الانصاری قمی، قم، انتشارات انصاری، ۱۳۷۹ه.ش، صص ۲۰-۱۹.

^۲ علی بن محمد عمری، المجدی فی انساب الطالبین، صص ۱۷۷-۱۶۰.

^۳ فخررازی، الشجره المبارکيه، صص ۱۵۳-۱۵۲.

^۴ در این زمان زیدیه به امامیه تحول یافته بودند.

داشته و در جایگاه نخست قرار گرفته‌اند، شیعیان اسماعیلی مثل سابق با وجود افراد سرشناس چون ابوعلی سینا و ناصر خسرو بلخی و با سر و صداهایی چون ارسال داعی، نفوذ در درون حاکمیت و حتی تشکیل حکومت دست نشانده رتبه دوم فرقه‌های تشیع را از آن خود کرده بود. شیعیان زیدی فقط در بُست، غزنین از منطقه سیستان و همچنین در شهر باستانی هرات به چشم می‌خورد و تقریباً در دیگر نقاط خراسان رو به افول بودند.

۲. دولت غوریان (۶۱۲-۵۴۳هـ.ق)

مقدمه

غوریان، خانواده برجسته‌ای از مردم غور هستند که در دوران پیش از حمله مغول بر خراسان و هند حکومت می‌کردند.

پیش از اسلام از فعالیت و چگونگی حاکمیت این خاندان اطلاع در دست نیست، اگرچه طبقات ناصری - مهم‌ترین منبع تاریخ این خاندان - نسب این خاندان را به ضحاک می‌رساند، امری که برای جلب مشروعیت خونی برای حاکمان لازم بود.^۱ غوریان به دلیل انتساب به «شنسب» نامی، خود را «آل شنسب» می‌گفتند و «سوریان» و «آل سام» نیز به آنان گفته شده است.

پس از ورود اسلام به سرزمین خراسان، اطلاعات محدودی از آنان در دست است، از رجال صاحب نام این خاندان در دوران خلفای راشدین «شنسب» است که به حضور امیرالمؤمنین علی(ع) رسیده و به قول جوزجانی حضرت علی(ع) عهدنامه و پرچمی را برای رئیس غور فرستاد و او را به امامت آن کوهستان ابقاء نموده است.^۲

در اوایل قرن دوم هجری، امیر فولاد غوری از فرماندهان ابومسلم خراسانی بوده است و فرماندهی نیروهای غوری را برعهده داشته است. و در نیمه دوم قرن سوم، در عصر حاکمیت صفاریان از کسی به نام سوری بن محمد نام رفته است.^۳ به جز موارد ذکر شده از سران غوریان تا عصر سلطان محمود غزنوی (۴۲۱-۳۸۸هـ.ق) اطلاعاتی چندانی در دست نیست.

سلسله غوریان پس از ورود غزنویان در نیمه دوم قرن چهارم تاریخ نسبتاً روشنی دارند، گرچند در

۱. منهاج سراج جوزجانی طبقات ناصری، ج ۱، صص ۳۲۰-۳۱۹.

۲. همان، صص ۴۲۹-۴۲۴.

۳. جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، صص ۳۲۴-۳۲۵.

منابع فرامنطقه‌ای راه پیدا نکرده‌اند.

قلمرو غوریان پس از حاکمیت غزنویان در نیمه دوم قرن چهارم مورد هجوم سلطان غزنوی قرار گرفت و طبعاً غوریان خراج گزار غزنویان گردیدند، نخستین فرد که کانون توجه مورخان قرار گرفته «محمدسوری» یا محمد بن سوری (۴۰۱هـ.ق) است که معاصر سبکتگین (۳۸۷-۳۶۶هـ.ق) و محمود غزنوی (۴۲۱-۳۸۸هـ.ق) و خراج گزار غزنویان بوده است^۱ محمود در سال ۴۰۱هـ.ق، غور را فتح و محمد سوری در مسیر راه غزنین خودکشی کرده و یا به قتل رسید.^۲

پس از محمدسوری، فرزندش «ابوعلی» از سوی محمود والی غور گشت که به احتمال زیاد در عزل پدرش نقش داشته است، وی تمام عمرش مطیع سلاطین غزنوی بود، با روی کار آمدن مسعود غزنوی (۴۳۲-۴۲۱هـ.ق) «امیرعباس» برادرزاده ابوعلی برغور تسلط یافت.^۳ احتمال دارد مسعود غزنوی در این جابه‌جایی نقش داشته، پناه بردن او به غور در شکست دندانقان نشانه تبعیت کامل غور از اوست.^۴ امیرعباس نیز اوایل عصر ابراهیم غزنوی (۴۹۲-۴۵۱هـ.ق) توسط دربار غزنه از قدرت خلع و حکومت به فرزندش «محمد بن عباس» واگذار گردید، پس از محمد، فرزندش «قطب‌الدین حسن» در زمانی که موازنه قدرت و سلطه برغور، بین سلجوقیان و غزنویان به نفع سلجوقیان در حال تغییر بود، لشکرکشی‌های ایشان برای یک‌دست کردن غور نشان از آزادی او از خراج‌گزاران غزنویان دارد،^۵ این بود که «عزالدین حسین» (۵۴۰-۵۱۰هـ.ق) فرماندار بعدی غوری، ارتباط با غزنویان را قطع و خراج‌گذار سنجر سلجوقی و در نبردهای سنجر با او همراه بود.^۶ پس از مرگش (۵۴۰هـ.ق) جانشین او سیف‌الدین سوری تمام غور را بین برادرانش تقسیم کرد: ولایت «کشی» (و بعدها بامیان) به مسعود - سرسلسله غوریان - داده شد، مرکز غور و فیروزکوه سهم قطب‌الدین محمد گردید، حصار «استیه» را خود سلطان سوری - که جانشین عزالدین حسین بود - گردید، «مادین» به ناصرالدین محمود داده شد «مندیش» به بهاء‌الدین سام و

۱. منهاج سراج جوزجانی، ج ۱، ص ۳۲۹.

۲. معین‌الدین محمد زمچی اسفزاری، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، ص ۳۹۴، جوزجانی، همان، صص ۳۳۰-۳۲۹، میرخواند، روضه الصفا، ج ۶، ص ۲۹۱۸.

۳. جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۳۳۱.

۴. بیهقی، تاریخ بیهقی، ج ۳، ص ۹۵۷.

۵. همان، ص ۳۳۳.

۶. ابن اثیر، تاریخ کامل، ج ۱۱، ص ۸۵.

ولایت «وجیر» (هژیرستان - اجرستان) به علاءالدین حسین (جهانسوز) تعلق گرفت.^۱ با توجه به کنار آمدن سنجر سلجوق با حکومت‌های نیمه مستقل،^۲ عزالدین حسین تمام غور را مطیع کرده.^۳ و با رفتن قطب‌الدین محمد به غزنی و کشته شدن ایشان، بهانه‌ای شد که سیف‌الدین سوری به قول ابن اثیر در جمادی الاولی ۵۴۳ هـ.ق، نخستین کسی بود که بهانه انتقام به غزنی لشکر کشید، سیف‌الدین سوری دستگیر و با وزیرش سید مجدالدین (به قول ابن اثیر سید ماهیانی) به طرز توهین آمیزی به قتل رسید.^۴

«بهاء‌الدین سام» برادر سوری و جانشین او، پس از مرگ سلطان سوری به تعزیت نشست و بی‌درنگ به غزنی لشکر کشید، اما در اثر فشار روحی ناشی از مرگ برادران در نیمه راه جان سپرد، طبق وصیت بهاء‌الدین سام برادرش علاءالدین حسین (۵۵۶-۵۴۴ هـ.ق) سلطان غور شد.^۵ وی بی‌درنگ به جمع‌آوری سپاه پرداخت، با لشکر پنجاه هزار نفری به غزنی لشکرکشی کرد، شهر غزنی را کاملاً تخریب کرد و به علاوه بر تخریب قبور غزنویان (به جز محمود و ابراهیم) به قتل مردان و اسارت اطفال نیز دست زد.^۶

این بود که «علی چتری» والی هرات از سوی سنجر سلجوقی به او پیوسته،^۷ بلخ که از اقطاع «امیرقماج» از فرماندهان مهم سنجر در خراسان مورد حمله قرار گرفت و با پیوستن شش هزار غز از لشکر قماج به لشکر علاءالدین پیروزی از آن لشکر علاءالدین بود.^۸

تمرد و لشکر کشی علاءالدین برای سلطان سنجر غیر قابل قبول بوده و اقدام به لشکرکشی به غور نمود و با پیوستن شش هزار ترک و خلج از لشکریان علاءالدین پیش از شروع جنگ در میان هرات و غور باعث شکست علاءالدین گردید.^۹ علاءالدین دستگیر و پس از مدتی از سوی سنجر بخشیده شد و به

۱. جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۳۳۶.

۲. جوینی، تاریخ جهانگشایی، ج ۲، صص ۴-۵.

۳. جوزجانی، همان، ص ۳۳۵.

۴. ابن اثیر، تاریخ الکامل، ج ۱۱، صص ۱۳۶-۱۳۵، جوزجانی، همان، صص ۳۹۵-۳۹۳، خواند میر، حبیب السیر، ج ۲، ص ۶۰۲.

۵. جوزجانی، همان، ص ۳۳۸.

۶. نظامی عروضی، چهارمقاله، ص ۴۷، جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، صص ۳۴۴-۳۴۵.

۷. محمد بن علی بن سلیمان راوندی، راحة الصدور وآیه السورور در تاریخ آل سلجوق، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴ ه.ش، ص ۱۶۸.

۸. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۴، صص ۵۲۴-۵۲۵.

۹. ابن اثیر، تاریخ الکامل، ج ۱۱، ص ۱۶۴، ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۴، صص ۵۲۴-۵۲۵.

فصل پنجم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان از روی کار آمدن غزنویان تا حمله مغول... ۲۶۵

غور برگشت.^۱ دست آوردهای این این نبرد برای غوریان، از دست رفتن تمام داشته‌های بود که تاحال به دست آورده بودند، حتی خزانه وتاج وتخت وحرم علاءالدین به دست برادرزاده عیاش‌اش ناصرالدین حسین مادینی افتاد.^۲

پس از مرگ علاءالدین حسین (۵۵۶هـ.ق) فرزندش سیفالدین محمد (۵۵۸-۵۵۶هـ.ق) به جانشینی پدرش رسید و فتوحات پدرش را پی گرفت و پوشنگ، غزنی و بلخ را تصرف کرد، بلخ را که پس از مرگ سنجر به دست غزان افتاده بود، تصرف کرده به دست پسر عمویش محمد بن مسعود بامیانی داد، اما محمد از سوی غزان مورد تهاجم قرار گرفت، سیف‌الدین به کمک پسر عمویش رفت. اما، در حین نبرد توسط فرمانده لشکرش ابوالعباس بن شیت به قتل رسید و نبرد به نفع غزان (۵۵۸هـ.ق) پایان یافت، با کشته شدن او بلخ و غزنی دوباره (۵۶۹هـ.ق) به تصرف غزان درآمده و هرات نیز علیالظاهر به تصرف آی به درآمد.^۳

با قتل سیف‌الدین محمد، لشکریان شکست خورده غور در حین بازگشت، غیاث‌الدین محمد (۵۵۸-۵۵۹هـ.ق) بن بهاء‌الدین سام را به سلطنت غور برگزیدند، اما عملاً برادر او معزالدین نیز شریک قدرت او بود.

اگر ظهور و اقتدار غوریان در دوران سیف‌الدین سوری (۵۴۴-۵۴۰هـ.ق). علاءالدین حسین (۵۵۶-۵۵۴هـ.ق) بود، اوج اقتدار غوریان مربوط به دوران این دو تا برادر است که پس از رفع مشکلات داخلی شروع به توسعه قلمرو خود کردند. در سال ۵۶۹هـ.ق، غیاث‌الدین و معزالدین غزنی را تصرف کردند و معزالدین از این پس از سوی برادرش به عنوان نایب در غزنی ماند.^۴

فتوحات دو برادر از این به بعد گسترش یافت، هرات در سال ۵۷۱هـ.ق، فتح شد و با فتح پوشنگ، تاج‌الدین حرب ملک سیستان نیز اطاعت خود را اعلام داشت، در سال ۵۸۸هـ.ق، با سلطان شاه خوارزمی در افتادند که به شکست شاه انجامید. پس از مرگ سلطان شاه خوارزمی در سال ۵۸۹هـ.ق، غیاث‌الدین غوری به مرو، طوس، نیشابور، نساء ابیورد که تاکنون در دست خوارزمشاهیان بود، حمله برده آن‌جا را

۱. ابن اثیر، تاریخ‌الکامل، ج ۱۱، ص ۱۶۴.

۲. جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۳۴۹.

۳. ابن اثیر، تاریخ‌الکامل، ج ۱۱، ص ۳۰۵ و ۳۱۶. مستوفی، تاریخ‌گزیده، ص ۴۰۴.

۴. جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۳۵۸.

تصرف کردند.^۱

سرانجام غیاث‌الدین در سال ۵۹۹ه.ق. درگذشت، با مرگ او، معزالدین به سلطنت رسید، معزالدین در شرق دشمن قابل توجه نداشت، مهم‌ترین مشکل او خوارزمشاهیان بودند، معزالدین در سال ۶۰۱ه.ق. علیه محمد خوارزمشاه لشکر کشید، اما مسیر طولانی غزنین تا خوارزم، نبرد و توان آنان را کاهش داد و در نبرد نابرابر علیه اتحاد خوارزمشاهیان، ختاییان و سلطان عثمان سمرقندی شکست سنگینی متحمل شده و به غزنین بازگشت.^۲ وی درصدد تهیه سازوبرگ حمله دوباره به خوارزم بود که جماعتی به نام «کهوکران» در هند شورش کردند و این مانع انتقال خراج به غزنین بود، معز ناچار آنان را سرکوب کرد و در حین بازگشت در مسیر غزنین توسط تروریستی از کهوکران.^۳ یا فدایی اسماعیلی در سال ۶۰۲ه.ق. به قتل رسید.^۴

با مرگ معزالدین محمد غوری امپراتوری گسترده غوریان به صورت ملوک الطوائفی درآمد، بخش شرقی به دست غلامانش افتاد مثلاً غزنین به دست تاج‌الدین یلدرز افتاد، سند و ملتان به دست ناصرالدین قباچه و دهلی به دست قطب‌الدین ایبک - فاتح دهلی - قرار گرفت^۵ قسمت‌های شمال و غرب مانند هرات، بلخ بدخشان، طالقان و ترمذ طی سال‌های ۶۰۳-۶۰۲ه.ق. به دست محمد خوارزمشاه افتاد و سیستان نیز اطاعت خود را از خوارزمشاه اعلام و فقط در مناطق مرکزی دوشاخه سنتی غور و بامیان جداگانه باقی ماندند.

همه این گروه‌ها ضعیف بودند (به استثنای دهلی که تا سال ۵۸۹ه.ق. قدرتمند باقی ماند) خوارزمشاه در سال ۶۰۷ه.ق. بامیاز و در سال ۶۱۱ه.ق. غور و در ۶۱۲ه.ق. غزنین را تصرف کرد و کل این مناطق را به فرزندش جلال‌الدین داد.^۶ و غوریان برای همیشه ساقط گردیدند.

۱. جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۳۵۹، ابن اثیر، همان، ج ۱۱، ص ۱۶۴، اسفزاری، پیشین، ج ۱، ص ۳۹۷.

۲. جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، صص ۴۰۳-۴۰۲.

۳. محمد اسفزاری، پیشین، ج ۱، ص ۳۹۷.

۴. ناصرالدین بیضاوی، نظام التواریخ، تهران، بنیاد موقوفات افشار، چاپ اول، ۱۳۸۲ه.ش، ص ۹۷.

۵. علاء‌الدین عطا ملک جوینی، تاریخ جهانگشای جوینی، تهران، دنیای کتاب، چاپ چهارم، ۱۳۸۵ه.ش، ج ۲، صص ۶۲-۶۱، خواند میر، حبیب السیر، ج ۲، ص ۶۰۷، یحیی سیهرندی، تاریخ مبارکشاهی، تحقیق: هدایت حسین، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۲ه.ش، ص ۱۱.

۶. جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، صص ۳۸۲-۳۳۵، جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، پیشین، صص ۳۱۳-۳۱۲.

۱/الف) قلمرو سیاسی غوریان

در مورد قلمرو سیاسی غوریان گفتنی است، از آن جای که غوریان دریافتند که صرف ماندگاری آنان در پناه کوهستان‌های غور، پشتوانه مناسبی برای ایمنی درازمدت آنان نیست. از سوی دیگر، انگیزه توسعه طلبی غوریان اجازه ماندگاری همیشگی را به آنان نمی‌داد؛ از این رو غوریان در اولین فرصتی که به دست آوردند، از پوسته دفاعی خارج شدند و سپاهیان خود را به دشت‌های خارج از کوهستان‌های غور کشاندند. اولین اقدامات توسعه طلبانه غوریان در دوره حکومت سیف‌الدین سوری آغاز شد.

با این حال، ابتدا توضیحاتی درباره قلمرو اصلی و سنتی غوریان، یعنی ناحیه غور می‌آوریم:

۱/الف- ولایت غور

غور سرزمینی کوهستانی که میان هرات، فراه، زمین داور، غرjestان، گوزگانان، بامیان و غزنه قرار گرفته است، ابن خردادبه جغرافیا نویس قرن سوم وقتی غور را بررسی می‌کند بسیار مختصر و گذرا رد می‌شود. ایشان می‌نویسد: «غور: کوهستان و ولایتی بین هرات و غزنه؛ سرزمینی سرد و وسیع و ترسناک می‌باشد».^۱

نکته که ایشان به آن اشاره دارد وسعت سرزمین غور است دلیل ترس ناک بودنش نیز شاید کوهستانی بودنش باشد و یا اینکه با توجه به طبیعت کوهستانی بودن، مردم خشن، غیور و بیگانه‌ستیز داشته است، در غیر این صورت دیگر ویژگی ندارد که سبب ترس ابن خردادبه باشد.

قزوینی یکی دیگر از مورخین و جغرافی‌دان اسلامی در مورد غور چنین می‌نویسد:

«غور ولایتی است میانه هرات و غزنه، معمور و آبادان و کوه، چهار طرف او را احاطه نموده. هوایش سردسیر است و از طرف هرات، داخل آن ولایت می‌توان شد. شهر بزرگ آن مملکت، موسوم به فیروزکوه است»^۲

چنان‌که ملاحظه می‌کنید این تعریف نیز دقیق نیست، حدود چهارگانه و همسایه‌های غور (مانند رباط کروان و غرjestان) را به خوبی مشخص نکرده است.

^۱ . ابوالقاسم عبید الله بن عبدالله ابن خردادبه، المسالك و الممالک، ص ۵۹.

^۲ . زکریا بن محمد بن محمود قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، امیر کبیر، چاپ: اول، ۱۳۷۳ ش، ص ۴۹۸.

جغرافی دان بی نام و مؤلف کتاب حدود العالم می نویسد: «غور: ولایتی است که بین کوهها و صخرهها واقع شده است. پادشاه این سرزمین غورشاه نامیده می شود و دارای شهرها و قریه های بسیار است. این ولایت در قدیم دارالکفر بود و الآن اکثر آنان مسلمانند»^۱. ایشان نیز غور را وسیع و دارای شهرها و قریه ها دانسته است. با اینکه ایشان متوفای ۳۷۲ هجری می باشد معتقد است که در زمان ایشان اکثر مردمان این سرزمین مسلمانند.

ابن حوقل درباره غور می نویسد: «غور از اطراف هرات تا فره و از آنجا تا سرزمین داور، و از آن نقطه تا رباط کروان، از رباط کروان تا غرجستان و از آنجا تا هرات کشیده می شود و این منطقه حدود سرزمین غور شمرده می شود»^۲.

نکته که همه این مورخین و جغرافی دانان بدان اشاره دارد وسعت سرزمین غور است. در آخر دیدگاه یکی از خاورشناسان را که به خاطر اهمیت سیاسی و مذهبی غور و پس از بررسی آثار جغرافی دانان اسلامی، به آن رسیده است مطرح می کنیم و نتیجه می گیریم. ایشان چنین می نویسد: «ناحیه بزرگ کوهستانی در سمت خاور و جنوب غرجستان معروف بوده به غور و غورستان و از هرات تا بامیان و حدود کابل و غزنه امتداد داشته که عبارت از منطقه رود خانه هرات بود. جغرافی نویسان قرون وسطا به این مطلب اشاره کرده اند که رودهای بزرگ مثل هریرود و هیرمند و خواش و فره (که به دریاچه زره می ریزد) از این ناحیه سر چشمه می گیرند و از حدود غرجستان نیز، رود مرغاب برمی خیزد»^۳.

نکته ای که قابل ذکر است و از تعاریف فوق نتیجه می گیریم اینکه غور در گذشته بسیار وسیع تر از حد کنونی اش بوده است و به طور طبیعی تمام ولایت کنونی ارزگان و قسمتی از ولایت های قندهار، زابل و احتمالاً غزنی و بامیان و گاهی هم بخشی از ولایت هرات را شامل می شده است.

۱. مجهول المؤلف، حدود العالم من المشرق الی المغرب، قاهره، الدار الثقافیه للنشر، ۱۴۲۳ق، ص ۱۲۳.

۲. ابوالقاسم محمد بن حوقل النصیبی، صورة الارض، بیروت، دار صادر، افسس لیدن، ۱۹۳۸ م، ج ۲، ص ۴۴.

۳. لسترنج گای، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۸۶ش، ص ۴۴۳.

۲/۱ الف - قلمرو غوریان خارج از ولایت غور

مهم‌ترین اقدام سیف‌الدین سوری فتح تختگاه غزنویان، غزنه، در سال ۵۴۳ق/۱۱۴۹م بود.^۱ به علت تعلق خاطر عمیق غزنویان به غزنه و تکاپوی بی‌حاصل غزنویان برای بازستاندن این شهر، غزنه چند بار بین غزنویان و غوریان دست به دست شد، تا اینکه در نهایت از آن غوریان شد.^۲ این موضوع آن اندازه اهمیت داشت که برخی منابع مثل ابن اثیر، از سلطان‌های غور با عنوان «شاهان غور و غزنه» نیز یاد کرده‌اند.^۳

در دوران سلطنت غیاث‌الدین و شهاب‌الدین افزون بر برخی شهرها، مانند نیشابور، بخش‌هایی از خراسان، جرجان و بسطام نیز جزء قلمرو غوریان شد.^۴ عمده این گسترش قلمرو در عهد سلطان غیاث‌الدین عملی شد. به نوشته جوزجانی سلطان غیاث‌الدین شهرها و مناطق هرات، قماچ، داور، فارس، کالیور، فروار، سیف برد، غرستان، طالقان، حزدوان، جروم، تکناباد، نیشابور، لاهور، ملتان، مروالرو، پنجده، فاریاب، خجند، نیمروز، سجستان، فوشنج، زابل، کابل، و غزنین را به قلمرو غوریان افزود. افزون بر این، جوزجانی آورده است که حکام مکران و سیستان هم تابع غیاث‌الدین بودند.^۵

غوریان از حدود سال ۵۷۱ق. به بعد، با فتح مناطقی از ماوراءالنهر و خراسان، در آستانه مقابله با دیگر قدرت‌های منطقه همچون قراختاییان و خوارزمشاهیان قرار گرفتند.^۶ این توان تهاجمی و پویایی نظامی آنان نه تنها امنیت سیاسی غوریان را افزایش داد، بلکه بستر را نیز برای توسعه ارضی آنان فراهم آورد.

از دیگر رویدادهای مهم دوره اقتدار غوریان استمرار فتوحات در هندوستان بود.^۷ بیشتر اقدامات نظامی غوریان برای توسعه قلمرو در هند، در عهد سلطنت غیاث‌الدین و با یاری برادرش، شهاب‌الدین، صورت گرفت. در هنگام مرگ غیاث‌الدین در سال ۵۹۹ق/۱۲۰۳م، در محدوده‌ای که «از مشرق هندوستان و از سرحد چین و ماچین تا عراق و از آب جیحون و خراسان تا کنار دریای هرمز» وسعت داشت، خطبه

۱. منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، صص ۳۹۳-۳۳۶.

۲. جوزجانی، همان، صص ۳۴۵-۳۴۳.

۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۱۷۹.

۴. جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۲، صص ۴۸-۴۹.

۵. جوزجانی، همان، صص ۳۶۹-۳۶۸.

۶. منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۳۵۸.

۷. ابن اثیر، تاریخ الکامل، ج ۳۰، ص ۱۸۰.

به نام این سلطان می خواندند.^۱

۲/ب) سیاست‌های مذهبی غوریان و تشیع

علی‌رغم اختلاف نظرهای که در منابع وجود دارد، همان‌طور که ذکری به میان آمد، اسلام شیعی از قرن اول هجری به تدریج در سرزمین غور راه یافت، امرا و حاکمان اولیه غور برای حفظ موقعیت خود نه تنها اسلام شیعی را پذیرفتند بلکه در ترویج آن نیز کوشا بودند و خود مروج تشیع بودند و اعتقاد داشتند که از امام علی (ع) لواء گرفته‌اند و محبت اهل بیت (ع) را داشته‌اند.^۲

با توجه به اسامی بعضی از سلاطین غور یعنی؛ محمد، عباس، حسن و حسین و همچنین حُسن رفتار آنان با سادات و علویان.^۳ به نظر می‌رسد که همچون مسلمین دیگر به وابستگیان خاندان پیامبر (ص) احترام می‌گذاشت و از جمله مسلمانان شیعه مذهب بوده‌اند

در مورد سلاطین بعدی غوریان در حیط بحث ما، گزارش‌های داریم که مذهب پادشاهان غوری را سنی تعریف کرده‌اند، از گزارش قاضی منهاج سراج جوزجانی برمی‌آید که مذهب غالب سلاطین غوری تا عهد غیاث‌الدین محمد (۵۹۹م). مذهب کرامیه بوده است و حتی غیاث‌الدین محمد و برادرش شهاب‌الدین در آغاز همانند اسلاف خویش پیرو مذهب کرامیه بوده‌اند.^۴ صاحب‌الکامل مذهب سلطان شهاب‌الدین غوری را شافعی یا حنفی معرفی می‌کند.^۵ در گزارشی از همین نویسنده آمده است که سلطان غیاث‌الدین غوری نیز شافعی مذهب بود.^۶

به نظر می‌رسد، علی‌رغم نقش نسبتاً مهمی که غوریان در تحولات سیاسی - نظامی و مذهبی بخش عمده از جهان اسلام در قرن پنجم و ششم ه.ق داشته‌اند، با توجه به مذهب و همچنین مناطق مرکز

۱. جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۳۶۱.

۲. همان، صص ۳۸۳-۳۸۲.

۳. ابن اثیر، تاریخ‌الکامل، ج ۱۲، ص ۲۱۶. البته سلاطین بعدی غوریان مانند علاء‌الدین حسین جهانسوز، علیرغم که نامش حسین بوده به هنگام فتح غزنین بسیاری از علویان را به قتل رساند و بعضی از سادات را در فیروزکوه برد و در آن‌ها را به قتل رساند (ابن اثیر، همان، منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۳۳۵).

۴. منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، صص ۳۶۲-۳۶۱.

۵. ابن اثیر، تاریخ‌کامل، پیشین، ج ۳۱، ص ۸۳.

۶. ابن اثیر، تاریخ‌کامل، ج ۳۰، ص ۲۸۴.

حاکمیت آنان، کمتر مورد توجه مورخان و جغرافی نویسان قرار گرفته‌اند و برای بررسی هریک از زوایای تاریخ غوریان با کمبود اطلاعات مواجه هستیم و همین وارد نشدن مورخین و جغرافی نویسان به مذهب حاکمان و مردمان ساکن در غور ما را به شک و تردید می‌اندازد.

حضور علمای همه‌ی فرق مذهبی در دربار غوریان^۱ و احترام حاکمان غور خصوصاً حاکم توانمند آن غیاث‌الدین به سادات و علویان و ساختن مساجد و خانقاه برای شافعیان از جمله ساخت مسجد هرات و نوشتن قرآن و وقف آن به مدارس^۲. از جمله سیاست‌های حاکم در دربار غوریان بوده است.

پادشاهان غوری حتی آنان که اظهار تسنن می‌کردند نیز از تعصب در مذهب تسنن راضی نبودند و به هرشکلی تلاش می‌کردند تا روزنه‌ای از محبت اهل‌بیت (ع) را هرچند در قالب مذهب حنفیه که هوادار علویان بودند و یا شافعیه که به شدت نسبت به اهل‌بیت (ع) اظهار محبت می‌نمود، احیاء کند.

آنچه می‌توان در این خصوص ذکر کرد این است که با توجه به رواج اندیشه تشیع و ورود اسلام شیعی در منطقه غور و نواحی اطراف آن در همان قرون اولیه، به طور طبیعی در طول این مدت این منطقه در معرض امواج مذهب تشیع بوده و هیچ گزارشی از تغییر مذهب مردمان ساکن در این دیار گزارش نشده است، از طرفی دولت غوریان نیز هیچ‌گونه فشار بر شیعیان وارد نکرد بلکه باعث تقویت شیعه در این مناطق نیز شدند و تغییر مذهب حاکمان غوری به کرامیه و سپس شافعیه و حنفیه شاید به خاطر مسائل سیاسی و فشارهای دولت‌های متعصب دیگری چون غزنویان و سلجوقیان از باب تقیه بوده که سلاطین از یک مذهب به مذهب دیگر به آسانی تغیر عقیده می‌داده است. به عنوان نمونه چنانچه منہاج سراج جوزجانی تصریح می‌کند، شهاب‌الدین محمد، چون مردم غزنین حنفی بودند وی به خاطر همراهی با مردم این دین را انتخاب کردند.^۳

لذا به نظر می‌رسد؛ مذهب غالب مردمان غور و حاکمان آن مانند اسلاف‌شان اسلام شیعی بوده و حاکمان غوری همواره تساهل مذهبی را رعایت می‌کردند و به سبب تساهل مذهبی آنان، پیروان فرق گوناگون مذاهب اسلامی در قلمروشان زندگی می‌کردند و این غوریان بودند که تحت عنوان جهاد با کفار، مکرر به هندوستان حمله کردند و با حفظ فتوحات خود از پایه‌گزاران حکومت مسلمانان در هندوستان شدند.

۱. جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۳۶۱.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۸۲.

۳. منہاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۳۲۶.

۲/ج) جغرافیای انسانی شیعیان امامیه در عصر غوریان

از آنجای که غوریان همزمان با حاکمیت غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان، تقریباً در عرض همدیگر در خراسان حاکمیت داشتند، به وضعیت مذهبی دیگر نقاط مورد اشاره، در قسمت غزنویان اشاره گردیده و در قسمت سلجوقیان و خوارزمشاهیان بدان پرداخته خواهد شد، در این باب فقط به مرکز حاکمیت غوریان که نقاط بسیار مبهم در خود جای داده است، می‌پردازیم.

۱. ورود همزمان اسلام و تشیع در غور

نکته‌ای که درباره این منطقه و ناحیه از خراسان قدیم باید مورد دقت قرارگیرد، دین و مذهب مردم غور مخصوصاً دودمان غوری است، دو دیدگاه عمده در مورد اسلام آوردن این منطقه از خراسان وجود دارد که برپایه منابع و گزارش‌های متفاوت تاریخی شکل گرفته است.

دیدگاه اول؛ باور دارد که مردم غور و دودمان غوری در قرن اول هجری در عهد خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) به دین اسلام مشرف شده و اسلام و تشیع را همزمان پذیرفتند.^۱ دیدگاه دوم؛ برخلاف دیدگاه اول، اسلام آوردن غوریان را در قرون اولیه اسلامی متفی دانسته و اصرار دارند که آنان تا سده‌های متأخر هجری یعنی تا دوره سلطان محمود غزنوی بر کفرشان باقی بوده و در این دوره با ضرب شمشیر یمین‌الدوله سلطان محمود غزنوی مسلمان شدند.^۲ به‌طور که بعضی از مورخان نه تنها تشیع مردم غور، بلکه اسلام آوردن آنان را در قرون اولیه اسلامی را متفی دانسته‌اند، آنان اسلام آوردن این ناحیه را بسیار متأخر از مناطق همجوار آن چون (هرات، سیستان و جوزجان و بلخ) می‌دانند.

ابن حوقل شاید نخستین فردی باشد که به کافرستان بودن غور اشاره می‌کند؛ آنجا که در باب بحث جغرافیای آن سرزمین می‌نویسد: «غور از اطراف هرات تا فره و از آنجا تا سرزمین داور و از آن نقطه تا رباط کروان از توابع محمد بن افرغون را دربرمی‌گیرد. و محمد بن افرغون، فرمانروایی جوزجان می‌باشد. از رباط کروان تا غرجستان و از آنجا تا هرات کشیده می‌شود و این منطقه حدود سرزمین غور شمرده می‌شود و تمام سرزمین‌های که آن را احاطه کرده است، متعلق به مسلمانان می‌باشد و در هیچ

^۱. منهای سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، صص ۳۲۰-۳۱۹.

^۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۲۲۱.

نقطه بلاد مسلمانان، جای مربوط کفار نیست مگر غور که دقیقاً در وسط آن‌ها قرار گرفته است.^۱ همین مطلب را جغرافی‌دان مسلمان دیگر، اصطخری نیز به وجود غیر مسلمانان در این ناحیه تا عصر خود وی (قرن ۴) اشاره می‌کند؛ چنان‌که در آغاز شناسایی غور آورده است: غور ناحیتی بسیار است و در جمله مسلمانی یاد کردیم به حکم آن که در غور مسلمان بسیار باشند.^۲

ضمن آن که یعقوبی یادی از غور نمی‌کند.^۳ یاقوت حموی فقط از هوای سرد و مساحت گسترده آن ذکری به میان می‌آورد و درباره وضعیت دینی مردم آن سامان ساکت است.^۴

برخی از مورخان همچون ابن اثیر در حوادث سال ۴۰۱ هـ.ق، آورده است:

بلاد غور در همسایگی غزنه قرار گرفته است. اهالی غور، به راهزنی و تهدید می‌پرداخت و سرزمین آن‌ها کوهستان‌های مرتفع و گذرگاه‌های دشوار می‌باشد، هنگامی که این روند تشدید گردید، برای سلطان محمود بن سبکتگین یمین‌الدوله دشوار آمد که چنین فساد پیشگان در همسایگی وی می‌باشد و چنین در حال فساد و کفر به سر می‌برند؛ از این رو لشکریانش جمع و تجهیز کرد، او در ادامه می‌افزاید: «یمین‌الدوله در سرزمین و مناطق مختلف غور شعار اسلام را اظهار نمود و نزد مردم آن سامان کسانی را که به آموزش اسلامی پردازند، مقرر نموده و به غزنین بازگشت.»^۵

با این وصف، شواهد بیشتر گویای مسلمان و شیعه بودن مردم غور از دوران خلافت امام علی (ع) است که ذیلاً به بررسی این شواهد می‌پردازیم. به نظر می‌رسد همین تشیع و به ویژه اسماعیلی بودن آنان موجب ترویج انگاره‌ی کافر بودن ایشان توسط جریان‌های متعصب ضد شیعی بوده است.

۲. ادله شیعه بودن دودمان غوری و مردم غور

حقیقت آن است که بنابر دیدگاه اول؛ مردم این خطه‌ی کوهستانی از زمان دور «در نیمه‌ی اول قرن نخست» به اسلام شیعی گرویده است و مذهب شیعه را اختیار نموده و از پیشاهنگان به دین اسلام و تشیع محسوب می‌شوند. ادله‌ی فراوان بر این مسئله وجود دارد که به چند تا از آن اشاره می‌شود.

۱. ابن حوقل، صوره الارض، ص ۳۷۱.

۲. اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۱۵۳.

۳. ابن واضح یعقوبی، البلدان، ص ۳۸.

۴. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۱۸.

۵. ابن اثیر، الکامل، ج ۹، ص ۲۲۱.

۱/۲. تصریح منابع بر شیعه بودن دودمان غوری و مردم آن.

گزارش مزبور مبنی بر اسلام نیاوردن مردم غور یا کافرستان دانستن این منطقه یا قسمت عمده آن، با گزارش‌های تاریخی دیگر منابع در تضاد است که مهم‌ترین آن‌ها، گفته منهاج سراج جوزجانی است، وی که مورخ دربار غور، از دانشمندان و مورخان خراسان^۱ و از تاریخ‌نگاران باتجربه و حقیقت‌نگر آن سرزمین است، مسلمان شدن مردم غور را در قرن نخست اسلامی دانسته است. او قرائن و شواهدی تاریخی برای بیان جزئیات حادثه اسلام آوردن مردم غور و حکام آن ارائه داده است.^۲ چنان‌که به قول ابن خلدون، انتقال میثاق نامه و پرچم (لوا) خود نماد همین محبت مستمر و تشیع آنان شمرده می‌شود.^۳ مؤلف تاریخ فرشته در مورد اسلام و مذهب غوریان می‌نویسد:

«... و ذریت ضحاک در آن ولایت یکی بعد از دیگری بزرگ قبیله می‌شدند تا به وقت اسلام نوبت به شنسب رسید و او در زمان امیر المؤمنین علی(ع) بود و بر دست آن حضرت ایمان آورده منشور حکومت غور به خط مبارک شاه ولایت [پناه] انتساب یافته ...، در زمان بنی‌امیه در جمیع ممالک اسلام بر سر منابر به اهل بیت نبوت ناسزا گفتند، مگر در غور».^۴

۲/۲. تناقض درونی روایت‌های مخالف.

روایت‌های که پایه و اساس دیدگاه کفر غوریان را تشکیل می‌دهند، دچار «پارا دوکس» و تناقض درونی می‌باشند؛ در عین ادعای کفر غوریان، مسلمان بودن اکثریت‌شان را نیز روایت کرده است، چنانچه بعضی از گزارش‌های صاحب کتاب حدودالعالم که خود متوفی ۳۷۲ هجری است درباره اهالی غور می‌نویسد: «این ولایت در قدیم دارالکفر بود و الآن اکثر آنان مسلمانند».^۵ آنگاه چگونه می‌شود که در زمان حمله سلطان محمود غزنوی به سرزمین غور در سال ۴۰۱ هجری مردم غور همه کافر می‌شوند؟ بعضی از گزارش‌های مذکور در عین ادعای کفر غوریان، مسلمان بودن اکثریت ایشان را نیز روایت کرده

۱. عبدالحی حبیبی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ص ۱۳۰.

۲. منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، صص ۳۲۰-۳۱۹.

۳. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۴، ص ۵۴۳.

۴. محمد قاسم هندو شاه استر آبادی، تاریخ فرشته از آغاز تا بابر، مصحح: محمد رضا نصیری، ناشر: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۷ش. ص ۱۹۵.

۵. مجهول المؤلف، حدود العالم من المشرق الی المغرب، قاهره، الدار الثقافیه للنشر، ۱۴۲۳ق، ص ۱۲۳.

است؛^۱ برخی دیگر که رویارویی سلطان محمود غزنوی با کافران غوری را گزارش نموده است، نام سلطان غوری را که در مقابل محمود غزنوی می‌جنگیده است «محمد» دانسته و اسم پسرش را «ابوعلی» نقل کرده است.^۲ در حالی که نام هردو پدر و پسر از مسلمان بودن‌شان حکایت دارد.

علاوه بر این دلایل ذکر شده، در منابع تاریخی آمده است که سلاطین غوری به زیارت حضرت رضا(ع) شرفیاب شدند که خود دلیل بر اسلام و احتمالاً تشیع بودن آنان است.

یکی از مورخین درباره سلاطین غوری می‌نویسد:

«چون سلاطین غور، غیاث‌الدین و شهاب‌الدین به خراسان آمده، نیشابور را مستخلص کردند و به

زیارت امام علی بن موسی الرضا(ع) حاضر شدند...»^۳.

۳/۲. مخالفت با بنی‌امیه و مشارکت دربر اندازی آنان

مسئله‌ای دیگری که دلیل واضح بر اسلام و تشیع مردم غور است، سب نکردن و لعن و نفرین نفرستادن به امام علی(ع) در دوران معاویه است. منابع فراوان تاریخی و جغرافی در این مسئله اتفاق نظر دارند که در میان مسلمانان سراسر جهان اسلام، تنها مردم غور بودند که از دستور معاویه سر پیچی کردند و به امام علی(ع) سب و اسائه ادب نکردند یکی از شاعران قرن ششم، این حادثه را که در سال چهلّم قمری اتفاق افتاده است به شعر سروده است:

که بروی خطیبی همی خطبه خواند	به اسلام درهیچ منبر نماند
نکردند لعنت به وجه صریح	که بر آل یاسین به لفظ قبیح
که از دست آن ناکان بود برون	دیار بلندش از آن بود مصون
نه در آشکار و نه اندر نهفت	از این جنس هرگز در آن کس نگفت
از این بر همه عالمش فخر دان ^۴	نرفت اندر آن لعنت خاندان

چنان‌که از منابع ذکر شده به دست می‌آید مردم غور بر دین و آئین خود ثابت قدم بودند و طبعاً پایداری مردم غور بر خط راستین تشیع و هواداری از مکتب رسالت و در عین حال مخالفت با امویان و

۱. اصطخری، المسالک و الممالک، پیشین، ص ۱۵۳.

۲. محمد قاسم هندوشاه استرآبادی، تاریخ فرشته، ص ۱۹۶.

۳. اولیاء الله آملی، تاریخ رویان، تصحیح منوچهر ستوده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸ش، ص ۸۰.

۴. معین الدین محمد زمچی اسفزاری، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ج ۱، صص ۳۵۶-۳۵۵.

اندیشه‌های ضد شیعی و دینی آنان، سبب شد که: اموی‌ها که دشمن شیعه و علویون بودند به غور حمله نمایند و از مسلمانان غوری انتقام گیرند؛ چرا که از خلیفه اموی طبیعت نکرده‌اند. این سرسختی و مقاومت مردم غور، در برابر دستور ناروای معاویه برای شان بسیار گران تمام شد. معاویه مردم مسلمان و شیعی غور را متهم به کفر و ارتداد نمود و لشکر گرانی به سر کرده‌گی حکم بن عمرو به غور فرستاد چنان‌که ابن اثیر می‌نویسد:

«در آن سال (۴۷هـ) حکم بن عمرو بکوهستان غور رفت و در آنجا با مرتدین جنگ و آنها را با شمشیر مغلوب و مطیع نمود. در فتح غور غنایم و اسراء بسیاری به دست آورد».^۱

واضح است که بنی‌امیه دشمن شیعه بودند و نمی‌خواستند یک قدرت شیعی در مقابل‌شان قد علم کند و از آنان طبیعت نمایند، از پرداخت مالیات و خراج خودداری کند. از این رو است که شیعیان غور را محکوم به کفر و ارتداد کردند. این در حالی است که گزارش‌ها اسلام غوریان را قبل از سال ۴۷ هجری تأیید می‌کند و کاملاً واضح است که ادعای کفر و ارتداد مردم غور، بی‌پایه و اتهامی بیش نیست و جنبه سیاسی و انتقام‌جوی دارد. غوریان هرگز از اسلام بر ننگشته بودند بلکه به جرم سرپیچی از دستور نامشروع معاویه متهم به ارتداد شدند و این روش دائمی رژیم‌های مستبد است که مردمان آزاده را به اتهام‌های ناحق در هم بکوبند.

یکی دیگر از ادله تشیع مردم غور مخصوصاً دودمان غوری شرکت در براندازی بنی‌امیه است. غوریان که همواره با دستگاه بنی‌امیه مخالف بودند این بار در قالب لشکریان ابومسلم خراسانی دشمنی و نفرت خود را از آل ابی‌سفیان ظاهر کردند و علیه بنی‌امیه دست به اسلحه و شمشیر بردند. وقتی ابومسلم علیه بنی‌امیه و برای احقاق حقوق اهل‌بیت (ع) قیام کرد، اهالی غور نیز به دعوت وی پاسخ مثبت دادند و تعداد از جنگ‌جویان غیور و نیرومند غوری به فرماندهی امیر فولاد غوری شنسبی به ابومسلم پیوستند. یکی از مورخین می‌نویسد:

«و غوریان در وقت خروج ابومسلم مروزی به مدد وی رفت و در قتل اعدای اهل‌بیت تقصیر نکرد».^۲

منهاج سراج نیز می‌نویسد:

«امیر فولاد غوری یکی از فرزندان ملک شنسب بن خرنگ بود، و اطراف جبال غور در تصرف او

۱. ابن اثیر، تاریخ الکامل، ج ۱۰، ص ۳۳۲

۲. محمد قاسم هندو شاه استرآبادی، تاریخ فرشته، ص ۱۹۵.

بودند، و نام پدران خود احیا کرد. چون صاحب - الدعوت العباسیه ابومسلم مروزی خروج کرد، و امراء بنو امیه را از ممالک خراسان از عاج و اخراج کرد، امیر فولاد حشم غور را به مدد ابومسلم برد، و در تصرف آل عباس و اهل بیت نبی، آثار بسیار نمود، و مدت‌ها عمارت‌مندیش و فرماندهی بلاد جبال و غور مضاف بدو بود.^۱

۴/۲. حمایت مردم و دودمان غوری از شیعیان اسماعیلی

علاوه بر مطالب که درباره اسلام و تشیع غوریان ذکر گردید، حمایت آنان از شیعیان اسماعیلی دلیل دیگری تشیع آنان است. در دوران حکومت صفاریان، در سیستان، و سامانیان در ماوراءالنهر؛ سرزمین غور، اقامت‌گاه شیعیان اسماعیلی بود نمایندگان اسماعیلی به سرزمین خراسان، ولایت غور را که مردمانش شیعه و متدین بودند و مکانی امن برای شیعیان اسماعیلی به حساب می‌آمد، پایگاه تبلیغاتی انتخاب کرده بودند و مردم را به مذهب اسماعیلی دعوت می‌کردند که پیروانی زیاد پیدا کرده بودند. خواجه نظام‌الملک وقتی از بیرون آمدن و گسترش مذهب قرامطه و اسماعیلیه سخن به میان می‌آورد، ابوبلال را از داعیان و سران اسماعیلیه ذکر می‌کند که در غور هرات مشغول دعوت به این مذهب بوده است. وی می‌نویسد:

«در سال ۲۹۵ ه.ق والی هرات، محمد ابن هرثمه خبر کرد امیر عادل، اسماعیل ابن احمد سامانی را که مردی در کوهپایه غور و گرچه خروج کرده است. او را ابوبلال می‌گویند و مذهب قرامطه آشکارا کرده است و از هر طبقه مردم بر او گرد آمدند سرای خویشان را دارالعدل نام نهاده است و خلق بسیار از روستاهای هرات روی بدو نهاده‌اند و بیعت می‌کنند و عدد ایشان فزون از ده هزار مرد است و می‌گویند این ابوبلال آن است که ندیمی یعقوب لیث کردی و در مذهب دعوت به نیابت او می‌کند.»^۲

در زمان حکومت صفاری، حاکم غور، سوری بن محمد فرزندزاده امیر بنجی بود.^۳ ایشان که از شیعیان بود به داعیان اسماعیلی سخت نگرفت و با آنان با ملاطفت رفتار نمود. بدین جهت، داعیان اسماعیلی توانستند بالغ بر ده هزار نفر را دور خودشان جمع نمایند و به مذهب اسماعیلی بیاورند. این مسئله نشان می‌دهد که مردم غور مسلمان بوده و اندیشه شیعی داشته‌اند.

۱. منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۳۲۴.

۲. خواجه نظام‌الملک طوسی، سیاست نامه، ص ۲۹۷.

۳. محمد قاسم هندو شاه استرآبادی، تاریخ فرشته، ص ۱۹۶.

با توجه به این ادله و شواهد، جای شک باقی نمی‌ماند که مردم غور اسلام توأم با شیعی داشته‌اند. اتهام ناروای کفر آنان توسط بنی‌امیه و سلطان غزنین کاملاً جنبه سیاسی داشته تا از این طریق بتواند آنان را سرکوب و مطیع خود نمایند.

ب) جغرافیای انسانی شیعیان اسماعیلی

از فعالیت اسماعیلیه بعد از قیام ابولبال در غور مرکز فعالیت غوریان اطلاع دقیق وجود ندارد، اما به نظر می‌رسد که از اوایل قرن سوم هجری به تدریج مذهب اسماعیلیه در میان غوریان رواج رو به افزایشی داشته تا اینکه سلطان غزنوی در آغاز قرن پنجم هجری این سرزمین را گشوده و اندیشهٔ تسنن را در میان آنان اشاعه داد ه است. با این وجود، از قراین بر می‌آید که اندیشهٔ اسماعیلیه در غور و از جمله در میان خاندان حکومتی آل شنسب به صورت غیر رسمی و غیرعلنی همچنان به حیات خود تا اواخر دولت غوریان ادامه داده به طوری که به نقل جوزجانی در عهد سلطنت علاءالدین حسین جهانسوز (م. ۵۵۶هـ.ق) اسماعیلیان الموت با موافقت او فعالیت‌های خود را در غور آغاز کردند و غوریان را پنهانی به کیش اسماعیلیه دعوت نمودند.^۱

به نظر می‌رسد که علاءالدین حسین به قصد بهره‌گیری از استعداد نظامی اسماعیلیه برای مقابله با غزنویان و سلجوقیان به آن‌ها اجازه فعالیت در غور را داده باشد، چنانچه با مرگ وی ستاره اقبال اسماعیلیه در غور رو به افول گذاشت، به طور که پسرش سیف‌الدین محمد، جانشین وی که مخالف تبلیغات اسماعیلیه بود به احتمال زیاد به تحریک علمای سنی مذهب به قلع و قمع آنان پرداخت، تمام داعیانی که حدود سال ۵۴۴هـ.ق، آمده بودن را به قتل رساند^۲ و به قول ابن اثیر احدی از آنان را باقی نگذاشت.^۳

نفوذ فقهای اهل سنت در دستگاه حکومتی سلاطین بعدی غور، شاید از عوامل مهم سخت‌گیری ایشان بر اسماعیلیه بوده است. غیاث‌الدین که بر غور و مناطق ضمیمهٔ آن حکومت می‌کرد، شافعی و برادرش شهاب‌الدین که بر غزنی و مناطق اطراف آن حکومت می‌کرد، حنفی شده بودند.^۴ در حدود سال

۱. جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، صص ۳۵۱-۳۴۱.

۲. مارشال گودین سیمیز هاجسن، فرقه اسماعیلیه، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ه.ش، ص ۱۹۲.

۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۱، ص ۲۷۱.

۴. میرغلام محمدغبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۲۵۶.

۵۵۷ق از فقهای بلخ و سمرقند سؤال شده بود که با اسماعیلیانی که قصد توبه دارند، چگونه باید رفتار کرد. ملایم‌ترین جواب‌ها این بوده است که آنان باید تمامی کسانی را که گمراه ساخته و به کیش خویش در آورده‌اند، به دین اسلام برگردانند. ولی عموماً توبه فرد اسماعیلی پذیرفته نمی‌شد و برای او چاره‌ای جز مرگ نبود؛ به این دلیل که صریح‌ترین اظهارات ممکن بود در اندیشه فرد اسماعیلی، قابل تعبیر به معنای مغایری باشد.^۱

از این پس عملاً در مرکز خراسان و مناطق غور از اسماعیلیه خبری نیست و کمتر از فعالیت اسماعیلیان در قلمرو غوریان سخن به میان آورده‌اند و صرفاً به یکی از دو عملیات نظامی از سوی حاکمان غور که به صورت پراکنده علیه اسماعیلیان قائن (در سال‌های ۵۹۰ و ۶۰۰ هـ.ق) صورت گرفته اکتفا نموده‌اند.^۲

ضمن این که حضور پر شمار شیعیان امامیه در ناحیه‌ی کابل و بامیان در عصر ایلخانان و بعد از آن، می‌تواند قرینه‌ای باشد بر این که، در فرایند دشوار انتقال غوریان از مذهب اسماعیلیه به مذاهب دیگر، سهم مذهب امامیه نیز قابل توجه بوده و بخش زیادی از اهالی غور به ویژه نواحی شرق و شمال شرق غور به مذهب امامیه گرویده‌اند و لزوماً همگی سنی نشده‌اند؛ هرچند که عالمان سنی غزنوی آنان را به تسنن دعوت کرده‌اند.

نتیجه‌گیری

در قسمت دولت غوریان؛ به این نتیجه رسیدیم که علی‌رغم تلاش حاکمان جور و بدخواهان دوست‌داران اهل‌بیت (ع) در این منطقه از خراسان بزرگ جهت سرپوش گذاشتن اسلام شیعی آنان و تأیید عملکردشان برای حمله و سرکوب مردم این منطقه، با توجه به شواهد موجود، این منطقه از مناطقی است که مردم این سامان از همان قرن اول هجری، اسلام توأم با تشیع عقیدتی همان شیعه امامیه را پذیرفته؛ به تبع مردم این سامان امرا و حاکمان اولیه غور برای حفظ موقعیت خود نه تنها اسلام شیعی را پذیرفتند بلکه در ترویج آن نیز کوشا بودند و خود مروج تشیع بودند.

با توجه به رواج اندیشه تشیع و ورود اسلام شیعی در منطقه غور و نواحی اطراف آن و اعلام انزجار و همچنین نقش آنان در سقوط بنی‌امیه و روی کارآمدن بنی‌عباس و حضور اصحاب و یاران

^۱. مارشال گ. هاجسن، فرقه اسماعیلیه، ص ۲۴۹.

^۲. جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۳۹۲.

ائمه(ع) و علمای سرشناس از این منطقه به طور طبیعی در طول این مدت در معرض بسط و گسترش مذهب تشیع بوده و هیچ گزارشی از تغییر مذهب مردمان ساکن در این دیار گزارش نشده است، بنابراین، بسیار واضح و روشن است که اسلام توأم با تشیع در سده‌های مختلف در سرزمین غور، ثابت مانده است. کفر دانستن مردم غور اتهامی است که اولین بار بنی‌امیه در سال ۴۵ هجری و سپس سلطان محمود در سال ۴۰۱ هجری به این مردم متدین و دین دوست به عنوان یک حربه سیاسی وارد کردند، که این مسأله خود نتیجه پاسداری این مردم از مذهب تشیع است که به جان و دل خریدند.

شیعیان اسماعیلی نیز در سایه همین ارادت به خاندان اهل بیت(ع) در بین مردم این دیار، با قیام ابوبلال پایه‌ریزی شده و پادشاهان متأخر غوری زمینه فعالیت اسماعیلیه را در هند نیز فراهم کرده است.

۳. دولت سلجوقیان (۵۹۰-۴۳۱ ه.ق)

مقدمه

سلجوقیان طایفه‌ای از ترکان غز بودند که با مهاجرت از ترکستان، در مناطق نزدیک ماوراءالنهر منزل گزیده و همسایه دولت‌های چون دولت‌های سامانی، غزنویان، غوریان و ایلک خانی شدند. ریشه سلجوقیان به طایفه قنیق (قنق) می‌رسد، این طایفه از نوادگان اوغوزخان نیای قوم ترک بود، محل زندگی اولیه آنان دشت‌های آسیای میانه بود که به زندگی بیابان‌گردی روزگار می‌گذرانیدند، جد اعلای سلجوقیان «دُقاق» یا «تُقاق» نام داشت که در میان قبایل دشت خزر به «تمیربالغ = کمان آهنین» شهرت داشت، او در مقام «سوباشی» در خدمت «بیغو»^۱ بود.

پس از درگذشت «دُقاق»، مقام «سوباشی» به پسرش «سلجوق» رسید، این بود که چندی بعد اختلاف و دشمنی شدیدی بین سلجوق و بیغو به وجود آمد که همین اختلاف باعث تشکیل سلسله سلجوقیان گردید. و با اختلاف این دو، بخشی از اغوزها جانب بیغو و بخشی دیگر از سلجوق طرفداری کردند، اغوزهای که از سلجوق طرفداری کردند به «ترکمن» شهرت یافتند، زبان و سیمای ترک‌ها بعد از مهاجرت به سمت جنوب و غرب متحول گردید؛ در اینجا ترکمن، یعنی «ترک مانند» یعنی کسی که «شبیبه ترک» است.^۲ به احتمال قوی و به همین دلیل به ترک‌های ساکن جنوب و غرب «ترکمن» لقب دادند، و

^۱ بیغو، فرمانده اغوزها بود که از قشلاقش «ینگگی کند» به تمام ترک‌ها از سیحون تا ولگا حکومت می‌کرد.

^۲ ملیحه ستارزاده، سلجوقیان، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها، چاپ چهارم، ۱۳۸۶ ه.ش، ص ۲۲.

به اغوزهای که وارد قلمرو غزنویان می‌شدند «ترکمانان» می‌گفتند.^۱ سلجوقیان که در عصر غزنویان در اطراف بخارا و سمرقند مستقر بودند به کارهای دامداری روزگار می‌گذرانیدند، با اجازه سلطان محمود غزنوی (۴۲۱-۳۸۷ه.ق) از جیهون عبور کرده و با احشام خود وارد خراسان گردیدند و در نواحی نساء و آبیورد مستقر شدند.^۲ پس از سلطان محمود و در زمان سلطان مسعود (۴۳۲-۴۲۱ه.ق) آنان تقاضا کردند تا در اطراف نیشابور مستقر شوند، ولی سلطان مسعود خواسته آنان را زیاده‌خواهی دانسته، لشکر انبوه بر سر ایشان فرستاد، نبرد سختی بین دو سپاه در نزدیکی «نساء» رخ داد که به پیروزی سلجوقیان منجر شد.^۳ و از روی ناچاری میان طرفین صلح برقرار گردید.

در سال ۴۳۱ه.ق، سلطان مسعود با لشکر انبوه هجوم مجددی را برای اخراج سلاجقه از خراسان انجام داد و جنگ مشهور «دندانقان» بین سلاجقه و امیر مسعود به وقوع پیوست، لشکر غزنوی شکست سختی خورد و ابوطالب محمد بن میکائیل بن سلجوق، ملقب به طغرل بک بر نیشابور مسلط گردید و بدون آسیب زدن به نیشابور در شادیاخ بر تخت مسعود نشست و سلسله سلاطین سلجوقی را در سال ۴۳۱ه.ق تأسیس کرد.^۴ شهرهای مرو، نیشابور، هرات و بلخ را یکی پس از دیگری تصرف نموده، درست یک سال بعد، قائم بالله خلیفه عباسی قدرت او را به رسمیت شناخت.^۵

همان‌طور که هسته اولیه حکومت سلجوقی از خراسان شکل گرفته بود، با انتقال تختگاه حکومتی طغرل بک از نیشابور به شهر ری به جهت گسترش فتوحات سلجوقیان به سمت غرب؛ ایالت خراسان به عنوان بخش شرقی قلمرو سلجوقیان از نیشابور تا جیهون و ازغور تا خوارزم شامل می‌شد و به علت سابقه اهمیت خراسان به عنوان اولین پایگاه سلجوقیان و موقعیت خاص سوق الجیشی آن در برابر نوار مرزی ماوراءالنهر و خوارزم، غالباً حاکمان و والیان از اعضای خاندان سلجوقی منصوب می‌شدند.^۶

^۱ ابوبکر محمد بن علی بن سلیمان راوندی، راحة الصدور وآیه السرور، تحقیق: اقبال و مینویی، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۴ه.ش، ص ۹۳.

^۲ منہاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۲، ص ۲۴۵، ابوبکر محمد بن علی بن سلیمان، راحة الصدور، ص ۹۳.

^۳ ابوبکر محمد بن علی بن سلیمان راوندی، راحة الصدور، صص ۹۵-۹۴.

^۴ منہاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، پیشین، محمد بن علی بن سلیمان راوندی، صص ۱۰۱-۱۰۰.

^۵ ابوبکر محمد بن علی بن سلیمان راوندی، راحة الصدور، صص ۱۶۹-۱۶۸.

^۶ صدرالدین ابوالفوارس حسینی، اخبارالدوله السلجوقیه، تصحیح: محمداقبال، لاهور، ۱۹۳۳م، صص ۵۹-۵۸، ابن اثیر، الکامل، ج ۸، صص ۲۳۴-۲۳۳.

این سلسله بیش از یک قرن و نیم حاکمیت، سرانجام سال ۵۹۰هـ.ق. که در مصاف با سپاه خوارزمی در ری داشت، منهزم شد، طغرل سوم در سن ۲۵ سالگی به هلاکت رسید، با مرگ او سلطنت سلجوقیان که با طغرل آغاز شده بود، با مرگ طغرل سوم پایان یافت.^۱

۳/الف - قلمرو سیاسی سلجوقیان

سلجوقیان، در سده‌های پنجم تا ششم هجری قمری که با یک حکومت مقتدر و گسترده بر بخش‌های پهناوری از آسیای غربی و آسیای صغیر نظیر ایران، روم، افغانستان، شام (سوریه امروزی) و ارمنستان امروزی، سرزمین‌های عرب و ترک و دیگر نقاط وسیع فرمان می‌راندند، تأسیس کردند. همان‌طور که ذکر گردید، مؤسس این سلسله طغرل بیک نام داشت که خود از نوادگان سلجوق بود و با شکست دادن سلطان مسعود غزنوی، در نیشابور بر تخت نشست.

سلطنت دودمان سلجوق دو دوره متمایز داشت، یکی دوره اقتدار که عصر سه پادشاه نخستین آنان یعنی طغرل، آلب ارسلان و ملکشاه از سال‌های ۴۸۵-۴۳۲هـ.ق را شامل است در زمان سلطان ملکشاه سلجوقی (۴۸۵-۴۶۵هـ.ق) این قلمرو به اوج اقتدار رسید. این محدوده از شرق تا ماوراءالنهر و از غرب تا دریای مدیترانه امتداد یافت. و دیگر دوره ضعف و انحطاط که پس از مرگ ملکشاه آغاز می‌گردد. سلطنت سلاجقه بزرگ که پایگاه‌شان خراسان بود تا سال ۵۵۲ برقرار بود، و بعدها در نتیجه بروز اختلافات بر سر جانشینی میان شاهزادگان، اقتدار مرکزی از میان می‌رود، و در نتیجه سلطنت آنان به چند قسمت تجزیه و تقسیم می‌گردد: بدین ترتیب سلجوقیان سوریه تا اوایل قرن ششم و سلجوقیان عراق و کرمان و کردستان تا اواخر سده ششم و سلجوقیان آسیای کوچک تا اواخر سده هفتم در قلمرو خود حکمرانی داشتند.^۲

۳/ب - سیاست‌های مذهبی سلجوقیان و تشیع

سیاست‌های مذهبی سلجوقیان، از منظر عقیده و روش پیرو خلفای عباسی بودند و طغرل سلجوقی، پس از غلبه بر خراسان، با ارسال نامه‌ای برای خلیفه عباسی، القائم بامرالله،^۳ اطاعت وفاداری و

۱. جوینی، تاریخ جهانگشا، ج ۲، صص ۳۲-۳۰.

۲. رضا خسروشاهی، شعر و ادب فارسی در کشورهای همسایه (آسیای صغیر) تا سده دهم هجری. تهران: چاپخانه دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۵۴ه.ش، ص ۱۰.

۳. خلیفه که شیعیان کرخ را ملزم کرده بود تا از اذان اهل سنت پیروی کرده، به جای «حی علی خیر العمل»، «الصلوه خیر منالقوم»

بندگی خود را نسبت به خلیفه اعلام داشت.^۱ متقابلاً خلیفه عباسی نیز سلطنت طغرل را به رسمیت شناخت و از او و لشکریانش هنگام ورود به بغداد (۴۴۷هـ.ق) استقبال گرمی به عمل آورد و در بغداد خطبه و سکه به نام وی شد.^۲ از آن پس، طغرل حرمت‌گذار، دست بوس و آستانه بوس خلیفه گردیده و بدون اجازه نمی‌نشست^۳ این مسأله دقیقاً در زمانه‌ی بود که خلافت عباسی با غلبه امرای شیعی مذهب آل بویه بر بغداد به سستی گراییده و اکنون با ورود ترکان تازه مسلمان سلجوقی، بار دیگر حیاتی تازه یافتند. با روی کار آمدن سلجوقیان، وضع زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد یکباره دگرگون شد، آزار و اذیت و قتل و کشتار آنان دوباره آغاز گردید و مراسم عزاداری حسینی منع شد و شیعیان ناگزیر برای حفظ جان و مکتب خویش دوباره به تقیه روی آوردند.^۴ و هنوز چند صباحی از ورود طغرل به بغداد نگذشته بود که ابوجعفر طوسی، شیخ الطائفه و پیشوای شیعیان مجبور به ترک این شهر گردید و در سال ۴۴۸هـ.ق. به نجف هجرت کرد و در سال ۴۴۹هـ.ق. خانه‌ی او در محله کرخ بغداد مورد هجوم قرار گرفت، غارت شد و کتاب‌های او را سوزاندند.^۵ منازعات مذهبی و درگیری‌های بین مذاهب مختلف از ویژگی‌های این دوره تاریخی است.

رقابت‌ها و مجادلات مذهبی بین مذاهب اربعه اهل سنت و همچنین بین شیعه و شافعیان و حنبلیان افزایش چشمگیری یافته بود، تألیفات آثاری در ترجیح و تفضیل مذاهب بر یکدیگر رواج بسیار یافت، حاکمان سلجوقی در این میان بی‌تقصیر نبوده و به این اختلافات فرقه‌ای دامن زده و با حمایت از یک فرقه سبب تشدید فتنه می‌شدند، بازار تهمت و افترا در این عصر رونق بسیار یافت، پیروان هر مذهب ضمن ایرادهای که بر مذاهب دیگر می‌گرفتند، به تألیف آثاری در رد یکدیگر پرداختند. مشهورترین اثری که به معایب یک فرقه پرداخته است، کتاب فضایح الروافض است، مؤلف این اثر احتمالاً شهاب‌الدین توارینخی بوده که مدتی از عمرش پیرو مذهب تشیع بود. او از دیدگاه خود شصت و هفت فضاحت برای شیعیان نقل کرده است، در رد این اثر عبدالجلیل قزوینی در سال ۵۶۰هـ.ق، کتاب «بعض مثالب النواصب

بگویند. (ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۶۱۴).

۱. محمد بن علی بن سلیمان رواندی، راحة الصدور وآیه السرور، صص ۱۰۳-۱۰۲.

۲. محمد بن علی بن سلیمان راوندی، همان، صص ۱۰۵-۱۰۲، ابن اثیر، الكامل، ج ۹، صص ۶۱۰-۶۰۹.

۳. ابن اثیر، الكامل، ج ۹، صص ۶۳۴-۶۳۳، فتح بن علی بندگان، اصفهانی، تاریخ سلسله سلجوقی، مترجم: محمدحسین جلیلی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ص ۱۶.

۴. عبدالرحمن بن علی ابن جوزی، المنتظم، بیروت دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲هـ.ق، ج ۸، ص ۱۹۶، ابن اثیر، الكامل، ج ۹، صص ۳۴۳-۳۴۲.

۵. ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، پیشین، ج ۵، ص ۱۳۵، ابن جوزی، المنتظم، همان، ج ۸، ص ۱۷۳، ابن اثیر، همان، ج ۹، ص ۶۳۶.

فی نقض بعض بعض فضایح الروافض» را تألیف کرد که به کتاب «النقض» مشهور است، چنانچه سراسر کتاب النقض مملو از پاسخگویی به این گونه تهمت‌ها به شیعه است.^۱ این روش تأثیر بسیار منفی بر جامعه گذاشت و سبب رشد تعصب و به وجود آمدن درگیری‌های سیاسی شد؛ چنانچه در موارد برخی موضوع‌های جزئی سبب بروز اختلاف و حتی جنگ بین فرقه‌های مختلف می‌شد، تا جای که به درستی از این دوره به عنوان «عصر جدلی و مذهبی»^۲ یاد شده است.

در این میان، سیاست‌های مذهبی حکومت سلجوقیان در تشدید اختلافات فرقه‌ای تأثیر زیادی داشت، سیاست مبتنی بر تعصب مذهبی حاکمان و وزیران سلجوقی به ویژه عمیدالملک کندری وزیر طغرل بیک (۴۵۵-۴۳۲ هـ.ق) و خواجه نظام‌الملک طوسی، وزیر آلپ ارسلان (۴۶۵-۴۵۵ هـ.ق) و ملک‌شاه (۴۸۵-۴۶۵ هـ.ق) سبب دامن زدن به این اختلافات می‌شد، چنانچه به عنوان نمونه سختگیری و تعصب عمیدالملک کندری، وزیر طغرل، نسبت به شیعیان، سبب نتایج منفی بسیاری شد، او خود حنفی بود و به شدت از حنفیان حمایت می‌کرد و از سلطان اجازه لعن شیعیان بر منابر را نیز گرفت.^۳ حتی برخی از بزرگان حنفی معتدل این موضوع را تحمل نکردند. از جمله آنان «امام ابوالقاسم قشیر» و «ابوالمعالی عبدالملک جوینی» بود که به عنوان اعتراض خراسان را ترک کردند.^۴

خواجه نظام‌الملک طوسی (مقتول در ۴۸۵ هـ.ق)، اجمالی از سیاست ضد شیعی سلجوقیان را نقل می‌کند، او شیعه را هم ردیف گبران و جهودان می‌داند و دشمنی خود را این گونه بیان می‌کند: «نه بر دین حمیتشان هست و نه بر مال شفقت و نه بر رعایا رحمت»^۵ وی شیعیان را با عنوان روافض در بسیاری موارد از جمله بدمذهبان دانسته و آنان را در ردیف گبریان، ترسایان، سنبادیان، و مزدکیان قرار داده و مذهب تشیع را دهلیز باطنی‌گری معرفی می‌کند.^۶

آنچه از سیاست‌های مذهبی حاکمان سلجوقی می‌توان برداشت کرد، این است که در واقع جنگ

۱. عبدالجلیل قزوینی، النقض، صص ۴۹، ۸۴، ۸۵، ۳۷۳، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۶۳.

۲. جلال‌الدین همایی، غزالی‌نامه، ص ۲۰.

۳. ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۸، ص ۳۵۸، فتح بن علی بنداری، زبده النصره ونخبه العصر، ترجمه: محمدحسین جلیلی کرمانشاهی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶ ه.ش، ص ۳۴، عبدالله بن اسعد یافعی، مرآة الجنان وعبره الیقظان فی معرفه مایعتبر من حوادث الزمان، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ ه.ق، ج ۳، ص ۷۷.

۴. ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۳۳.

۵. خواجه نظام‌الملک طوسی، سیاست‌نامه، ص ۲۱۵.

۶. خواجه نظام‌الملک طوسی، سیاست‌نامه، صص ۲۱۵، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۰، ۲۸۳ و ۲۸۸.

فرهنگی بین دو جبهه متضاد شکل گرفته بود تا قدرت شمشیر سلاطین سلجوقی را به نفع آرمان‌های مذهبی خویش هدایت کنند، یک طرف مذاهب حنفی و شافعی با وزرای قدر چون خواجه نظام‌الملک و عمیدالملک کندی که از پشتوانه معنویت خلافت عباسی برخوردار بودند، در طرف دیگر شیعیان اثنی‌عشری با افرادی شاخص و دانشمندی که برای ماندگاری و پیروزی تلاش می‌کردند، که پشتوانه دوم قطعاً تجربه و تخصص بوده که نمی‌توانستند آن را انکار کنند.

در نتیجه این کشمکش‌ها، شیعیان مصمم به تثبیت موقعیت خود گرفتند و به تسخیر جایگاه مهم حکومتی تلاش کردند، چنانچه چندین نفر از وزیران سلجوقیان و مشاوران خلیفگان بغداد شیعه مذهب بودند که مهم‌ترین آنان تاج‌الملک ابوالغنائم قمی، خلف و جانشین نظام‌الملک و برکیارق و شرف‌الدین ابوطاهر مهیسه قمی و معین‌الدین بونصر کاشی، هر دو از وزیران سلطان سنجر بودند.^۱

امامیان در مجموع سیزده بار به وزارت، بیست و هفت بار به ریاست دیوان استیفاء، پنج بار به ریاست دیوان عرض و یک بار به ریاست دیوان اشراف دست یافتند.^۲ حضور این تعداد وزیر در رأس هرم سیاسی و اداری حکومت سلجوقی می‌تواند به حضور تعداد قابل توجه دیگری از شیعیان امامیه در سطوح میانی و پائین دستگاه اداری سیاسی این سلسله منجر شده باشد که این خود نشان‌دهنده نفوذ سیاسی و اجتماعی آنان در جامعه آن روز است.

لحن ستایش‌آمیز و رضایت‌مندانه عبدالجلیل قزوینی در کتاب «نقض»، نسبت به سلاطین متأخر سلجوقی همچون سلطان محمد (۵۱۱-۴۹۸ هـ.ق) و سلطان سنجر (۵۵۲-۵۱۱ هـ.ق)، گویای وجود جو مساعدتری نسبت به گذشته برای جامعه شیعه در دوره متأخر سلجوقیان است، چنانچه ایشان با یک دید نسبتاً خوش‌بینانه می‌نویسد: «در هیچ روزگاری این قوت نداشتند که اکنون، چه دلیر شده‌اند و به همه دهان سخن می‌گویند، هیچ سرایی نیست از ترکان که در او ده و پانزده رافضی نیستند و در دیوان‌ها هم دبیران ایشان‌اند».^۳

در مجموع، سیاست‌های مذهبی سلاطین اولیه سلجوقی نسبت به شیعیان بدبینانه و خشن بوده و در دوره‌های بعدی و متأخر حکومت آنان با توجه به نفوذ و گسترده‌گی شیعیان و همچنین شرایط و منافع

۱. عبدالجلیل قزوینی، نقض، صص ۲۲۱-۲۲۰ و ۲۸۰.

۲. عباس سرافرازی، «نقش وزرای شیعی در دوره سلجوقیان ایران و عراق»، فصلنامه تاریخ ایران و اسلام، دانشگاه الزهراء، ۱۳۹۴ ه.ش.

شماره ۲۵، ص ۸۵.

۳. عبدالجلیل قزوینی، نقض، ص ۵۳.

طرفینی سیاست نسبتاً ملایمی را در پیش گرفته بودند.

ج/۳- جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان، عصر سلجوقیان

در باب پراکندگی مذهبی خراسان (افغانستان کنونی) در عصر سلجوقیان، علی‌رغم دشمنی حاکمان سلجوقی و زندگی توأم با تقیه شیعیان، شیعیان از گروه‌های تأثیرگذار در خراسان به شمار می‌آمدند، نمونه‌های ذیل از وجود جغرافیای انسانی شیعیان خراسان در این عصر حکایت دارد.

الف) جغرافیای انسانی شیعیان امامیه

شیعیان امامیه همان‌طور که در قسمت حاکمیت غزنویان که تقریباً حاکمیت هم‌عرض و هم‌زمان در خراسان با سلجوقیان داشتند و نمونه‌های بارزی از وجود شیعیان را ذکر نمودیم، در زمان حاکمیت سلجوقیان، همان‌طور که ذکرش رفت، حاکمان آن تعصب شدیدی مذهبی نسبت به شیعیان داشتند؛ اما به تدریج شیعیان امامی یکبار دیگر با تمام فشارهای که تحمل کردند، در اکثر شهرهای خراسان آن روزی مثل سابق حضور داشته و حتی توانستند در حکومت متعصب سلجوقی نفوذ و حضور خود را به عنوان یک فرقه تأثیرگذار تثبیت کنند.

شیعیان امامی؛ با بهره‌گیری از علمای سرشناس، گسترش علم و دانش با تأسیس مدارس و تربیت عالمان صاحب نام و با استفاده از اصل راهبردی تقیه در جهت حفظ و تداوم هویت گروهی کوشیدند و در این بستر ناسازگار، با رویکرد مذهبی خویش برای پیشرفت پایگاه سیاسی و اجتماعی شیعه تلاش کردند و همچنان به عنوان یکی از گروه‌ها و فرقه‌های تأثیرگذار در نقاط مختلف خراسان مثل سابق حضور داشتند. که نمونه‌های ذیل نشانه‌های خوبی از وجود شیعیان امامیه در این سرزمین عصر سلجوقیان است.

۱. وجود علمای برجسته شیعی

ناگفته نماند که در عصر سلجوقیان، خراسان یکی از مهم‌ترین مراکز علمی و مذهبی جهان اسلام است که مذاهب و فرقه‌های مختلف اسلامی در آن رشد و تکاپو داشته‌اند، در این عصر مراکز و نهادهای علمی و مذهبی بسیاری به وجود آمد، مکاتب و مذاهب مختلف فکری و اعتقادی رونق گرفتند و پیروان بسیاری به دست آوردند که در این میان علی‌رغم زندگی مشقت آمیز توأم با خوف و تقیه شیعیان، علمای شیعه امامیه سهم به سزای در گسترش تشیع داشته و همچنین نشانه خوبی از وجود شیعیان در اقصی

نقاط این سرزمین است، هم اینک فقط به عنوان نمونه به شاخص‌ترین علمای شیعه در مناطق مهم خراسان در عصر سلجوقیان می‌پردازیم، که با توجه به جلوگیری از اطاله بحث به شهرهای کوچک‌تر و وجود ده‌ها عالم و دانشمند دیگر از این مناطق صرف نظر نموده‌ایم.

۱/۱- علی بن یعلی هروی (م ۵۲۷ق)

یکی از شخصیت‌های علمی و فرهنگی شیعه در هرات عصر حاکمیت سلجوقیان، «علی بن یعلی بن عوض بن قاسم هروی علوی» است. وی از علمای بزرگ شیعه در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری در شهر هرات که راهنمای مردم در امور فقهی و تعلیمی به شمار می‌رفت.

مورخان دربارهٔ نسب ایشان نوشته‌اند:

«أبو القاسم علی بن یعلی بن عوض بن محمد بن حمزه بن جعفر، ابن کفل بن جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب العمری فمّن أهل هراء»^۱.

در مورد زندگینامهٔ ایشان آمده است که در مذهب تشیع و تسنن دانش بسیار داشت و یکی از مشاهیر تشیع در خراسان در موعظه و اخلاق بود.^۲ ابن اثیر دربارهٔ او می‌نویسد: «واعظ بود و در خراسان مورد قبول بسیاری از مردم بود»^۳ او نزد عمویش ابوالمعالی هروی که شیخ عارفان به شمار می‌رفت و در نیشابور ساکن بود، دانش آموخت، استاد دیگر وی در این وادی پدرش بود که بیشترین استفاده را از محضر او برد؛ حتی صحیح مسلم و احادیث غریب و غیره را از ابوالقاسم شحامی شنید، سرانجام در قرن ششم و در سال ۵۲۷هـ.ق، درگذشت.^۴

از دیگر علمای شهر باستانی هرات، در این عصر، علی بن حمزه بن اسماعیل بن حمزه بن ابی‌جعفر محمد بن احمد بن القاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر (ع)، از عالمان معروف و به نام قرن پنجم و ششم هجری در این ناحیه بوده و مورد تجلیل رجال‌نویسان و عالمان دو طریقه تشیع و تسنن قرار گرفته است.^۵

۱. عبدالکریم بن محمد سمعانی، الأنساب، ج ۹، ص ۳۷۵-۶.

۲. همان، ص ۳۷۶.

۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۱۱، ص ۹.

۴. سید عبدالعزیز الطباطبایی، معجم اعلام الشیعه، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۷هـ.ق، ص ۳۳۴.

۵. عبدالمجید ناصری، تاریخ تشیع در افغانستان، ص ۲۸۰.

نامبرده با رفتار نیک و پسندیده به شیخ هرات لقب گرفته^۱ در کودکی و نوجوانی از اساتید به نام چون قاضی ابو عمر محمود بن قاسم ازدی، ابوسهل نجیب واسطی، ابوالعلا صاعد کتانی و یوسف جرجانی استفاده برده و شاگردان به نام و معروف چون سمعانی صاحب اثر گرانسنگ انساب و حافظ ابوالنفر عبدالرحمن الفاحی صاحب کتاب العوالی از جمله شاگردان ایشان بود.^۲

و از علمای صاحب نام دیگر شیخ ابو عبدالله حسین پوشنگی^۳ از دیگر عالمان و فقیهان شیعه در هرات که از موقعیت علمی بسیار بالایی برخوردار بوده است. و به همین جهت مورد اعتماد عالم بزرگ و شهیر شیعه مرحوم شیخ مفید قرار گرفته است.^۴ رجال شناسان شیعه به توانایی علمی و صداقت روایی او اعتقاد دارند. وی چنانکه نجاشی گزارش می‌دهد؛ کتابی نیز تحت عنوان «عمل السلطان» نوشته است.^۵

شیخ ابو غانم عصمی هروی، از دیگر عالمان و فقیهان زمان خویش بود که در کتاب‌های تاریخی و رجالی از وی با تجلیل فراوان یاد شده، و به القاب شریف و ارزشمند ملقب شده است. وی که از عالمان شیعه دوازده امامی بوده و از شاگردان سید مرتضی دانسته شده است.^۶ وی شاگردانی نیز داشته است که یکی از شاگردان ایشان مکی بن احمد است که کتاب غرر و الدرر را تلخیص نموده است.^۷

۲/۱- ابو محمد حسن بن علی حسینی بلخی (م ۵۲۳ هـ.ق)

یکی از بزرگان شیعه در قرن ششم همزمان با حاکمیت سلجوقیان در شهر باستانی بلخ، ابو محمد حسن بن علی بن ابی طالب حسینی بلخی است که در آن شهر زندگی می‌کرده است، او فرزند صاحب بارگاه مزار شریف علی بن ابی طالب است.^۸ از او کتاب حدیثی کوچکی باقی مانده است به نام «سلسله

۱. شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، سیر اعلام النبلاء، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ هـ.ق، ج ۱۲، ص ۲۳۸.

۲. سید عبدالعزیز الطباطبایی، معجم اعلام الشیعه، ص ۲۹۷.

۳. پوشنگ که امروزه از آن به عنوان (زنده جان) یاد می‌شود از جمله شهرهای مهم و سرسبز غرب هرات بوده است که تا قرن هفتم هجری از رونق و شکوه برخوردار بوده است. در این شهر نیز برخی از اصحاب ائمه (ع) حضور داشته است که در فصل قبل ذکر گردید.

۴. ریاض العلماء و حیاض الفضلا، ج ۲، ص ۲۹.

۵. نجاشی، رجال نجاشی، ص ۶۸، شماره ۱۶۵.

۶. حر عاملی، امل آمل، ج ۲، ص ۲۱۳، شماره ۶۴۲.

۷. محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۹۲.

۸. عبدالمجید ناصری، تاریخ تشیع در افغانستان، ص ۲۳۹.

الابریز بالسند العزیز» با چهل حدیث موجز که از هنگام نوشته شدن آن تا به حال مورد توجه بسیاری از علما قرار گرفته و شرح و تعلیقه‌های زیادی بر آن نگاشته شده و جدیداً توسط کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی در قم چاپ شده و مورد توجه عالمان و محدثان اسلامی قرار گرفته است.^۱ از سند کتاب «سلسله الابریز» این نکته به دست می‌آید که تمامی اجداد سید حسن بن علی بن ابی‌طالب بلخی، طی چندین قرن جملگی از راویان و محدثان بوده و از نادرترین خاندان‌های حدیثی جهان اسلام هستند که یکی از طولانی‌ترین سلسله‌های حدیثی را که پسر از پدر نقل می‌نماید شکل داده‌اند که در اصطلاح علوم حدیث به این نقل‌ها «روایه الابناء عن الآباء» گفته می‌شود که صاحب «سلسله الابریز» تمامی احادیث کتابش را با یک سند و با پانزده واسطه تنها از اجداد خویش تا رسول خدا (ص) روایت می‌نماید.^۲ در نتیجه تمامی اجداد حسینی بلخی طی پانزده نسل از راویان حدیث بوده‌اند

او از اعقاب امام زین‌العابدین (ع) به حساب می‌آمد و با دوازده واسطه به ایشان می‌رسید، در محضر اساتید اسلامی در بلخ و دیگر شهرهای اسلامی دانش آموخت و سرانجام عالم بزرگ شد و به تدریس و پژوهش پرداخت، وی شاگردان متعددی تربیت کرد که از آن جمله می‌توان به مؤلف کتاب فضائل بلخ، ابوبکر عبدالله بن عمر بن محمد بن داود واعظ بلخی اشاره کرد، او سرانجام بعد از سال‌ها تدریس و تحقیق در سال ۵۳۲ ه. ق. بدرود حیات گفت و در مدخل نوبهار بلخ مدفون گردید.^۳

جلال‌الدین بلخی از دیگر علمای شیعی در بلخ است که با امام اهل سنت در شهر ری به نام ابوالفضائل مشاط (سعد بن محمد بن محمود مشاط (م ۵۴۶ ه. ق)) در باب وجوب معرفت خداوند مناظره کرده و در نتیجه پیروز گردید، در این مجلس، عبدالجلیل قزوینی و نقیب شیعیان ری سید فخرالدین حسینی و از بزرگان اهل سنت قاضی ظهیرالدین و خواجه بونصر هسنجانی و جمعی دیگر از علمای شیعه و سنی و همچنین امیرعباس غازی والی ری حضور داشتند عبدالجلیل قزوینی می‌نویسد: «علوی سخن گفت تا به حدی که امرا و همه ترکان بدانستند که حق این است که معرفت باری تعالی به عقل و نظر دانند، نه به تعلیم و خبر.»^۴

۱. ابی‌محمد الحسن بن علی بن ابی‌طالب الحسینی البلخی، سلسله الابریز بالسند العزیز، مقدمه: السید محمدحسین الحسینی الجلالی، تعلیق و تخریج: محمد جواد الحسینی الجلالی، قم، نشر المکتبه المرعشی، ۱۴۱۴ ه. ق.، ص ۱۲۰.

۲. ابی‌محمد الحسن بن علی بن ابی‌طالب الحسینی البلخی، سلسله الابریز بالسند العزیز، صص ۱۵-۳ و ۵۷-۵۵.

۳. صفی‌الدین واعظ بلخی، فضائل بلخ، ص ۳۵۳.

۴. عبدالجلیل قزوینی، صص ۴۵۲-۴۵۱.

۳/۱- شیخ اردشیر کابلی (ح. قرن پنجم)

یکی از علمای برجسته شیعه از سرزمین کابل در قرن پنجم هجری، شیخ «اردشیر بن ابی‌الماجد بن ابی‌المفاخر الکابلی» است که از جمله شاگردان سرشناس و برجسته فرزند شیخ طوسی (حسن بن محمد بن الحسن بن علی الطوسی به شمار می‌رود).^۱ و در کتاب الفهرست شیخ منتجب‌الدین رازی از اردشیر کابلی به این نحو تجلیل نموده است: «الشیخ اردشیر بن ابی‌الماجد بن ابی‌المفاخر الکابلی، فقیه، ثقه، قرأ علی الشیخ ابی‌علی الحسن بن ابی‌جعفر (رح)»^۲ حضور اردشیر کابلی از سرزمین کابل در بین شاگردان فرزند شیخ طوسی نشانگر تداوم جریان تشیع در کابل در عصر حاکمیت غزنویان و سلجوقیان در این دیار است.

۲. فعالیت نهادهای آموزشی شیعه، عصر سلجوقیان

در تمدن اسلامی، نهاد آموزشی مدرسه به عنوان عالی‌ترین مرکز تعلیم و تربیت شناخته می‌شود، نخستین مدارس در دوره اسلامی در خراسان پایه‌گذاری شدند و عصر سلجوقی یکی از درخشان‌ترین دوره‌های ساخت و گسترش نهادهای آموزشی است، در این میان یکی از نشانه‌های بارز وجود شیعیان داشتن مدارس و نهادهای آموزشی در یک منطقه به شمار می‌رود.

علمای شیعه، اگرچند پشتوانه دولتی نداشتند، اما با توجه به رسالت که داشتند در این عصر با کمترین امکانات که در اختیار داشتند، به تدریس و آموزش شاگردان در خانه‌ها، مساجد و مدارس علمی و هر جای که امکان تدریس فراهم بود روی آوردند تا از قافله علم و فرهنگ عقب نمانند که این خود، ثمره‌های فراوان داشته و خوب توانسته‌اند از عقاید و باورهای شیعه مرزداری نموده و شاگردان زیادی را تربیت کردند.

فعالیت‌های علمای شیعه نیز در این باب قابل ارجح است، عبدالجلیل قزوینی مؤلف نقض، تصویر واضحی از اوضاع سیاسی- مذهبی دوره خود می‌دهد. از نوشته‌های او پیداست که از یک مرحله به بعد، شیعیان از تقیه خارج شده و علناً جلسات مباحثه و مناظره و درس و همچنین به تأسیس مدارس دست زده است، او در این باره می‌نویسد: «این طایفه (شیعه) را در بلاد اسلام و شهرهای معظم هزاران کراسی و منابر و مساجد است که در او تقریر مذهب کنند؛ به ظاهر حضور ترک و تازی و نیت‌های عقود

^۱ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۱۹.

^۲ علی بن عبدالله منتجب‌الدین رازی، الفهرست (للرازی)، قم، کتابخانه عمومی آیت‌الله مرعشی نجفی، چاپ: اول، ۱۴۲۲ق. ص ۳۴.

مجالس ایشان اظهر من الشمس است.»^۱

هم‌اینک با توجه به همین واقعیت، به مدارس و حوزه‌های تأسیس شده شیعه و شخصیت‌های که با تربیت شاگردان در خراسان افغانستان کنونی عصر سلجوقیان می‌پرداختند، اشاره می‌کنیم. مدارس ذیل‌الذکر نمونه‌های خوبی از فعالیت‌های علمای شیعه در باب تأسیس مدارس دینی است، که نشانه‌های خوبی از وجود شیعیان بسیاری در این مناطق و شهرها دارد.

۱/۲. مدارس علمیه در سیستان

سرزمین سیستان، از مناطق مهم خراسان آن روزی در این عصر، مرکز عالمان و دانشمندان اسلامی بود. به همین جهت فعالیت‌های علمی و فرهنگی زیادی صورت گرفته است. به عنوان نمونه در زمان حکومت خلف بن احمد، آخرین حاکم آل صفار، در سیستان، در اواخر قرن چهارم هجری، علماء و دانشمندان اسلامی کتاب تفسیری نوشتند که حدود صد جلد بوده است. چنان‌که مورخان در این زمینه نگاشته‌اند:

«علمای عصر و فضیلتی دهر را جمع کرد تا در تفسیر قرآن مجید و کلام مخلوق باری جلّ جلاله و عظم قدرته و کماله تصنیفی مستوفی کردند مشتمل بر اقوایل مفسران و تاویل متقدمان و متأخران و بیان وجوه قرائات و علل نحو و اشتقاق لغات، مشحون بشواهد امثال و ابیات و موشح به ایراد اخبار و احادیث، و از ثقات حضرت او میگفتند که بیست هزار دینار بر مراعات مؤلفان و مصنفان این کتاب خرج افتاده بود و نسخه این تفسیر در مدرسه صابونیه نیشابور مخزون بود تا حادثه غز افتاد در شهر سنه ثمان و اربعین و خمسمائنه و این نسخه امروز به تمام و کمال به اصفهان است در میان کتب آل خجند ... و این کتاب صد مجلد است که عمری تمام در استنساخ آن مستغرق شود و تحصیل آن جز بسالهای دراز ممکن نگردد و الا بمعاونت نساخ و کتبه امین بخطوط مختلف میسر نشود»^۲

مورخ دیگر نیز درباره این تفسیر نوشته است:

«... و گویند آن تفسیر صد مجلد است به قطعی که برطبق کاغذ سمرقندی دو ورق می‌شود. و

حصول آن تفسیر در عهدی میسر نیست، نوشتن آن نسخه به سال‌های دراز و عمر خضر ممکن است»^۳

۱. عبدالجلیل قزوینی، نقض، ص ۱۹.

۲. ابی نصر محمد بن عبد الجبار عتبی، الیمینی، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.

۳. احیاء الملوک، تاریخ سیستان تا عصر صفوی، ص ۶۷.

این گزارش نشان از وجود مدرسه و محل تعلیم و تربیت دانشمندان مسلمان در سیستان است. در اینکه این مدارس مختص عالمان و دانشمندان شیعه بوده یا به صورت مشترک میان شیعه و اهل سنت بوده است، اطلاعی در دست نیست. ولی با توجه به شیعی بودن اکثر مردم سیستان و همچنین شیعه بودن حاکمان صفاری و امیران متأخر آن و روابط و تعامل خوب امیرخلف با شیعیان سیستان، طبعاً علمای شیعه نیز در آن مدرسه حضور داشته است.

۲/۲. مدارس علمیه در بلخ

از آنجایی که رونق علمی در شهرهای دیگر خراسان، عامل اصلی رقابت در تأسیس تعداد زیادی مدرسه گردید، ابن عمر مشهور به واعظ بلخی در قرن ششم هجری در مورد یکی از شهرهای مهم خراسان، شهر باستانی بلخ می‌نویسد: «چون عمارت و زراعت و رونق و آبادانی شهر نظام گرفت، کار به جایی رسید که یک گز زمین شهر را به هزار درم می‌خریدند و از مساجد آبادان در آن وقت هزار و هشتصد و چهل و هشت بوده و مدارس آبادان چهار صد و یک هزار و دویست مفتی و نهصد دبیرستان معتبر و پانصد ادیب ماهر و پانصد حمام آبادان و چهارصد گنبد یخدان و سیصد حوض سبیلی»^۱ گرچه این آمارها خصوصاً در آن زمانه از هر لحاظ آمار دقیقی نیست، اما حکایتی خوبی از فراوانی نهادهای آموزشی و دینی در این شهر دارد.

در این شهر پرآوازه و باستانی و در عصر حاکمیت سلجوقیان، اسنادی وجود دارد در باب تفویض تدریس چند مدرسه در بلخ به امیر سید ظهیری، در این سند اشاره شده است که سید ظهیری پیش از این نقابت سادات مازندران، تولیت اوقاف مساجد و مشاهد و مدارس و برپاداشتن مجالس وعظ را داشته است اما چون تصمیم گرفت که به بلخ برود، تدریس مدرسه تکش، مدرسه کوزه و مدرسه سرسنگ و غیر آن توسط سنجر سلجوقی به او داده شد، همچنان برپاداشتن مجلس وعظ در مسجد سیمگران و مسجد زرگران و مدرسه اتابکی و رباط ریسمان‌فروشان و اداره خزانة کتب در این رباط به او داده شد.^۲ به غیر از مناطق که ذکر نمودیم، جوزجانی می‌نویسد: در شهر افشین غرجستان مدرسه‌ای بود که شاگردان بسیاری را به خودش جلب می‌کرد و استادی این مدرسه را «امام صدرالدین علی هیصم

۱. عبدالله ابن عمر واعظ بلخی، فضائل بلخ، ص ۴۱.

۲. منتجب الدین بدیع اتابک جوینی، عتبه الکتبه، تصحیح: محمدقزوینی و عباس اقبال، تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۹ ه.ش.

نیشابوری» به عهده داشت.^۱ با توجه به شیعه بودن اکثریت این منطقه، قطعاً این مدرسه از جمله مدارس شیعی بوده است.

۳/۲. مدارس علمیه در هرات

یکی از علما و دانشمندان در هرات از شهرهای مهم دیگر خراسان آن روزی در عصر سلجوقیان، حوزه درسی داشته و شاگردانی زیاد تربیت نموده است؛ سید ابوالحسن اسماعیل بن الحسین هروی (۴۰۹-۵۰۷ق) است. وی از سادات جلیل القدر عمری علوی بوده و در هرات سکونت داشته است. اجداد ایشان از اواخر قرن دوم هجری به شهر باستانی هرات مهاجرت نموده و در آنجا اقامت گزیدند. درباره نسب این عالم فاضل و سید جلیل القدر چنین گفته شده است: «السید ابوالحسن إسماعیل بن الحسین بن حمزه بن القاسم بن جعفر ابن عقیل بن جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابي طالب العُمري العلوی من أهل هراء».^۲ این عالم جلیل القدر در سال ۴۰۹ق، در شهر هرات به دنیا آمد. پدران وی در شهر هرات همه از خاندانهای علمی و فرهنگی و از سادات مورد احترام مردم به شمار می‌رفتند. این خاندانی که به علم و دانش و همین‌طور موقعیت اجتماعی بالا و ثروت زیاد شهره زمان خویش بودند.^۳

از جمله کارهای مهم ایشان در راه تبیین عقاید دینی و گسترش معارف اسلامی و بیان فضائل اهل بیت(ع)، جلسه تدریس و تربیت شاگرد بود. ایشان در هرات حوزه درسی داشت و در امور آموزش و تربیت شاگردان و دانش‌پژوهان اسلامی تلاش فراوان نمود. در مورد نقش ایشان در تربیت فضلا و پرورش عالمان دینی و محدثان، در منابع تاریخی و رجالی گفته شده است: افراد زیادی از وی دانش فراگرفته، حدیث شنیده و نقل کرده‌اند و ایشان در مرو، هرات و نیشابور فعالیت‌های علمی و فرهنگی داشته است.^۴

یکی دیگر از عالمان و فقیهان شیعه که در شهر هرات به تدریس مشغول بوده و شاگردان زیادی تربیت نموده است؛ علی بن حمزه بن اسماعیل هروی است، از فعالیت‌های علمی و فرهنگی این عالم

۱. منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۳۶۲.

۲. عبد الکریم بن محمد بن منصور التمیمی سمعانی المروزی، التحبیر فی المعجم الکبیر، تحقیق: منیرة ناجی سالم، بغداد، رئاسه دیوان الأوقاف، چاپ اول، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۹۲.

۳. سید عبدالعزیز طباطبائی، معجم اعلام الشیعه، ص ۹۸.

۴. همان، ص ۹۹.

برجسته تشکیل جلسات درسی و تربیت شاگردان بود. وی از عالمان معروف و به نام قرن پنجم و ششم در هرات بود. آن چنان که در نسب نامه ایشان آمده، وی از سادات موسوی و از فرزندان موسی بن جعفر (ع) بوده است.^۱

یکی از شاگردان ایشان که خود از بزرگان و عالمان عصر خویش به شمار می آید؛ حافظ ابونضر عبدالرحمان فامی است که کتاب «العوالی» از آثار ایشان است، از شاگردان دیگر ایشان می توان به سمعانی، صاحب کتاب معروف الانساب سمعانی و فرزندش، عبدالله بن عیسی بن ابی حبیب، نوه اش محمد بن اسماعیل بن علی، نوه دیگرش علی بن محمد بن علی، یحیی بن محمد مروزی، ابوروح عبدالمعز بن محمد بزّاز و دیگران، اشاره نمود.^۲

بنابراین، در این زمان و هم زمان با حاکمیت سلجوقیان در نواحی و مناطق مهم سیستان، بلخ و هرات، شخصیت های علمی و فرهنگی شیعه حضور فعال داشته و هر کدام مجلس درس و بحث دایر و به تربیت شاگرد و عالم مشغول بوده است، خود حکایت از وجود شیعیان در این نواحی و شهرهای آن دارد.

ب) جغرافیای انسانی شیعیان اسماعیلیه

علی رغم کشمکش ها و درگیری های که اسماعیلیان با سلجوقیان داشتند، اسماعیلیان در این عصر علاوه بر مناطق از خراسان عصر غزنویان و غوریان که در غزنین، بلخ، بدخشان و غور حضور داشتند، در عصر سلجوقیان یک پایگاه مستحکم را در منطقه قهستان از توابع خراسان بزرگ آن روزی ایجاد کردند، با نظر داشت همین مسئله هم اینک به عنوان نمونه به گستره جغرافیایی و افراد صاحب نام شیعیان اسماعیلی مذهب در خراسان عصر سلجوقیان می پردازیم.

۱- علما و دانشمندان اسماعیلی

مرکز اصلی اسماعیلیان در این دوره؛ الموت، برخی از شهرهای شام، یمن و مصر بود و به جهت اینکه فعالیت آنان کاملاً سری و پنهانی بود، از این رو امکان شناسایی دقیق دانشمندان اسماعیلی خصوصاً در دوران سلجوقیان وجود ندارد، همان طور که در قسمت حکومت غزنویان ذکر گردید، برجسته ترین

^۱ عبدالکریم بن محمد بن منصور التمیمی سمعانی المروزی، التحبیر فی المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۵۶۸.

^۲ سمعانی المروزی، التحبیر فی المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۱۴۵.

شخصیت این دوران اسماعیلیه، ابوعلی سینای بلخی و ناصر خسرو قبادیانی بودند که شرح حال و منطقه فعالیتشان ذکر گردید.

از دانشمندان برجسته اسماعیلی سید سهراب والی، از بزرگان داعیان اسماعیلیه در منطقه خراسان و حدود ماوراءالنهر بود، او شاگرد ناصر خسرو و شارح برخی از آثار او بود، از جمله آثار او کتاب «صحیفه الناظرین» که شامل ۳۶ نامه است و شرحی برخی اشعار ناصر خسرو است، بقیه آثار او را تا ۲۲ اثر یاد کرده‌اند، بیشتر کتاب‌های او در باب اصول اعتقادی اسماعیلیه بوده و برخی از آن‌ها را به زبان فارسی تألیف کرده است.^۱

۲. مناطق حضور شیعیان اسماعیلی، عصر سلجوقیان

در این دوره تاریخی که بزرگ‌ترین پشتوانه اسماعیلیان، حکومت و خلافت فاطمیان (۵۶۷-۲۹۷هـ.ق) اسماعیلی مذهب در مصر بودند، خلیفه قدرتمند فاطمیان، المستنصر بالله (۴۸۷-۴۲۷هـ.ق) بود که پس از مرگ وی اسماعیلیان مناطق شرقی، به رهبری حسن صباح به امامت نزار فرزند بزرگ وی معتقد شده و به نزاریه معروف گردیدند و اسماعیلیان مصر به خلافت المستعلی بالله اعتقاد پیدا کردند و مستعلویه نامیده شدند بزرگ‌ترین شکاف در میان اسماعیلیه به وجود آمد.

اسماعیلیه نزاری به عنوان یکی از فرقه‌های شیعه در خراسان، با قدرت سیاسی و نظامی در قرن پنجم تا قرن هفتم (۶۵۴-۴۸۳هـ.ق) به مدت بیش از یک و نیم قرن حاکمان زمان خویش را به ترس و وحشت از خشم خود فرو برده و به خویش مشغول ساختند

ویژگی عمده اسماعیلیان در این دوره اطاعت محض از امام مستور بود که دستوراتش توسط حجت به پیروانش ابلاغ می‌شد، حجت برای از میان برداشتن مخالفان خود دستور فتک و قتل آنان را صادر می‌کرد. در واقع این دوره مشحون از قتل و کشتارهای غافلگیرانه‌ای است که توسط آنان انجام می‌شد، این بود که از اوایل قرن ششم هجری دارای قدرت بسیار قوی شدند و عده‌ای زیادی از آنان در منطقه قهستان^۲ از مناطق مهم خراسان، در شهرهای مختلف آن پراکنده شدند و به عنوان یک قدرت قوی

۱. مصطفی غالب، اعلام الاسماعیلیه، بی جا، دار القظه العربیه، ۱۹۶۴م، صص ۳۰۴-۳۰۵.

۲. مقدسی آورده است: «قهستان سرزمین پهناور است هشتاد فرسنگ درهشتاد فرسنگ که بیشتر آن را کوهها و دشت های خشک فرا گرفته، وی ازقاین به عنوان قصبه قوهستان نام می‌برد و می گوید قصبه قاین دارای چندین شهر به نام های تون، خوست، خور، کری، رقه، نیواد، نساود وطبس است. (مقدسی، احسن التقاسیم، ص ۳۰۱)

در برابر سلجوقیان شناخته می شدند.

یکی از مناطق خراسان افغانستان کنونی که شیعیان اسماعیلی به صورت فعالی در آن حضور داشته، منطقه مهم سیستان بوده که به فعالیت می پرداخته اند.^۱ چنانچه در سال ۴۸۵ ه.ق. در سیستان امیر بهاء الدوله، با کمک قزل سارغ از امرای سلجوقی به «قلعه دره» که محل استقرار قرامطه بود یورش برده آنان را تار و مار و قلعه را به تصرف خود درآوردند.^۲

و همچنین بهرامشاه از حاکمان محلی سیستان را که در دو نوبت به قهستان مرکز اسماعیلیه در خراسان لشکر کشیده بود، توسط چهار نفر از فدائیان اسماعیلی در میانه بازار از پا درآمد.^۳

حسن صباح از فدائیان اسماعیلی سیستان نیز برای ترور استفاده می کرده، چنانچه آمده است: سلطان برکیارق (۴۹۸-۵۸۵ ه.ق)^۴ را یک تن از پرده دارانش زخم زد چون بگرفتندش دوتن سگزی را که با وی هم شهری بودند محرک خویش خواند و گفت آن ها صد دینار داده اند تا سلطان را هلاک کند، ضارب را کشتند، اما آن دوتن سگزی را هر قدر شکنجه کردند به اقرار نیامدند، آخر یک تن از آنان را در پای فیل افکندند، در این حال امان خواست تا به هر چه اعتراف کند، چون از پای پیل رهایی دادند، روی به رفیق خویش کرد و گفت: «برادر از مرگ چاره ای نیست مبادا با افشاء اهل سیستان را بد نام کنی» بعد از آن هر چند ایشان را آزار کردند مطلقاً نام کسی نگفتند تا آن که هر دو در زیر شکنجه هلاک شدند.^۵

همچنین در همین دوران، از وجود شیعیان اسماعیلی در اطراف شهر هرات گزارش شده، برخی از مورخان گفته اند در سال ۴۷۱ ه.ق، حسن صباح مردم را به مذهب اسماعیلیه و امامت نزار دعوت میکرد و داعیان را به قلعه الموت ورودبار قهستان فرستاد، تا مردم را به آئین اسماعیلیه دعوت کند و به اندک

۱. قزوینی، النقض، ص ۴۵۸، رشیدالدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، به کوشش محمدروشن ومصطفی موسوی، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳ ه.ش، ص ۱۲، ولادیمیرونا استریوالودمیلا، تاریخ اسماعیلیه در ایران در سده های ۷-۵ هجری، ترجمه: پروین منزوی، تهران، نشر اشاره، چاپ اول ۱۳۷۱ ه.ش، ص ۴۳.

۲ - نامعلوم، تاریخ سیستان، تصحیح: ملک الشعرای بهار، ص ۳۸۶.

۳ - خواندمیر، تاریخ حبیب السیر، ج ۲، ص ۶۲۸.

۴. محمدجواد مشکور، اخبار سلاجقه روم، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، تهران، انتشارات کتاب فروشی، ۱۳۵۰ ه.ش، مقدمه ص ۷۲.

۵. قاضی احمد تتوی و آصف خان قزوینی، تاریخ الفی، مصحح: غلام رضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۲ ه.ش، ج ۴، ص ۲۵۷۷.

زمانی مناطق مذکور بسیاری از مردم اسماعیلیه را پذیرفتند.^۱

نتیجه گیری

آنچه از وجود شیعیان در این برهه برداشت می شود، این است که، علی رغم تعصب حاکمان اولیه سلجوقیان نسبت به تشیع، شیعیان امامی همچنان با سیاست های ملایم و حفظ تقیه با وجود اندیشمندان برجسته، تأسیس مدارس و حوزه های درسی مستقل در مناطق مهم خراسان و از همه مهم تر حضور شیعیان در هرم قدرت و تکیه زدن در جایگاه وزیر، حکایت از رونق فرهنگ تشیع و نقش آفرینی آنان در معادلات قدرت داشته و نشانه های بارزی از وجود شیعیان امامیه در این عصر است. و شیعیان اسماعیلیه با وجود سخت گیری حاکمان سلجوقی، با تمام فراز و فرودهای که داشته و ممکن در مراحل مبارزات سخت و خونینی را داشته اند با وجود شخصیت ها و داعیان اسماعیلی که در خفا فعالیت می کردند و از گستره فعالیت شان کمتر می توان اطلاع پیدا کرد، اما در عین حال علاوه بر حفظ پایگاه شان در یمگان و بدخشان، فعالیت های آنان در منطقه مهم سیستان و هرات از حیث جمعیتی در میان فرقه های شیعه در جایگاه دوم قرار دارد و در این عصر از وجود زبیده مذهب دیگر خبری نیست.

۴. دولت خوارزمشاهیان (۶۲۸-۴۹۱ ه.ق)

مقدمه

دولت و حکومت خوارزمشاهیان (۶۲۸-۴۹۱ ه.ق) از جمله دولت های ترک تبار بودند که در دوران ضعف و تجزیه حکومت سلاجقه، در خوارزم^۲ شکل گرفت، جد اعلای این خاندان کسی به نام انوشکین غرچه است که توسط «بلکباک و یابلکابیک»^۳ یا «بلکاتکین»^۴ یکی از فرماندهان سلجوقی از

۱. غیاث الدین بن هماد بن خاند میر، حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، ج ۲، صص ۴۶۵-۴۶۴.

۲. خوارزم یکی از شهرهای آباد اسلامی در تاریخ میانه به شمار می رفت که در دوسوی رود جیون و در نزدیک محل ورود این رود به دریای خوارزم (دریاچه آرال) قرار می گرفت. (ابوالقاسم بن احمد جیهانی، اشکال العالم، به کوشش فیروز منصوری، ترجمه: علی بن عبدالسلام کاتب، مشهر، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ ه.ش، ص ۱۸۳، یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۲۷).

۳. ابن اثیر، الکامل، ج ۱۰، ص ۲۶۷.

۴. عظاملک جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۲، ص ۲.

غرجستان^۱ خریداری شد، انوشترکین غرچه به مقام طشت‌داری (متصدی انبار) در دربار ملک‌شاه سلجوقی را یافت، پس از او فرزندش قطب‌الدین محمد به این مقام رسید.^۲

قطب‌الدین محمد، نخستین فرد از آنان است که در عصر برکیارق (۴۹۱هـ.ق) به حکومت خوارزم رسید. و تا سال ۵۲۲هـ.ق که از دنیا رفت حاکم خوارزم بود و سپس فرزندش اتسز جانشین وی گشت.^۳ اتسز نیز تا سال ۵۲۹هـ.ق، که ماجرای لشکر کشی علیه بهرام‌شاه غزنوی پیش آمد، مطیع کامل سنجر سلجوقی که مرکز حکومت او مرو بود، وفادار ماند.^۴ از این به بعد کدورتی بین آنان پیش آمد تا اینکه در سال ۵۳۳هـ.ق، اتسز عاصی شد و سنجر علیه او لشکر کشید.^۵ اتسز در سال ۵۳۷هـ.ق. علم استقلال بر افراشت و نام سلطان سلجوقی را از خطبه و سکه حذف کرد.^۶ و این تمرد و لشکر کشی در سال ۵۳۷ و ۵۴۲هـ.ق. تکرار شد.^۷ در سال ۵۴۸هـ.ق، بین سنجر و ترکانغز که در نواحی طخارستان، بلخ و ترمذ بودند، جنگی واقع شد که منجر به شکست سنجر و دستگیری و سپس آزادی وی شد.^۸

پس از اتسز که بنیان‌گذار واقعی خوارزمشاهیان بود، در سال ۵۵۱هـ.ق به علت بیماری فلج از دنیا رفت، فرزندش ایل ارسلان جانشین گشت، او نیز در رجب سال ۵۶۷هـ.ق به علت بیماری درگذشت.^۹ بعد از ایل ارسلان، فرزند کوچکش «سلطان شاه» به قدرت رسید، اما فرزند بزرگش علاءالدین تکش (۵۹۶-۵۶۸هـ.ق) بزرگ ایلارسلان با برادرش درگیری‌های داشتند که خوارزم و بعداً عراق به تکش تعلق گرفت که از اواسط حاکمیت علاءالدین تکش، خوارزمشاهیان بر خراسان مسلط شدند.^{۱۰}

قدرت‌برترحاکم بر جغرافیای مورد مطالعه در این دوران غوریان بودند، غوریان تا این زمان با

۱. مردم غور و غرجستان، همان طور که در قسمت حکومت غوریان بررسی گردید، از قدیم و از همان ورود اسلام طرفدار اهل بیت (ع) بودند (معین الدین اسفزاری، روضات الجنات فی اوصاف مدینه الہرات، ج ۱، صص ۳۶-۳۵).

۲. عظاملک جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۲، ص ۳.

۳. خواند میر، حبیب السیر، ج ۲، ص ۶۲۹.

۴. اللہیار خلعتبری، محبوبه شرفی، تاریخ خوارزمشاهیان، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۰هـ.ش، ص ۲۱.

۵. ابن اثیر، الکامل، ج ۱۱، ص ۶۷.

۶. متجب الدین علی بن بابویه رازی، الفهرست، ص ۱۰۸، محمد بن علی ابن شهر آشوب، معالم العلماء، به تحقیق گروه از اساتید، نجف مطبعه حیدریه، ۱۳۷۶هـ.ق، ص ۱۳۲.

۷. ابن اثیر، الکامل، ج ۱۱، ص ۹۵، میرخواند، روضه الصفا، پیشین، ج ۷، ص ۳۲۸۳.

۸. ابن اثیر، الکامل، ج ۱۱، ص ۲۰۹.

۹. ابن اثیر، الکامل، ج ۱۱، ص ۳۷۷.

۱۰. حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، پیشین، صص ۴۸۱-۴۸۰، عظاملک جوینی، تاریخ جهانگشای، پیشین، ج ۲، ص ۳-۲.

خوارزمشاهیان درگیری نداشتند، با ورود سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه (۶۱۷-۵۹۶هـ.ق) به خراسان درگیری بین غوریان و این شاهزاده خوارزمی شروع شد، مهم‌ترین درگیری وی با غوریان در سال ۵۸۸هـ.ق، بود که به شکست سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه شاه انجامید.^۱ و مهم‌ترین نبرد دیگر در سال ۶۰۰هـ.ق، بود که سلطان شهابالدین غوری به خوارزم لشکر کشید که آخر الامر همان‌طور که ذکرش رفت به شکست غوریان پایان پذیرفت.^۲ و غوریان توسط سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه در سال ۶۰۹هـ.ق منقرض گردیدند.^۳

به دنبال همین پیروزی‌ها بود که هرات و بلخ به امپراتوری خوارزمی ملحق گردید، سلطان محمد خوارزمشاه در سال ۶۱۷هـ.ق در جزیره آبسکون درگذشت، بعد از او یکی از پسرانش که «سلطان جلال‌الدین منکبرنی» نام داشت، جانشین پدر شد، در زمان او بود که حملات کوبنده و خانمان‌سوز مغول آغاز شد، او برای دفاع در خراسان به جمع‌آوری نیرو پرداخت و در غزنین مستقر شد و از آنجا نبردهای متعددی برضد مغولان سامان داد که مهم‌ترین آنها جنگ «پروان»^۴ بود، در این میان متأسفانه نه تنها خلفای عباسی کمک‌شان نکردند، بلکه آنان نیز مغولان را دعوت و تحریک به حمله به قلمرو خوارزمشاهیان نمود.^۵ سلطان خوارزمشاهی با شنیدن حرکت لشکر چنگیز به غزنین به سمت هند عقب‌نشینی کرد و عملاً مغولان بر منطقه مسلط شدند و تمام تلاش‌های سیاسی و نظامی او نیز ثمره نداشت و بی‌نتیجه ماند و با گم شدن ایشان در حدود سال ۶۲۸هـ.ق، در اطراف دیار بکر عراق، سلسله خوارزمشاهی نیز مانند دیگر حاکمان خراسان برای همیشه افول کرد و سپاه دهشت‌افکن مغول سرزمین‌های اسلامی را به طور کامل فتح کردند.^۶

^۱ منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۳۵۹.

^۲ عطا ملک جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۲ صص ۵۵-۵۳، ابن اثیر، ج ۱۲، ص ۱۸۶.

^۳ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص ۴۹۱.

^۴ پروان درحال حاضر، نام شهری در شمال کابل پایتخت افغانستان است، اما سیاقی آن را قصبه نزدیک غزنین، بین غزنین و بامیان دانسته است. (محمد دبیر سیاقی، سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۰هـ.ش، ص ۷۸)

^۵ عزالدین علی ابن اثیر، تاریخ الکامل، ترجمه: ابوالقاسم حالت، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات کتاب ایران، ۱۴۰۷هـ.ق، ج ۲۷، ص ۸، جمال‌الدین محمد بن واصل، مفروج الکروب، ترجمه: پرویز اتابکی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹هـ.ش، ص ۴۳.

^۶ محمد دبیر سیاقی، سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه، ص ۱۸۹.

ع/الف) قلمرو سیاسی خوارزمشاهیان

همان‌طور که ذکری به میان آمد، خوارزمشاهیان، سلسله‌ای از دودمان ترک‌تبار بودند که در فاصله سال‌های ۴۹۱ ه.ق. تا ۶۱۸ ه.ق. بر خوارزم و محدوده وسیعی از ولایات شرق عالم اسلام فرمانروایی کردند، این سلسله در دوران حکومت ۱۲۷ ساله خود، با حکومت سلجوقیان، غوریان و قراختائیان و نیز شش تن از خلفای عباسی مقارن بود و در طی این ایام، برای تأمین استقلال سیاسی خوارزم در مقابل سلاجقه و گسترش نفوذ خود در ممالک شرقی، به حمایت و پشتیبانی خلافت عباسی به عنوان تنها نهاد مشروعیت‌بخش برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود نیازمند بود، به همین دلیل در حدود نیم قرن از دوره حکمرانی در برابر عباسیان، سیاست قابل انعطافی در پیش گرفتند.^۱ پس از آن بود که خوارزمشاهیان با بهره‌گیری از این فرصت تاریخی و با ایجاد اتحاد سیاسی متوازن و تشکیلات اداری و نظامی منظم در راه توسعه سیاسی خوارزم گام‌های اساسی را برداشتند و حوزه حکمرانی خود را در مناطق شمالی سیحون تا حوالی طراز و با نابودی مدعیان قدرت در خراسان و ماوراءالنهر، خاص حکومت سلجوقی در عراق، تا مرزهای بغداد تخت‌گاه عباسیان توسعه دادند.^۲

ع/ب) سیاست‌های مذهبی خوارزمشاهیان و شیعیان

همان‌طور که در قسمت حکومت‌های پیشین نیز ذکر گردید، دین و مذهب به عنوان یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های تمام حکومت‌ها به ویژه سلسله‌های اسلامی محسوب می‌شده و نقش تعیین‌کننده و اساسی در سیاست‌های کلی آن‌ها ایفا می‌کرده است که خوارزمشاهیان نیز از این قضیه مستثنی نبوده‌اند. با در نظر داشت همین مسأله و با توجه به اینکه مذهب خلفای عباسی و حاکمان محلی خراسان غالباً تسنن حنفی مذهب بوده، خوارزمشاهیان نیز بنابر تصریح مورخان در ابتدا سنی مذهب بودند،^۳ فقط درست زمانی که دستگاه خلافت حاضر نشد که حکومت آن‌ها را به رسمیت بشناسد، این خوارزمشاهیان بودند که با یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای، شاید، به منظور بهره‌برداری سیاسی به سمت مذهب معتزله و

^۱ رشیدالدین و طواط، عرائس الخواطر و ابکار الافکار، به کوشش قاسم تویسرکانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ ه.ش، ج ۱، صص ۱۶-۱۷.

^۲ عطا ملک جوینی، تاریخ جهانگشا، پیشین، ج ۲، صص ۳۳-۳۲، منهاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۱، ص ۳۰۱، رشیدالدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، ۳۵۱-۳۵۰.

^۳ چنانکه منصب شیخ الاسلامی خراسان بر عهده یکی از علمای بزرگی اهل سنت به نام برهان الدین ابوسعید بود (عطا ملک جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۲، ص ۲۴)

فصل پنجم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان از روی کار آمدن غزنویان تا حمله مغول... ۳۰۱

تشیع روی آوردند. و در کنار حمایت از جریان فکری معتزله که از حیث اعتقادی با شیعه به خصوص در مسأله امامت^۱ بسیار قرابت داشت، همان طور که از معتزله حمایت می کردند و دانشمندان و متکلمان معتزلی را در مقامات اداری و دیوانی به کار می گرفتند.^۲ به طرفداری و حمایت از شیعیان نیز برخاستند و موجبات جلب و جذب ایشان را در دارالملک خوارزم فراهم ساختند، به حدی که در دوره زمامداری آنها، تعداد کثیری از سادات شیعی را از نقاط دور و نزدیک به دربار خود فرا می خواندند و به گرمی می پذیرفتند.^۳ همین تساهل و تسامح مذهبی به حدی بوده، مناطقی که قبلاً غلبه با اسماعیلیه بود (مثل قهستان)، مردم از مذهب اسماعیلیه به مذهب امامیه رو آوردند.^۴

به پاس همین تساهل و تسامح مذهبی خوارزمشاهیان نسبت به شیعیان است که راوندی، مورخ متعصب عصر سلجوقی که از حمایت طغرل آخرین حکمران سلاجقه برخوردار بود، خوارزمشاهیان را به دلیل اتخاذ سیاست مذهبی مبنی بر شیعه‌گری و اتکای شان به آنان به باد انتقاد گرفته است.^۵ این مسائل، افزون بر آن که نفوذ گسترده و روبه تزايد و جا افتاده شیعیان را در سایه حکومت خوارزمشاهی در دارالملک خوارزم، مرکز امپراتوری خوارزمشاهیان به رخ می کشد، گرایش و طرفداری جدی خوارزمشاهیان به شیعه و اقتدار شیعیان را در جنبه سیاسی نیز نشان می دهد.

آن چه مهم به نظر می رسد این است که برخلاف حاکمان سنی مذهب غزنویان و سلجوقیان، سیاست کلی حاکمیت خوارزمشاهی فاقد جانبداری و مبتنی بر تساهل مذهبی بوده و همه‌ی مذاهب اسلامی به جز اسماعیلیه که گاهاً با تحریک خلفای عباسی رو در روی خوارزمشاهیان در مقاطعی قرار

^۱ مکتب اعتزال ابوالحسین بصری که خوارزمشاهیان نیز به آن وابسته بودند، در بسیاری از اصول مذهب با علمای امامیه مانند سید مرتضی، همراه بود و اعتقاد داشت امامت امری واجب و وجوب آن عقلی و شرعی است و آثاری چون غرر الادله و الشافی فی الامامیه را نوشته و همچنین قائل به ظهور خوارج عادات و کرامات برای اهل بیت (ع) بوده و نظر مخالفین را با استدلال عقلی و نقلی از آیات قرآن و احادیث رد کرده است (یحیی ابن مرتضی، البحر الزخار لمذاهب علماء الامصار، به کوشش محمد تامر، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ه.ق، ص ۱۱۹، ابی الفتح محمد شهرستانی، نهاییه الاقدام فی علم الکلام، به کوشش الفرد جیوم، بیروت، دارالکتب اللبنانی، بی تا، صص ۲۲۱-۱۳۹)

^۲ ابو محمد ابن ابی الوفاء، الجوهر المضمیثه فی الطبقات الحنفیه، هند، حید آباد دکن، ۱۳۳۶ ه.ق، ج ۲، ص ۱۲۸.

^۳ ابی سعید عبدالکریم سمعانی، التخبیر فی المعجم الکبیر، به کوشش منیره ناجی سالم، بغداد، مطبعه الارشاد، ۱۳۵۹ ه.ق، ج ۱، ص ۴۱۹ و ج ۲، ص ۱۱۶.

^۴ کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی، مطلع سعیدین و مجمع بحرین، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، کتاب خانه طهوری، ۱۳۵۳ ه.ش، ص ۱۴۶.

^۵ محمد بن علی راوندی، راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق، ص ۳۴۸.

می‌گرفتند، سایر مذاهب در سایه این دولت آزادانه به نشر افکار خود می‌پرداختند و هیچ‌گونه گزارشی قابل ملاحظه‌ای مبنی بر بد رفتاری آنان با دیگر مذاهب گزارش نشده است، که البته همین تساهل مذهبی زمینه خوبی بر گسترش روزافزون شیعیان امامیه در خراسان عصر خوارزمشاهیان گردید.

ع/ج) جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان عصر خوارزمشاهیان

با توجه به همزمانی حاکمیت خوارزمشاهیان با حاکمان غزنوی، سلجوقی و غوریان، از وضعیت مذهبی خراسان در آن زمان و شرایط شیعیان در قسمت‌های قبلی ادله و شواهدی را بیان نمودیم. در دوره حاکمیت خوارزمشاهیان گفتنی است که شیعیان امامیه، همان‌طور که در دوران حاکمیت سلجوقیان، در جریان تکاپوهای خود روند آهسته و آرام و بدون سروصدای را در پیش گرفته و به دور از دغدغه‌های سیاسی به فعالیت‌های علمی و فرهنگی و همچنین جهت گسترش پیروان‌شان تلاش می‌کردند، از این به بعد خصوصاً در دوران سلاطین متاخر خوارزمشاهیان آهنگ سریع‌تر به خود گرفت، میزان گرایش به شیعه و نفوذ آن در دارالملک خوارزمشاهیان چنان بوده است که حتی سلاطین خوارزمی به فراخوانی سادات شیعی در خوارزم و به کارگیری ایشان در مقامات دیوانی و اداری اقدام می‌کردند، برای نمونه، اتسز خوارزمشاه (۵۵۱-۵۲۱هـ.ق) برخی از سادات شیعی نظیر ناصر بن علی علوی از اولاد علی بن ابی‌طالب (ع)، سید زید بن ابی‌البرکات از بزرگان سادات، ضیاءالدین حسن بن زید و سید ابوعلی علوی از اعقاب امام موسی کاظم (ع)، نقیب علویان مرو را از نقاط دور و نزدیک شرق اسلام به گرگانج فراخواند و در تکریم و تشویق و حمایت از آنان کوشید.^۱ سلطان محمد خوارزمشاه (۶۱۷-۵۹۶هـ.ق) نیز با دعوت سادات و علویان به دارالملک خوارزم، حتی فراتر از این، برخی از مناصب اداری دولت را به آنان سپرد، سید صدرالدین ملک سادات مؤلف تاریخ خوارزمشاهی را بردیوان استیفای خود گماشت.^۲ از این رو بیکرد می‌توانیم این طوری نتیجه بگیریم که در دوران حاکمیت خوارزمشاهیان فعالیت‌های علمی و فرهنگی شیعیان امامیه با توجه به تسامح مذهبی خوارزمشاهیان اوج گرفته، شیعیان پر قدرت‌تر از گذشته در بخش‌ها و لایه‌های اجتماعی جامعه حضور داشته‌اند که نمونه‌ی ذیل دال بر گسترش تشیع در خراسان عصر خوارزمشاهیان است.

۱. ابی‌سعید عبدالکریم سمعانی، التحییر فی المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۴۱۹، ج ۲، ص ۱۱۶.

۲. محمد عوفی، تذکره لباب الالباب، به کوشش ادوارد براون، تهران، کتابفروشی فخر رازی، ۱۳۶۱هـ.ش، ج ۱، صص ۱۴۳-۱۴۲.

الف) حضور قدرتمندانه شیعیان امامیه در جامعه

همان‌طور که ذکر گردید، وضعیت سیاسی و اجتماعی شیعیان در عصر خوارزمشاهیان مطلوب‌تر از دوره‌های قبل بود و حساسیتی که غزنویان و سلجوقیان به وجود آورده بودند به علت کثرت و پراکندگی شیعیان و فعالیت و حضور علمای صاحب نام که در قسمت سلجوقیان ذکر گردید، دیگر در جامعه رنگ باخته بود، در حالی که درادوار قبل شیعه بودن تقریباً جرم محسوب می‌شد و شیعیان به تقیه زندگی می‌کردند، در این دوره داشتن تمایلات شیعی، امتیازی برای خلفا و سلاطین محسوب می‌شد.

چنانچه همین وجود قدرتمندانه شیعیان در این عصر است که سلطان محمد خوارزمشاه (۶۱۷-۵۹۶هـ.ق) در سال ۶۱۵هـ.ق، به دنبال اختلافاتش با خلیفه عباسی متوجه شیعیان اثنی‌عشری گردید، شیعیان و علویان را حربه مناسبی برای بر اندازی قدرت خلافت عباسی می‌دانست، لذا نام خلیفه را از شهرهای خراسان از خطبه حذف کرد^۱ باگرفتن فتوایی از دانشمندان شیعی و سنی خوارزم مبنی بر استحقاق سادات شیعی در خلافت اسلامی و عزل خلیفه عباسی (الناصر عباسی)، نیت پنهانی و دیرینه خویش را آشکار ساختند.^۲ نکته مهم این مسأله این است که بزرگ اهل سنت در بخش شرقی جهان اسلام امام فخررازی (۶۰۶-۵۴۴هـ.ق) جزء فتوا دهندگان این جریان بوده است.^۳

مفهوم فتوی عبارت بود از: «هرامام که بر امثال این حرکات که ذکر رفت اقدام نماید، امامت حق او نباشد و چون سلطانی را که مدد اسلام نماید و روزگار بر جهاد صرف کرده باشد قصد کند، آن سلطان را رسد که دفع چنین امام کند و دیگر امامی نصب کند و وجه دیگر آن که خلافت را سادات حسینی مستحقند و در خاندان آل عباس غصب است.»^۴

نتیجه این گردهمای این شد که یکی از سادات علوی به نام قوام الدین علاءالملک محمد بن السید الاجل نظام الدین محمد، از جمله نقبای بلخ و از بزرگان سادات که پدرانیش در بلخ، ترمذ، غزنه و

۱. عظاملک جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۲، ص ۱۲۲.

۲. عطا ملک جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۲، صص ۹۷-۹۶، داود بناکتی، روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ والانساب، به کوشش جعفر شعار، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸ه.ش، ص ۲۳۹، ابوعبدالله محمد ذهبی، تاریخ الاسلام ووفیات المشاهیر والاعلام، به کوشش عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۶ه.ق، صص ۲۱۸-۲۱۷.

۳. احمد بن جلال الدین خوافی، مجمل فصیحی، تصحیح: محسن ناجی نصر آبادی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۶ه.ش، ج ۲، ص ۷۶۸.

۴. عظاملک جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۲، صص ۱۲۳-۱۲۱، تاریخ الفی، ج ۵، صص ۳۶۶۲-۳۶۶۱.

فصل پنجم: جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان از روی کار آمدن غزنویان تا حمله مغول... ۳۰۴

طخارستان نقابت علویان را داشتند به خلافت برگزیده شد.^۱ و سلطان محمد خوارزمشاه دختر فخر رازی را به عقد سید علاءالملک ترمذی درآورد.^۲ سپس با لشکری انبوه به عزم برانداختن خلافت عباسی آهنگ بغداد را کرد.^۳ و با توجه به برف سنگین در گردنه اسد آباد از جنگ منصرف شده و به خوارزم برگشت.^۴ حسن ابراهیم حسن، اقدام سلطان خوارزمی در نصب خلیفه علوی و حذف نام الناصر لدین الله و همچنین لشکرکشی در تصرف بغداد را ناشی از تمایلات شیعی خوارزمشاه می‌داند.^۵

در مقابل اقدامات خوارزمشاهیان، خلافت عباسی نیز شیوه خاص خود را به کار گرفت، یکی از این شیوه‌ها انتخاب وزیر علوی و همچنین حمایت از فرقه‌های صوفیانه شیعی و آئین فتوت بود و به وسیله اداره‌ای به ریاست شخص خلیفه ناصرالدین (۶۲۲-۵۷۵هـ.ق) آنان را زیر نظرگرفت و منشوری بدین مضمون صادر شد که: «علی بن ابی طالب نمونه برتر جوان مردی و پیر همه‌ی جوانمردان است.»^۶ در ضمن به پیرو همین حمایت‌هاست که خلیفه چندین بار رسولانی را به دربار غور (همان‌طور که بیان گردید مردم غور شیعه مذهب بودند) فرستاد و حمایت خود را از غوریان در مقابل خوارزمشاهیان اعلام کرد، نامه‌های که بعد از فتح غور به دست سلطان محمد شاه خوارزمی افتاد گواه خوبی از این مسأله است.^۷

رفتارها و عملکردهای خلیفه عباسی نیز به گونه‌ای بود، که برخی احتمال دادند که خلیفه شیعه شده است. چنانچه سیوطی از بزرگان اهل سنت درباره او می‌نویسد: «الناصر شیعه بود و برخلاف آباء و اجدادش به مذهب امامیه تمایل داشت.»^۸ همچنین ابن طقطقی نیز او را شیعه امامی خوانده و نوشته که:

^۱ اسماعیل ازورقانی، الفخری فی انساب الطالبین، تصحیح: سید مهدی رجایی، قم، ۱۴۰۴ه.ق، ص ۶۲، ابن الفوطی، منجم الاقبا و مجمع الآداب، به کوشش محمدکاظم امام، تهران، مؤسسه فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ ول ۱۴۱۶ه.ق، ص ۱۰۵۸.

^۲ ابی العباس احمد ابن ابی اصیبعه، عیون الانباء فی طبقات الاطباء، به کوشش نزار رضا، بیروت، منشورات دار مکتبه الحیاه، بی تا، ص ۴۶۶.

^۳ عطاالملک جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۱، ص ۹۶.

^۴ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۳۱۳، رشدالدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۰.

^۵ حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه: عبدالحسین بینش، تهران، انتشارات آرایه، ۱۳۷۴ه.ش، ج ۴، ص ۱۱۲.

^۶ کامل مصطفی الشیبی، تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری، ترجمه: علیرضا ذکاوتی قراقرلو، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۸ه.ش، صص ۶۳-۶۲.

^۷ منہاج سراج جوزجانی، طبقات ناصری، ج ۲، ص ۱۲۰، ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۹، ص ۳۰۳، عطاالملک جوینی، تاریخ جهانگشای، صص ۱۲۱-۹۲.

^۸ عبدالرحمن ابن ابوبکر سیوطی، تاریخ الخلفاء، به تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، مصر، چاپ دوم، ۱۳۷۸ه.ق، ص ۴۵۱.

«به آرای امامیه اعتقاد داشت»^۱ صاحب مجالس المؤمنین درباره خلیفه می‌نویسد: «او از افاضل خلفا بود و در علوم متبحر و در شجاعت یگانه روزگار، تشیع او شایع، احکام ائمه (ع) را همچون عم خود معتقد بود»^۲ خلیفه عباسی حتی برای محل دفن خود سردابه کاشی‌کاری شده‌ای در کنار مرقد امام موسی کاظم (ع) تعبیه دیده بود که اهل تسنن از ترس بالا گرفتن اعتبار شیعیان، او را در «رصافه» دفن کردند.^۳ به نظر می‌رسد، علی‌رغم وجود قرائنی از احترام سلطان و خلیفه به شیعیان و احتمال شیعه بودن آنان با توجه به دلایل فوق و همچنین خواستگاه اولیه حاکمان خوارزمی (سرزمین غور)، بعید نیست هر دو آن‌ها از جایگاه ویژه جمعیتی و افراد شاخص که شیعیان داشتند به عنوان ابزاری در جهت اهداف سیاسی خود بهره برده باشند، زیرا به طور مثال در مورد علاءالملک ترمذی نه قبل و نه بعد از این وقایع در دربار سلطان محمد خوارزمشاهی خبری نیست، و همچنین وزیر علوی که الناصر برگزید، کمی بعد از بیم آن که مبادا ادعای خلافت کند، توقیفش کرد.^۴ و خلیفه عباسی در عمل هیچ‌گونه کمکی در جهت تقویت و یا کمک نظامی به غوریان در مقابل خوارزمشاهیان انجام ندادند.^۵ آنچه مسلم است هم سلطان محمد خوارزمشاه (۶۱۷-۵۹۶هـ.ق) و هم الناصر لدینالله (۶۲۲-۵۷۵هـ.ق) خلیفه عباسی از نهضت رو به رشد شیعه امامی در این زمان آگاهی داشته و هر دو سعی کردند از این نهضت رو به رشد برای نابودی رقیب استفاده کنند، که خود نشان خوبی از گسترش تفکر شیعی و نفوذ شیعیان دارد. بنابراین طبیعی است که از وجود آن‌ها در ایجاد معادله قدرت میان سلاطین و خلفا استفاده شود.

ب) شیعیان اسماعیلیه، عصر خوارزمشاهیان

اسماعیلیان در طول تاریخ سیاسی خود در برابر قدرت‌های منطقه به ویژه سامانیان، غزنویان، سلجوقیان و خلافت عباسی ایستادگی کرده بودند و حکام مزبور عموماً برخورد سخت و خشنی نسبت

عمادالدین اسماعیل ابوالفداء، مختصر فی اخبار البشر، مطبوعه حسینییه، ۱۹۳۳م، الجزء الثالث، ص ۲.

۱. محمد بن علی بن طباطبا ابن طقطقی، تاریخ فخری درآداب ملک داری ودولت اسلامی، ترجمه: محمدوحید گلپایگانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم ۱۳۶۷ه.ش، ص ۴۳۲.

۲. قاضی نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، ص ۲۸۳.

۳. غیاث الدین بن همام خواند میر، تاریخ حبیب السیر، ج ۳، ص ۱۰۶.

۴. کامل مصطفی الشیبی، تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری، ص ۵۰.

۵. عظاملک جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۲، صص ۸۶ و ۱۲۰.

به آنان داشته‌اند.

برخورد خوارزمشاهیان نسبت به اسماعیلیه تابع شرایط روز بوده و بر اساس آن نسبت به آنان رفتار می‌کرده‌اند، که در کل یک سیاست‌های نسبتاً ملایم‌تری نسبت به اسماعیلیه داشته‌اند. خوارزمشاهیان تا زمانی که ادعای استقلال نکرده بودند روش تقریباً مسالمت‌آمیزتری در پیش گرفته بودند، چنانچه فیلسوف و متکلم اسماعیلی، تاج الدین عبدالکریم شهرستانی (۵۳۸هـ.ق) که دربارگاه قطب‌الدین محمدانو شتکین واتسز می‌زیست و با بعضی از شخصیت‌های معتزلی مجالس بحث و درس داشت و نزد سلاطین مزبور از احترام و منزلت ویژه‌ای برخوردار بود، وی در منابع این دوره به دلیل فعالیت‌های کلامی و فلسفی در دارالملک خوارزمشاهیان به کفر و الحاد و رفض متهم شده است.^۱

بعد از استقلال سلاطین خوارزمی، از آنجایی که خوارزمشاهیان خود را به عنوان یک حکومت سنی می‌دانستند و از طرفی دیگر اسماعیلیان حکومتی در درون حکومت آنان در الموت تشکیل داده بودند و برای آنان غیر قابل پذیرش بود، لذا خوارزمشاهیان نیز تلاش‌های را برای سرکوب اسماعیلیان انجام داد، جوینی اولین برخورد سلطان تکش خوارزمی (۵۹۶-۵۶۸هـ.ق) با اسماعیلیه را این‌گونه شرح می‌دهد: «چون اندیشه اموری که بدان ملتفت بود از پیش برخواست و از دیوان عزیز فراغ دل حاصل گشت و به قلاع ملاحظه مایل شد و به پای قلعه قاهره که سلطان ارسلان بن طغرل آن را گشاده و بدان سبب به قلعه ارسلان گشای معروف شد لشکر کشید و به مدت چهار ماه به محاصره آن اشتغال نمود تا عاقبت الامر بعد از اضطراب فوج فوج به شیب می‌آمدند و الموت می‌رفتند تا تمامیت‌شان به سلامت برفتند و آن قلعه‌ای است نزدیک قزوین بر سرحد رودبار الموت».^۲

بعد از این برخورد اندک و قبول وضع موجود توسط خوارزمشاهیان، بین دو دولت خوارزمشاهیان و اسماعیلیان، سفرا و نمایندگانی ارسال می‌شد، از جمله سفیران الموت شخصی به نام «بدرالدین احمد» بود که تلاش‌هایش منجر به صلح و دوستی بین اسماعیلیان و خوارزمشاهیان گردید، او با «شرف الملک» وزیر سلطان جلال‌الدین مذاکرات سودمندی داشت که در نتیجه، بین دو دولت اسماعیلیان الموت و خوارزمشاهیان صلح و ترک مخاصمه به وجود آمد و سفیر الموت بعد از انعقاد صلح همچنان در دربار خوارزمشاه باقی ماند که این خود گویای حسن رابطه دود دولت است که در مجموع این‌گونه ارسال

۱. ابی سعید عبدالکریم سمعانی، التحبیر فی المعجم الکبیر، ج ۱۲، صص ۱۰۶-۱۰۲، تاج الدین عمرسبکی، طبقات الشافعیه الکبری، به کوشش محمود محمد الطناحی و عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره، طبع عیسی البابی، ۱۳۸۳هـ.ق، ج ۶، صص ۱۳۰-۱۲۹.

۲. عطاملک جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص ۴۲.

رسول، مذاکرات و تعهدات دولت خوارزمشاهی با اسماعیلیان که در دولت‌های قبلی به ندرت اتفاق می‌افتاد در ثبات و آرامش و گسترش تشیع اسماعیلی بی‌تأثیر نبوده است.^۱

البته در این میان بعضی مواقع خلفای عباسی از اسماعیلیان سوء استفاده کرده و آنان را رو در روی خوارزمشاهیان قرار می‌داد، چنانچه الناصر خلیفه عباسی برای تأمین اقتدار و حاکمیت دستگاه خلافت در عراق عجم، با دشمن دیرینه اسلاف خویش، اسماعیلیه، متحد شد.^۲ و زمانی که جلال‌الدین حسن معروف به حسن نو مسلمان (۶۱۸-۵۶۲ هـ.ق) امیر اسماعیلی، برخلاف پدران خود با خلفا آشتی کرد، به منظور اثبات خلوص نیت به اسلام رسمی، مادرش را با کاروانی بزرگ به سفر حج روانه ساخت، خلفای عباسی اسماعیلیان را قدر نهاده به حدی که امیرالحاج اسماعیلیان، جلال‌الدین حسن اسماعیلی را در مرتبه بالاتر از امیرحاج خوارزمشاه قرار داد.^۳ و یا اینکه در مقطع حساس از تاریخ و دوران ضعف خوارزمشاهیان پناهنده شدن «غیاث‌الدین» برادر ناتنی سلطان «جلال‌الدین» به قلعه الموت که اوضاع خوارزمشاهیان را به شدت آسیب‌پذیر نمود.^۴ همه‌وهمه بیانگر ثبوت سیاسی و اجتماعی شیعیان اسماعیلی و حکایت از توان و رشد فزاینده آنان در عصر حاکمیت خوارزمشاهیان است و یک دوره نسبتاً آرامی را در سایه حکومت خوارزمشاهیان گذرانده‌اند.

نتیجه‌گیری

وضعیت سیاسی و اجتماعی شیعیان امامیه در عصر خوارزمشاهیان مطلوب‌تر از دوره‌های قبل بود و حساسیتی که غزنویان و سلاجقه به وجود آورده بودند به علت کثرت شیعیان و نفوذ در لایه‌های اجتماعی در جامعه رنگ باخته بود؛ سلسله خوارزمشاهیان با هدف دستیابی به قدرت معنوی و قلمرو خلافت عباسی که دارای گرایش اشعری و حنبلی بودند، به ایده‌های معتزلی نزدیک شدند و به دلیل قربت اندیشه مکتب اعتزال و تشیع در بعد امامت، شیعیان امامی را تحت حمایت خود قرار دادند بدین ترتیب گرایش‌های شیعی در خوارزم نفوذ و رسوخ یافت و نتیجه آن عدم استحقاق خلافت عباسی در

۱. شهاب‌الدین محمدنسوی، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، صص ۱۶۴-۱۶۳.

۲. عبدالله کاشانی، زبده‌التواریخ، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تبریز، بی‌نا، ۱۳۴۲ ه.ش، صص ۲۱۶-۲۱۴، حافظ ابرو، مجمع‌التواریخ السلطانیه، به کوشش محمد مدرس زنجانی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴ ه.ش، ص ۲۶۵.

۳. ابن‌اثیر، الکامل فی‌التاریخ، ج ۸، ص ۳۱۲، عظام‌الک جوین، تاریخ جهانگشای، ج ۲، صص ۲۴۶-۲۴۳.

۴. ابن‌اثیر، تاریخ کامل، ج ۳۳، صص ۹۳-۹۱.

دیدگاه معتزله خوارزم و تشیع بود و فرصتی استثنایی برای تشیع در عرصه نظام سیاسی به وجود آورد تا جایی که بر آن شد تا قدرت خلافت را به آنان منتقل نماید که این مسأله خود بیانگر ریشه‌دار بودن، قدرت و کثرت شیعیان امامی در جامعه آن روزی در خراسان است.

شیعیان اسماعیلی نیز از حالت جو و خفقان گذشته خارج شده حضور نسبتاً پر رنگ‌تری در اجتماع داشتند که ارتباط مسالمت‌آمیز سلاطین خوارزمی با وجود بعضی سنگ‌اندازی‌های خلفای عباسی کمک شایانی نسبت به این حضور رقم زدند که از نظر جمعیت همچنان در رتبه دوم بعد از شیعیان امامی قرار داشتند.

نکات پایانی: آمارها و نمودارها در مورد پراکندگی شیعیان در هریک از دوره‌های تاریخی

منظور از موضوع «بررسی و تحلیل جغرافیای انسانی شیعیان در افغانستان» در این دوره‌ها و مقاطع مورد بحث که دوره‌ها و حاکمیت‌های مختلف از ورود اسلام تا حمله مغول با دلایل و شواهد مستندات مورد بررسی قرار گرفت، نشان دادن جمعیت شیعیان در طول دوره تاریخی مورد نظر است که به خوانش گرفته شد.

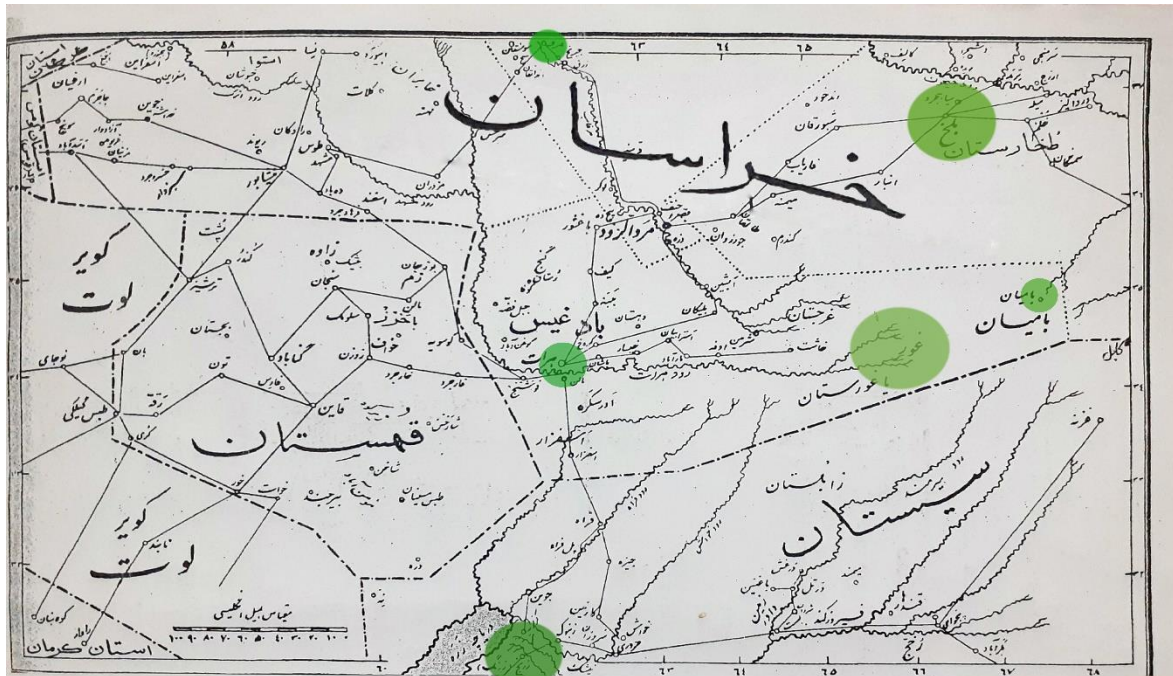
هم‌اینک با نگاهی دوباره به کارکرد مجموع آن عوامل در هریک از مقاطع تاریخی، گونه‌های تشیع و درصد جمعیت هریک از این‌گونه‌ها را به زبان «نمودار» گمانه می‌زنیم. پرواضح است که ارائه نمودار در این گونه مباحث:

۱. آمارها و نمودارهای موجود، تقریبی است و در به کارگیری آن، تا حد امکان نهایت دقت و احتیاط را کرده‌ایم و در ضمن کاربرد این نوع نمودارها، برای درک و فهم بیشتر و بهتر موضوع است.

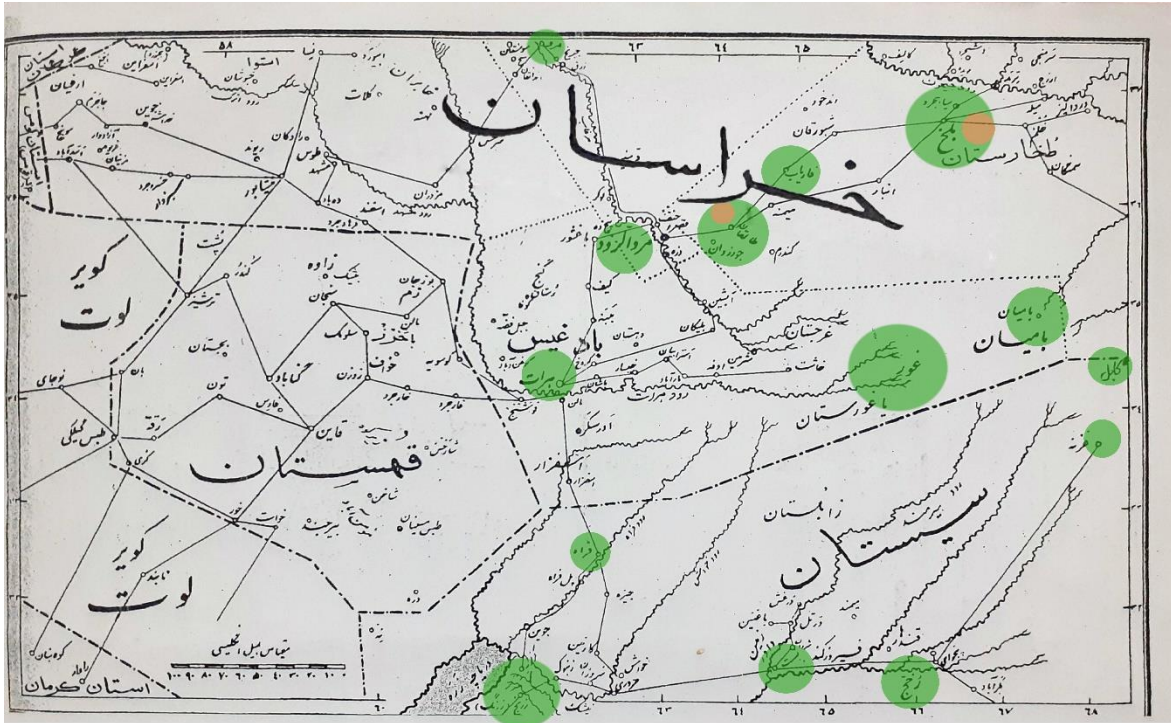
۲. ارائه آمارها و نمودارهای واقعی جمعیت یک‌گروه در یک جامعه نیازمند اطلاعات دقیقی است، ما در جامعه مورد مطالعه حتی در زمانه حاضر با این همه امکانات که دیگر دولت‌ها و کشورها حتی تعداد حیوانات‌شان را حدوداً تخمین و چه بسا دقیق سرشماری می‌کنند، اما با توجه به رقابت‌های قومی، جهالت حاکم در کشور و مسائل پشت پرده، تعداد افراد شیعیان در این عصر، با این همه امکانات در هاله از ابهام قرار دارد، در گذشته‌ها و در مقاطع تاریخی مورد نظر با نبود امکانات و همچنین جو خفقان حاکم در آن زمان، هیچ نوع اعداد و ارقام به غیر از شواهد و قرائن موجود ذکر شده که با کنارهم چیدن آن‌ها به یک جمع‌بندی از تعداد شیعیان برسیم دیگر هیچ اطلاعاتی دقیقی در اختیار نداریم.

۳. آمارها و نمودارهای ارائه شده، فقط بنابر اطلاعاتی است که در فصول گذشته ارائه داده شده است. به دیگر عبارت، تنها اطلاعاتی که ما در اختیار داریم، همین شواهد و قرائنی است که شیعیان در این منطقه زندگی می‌کرده‌اند و یا احیاناً افرادی به عنوان «شیعه» در این سرزمین معرفی و ثبت شده‌اند. هرچند افراد نام برده شده، گویای میزان جمعیت شیعیان در این ساحه نیست؛ ولی می‌تواند از افراد شاخص جامعه تشیع در این منطقه نمایندگی کند، زیرا افراد نامبرده شده، از جمله اصحاب و وکلای ائمه (ع) و یا از جمله افراد شاخص و عالم زبردست شیعه و یا علویان مهاجری بودند که در این حوزه بوده‌اند که نام‌شان در منابع تاریخی و انساب با عناوین خراسانی، کابلی، بلخی، رخجی، سیستانی، هروی، غزنوی و... ثبت شده است؛ در حالی که قریب به یقین، هزاران نفر از همین خط و مردم بودند که بنابر دلایل مختلف، ممکن نام‌شان ذکر شده باشد که پسوندهای فوق‌الذکر را نداشته و یا اینکه به سبب تقیه و یا فعالیت در عین گم‌نامی، نام‌شان وارد منابع تاریخی و رجالی نشده است، علاوه بر این مسائل که ذکر گردید، مهم‌تر از همه از جمعیت زنان این منطقه که حداقل نیمی از جمعیت تشیع را تشکیل می‌دادند، همین مقدار اطلاعات (ولو ناقص و اندک) به دست نیامد. اسامی زنان مربوط به تشیع در هیچ منبع و مأخذی نیامده و به کلی فراموش شده است، بنابراین آمارها و نمودارهای بیان شده تقریبی و بیان‌کننده جمعیت واقعی شیعیان در حوزه خراسان بزرگ (افغانستان کنونی) نیست؛ ولی ممکن است بیانگر جمعیت شاخص و ممتاز شیعیان در آن جامعه باشد.

الف) علامت‌گذاری و نشان دادن پراکندگی جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان از ورود اسلام تا حمله مغول (اصل نقشه برگرفته شده از کتاب جغرافیای تاریخی، اثر گای لسترنج)

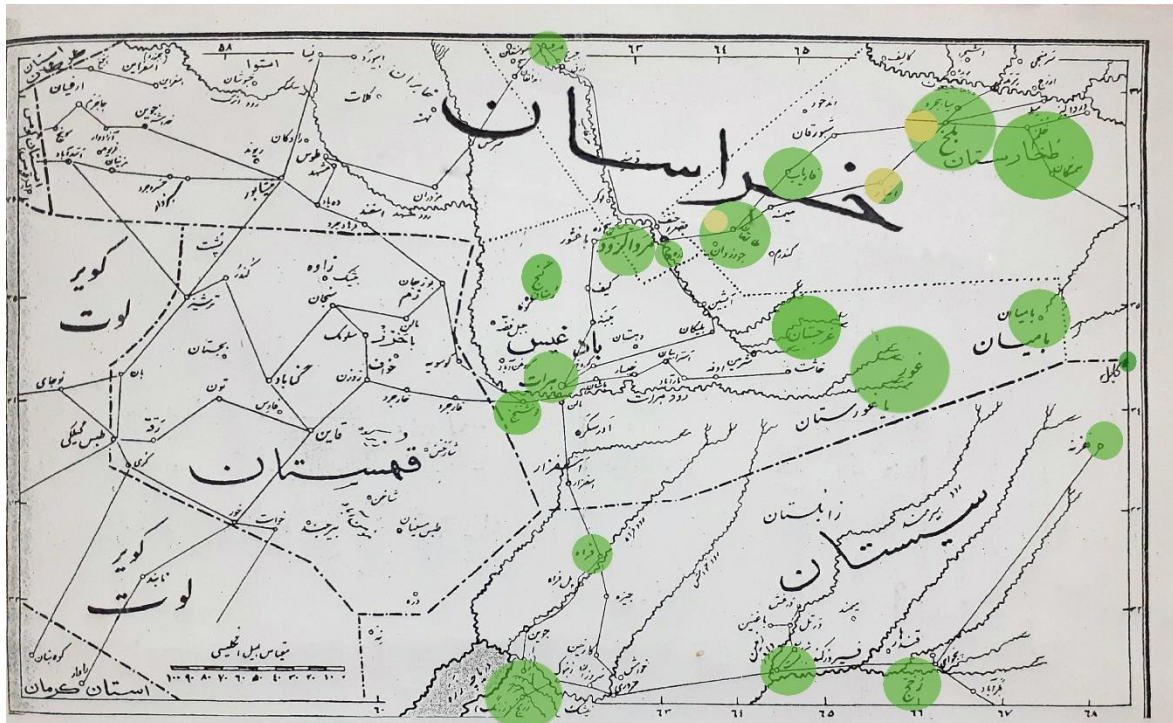


پراکندگی جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان در عصر خلفای راشدین (محب و دوستدار اهل بیت (ع))



پراکندگی جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان در عصر بنی امیه ۱۳۲-۴۱ هـ ق

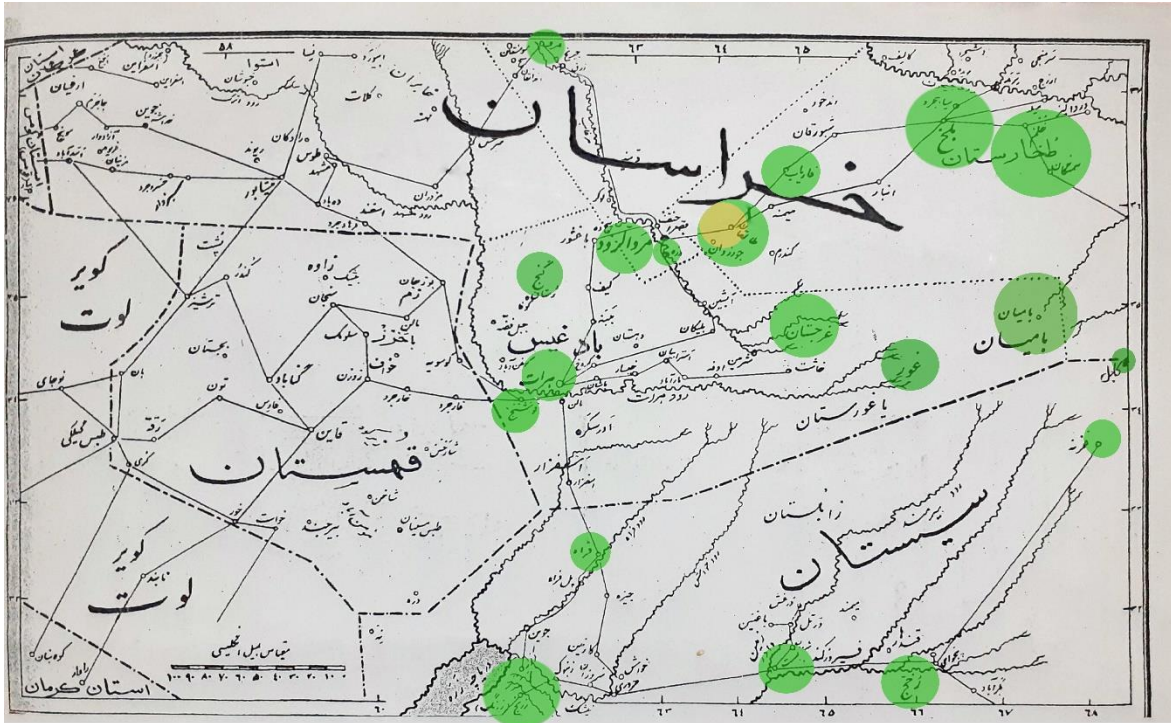
تشیع امامیه تشیع کیسانیه



پراکندگی جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان در عصر اول بنی عباس ۲۰۶-۱۳۲ هـ ق

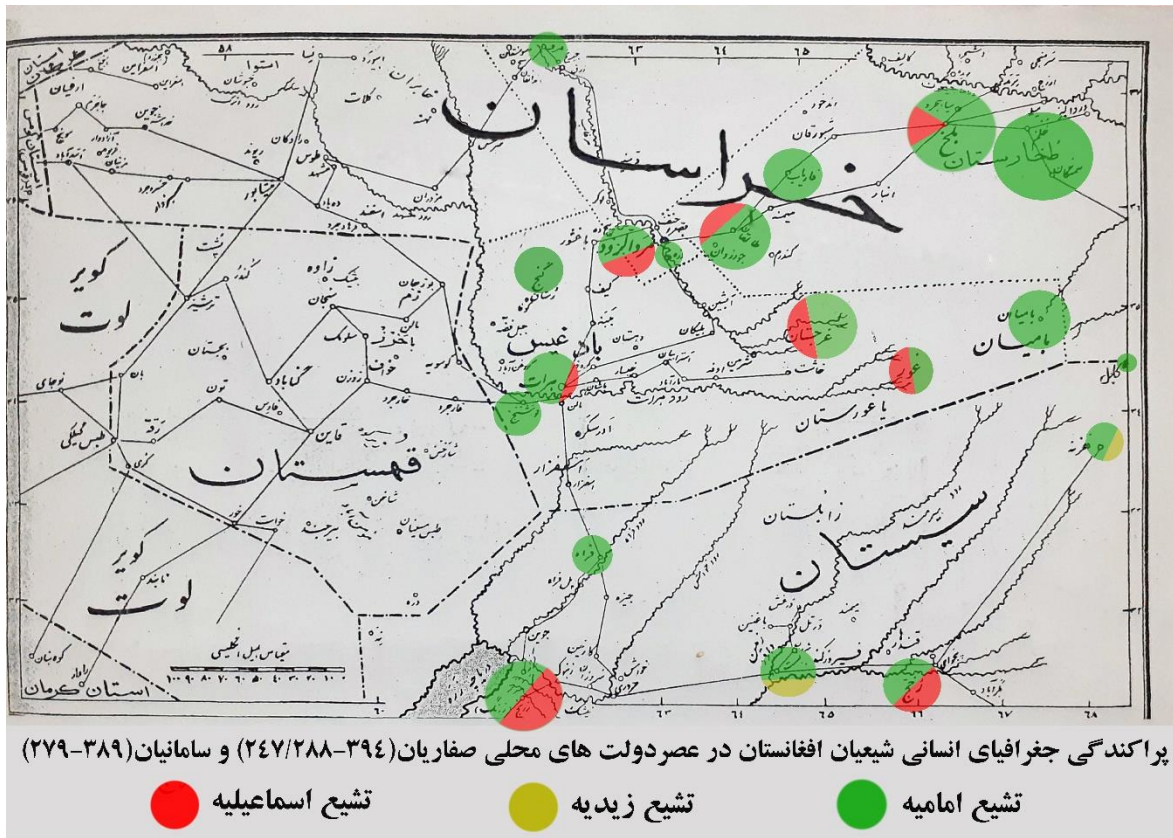
تشیع زیدیه

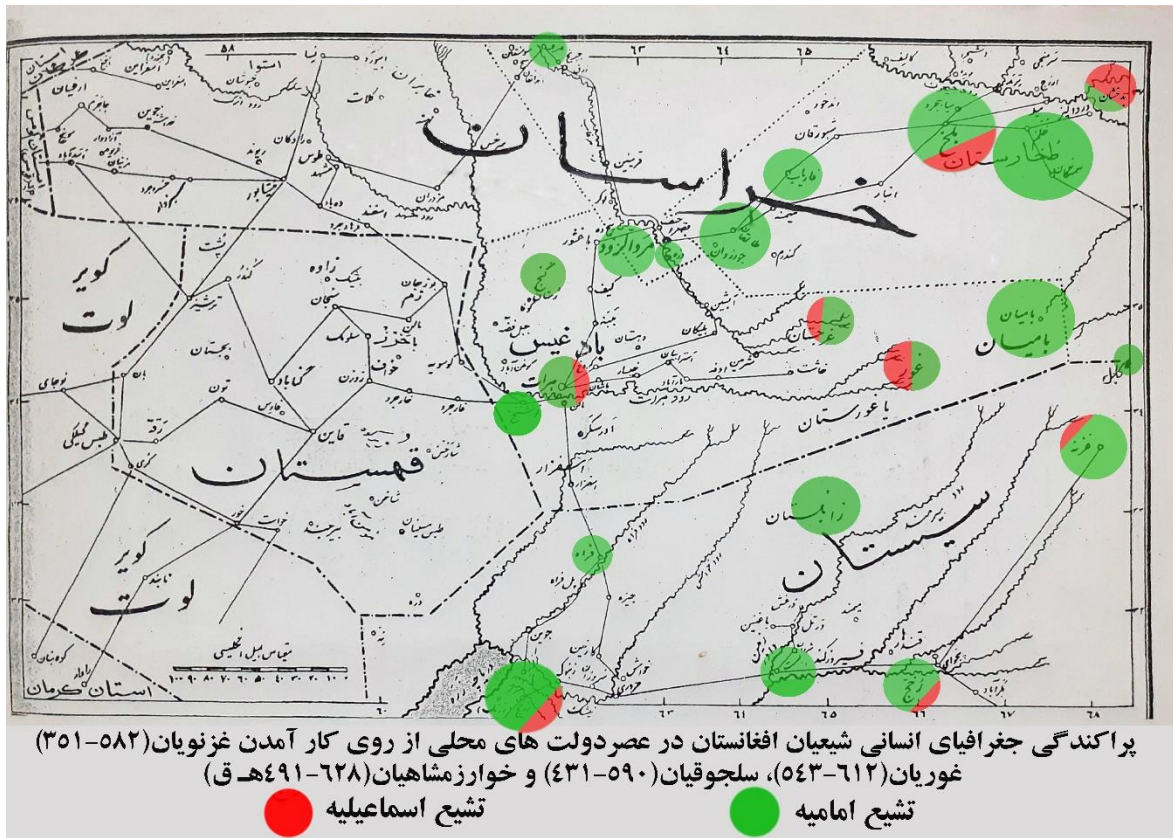
تشیع امامیه



پراکندگی جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان در عصر دولت محلی طاهریان ۲۵۹-۲۰۶

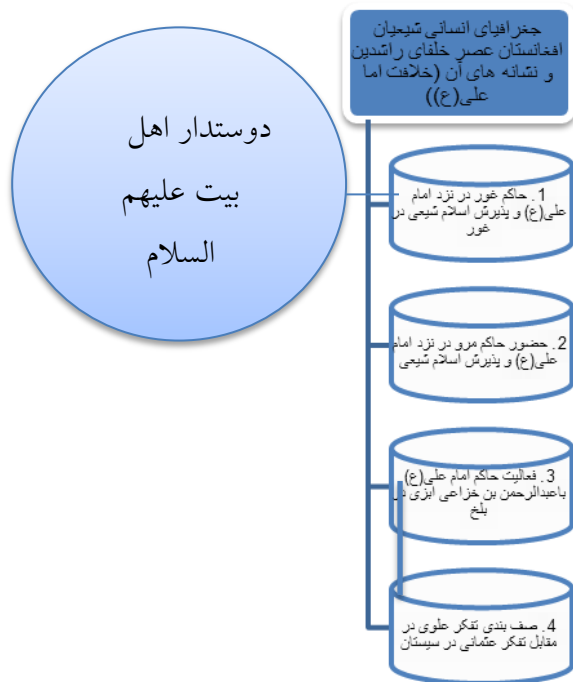
● تَشِیعِ زَیدِیَهِ
● تَشِیعِ اَمامِیَهِ





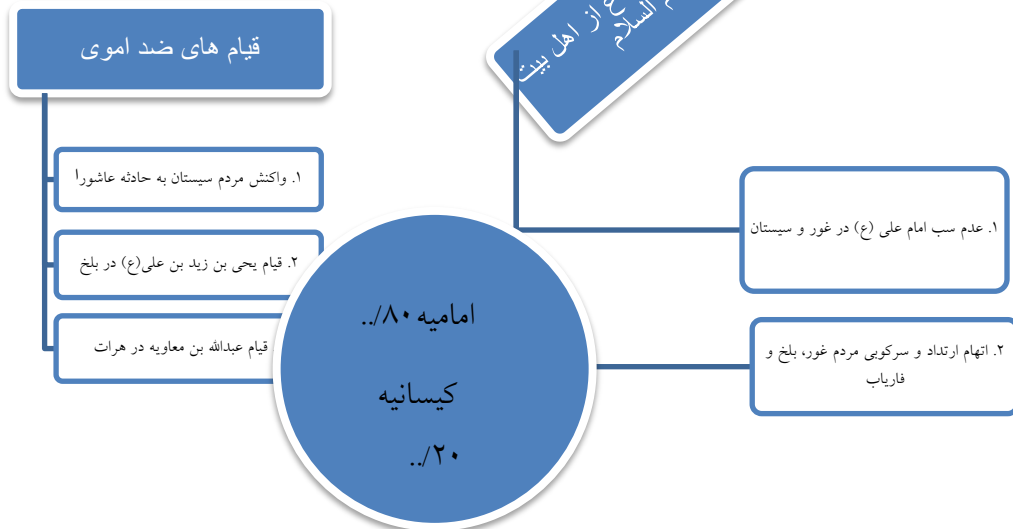
(ب) در صد پراکندگی جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان از دوره خلفای راشدین تا پایان حاکمیت

بنی امیه

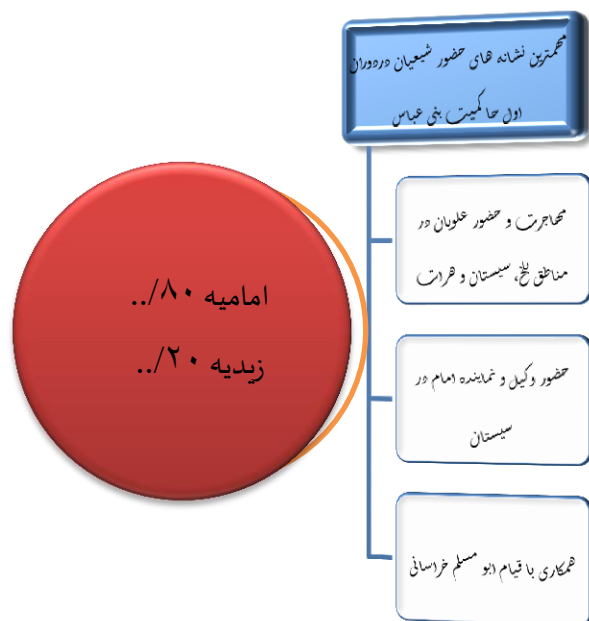


جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان عصر بنی امیه و نشانه های آن (41ه.ق-132)

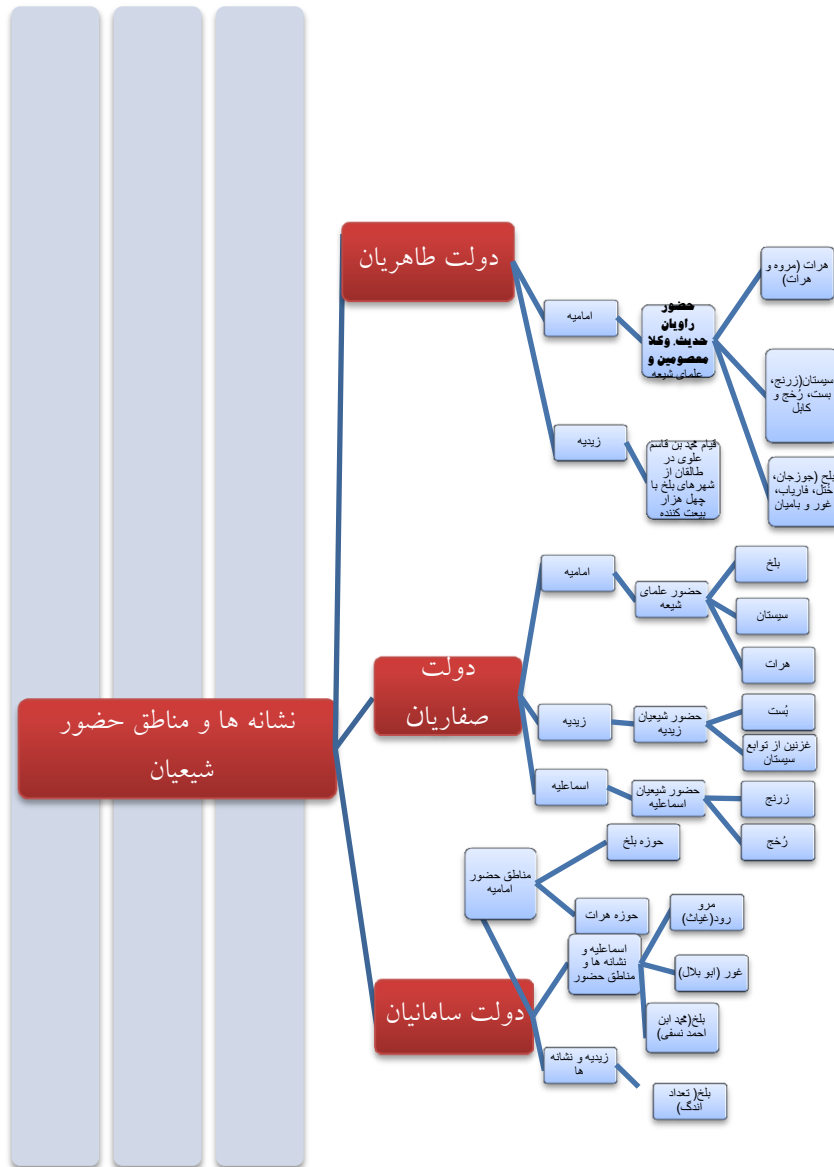
عکس العمل در دفاع از اهل بیت علیهم السلام



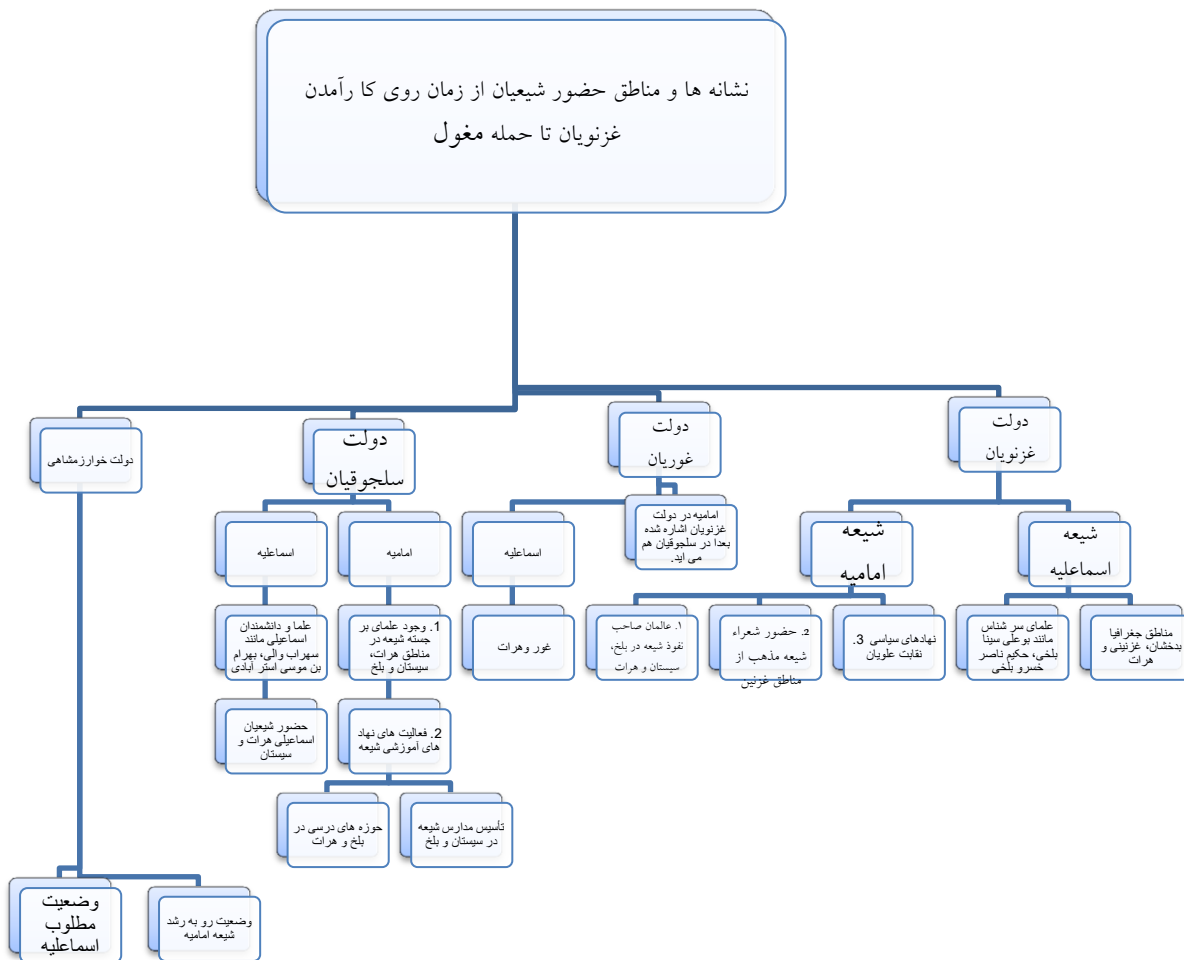
(ب) جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان عصر اول حاکمیت بنی عباس (۲۰۶-۱۳۲ه.ق)



ج) جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان در عصر دولت‌های محلی تا پایان حاکمیت سامانیان
 این دوره متعلق است به دولت طاهریان، از (۲۰۶ تا ۲۵۹ ه‍.ق)، دولت صفاریان، از (۲۴۷ تا ۳۹۴/۲۸۷ ه‍.ق) و دولت سامانیان، از (۲۷۹ تا ۳۸۹) که در ادامه در جدول مناطق حضور همرا با ویژگی‌های هر دوره ذکر می‌گردد.



د) جغرافیای انسانی شیعیان افغانستان از زمان روی کار آمدن غزنویان تا حمله مغول
 این دوره شامل دولت غزنویان از (۳۵۱ تا ۵۸۲)، دولت غوریان از (۵۴۳ تا ۶۱۲)، دولت سلجوقیان از (۴۳۱ تا ۵۹۰) و دولت خوارزمشاهی (۴۹۱ تا ۶۲۸) می‌شود که در ادامه در قالب جدول توضیح داده می‌شود

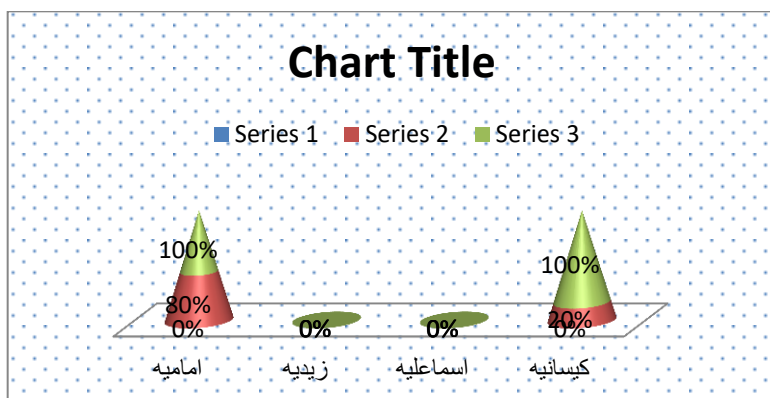


نکات پایانی: آمارها و نمودارها در مورد پراکندگی شیعیان در هریک از دوره‌های تاریخی ۳۲۱

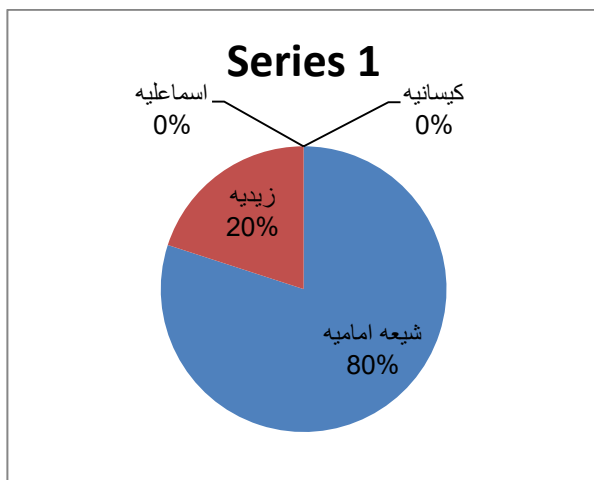
نمودار ۱. درصد حضور فرقه‌های شیعه در افغانستان، عصر خلفای راشدین (خلافت حضرت علی(ع))



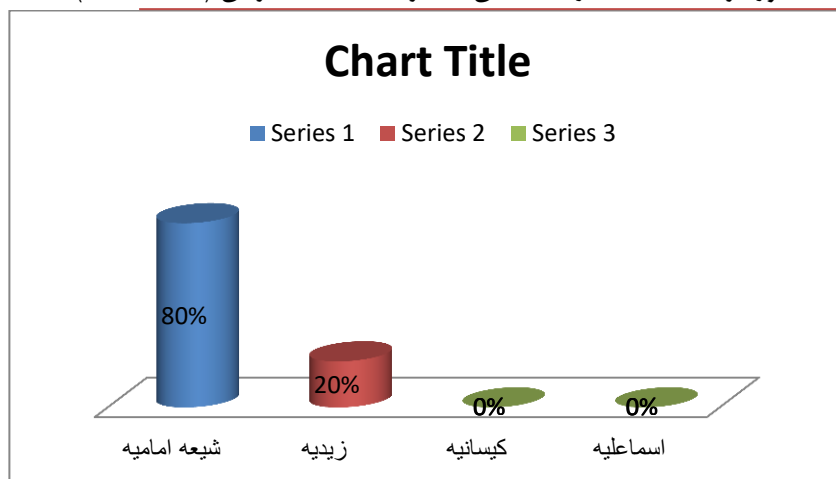
نمودار ۲. درصد حضور فرقه‌های شیعه در افغانستان، عصر بنی‌امیه (۴۱ تا ۱۳۲ هـ.ق)



نمودار ۳. در صد حضور فرقه‌های شیعه در افغانستان، عصر حاکمیت اول بنی عباس (۱۳۲ تا ۲۰۳ هجق)

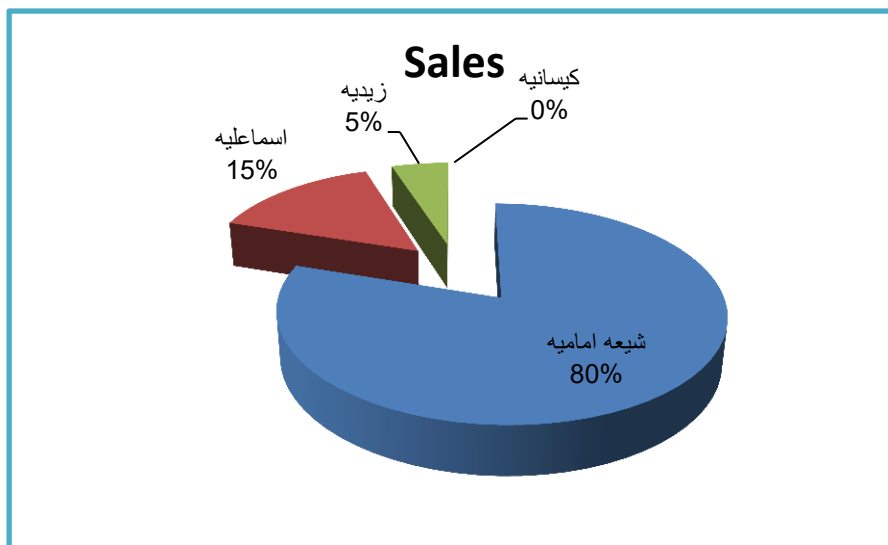


نمودار ۴. در صد حضور فرقه‌های شیعه در افغانستان، عصر حاکمیت طاهریان (۲۰۵ تا ۲۷۷)

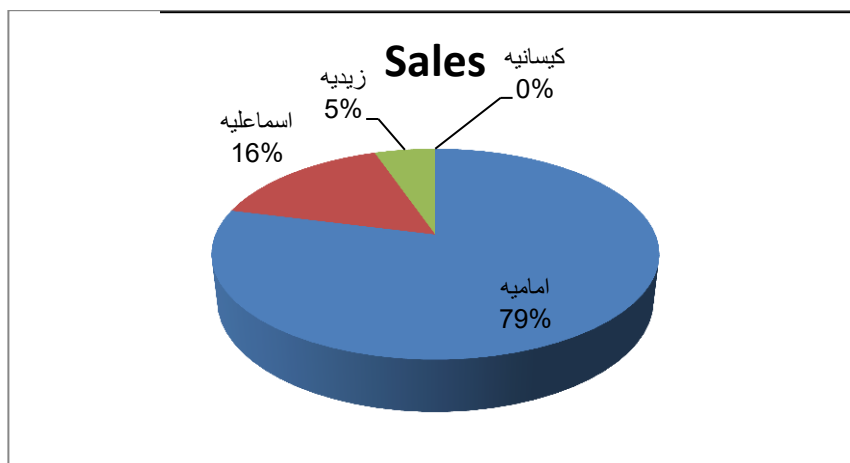


نمودار ۵. در صد حضور فرقه‌های شیعه در افغانستان، عصر حاکمیت صفاریان (۲۴۷ تا ۳۹۴) و سامانیان (۲۷۹ تا

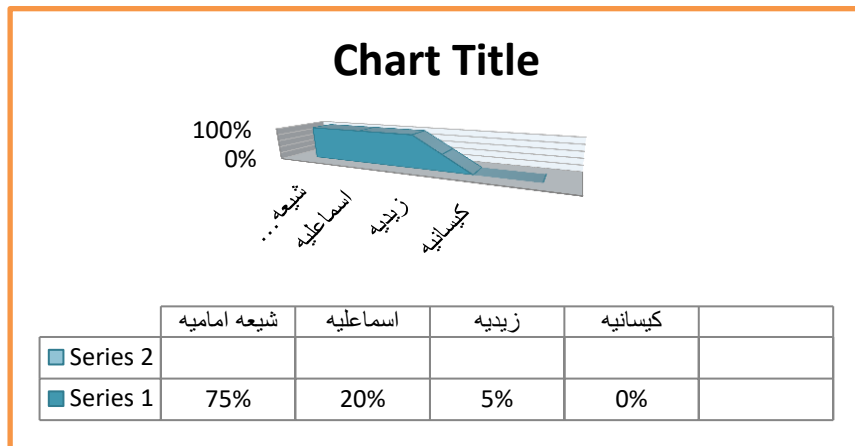
۳۸۹)



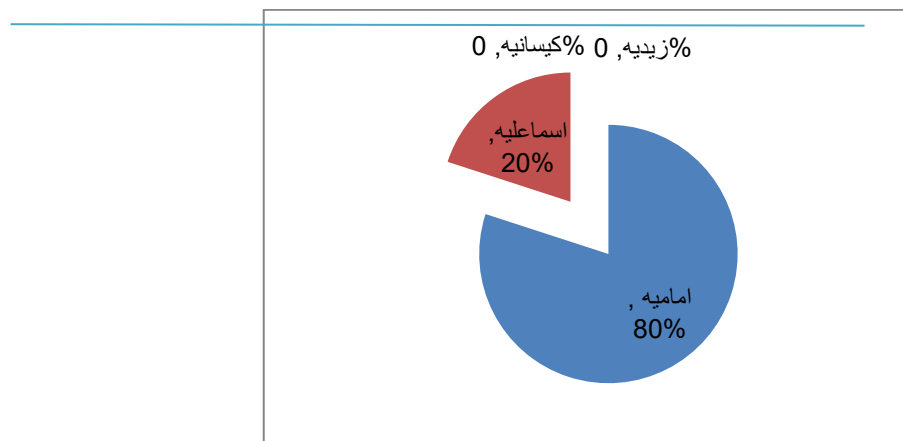
نمودار ۶. درصد حضور فرقه‌های شیعه در افغانستان، عصر حاکمیت سامانیان (۲۷۹ تا ۳۸۹)



نمودار ۷. در صد حضور فرقه‌های شیعه در افغانستان، عصر حاکمیت غزنویان (۳۵۱ تا ۵۸۳)



نمودار ۸. در صدر حضور فرقه‌های شیعه در افغانستان، عصر غوریان، سلجوقیان و خوارزمشاهی



خاتمه: جمع‌بندی نهایی، نتیجه‌گیری و پیشنهادات

الف) جمع‌بندی و نتیجه‌گیری نهایی

براساس آنچه در این رساله مورد بررسی قرار گرفت، نتایج و یافته‌های زیر به دست آمد.

✓ از نگاه مستندات تاریخی و جغرافیایی به این نتیجه رسیدیم که قسمت عمده کشور افغانستان فعلی در سرزمین خراسان تاریخی قرار گرفته و از این رو در قرون اسلامی و مورد تحقیق این رساله، از این کشور تعبیر به «خراسان» شده است و از طرف دیگر با توجه به زندگی اقوام و قبایل مختلف در این کشور که عمده‌ترین آن‌ها عبارتند از: افغان، هزاره، تاجیک و ازبک؛ از نظر مذهبی تقریباً ۹۹٪ مردم افغانستان مسلمان هستند که از این تعداد، دو سوم سنی مذهب و یک سوم شیعه‌اند و کمتر از یک درصد جمعیت این کشور را ادیان دیگر مانند هندو و سیک تشکیل می‌دهند، در این میان شیعیان که از نظر جمعیت دومین مذهب مردم کشور به حساب می‌آیند عمدتاً از قوم هزاره هستند، در ضمن با استفاده از شواهد و قرائن تاریخی و همچنین تحقیقاتی که دانشمندان خارجی و افغانستانی در مورد منشاء نژادی آنان انجام داده‌اند، به طور قطع و یقین می‌توان گفت که هزاره‌ها از ساکنین اصلی و بومی این کشور بوده و از نژاد زرد شاخه ترک و مغول می‌باشند.

✓ در مورد ورود اسلام در سرزمین خراسان بزرگ و کشور فعلی افغانستان گفتنی است که ورود اسلام از دوجبه شمال و جنوب در زمان خلیفه دوم عمر در سال ۱۸ یا ۲۲ ه.ق به بعد صورت گرفته است، مذهب تشیع نیز هم‌زمان با ورود اسلام از طریق زمینه‌ها و عواملی چون: ورود قبایل، فرماندهان و خاندان‌های شیعی، اصحاب و راویان احادیث ائمه(ع)، حضور پر برکت و تاثیر گذار امام رضا(ع) در خراسان، فعالیت وکلای ائمه(ع) و حضور علویان، شعراء، علمای سرشناس شیعه _ به عنوان زمینه ساز_ وارد این سرزمین گردیده است.

✓ دوران حاکمیت خلفای نخستین اسلامی(۴۱-۱۱۱ ه.ق) که دربرگیرنده خلافت ابوبکر، عمر، عثمان، علی(ع) و حسن بن علی(ع) است؛ در این میان دوران خلافت امام علی(ع) و امام حسن(ع) (۴۱-۳۵ ه.ق)، با حضور جعده بن هبیره حاکم امام علی(ع) در سرزمین خراسان و شرفیابی حاکم محلی غور به محضرامام علی(ع) و پذیرش اسلام و تشیع و دریافت حکم امارت از دست آن حضرت و در ادامه با منصوب شدن حاکم توانمندی چون عبدالرحمن ابزی خزاعی از جانب امام علی(ع) و سپس امام حسن(ع) در شهر باستانی بلخ و همچنین صف‌بندی تفکر عثمانی و علوی در منطقه مهم سیستان و مقابله مردم

این خطّ با تفکر اموی، تشیع در مناطق وسیعی از این کشور گسترش یافت. البته ناگفته نماند، تشیع در این کشور و در این عصر بیشتر جنبه سیاسی داشته که همراه با محبت و علاقه وافر به خاندان اهل بیت (ع) بوده است.

✓ دوران حکومت بنی امیه (۱۳۲-۴۱۰ ه.ق) که سیاست های آنان به شدت علیه اهل بیت (ع) و شیعیان بود، با مبارزه شیعیان با بنی امیه با وجود اصحاب و یاران خراسانی ائمه (ع)، قیام یحیی بن زید در منطقه بلخ و با حضور قبایل و خاندان های شیعی، تشیع و دست کم گرایش های شیعی خصوصاً شیعه اعتقادی «امامیه» در زمان امام سجاد (ع) به بعد با حضور صحابه توانمندی چون «ابو خالد کابلی» یک کیفیت رو به رشد داشته که شاگردان خراسانی تبار ائمه (ع) با وصف خراسانی، سیستانی و بلخی گویای این مطلب بوده و مذهب تشیع در مناطق وسیعی از این سرزمین بسط و گسترش یافت.

✓ دوره نخست حاکمیت عباسیان (۲۰۵-۱۳۲ ه.ق) که عباسیان با سوء استفاده از ارادت شیعیان سرزمین خراسان نسبت به خاندان پیامبر (ص) و البته تبلیغ هرچه بیش تر مظلومیت و محبت اهل بیت (ع)، با قیام ابومسلم خراسانی و همراهی خیل کثیر از مردم این دیار، سقوط سلطه بنی امیه را رقم زدند. در مجموع، پراکندگی شیعیان در این دوره با فعالیت های اصحاب و وکلای خراسانی ائمه (ع)، حضور چشمگیر علویان در بیشتر مناطق و شکل گیری قیام های بر ضد بنی عباس بعد از برملا شدن فریبکاری آنان و سپس با حضور و درخشش امام رضا (ع) در خراسان در مناظرات علمی و در اجتماعات مذهبی و مردمی، روند رو به رشدی داشته است.

✓ هم زمان با حاکمیت بنی عباس، در عصر دولت های محلی و متقارن، (۶۲۸-۲۰۵ ه.ق) تا حمله مغول شرایط سیاسی و فرهنگی نسبت به عموم شیعیان و یا برخی فرقه های شیعه، به تناسب روی کرد سیاسی و فرهنگی این دولت ها، متفاوت بوده است؛ چنان که در عصر حاکمیت دولت طاهریان (۲۵۹-۲۰۵ ه.ق)، بر شرق بلاد اسلامی از جمله خراسان و با سیاست فرهنگی معتدل و با گرایش های تقیه آمیز شیعی، و نیز در عصر حاکمیت دولت صفاریان (۳۹۳-۲۴۷ ه.ق) با گرایش های شیعی و مذهب اسماعیلی با مرکزیت سیستان و نیز در بخش عمده ای از دوران حاکمیت سامانیان (۳۸۹-۲۷۹ ه.ق) با قیام یکی از داعیان اسماعیلی به نام «ابوبلال» در سال ۲۹۵ ه.ق. در غور که توسط امیر اسماعیل سامانی (۲۹۵-۲۷۹ ه.ق) سرکوب شد، به ویژه در عصر نصر بن احمد (۳۳۱-۳۰۱) و نیز در قلمرو آل شنسب حاکم بر منطقه غور در جنوب هرات به سمت بامیان، گسترش تشیع به ویژه مذهب اسماعیلیه اوج گسترش خود

را در منطقه افغانستان تجربه کرده است. اما در دوران دولت شدیداً متعصب و خشن غزنویان (۵۸۲-۳۵۱هـ.ق) و نیز در عصر حاکمیت سلجوقیان (۵۹۰-۴۳۱هـ.ق) شرایط علیه شیعیان بود و جغرافیای شیعه در افغانستان به ویژه در منطقه غور، روندی انقباضی داشته است. با حاکمیت دولت های دارای سیاست فرهنگی معتدل و یا متمایل به تشیع چون غوریان (۶۱۲-۵۴۳هـ.ق) و خوارزمشاهیان (۶۲۸-۴۹۱هـ.ق) بر شرق بلاد اسلامی از جمله افغانستان، شیعیان وضعیت مطلوب تری نسبت به گذشته داشته‌اند.

✓ یافته های این پژوهش در زمینه سهم هریک از فرق شیعه از پراکندگی جغرافیایی شیعیان در منطقه افغانستان در گذر زمان از ورود اسلام تا حمله مغول این است که، در دوران بنی‌امیه با استقرار صحابی بزرگ رسول خدا (ص) و رئیس قبیله بزرگ بنی اسلم، بریده بن حصیب اسلمی در یکی از قرای مرو که نفوذی در سطح کل خراسان داشته و با حضور ابوخلد کابلی در زمان امامت امام سجاد(ع)، که ابتدا مذهب کیسانی داشت. و با فعالیت مبلغان اعزامی از سوی امام باقر(ع) و امام صادق(ع) در خراسان و نیز فعالیت داعیان زیدی در همین عصر، تا پایان دوره امویان، هریک از فرق امامیه و کیسانیه و زیدیه، در این دوره تاریخی شیعیان امامی، در اکثریت نقاط این کشور حضور داشتند در مناطقی چون سیستان و غور و بامیان و بلخ بیش از دیگر فرق شیعه بوده است، کیسانیه که در قیام عباسیان و تا اوایل خلافت منصور مطرح هستند، پس از این زمان دیگر خبری از آنان در منطقه افغانستان نیست. و اما زیدیه، پس از حضور و تحرک محسوس آنان در قیام یحیی بن زید در ناحیه بلخ و سپس با وجود قیام ناکام «محمد بن قاسم علوی زیدی» در طالقان که افرادی زیادی از مناطق دیگر خراسان نیز به او پیوستند، در عصر عباسیان و دولت های متقارن، آنان تا پایان حاکمیت غزنویان در بعضی مناطق سیستان و هرات حضور کم‌رنگ داشته اند و پس از آن با جذب شدن در مذهب امامیه از حضور آنان دیگر خبری نیست. و اما شیعیان اسماعیلیه خصوصاً بعد از روی کار آمدن صفاریان اسماعیلی مذهب و توسعه نفوذ آنان حتی در میان طیف گسترده ای از صاحب منصبان دولت سامانی از جمله امیر نصر، به رغم قلع و قمع بخشی از آنان توسط نوح، جانشین نصر، و توسط سلطان محمود غزنوی به ویژه در منطقه غور(قلمرو آل شنسب) و توسط سلاطین سلجوقی، آنان پس از امامیه همچنان بیشترین جمعیت را تا حمله مغول به ویژه در شهرهایی چون یمگان، بدخشان و زرنج دارا بودند. پس به طور میانگین، شیعیان امامیه در اکثر مناطق و حوزه های منطقه افغانستان، حضور داشته و تقریباً ۷۵ تا ۸۰٪ جمعیت شیعه را به خود اختصاص داده و شیعیان اسماعیلی با حضور در بعضی نقاط و شهرها، حدود ۱۵ تا ۲۰٪ از

جمعیت شیعه را دارا بوده است. و شیعیان کیسانی و زیدی با یک جمعیت نسبی ۵٪ حضور کم‌رنگ تری در بعضی از مناطق داشته و پس از یک مقطعی با جذب شدن در مذهب امامیه از میان رفته اند

(ب) پیشنهادات

تمام تلاش‌های صورت گرفته نویسنده در موضوع مورد نظر این بود که علی‌رغم گستردگی بحث، یک تحقیق جامع و بدون نقص صورت گیرد، در عین حال ضمن اعتراف به کم و کاستی‌ها با تمام تلاش، دقت و زمان که در نگارش این تحقیق صرف گردید، احساس می‌کنم که هنوز جای کار بسیار و زوایای پنهانی برای تکمیل و رفع نواقص و معایب احتمالی وجود دارد که نیازمند استمرار این تحقیق توسط سایر پژوهشگران ارجمند است، جهت روشن‌تر شدن بهتر و مطلوب‌تر بحث، موارد ذیل پیشنهاد می‌گردد.

۱. از نظر کاوش‌های باستان‌شناسی در اماکن تاریخی و ویران شده مناطق گسترده خراسان (افغانستان کنونی) چه بر اثر بلایای طبیعی چون زلزله، سیل، گذشت زمان و سهل‌انگاری نسبت به نگهداری و محافظت از آنان و چه بر اثر جنگ و خون‌ریزی‌های حاکمان بر علیه همدیگر، هجوم اقوام سرکش نظیر چنگیزخان مغول، لشکرکشی کشورهای استعمارگر چون انگلیس و شوروی سابق، جنگ‌های خانمانسوز داخلی، هجوم و لشکرکشی‌های آمریکا و بیش از چهل کشور به بهانه مبارزه با تروریسم و از همه مصیبت بارتر حضور گسترده گروه‌های تروریستی که منجر به تخریب اماکن تاریخی و فرهنگی خصوصاً در مناطق شیعه‌نشین در طول تاریخ گردیده است، هنوز اقدام درخوری در این زمینه صورت نگرفته است، چنانچه کاوش‌های جامعی به دور از مسائل قومی و مذهبی صورت بگیرد می‌توان انتظار داشت که با استفاده از آثار به جای مانده ولو اندک، نشانه‌های روشن‌تری از هویت قومی و نژادی (قوم هزاره) و تاریخ تشیع در این خط‌ارائه گردد.

۲. نقش اقوال شفاهی و همچنین کتاب‌های خطی و سنگ‌نوشته‌های برجای مانده در مناطق دورافتاده و در بین مردم و در نتیجه جمع‌آوری آنان، مسلماً در روشن‌تر شدن زوایای پنهان و قضایای پشت پرده تاریخ قوم هزاره و مذهب تشیع کمک شایانی خواهد کرد، این مسأله قطعاً نیازمند همت حوصله و پشتوانه مالی است که در صورت توانایی محققین، خدمت بزرگ برای جامعه علمی و تمدنی شیعه خواهد بود.

۳. جغرافیای انسانی شیعیان و همچنین جغرافیای انسانی اهل سنت در طول دوره هریک از حاکمان ذکر شده در تحقیق مورد نظر و آمارگیری از جمعیت نسبی شیعیان و اهل سنت، ضمن اینکه همان‌طور که ذکر گردید، شیعیان در دوره مورد بحث در کل مناطق مهم خراسان آن روزی حضور داشته و حال آنکه در عصر حاضر از حیث تراکم جمعیتی بیشترین جمعیت را در نقاط مرکزی دارند و دیگر از جنب و جوش از حضور آنان مثلاً در منطقه مهم سیستان، هرات و بلخ نسبت به جمعیت آن روزی کمتر شده، در نتیجه نیازمند تحقیق به علل و عوامل این قضایا است.

در پایان آنچه قابل ذکر است اینکه در واپسین روزهای که قرار بود رساله مورد نظر در هیأت داوری مورد پیش دفاع قرارگیرد، بلای عالم‌گیر و ویروس منحوس و ناشناخته‌ای به نام «کرونا» ویروس مسری، کشنده با مشکلات حاد تنفسی که سرمنشاء آن از کشور چین شیوع پیدا کرده بود، به کل جهان سرایت کرده و جهان را درنوردید، هیچ جای در جهان از این ویروس در امان نبوده، اولین بار؛ باعث تعطیلی و بسته شدن بیت‌الله الحرام، مرقد مطهر رسول اکرم(ص)، قبورائمه(ع)، زیارتگاه‌ها، مساجد، مصلی‌ها، مدارس، دانشگاه‌ها، حوزه‌های علمیه و باعث بسته شدن کلیساها، کنیسه‌ها و معابد در سراسر جهان گردید. رفت‌وآمد بین شهرها متوقف، مرزهای زمینی و هوایی کشورها مسدود، کارخانه‌جات تعطیل، کمبود مواد بهداشتی و قحطی در مناطق مختلف جهان و هجوم به فروشگاه‌ها، انسان‌ها از همدیگر فراری و در خانه‌ها محبوس و تبدیل شهرها به شهرهای ارواح، مصداق بارز آیات قرآن کریم: «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ» (سوره عبس ۳۶-۳۴) گردیده است، که در نتیجه ابرقدرت‌ها به زانو درآمده و دانشمندان و اطبا با آن همه ادعای پیشرفت در علم و تکنولوژی از کشف منبع آن عاجز و درمانده هستند، به حدی که تاکنون باگذشت ده ماه از شیوع آن، بیش از ۵۰ میلیون نفر مبتلا و بیش یک ونیم میلیون نفر جان شیرین خود را از دست داده، لحظه‌به‌لحظه همچنان قربانی می‌گیرد. و چه بسا عدم خدمت‌رسانی به بیماران مسن و سالخورده‌گان، دفن‌های دسته جمعی، سوزاندن اموات در کوره‌های آتش در بعضی نقاط جهان غرب و به اصطلاح متمدن امروزی و عدم کفن، غسل و تشییع اموات مسلمین در بعضی از کشورهای اسلامی از ترس سرایت این بیماری و... از تبعات تلخ و جبران‌ناپذیر این بیماری مسری و کشنده است، که باعث وحشت و اضطراب در سراسر دنیا گردیده است.

این جانب نیز از این بلا در امان نبوده و چندین روز با مرگ و زندگی دست و پنجه نرم کردم که باقرنطینه خانگی و دوری از اجتماع و خانواده و با رعایت نکات بهداشتی و دستوری اطبا و از همه

مهمتر با توکل به الطاف بیکران الهی و توسل به ائمه اطهار(ع) خصوصاً قرائت دعای زیارت عاشورا و هدیه به ام‌الائم(ع) حضرت زهرا(س) و نرجس خاتون(س) مادر قطب عالم امکان مهدی موعود(عج) به زندگی عادی برگشتم.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

فهرست منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه
۳. ابراهیم‌زی، شیرمحمد خان گندا پور، تواریخ خورشید جهان، چاپ پاکستان، ۱۳۱۱ هـ.ق.
۴. ابن ابی‌الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه لابن أبی‌الحدید، تحقیق و تصحیح: ابراهیم، محمد ابوالفضل، قم، مکتبه آیة الله المرعشی النجفی، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
۵. ابن ابی‌الوفاء، ابومحمد، الجوهر المزیئه فی الطبقات الحنفیه، هند، حید آباد دکن، ۱۳۳۶هـ.ق.
۶. ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، بیروت، درارالفکر، ۱۴۰۹هـ.ق.
۷. ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ق/۱۹۶۵م.
۸. ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد، کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه: ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۱هـ.ش.
۹. ابن احمد ابوعبدالله محمد، احسن التقاسیم فی معرفه الأقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ اول، ۱۳۶۱هـ.ش.
۱۰. ابن احمد، شمس‌الدین ابوعبدالله محمد، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق: شیخ علی محمد معوض و شیخ عادل احمد عبدالموجود، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۵م.
۱۱. ابن إدیس، الحلّی، السرائر، تحقیق و مقدمه، سید محمد مهدی موسوی خراسانی، نجف اشرف، العتبه العلویه المقدسه، چاپ اول، ۱۴۲۹هـ.ق.
۱۲. ابن بابویه رازی، منتجب‌الدین ابوالحسن علی بن عبدالله، فهرست اسما علماء الشیعه و مصنفیهم، تصحیح: عبدالعزیز طباطبایی، قم، مجمع الذخایر الاسلامیه، ۱۴۰۴هـ.ق.
۱۳. ابن جریر طبری، محمد، تاریخ الامم والملوک، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷هـ.ق.
۱۴. ابن جریر طبری، محمد، تاریخ طبری، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵هـ.ش.
۱۵. ابن جعفر، قدامه، الخراج و صناعة الکتابه، بغداد، دارالرشید للنشر، ۱۹۸۱م.
۱۶. ابن شهر آشوب، ابی‌جعفر محمد بن علی، مناقب آل‌ابی‌طالب، بیروت، دار الاضواء، چاپ دوم ۱۴۱۲هـ.ق.
۱۷. ابن طقطقی، الشریف محمد، الاصلی فی انساب الطالبین، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم، کتابخانه، آیت ا. مرعشی نجفی، ۱۴۱۸هـ.ق.
۱۸. ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، الامامه والسیاسه، ترجمه: ناصر طباطبایی، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۴هـ.ش.

۱۹. ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، البلدان، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
۲۰. ابن ابی اصیبعه، ابی العباس احمد، عیون الانباء فی طبقات الاطباء، به کوشش نزار رضا، بیروت، منشورات دار مکتبه الحیاه، بی تا.
۲۱. ابن ابی الفتح، ابوالحسن علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، بیروت، دارالاضواء، چاپ دوم ۱۴۰۵هـ.ق.
۲۲. ابن اعثم کوفی، ابومحمداحمد بن علی، الفتوح، مترجم: محمد بن احمد مستوفی هروی، تصحیح: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول ۱۳۷۲هـ.ش.
۲۳. ابن الزکی، یوسف، تهذیب الکمال، تحقیق: الدكتور بشار عواد معروف، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳هـ.ق.
۲۴. ابن الفوطی، منجم الالقاب و مجمع الآداب، به کوشش محمد کاظم امام، تهران، مؤسسه فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول ۱۴۱۶هـ.ق.
۲۵. ابن بابویه شیخ صدوق محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، تصحیح، علی اکبر غفاری، انتشارات دارالحدیث، چاپ اول ۱۳۸۰هـ.ش.
۲۶. ابن بابویه شیخ صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات ۱۴۰۴ هـ.ق.
۲۷. ابن بابویه شیخ صدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، ترجمه علی اکبر غفاری و محمد جواد بلاغی، انتشارات نشر صدوق - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۷هـ.ش.
۲۸. ابن بابویه شیخ صدوق، محمد بن علی، اسرار التوحید، ترجمه: محمد علی اردکانی، تهران، انتشارات علمیه اسلامی، چاپ اول، بی تا.
۲۹. ابن بابویه شیخ صدوق، محمد بن علی، النخصال، قم، جامعه مدرسین، چاپ اول ۱۳۶۲هـ.ش.
۳۰. ابن بابویه شیخ صدوق، محمد بن علی، علل الشرائع، ترجمه: محمد جواد ذهنی تهرانی، قم، مؤمنین، ۱۳۸۰هـ.ش.
۳۱. ابن بابویه، علی بن حسن، الإمامة و التبصرة من الحیره، تصحیح مدرسه امام مهدی (عج) قم، مدرسه امام مهدی، (عج)، چاپ اول ۱۴۰۴هـ.ق.
۳۲. ابن بابویه رازی، منتجب الدین علی بن عبیدالله، الفهرست، قم، کتابخانه عمومی آیت الله العظمی مرعشی نجفی، چاپ اول، ۱۴۲۲هـ.ق.
۳۳. ابن بابویه شیخ صدوق، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم، دارالشریف الرضی للنشر، چاپ دوم، ۱۴۰۶هـ.ق.
۳۴. ابن جفر، قدامه، کتاب الخراج، ترجمه: حسین قره چانلو، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۰هـ.ش.
۳۵. ابن جوزی، ابی الفرج عبدالرحمن بن علی، المنتظم فی تاریخ الملوک والامم، دراسه و تحقیق: محمد عبدالقادر ومصطفی عبدالقادر، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲هـ.ق.

۳۶. ابن جوزی، شمس الدین ابوالمظفر یوسف، **مرآة الزمان فی تاریخ الاعیان**، تحقیق: جنان جلیل الهموندی، بغداد، دارالوطنیه، ۱۹۹۰م.
۳۷. ابن حبان، ابی حاتم محمد بن احمد، **الثقات**، توضیح و حواشی: ابراهیم شمس الدین، ترکی فرهان المصطفی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹هـ.ق.
۳۸. ابن حبان، محمد، **صحیح ابن حبان**، تحقیق: شعیب الارنوط، مؤسسه الرساله، چاپ دوم، ۱۴۱۴هـ.ق.
۳۹. ابن حبان، محمد، **مشاهیر علماء الامصار**، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول ۱۹۵۹م.
۴۰. ابن حجر العسقلانی، احمد بن علی، **الإصابة فی تمییز الصحابه**، تحقیق عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵/ق ۱۹۹۵م.
۴۱. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، **لسان المیزان**، بیروت، مؤسسه اعلمی للمطبوعات، چاپ سوم، ۱۴۰۶هـ.ق.
۴۲. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، **تهذیب التهذیب**، الهند، مطبعه دائره المعارف النظامیه، چاپ اول ۱۳۲۶هـ.ق.
۴۳. ابن حزم اندلسی، ابو محمد علی، **جمهره انساب العرب**، بیروت، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۲۳هـ.ق.
۴۴. ابن حوقل، ابوالقاسم محمد، **صوره الارض**، بیروت، دار صادر، ۱۹۹۲م.
۴۵. ابن خردادبه، ابوالقاسم عبید الله بن عبد الله، **المسالك والممالک**، ترجمه: حسین قره چانلو، تهران، چاپخانه مهارت، ۱۳۷۰هـ.ش.
۴۶. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، **العبر تاریخ ابن خلدون**، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۳هـ.ش.
۴۷. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، **مقدمه ابن خلدون**، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دهم ۱۳۸۲هـ.ش.
۴۸. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، **تاریخ ابن خلدون**، به کوشش: خلیل شحاده، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ق.
۴۹. ابن خلکان، ابوالعباس شمس الدین احمد بن محمد، **وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان**، تحقیق: إحسان عباس، بیروت، دارصادر، چاپ اول، ۱۹۷۱م.
۵۰. ابن سعد، محمد، **الطبقات الکبری**، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالمکتبه العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۰هـ.ق.
۵۱. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، **تحف العقول**، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۳۶۳هـ.ش.
۵۲. ابن شهر آشوب ابی جعفر محمد بن علی، **مناقب آل ابی طالب**، قم، نشر علامه، چاپ اول ۱۳۷۹هـ.ش.
۵۳. ابن شهر آشوب ابی جعفر محمد بن علی، **مناقب آل ابی طالب**، تصحیح، شرح و مقابله لجنة من اساتذه النجف الاشرف، نجف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۷۶هـ.ق.
۵۴. ابن صباغ، علی بن محمد مالکی، **الفصول المهمه فی معرفه احوال الائمة**، تهران، انتشارات اعلمی، چاپ اول

- ۱۳۷۵ ه. ش.
۵۵. ابن طاووس، علی بن موسی، **الإقبال بالأعمال الحسنة (ط - الحديثة)**، تحقیق و تصحیح: جواد قیومی اصفهانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶ ه. ش.
۵۶. ابن طاووس، علی بن موسی، **الملاحم والفتن**، یافته‌ها و آشوب‌های آخر الزمان، مترجم: محمدجوادنجفی، تهران، انتشارات اسلامی، چاپ اول ۱۴۰۰ ه. ق.
۵۷. ابن طباطبا، ابواسماعیل ابراهیم بن ناصر، **المنتقلة الطالبیه**، نجف اشرف، انتشارات حیدریه، ۱۳۸۸ ه. ق.
۵۸. ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، **الفخری فی الآداب السلطانیة والدول الاسلامیه**، قم، منشورات شریف‌رضی، چاپ اول ۱۴۱۴ ه. ق.
۵۹. ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، **تاریخ فخری در آداب ملک‌داری و دولت اسلامی**، ترجمه: محمد وحید گلیاگانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم ۱۳۶۷ ه. ش.
۶۰. ابن عبدربه، احمد بن محمد، **العقد الفرید**، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ه. ق.
۶۱. ابن عبری (الملطی)، غریغوریوس بن هارون، **تاریخ مختصر الدول**، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ه. ق.
۶۲. ابن عثمان، ابی عبدالله محمد بن احمد، **میزان الاعتدال**، بیروت، دارالفکر، چاپ دوم، ۱۳۸۳ ه. ق.
۶۳. ابن عساکر، ابی القاسم علی بن الحسین ابن هبه‌الله، **تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها**، تحقیق: محب‌الدین ابی سعید عمر بن عزامه العمری، بیروت، دارالفکر ۱۹۹۵ م.
۶۴. ابن عمرواقدی، محمد، **المغازی**، تحقیق: مارسدن جونز، تهران، دارالمعرفه الاسلامیه، ۱۴۰۵ ه. ق.
۶۵. ابن عنبه، جمال‌الدین احمد، **عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب**، قم، انتشارات الرضی، چاپ دوم، ۱۳۶۲ ه. ش.
۶۶. ابن عنبه، جمال‌الدین احمد، **الفصول الفخریه**، تحقیق: میرمحمدهاشم محدث، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶ ه. ش.
۶۷. ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی، **تاریخ بیهقی**، تصحیح و تعلیقات احمد بهمینار، چاپ افست مروی، بی جا، بی تا.
۶۸. ابن فندق، علی بن زید بیهقی، **لباب الالباب فی الالقاب والاعقاب**، تحقیق: سید مهدی رجای، قم، مکتبه مرعشی، ۱۴۰۵ ه. ق.
۶۹. ابن قولویه، جعفر بن محمد، **کامل الزیارات**، نجف، انتشارات مرتضویه، ۱۳۵۶ ه. ق.
۷۰. ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن عمر، **البدایة و النهایة**، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷/ق / ۱۹۸۶ م.
۷۱. ابن مزاحم نصر، **واقعه صفین**، قم، مکتبه آیت ا... مرعشی نجفی، چاپ دوم ۱۴۰۴ ه. ق.
۷۲. ابن مزاحم منقری، نصر، **پیکار صفین**، ترجمه: پرویز اتابکی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۰ ه. ش.
۱۳. ابن منظور، جمال‌الدین محمد ابن مکرم، **لسان العرب**، بیروت، انتشارات دارصادر، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه. ق.

۷۴. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، **الفهرست**، تعلیقه: شیخ ابراهیم رمضان، بیروت، دارالمعرفه، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ.ق.
۷۵. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، **الفهرست**، ترجمه: رضاتجدد، تهران، چاپخانه بانک بازرگانی ایران، ۱۳۴۶هـ.ش.
۷۶. ابن واصل، جمال‌الدین محمد، **مفروج الکروب**، ترجمه: پرویز اتابکی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹هـ.ش.
۷۷. ابن واضح یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، **تاریخ یعقوبی**، مترجم: ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هشتم ۱۳۷۸هـ.ش.
۷۸. ابن یوسف مزید، یوسف بن عبدالرحمن، **تهذیب الکمال فی أسماء الرجال**، تحقیق: بشار عواد معروف، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ اول، ۱۴۰۰هـ.ق.
۷۹. ابو الفرج، عبدالرحمن بن علی بن محمد، **المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک**، تحقیق محمد عبد القادر عطا و مصطفی عبد القادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۲/ق ۱۹۹۲م.
۸۰. ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل، **مختصر فی اخبار البشر**، مطبعه حسینیه، ۱۹۳۳م.
۸۱. ابوالمعالی، محمد بن عبیدالله، **بیان الادیان**، تصحیح: محمد تقی دانش پژوه، تهران، انتشارات روزنه، ۱۳۷۶هـ.ش.
۸۲. ابوزهره، محمد، **تاریخ المذاهب الاسلامیه فی السیاسه و العقائد و تاریخ المذاهب الفقهیه**، مصر، قاهره، دارالفکر العربی، ۱۹۸۹م.
۸۳. اخلاقی، محمد اسحاق، **هزاره‌ها در جریان تاریخ**، قم، چاپ اول ۱۳۸۰هـ.ش.
۸۴. اربلی، ابی الحسن علی بن عیسی، **کشف الغمه فی معرفه الائمه**، قم، مکتبه الحیدریه، ۱۴۲۷هـ.ق.
۸۵. ارجانی، فرامرین خداداد، **سمک عیار**، بامقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران انتشارات آگاه، ۱۳۸۵هـ.ش.
۸۶. آرمینوس وامبری، **مساحت نامه دراویش دروغین درخانات آسیای میانه**، ترجمه: فتحعلی خواجه نوری، تهران انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم ۱۳۸۷هـ.ش.
۸۷. ازدی نیسابوری، فضل بن شاذان، **الایضاح**، تهران، دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۶۳هـ.ش.
۸۸. ازوارقانی، اسماعیل، **الفخری فی انساب الطالبین**، تصحیح: سید مهدی رجایی، قم، ۱۴۰۴هـ.ق.
۸۹. اسعدی، مرتضی، **جهان اسلام**، تهران، نشر جهاد دانشگاهی، چاپ: ۱۳۶۶هـ.ش.
۹۰. اسفزاری، معین الدین، **روضات الجنات فی اوصاف مدینه الہرات**، به کوشش محمد کاظم امام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸هـ.ش.
۹۱. اشپولر، بارتولد، **تاریخ ایران در نخستین قرون اسلامی**، ترجمه: مریم میراحمدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم ۱۳۷۹هـ.ش.
۹۲. اشعری، ابی الحسن علی بن اسماعیل، **مقالات الاسلامیین**، بیروت، دارصادر، ۱۴۲۹هـ.ق.
۹۳. اشعری، سعد بن عبدالله، **المقالات والفرق**، مصحح، محمد جواد مشکور، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم ۱۳۶۱هـ.ش.

۹۴. اصطخری، ابراهیم بن محمد، **مسالك الممالک**، بیروت، انتشارات دار صادر لیدن، افست، چاپ؛ ۲۰۰۴م.
۹۵. اصطخری، ابراهیم بن محمد، **ممالک و مسالک**، ترجمه: محمد بن اسعد مصحح: ایرج افشار، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۷۳ه.ش.
۹۶. اصفهانی، ابوالفرج، **علی بن الحسین، مقاتل الطالبین**، ترجمه: جواد فاضل، تهران، کتابفروشی علی اکبر علمی، ۱۳۳۹ه.ش.
۹۷. اصفهانی ابوالفرج علی بن الحسین، **مقاتل الطالبین**، تحقیق سید احمد صقر، انتشارات موسسه اعلمی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۱۹ق.
۹۸. اصفهانی، حمزه بن حسن، **تاریخ پیامبران و شاهان**، ترجمه: جعفر شعار، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷ه.ش.
۹۹. اصفهانی، حمزه بن حسن، **تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء**، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ه.ش.
۱۰۰. اعتماد السلطنه، محمد حسن، **تاریخ منظم ناصری**، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول ۱۳۶۳ه.ش.
۱۰۱. افندی، میرزا عبدالله، **ریاض العلماء و حیاض الفضلاء**، تحقیق: احمد الحسینی، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۱ه.ق.
۱۰۲. اکبری، امیر، **تاریخ حکومت طاهریان از آغاز تا انجام**، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۴ه.ش.
۱۰۳. آل کاشف الغطاء، محمد الحسین، **اصل الشیعه و اصولها**، بیجا، المکتبه المرتضویه، ۱۳۵۵ه.ق.
۱۰۴. آملی، اولیاء الله، **تاریخ رویان**، تصحیح منوچهر ستوده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸ه.ش.
۱۰۵. امین، سید محسن، **اعیان الشیعه**، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات؛ ۱۴۰۶ه.ق.
۱۰۶. امینی، عبدالحسین، **الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب**، قم، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، چاپ اول ۱۴۱۶ه.ق.
۱۰۷. بارتولد، اشپولر، **تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی**، ترجمه: جواد فلاطوری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹ه.ش.
۱۰۸. بارتولد، واسیلی ولادیمیرویچ، **ترکستان نامه**، مترجم: کشاورز، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ه.ش.
۱۰۹. بارتولد، ویلهم، **جغرافیای تاریخی ایران**، ترجمه: همایون صنعتی زاده، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۷ه.ش.
۱۱۰. باسورث، ادmond کلیفورد، **تاریخ سیستان**، ترجمه: حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷ه.ش.
۱۱۱. باسورث، ادmond کلیفورد، **تاریخ غزنویان**، ترجمه: حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۵ه.ش.
۱۱۲. باسورث، ادmond کلیفورد، **سلسله های اسلامی جدید راهنمایی گاهشماری و تبار شناسی**، مترجم: بدره ای، تهران، مرکز باستان شناسی، ۱۳۸۱ه.ش.
۱۱۳. بحر العلوم، سید محمد مهدی، **فوائد الرجالیه**، تحقیق: محمد صادق آل بحر العلوم و حسین آل بحر العلوم، تهران، مکتبه الصادق، چاپ اول ۱۳۶۳ه.ش.

۱۱۴. بحرانی، عبدالله، عوالم، قم، مؤسسه المهدی، ۱۴۱۱هـ.ق.
۱۱۵. بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل، تاریخ الكبير، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۰هـ.ق.
۱۱۶. بختیاری، محمد عزیز، شیعیان افغانستان، قم، شیعه شناسی، چاپ اول ۱۳۸۵هـ.ش.
۱۱۷. براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ترجمه: فتح الله مجتبائی و غلام حسین صدری، تهران، مروارید، چاپ چهارم، ۱۳۶۷هـ.ش.
۱۱۸. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، تحقیق و تصحیح: جلال الدین محدث، قم، دارالکتب الإسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۷۱هـ.ق.
۱۱۹. بُستی، ابوالقاسم اسماعیل بن احمد، المراتب فی فضایل امیرالمؤمنین، تحقیق: محمدرضا الانصاری القمی، قم، انتشارات انصاری، ۱۳۷۹هـ.ش.
۱۲۰. البطاط، عدنان، جذورالتشیع فی ایران ودورالعرب المنتقله فیہ، رساله دکتری، جامعه المصطفی، زمستان ۱۳۹۲هـ.ش.
۱۲۱. بغدادی، صفی الدین عبدالمؤمن بن عبدالحق، مراصداالاطلاع علی اسماء الامکنه والبقاع، تحقیق و تعلیق: علی محمد البجاوی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۷۳هـ.ق.
۱۲۲. بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر، اصول الدین، استانبول، مطبعه الدوله، ۱۳۴۶هـ.ق.
۱۲۳. بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر، الفرق بین الفرق و بیان فرقه الناجیه منهم، به کوشش محمد زاهد بن حسن کوثری، مصر، ۱۳۶۷هـ.ق.
۱۲۴. بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر، فرق بین فرق در تاریخ مذاهب اسلام، به اهتمام محمد جواد مشکور، تهران، اشراقی، ۱۳۵۸هـ.ش.
۱۲۵. بلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی، فتوح البلدان، بیروت، دارالمکتبه الهلال، ۱۹۸۸م.
۱۲۶. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الأشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۶م.
۱۲۷. بلاذری احمد بن یحیی، البلدان و فتوحها و احکامها، بی جا، چاپ اول، ۱۴۱۲هـ.ق.
۱۲۸. بلاذری احمد بن یحیی، فتوح البلدان، بیروت، دار المکتبه الهلال، ۱۹۸۸م.
۱۲۹. بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ترجمه: آذر تاش آذرنوش، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶هـ.ش.
۱۳۰. بلعمی، تاریخنامه طبری، تحقیق: محمد روشن، تهران، انتشارات البرز، ۱۳۷۳هـ.ش.
۱۳۱. بناکتی، ابو سلیمان داود بن ابی الفضل محمد، روضه اولوالالباب فی معرفه التواریخ والانساب، مصحح: جعفر شعار، تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۸۴هـ.ش.
۱۳۲. بنداری اصفهانی، فتح بن علی، تاریخ سلسله سلجوقی، مترجم: محمد حسین جلیلی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران،

۱۳۳. بنداری اصفهانی، فتح بن علی، زبده النصره ونخبه العصره، ترجمه: محمدحسین جلیلی کرمانشاهی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶ه.ش.
۱۳۴. بیات، عزیزالله، تاریخ ایران از ظهور اسلام تا دیالمه، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ دوم، ۱۳۷۰ه.ش.
۱۳۵. بیرونی، محمد بن احمد ابوریحان، الآثارالباقیه عن القرون الخالیه، تحقیق: پرویز اذکایی، تهران، نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۰ه.ش.
۱۳۶. بیرونی، محمد بن احمد ابوریحان، کتاب البیرونی فی تحقیق مالهند، حیدرآباد دکن، ۱۳۷۷ ق/ ۱۹۵۸ م.
۱۳۷. بیضاوی، ناصرالدین، نظام التواریخ، تهران، بنیاد موقوفات افشار، چاپ اول، ۱۳۸۲ه.ش.
۱۳۸. بیهقی، ابوالحسن علی، لباب الانساب والاعقاب الاعقاب، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم، کتابخانه آیت ... مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ه.ق.
۱۳۹. پرویز، عباس، تاریخ دیالمه و غزنویان، تهران، علی اکبر علمی، ۱۳۳۶ه.ش.
۱۴۰. پولادی، حسن، هزاره‌ها، ترجمه: علی عالمی کرمانی، تهران، محمدابراهیم شریعتی افغانستانی، ۱۳۸۱ه.ش.
۱۴۱. پیرنیا آشتیانی، حسن و اقبال عباس، تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سلسله قاجاریه، تهران، صدای معاصر، ۱۳۸۷ه.ش.
۱۴۲. تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان (پژوهش دانشگاه کمبریج)، ترجمه: حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱ه.ش.
۱۴۳. تتوی، قاضی احمد و قزوینی، آصف خان، تاریخ الفی، مصحح: غلام رضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۲ه.ش.
۱۴۴. ترکمنی آذر، پروین، وصالح پرگار، تاریخ تحول سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت)، ۱۳۷۸ه.ش.
۱۴۵. ترکمنی آذر، پروین، تاریخ سیاسی شیعیان اثنی عشری در ایران، تهران مؤسسه شیعه‌شناسی، ۱۳۸۳ه.ش..
۱۴۶. تشیید، علی اکبر، قیام سادات علوی، انتشارات بنگاه مجله تاریخی اسلام، ۱۳۳۱ه.ش.
۱۴۷. تصویر شیعه در دایره المعارف امریکانا «ترجمه و نقد مقالات شیعی دایره المعارف امریکانا»، زیر نظر محمود تقی زاده داوری، چاپ و نشرین المللی وابسته به انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۲ه.ش.
۱۴۸. تنوخی، محسن بن علی قاضی، الفرج بعدالشدّه، تحقیق: عبودالشاجی، بیروت، دارصادر، ۱۳۹۸ه.ق.
۱۴۹. تهرانی، شیخ آقا بزرگ، الذریعه إلی تصانیف الشیعه، قم، اسماعیلیان و کتابخانه اسلامیة تهران، ۱۴۰۸ق.
۱۵۰. التون ل، دنیل، تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول ۱۳۶۷ه.ش.

۱۵۱. ثعالبی، ابومنصور، آداب الملوک، به کوشش جلیل العطیه، بیروت، ۱۹۹۰م.
۱۵۲. ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد، الغارات و شرح حال اعلام آن، ترجمه: عزیزالله عطاردی، انتشارات عطارد، ۱۳۷۳.ش.
۱۵۳. ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمدابن هلال، الغارات، ترجمه: عبدالمحمد آیتی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۱.ش.
۱۵۴. جاسم، حسین، تاریخ سیاسی امام دوازدهم، ترجمه: دکتر سید محمدتقی آیت اللهی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول ۱۳۶۷.ش.
۱۵۵. جاوید وعمر صالح، جغرافیای صنف نهم معارف، کابل ۱۳۶۵.ش.
۱۵۶. جاوید، عبدالاحمد، کتاب اوستا، سویدن، بی نا، ۱۹۹۹م.
۱۵۷. جباری، محمدرضا، سازمان وکالت و نقش آن در زمان ائمه (ع)، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ دوم، ۱۳۸۲.ش.
۱۵۸. جرجرداق، امام علی، صدای عدالت انسانی، ترجمه: مصطفی زمانی، تهران، انتشارات فراهانی، ۱۳۷۹.ش.
۱۵۹. جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن زفر، ترجمه تاریخ یمینی، تحقیق جعفر شعار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۴.ش.
۱۶۰. جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۰.ش.
۱۶۱. جعفریان، رسول، اطلس شیعه، تهران، سازمان جغرافیای نیروهای مسلح، ۱۳۸۹.ش.
۱۶۲. جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ پنجم ۱۳۷۷.ش.
۱۶۳. جمعی از نویسندگان، دائره المعارف تشیع، تهران، مؤسسه دایره المعارف تشیع؛ بنیاد خیریه و فرهنگی شط، ۱۳۷۲.ش.
۱۶۴. جوزجانی، ابوعبید عبدالواحد، سرگذشت ابن سینا، ترجمه: سعید نفیسی، تهران، انجمن دوستان کتاب، ۱۳۳۱.ش.
۱۶۵. جوزجانی، منهاج سراج، طبقات ناصری، تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران، دنیایی کتاب، چاپ اول، ۱۳۶۲.ش.
۱۶۶. جوهری، ابراهیم بن حماد، معجم الصحاح، بیروت، انتشارات دارالمعرقه، چاپ دوم، ۱۴۲۸ه.ق.
۱۶۷. جوینی، عطاملک، تاریخ جهانگشای جوینی، به کوشش محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران، انتشارات بامداد، چاپ سوم، ۱۳۶۷.ش.
۱۶۸. جوینی، منتجب الدین بدیع اتابک، عتبه الکتبه، تصحیح: محمدقزوینی وعباس اقبال، تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۹.ش.
۱۶۹. جیهانی، ابوالقاسم بن احمد، اشکال العالم، به کوشش فیروز منصوری، ترجمه: علی بن عبدالسلام کاتب، مشهد،

- آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ه.ش.
۱۷۰. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۳ه.ق.
۱۷۱. حافظ ابرو، مجمع التواریخ السلطانیه، به کوشش محمد مدرس زنجانی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴ه.ش.
۱۷۲. حاکم نیشابوری، ابو عبدالله، تاریخ نیشابور، تهران، نشر آگه، ۱۳۷۵ه.ش.
۱۷۳. حاکم نیشابوری، ابی عبدالله محمد بن عبدالله القشیری، معرفت علوم الحدیث، تحقیق گروهی از محققان، بیروت دارالآفاق، چاپ چهارم، ۱۴۰۰ه.ق.
۱۷۴. حبیبی، عبدالحی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، انتشارات دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۳ه.ش.
۱۷۵. حجتی، سید محمدباقر، تاریخ شیعه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵ه.ش.
۱۷۶. حرعاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداه بالنصوص والمعجزات، بیروت، انتشارات اعلمی، چاپ اول ۱۴۲۵ه.ق.
۱۷۷. حرعاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، تحقیق و تصحیح: مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
۱۷۸. حسن، ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه: عبدالحسین بینش، تهران، انتشارات آرایه، ۱۳۷۴ه.ش.
۱۷۹. حسینی رازی، مرتضی بن داعی، تبصره اعوام فی معرفه مقالات الانام، تصحیح: عباس اقبال، تهران، امین التجار اصفهانی، ۱۳۱۳ه.ش.
۱۸۰. الحسینی البلخی، ابی محمد الحسن بن علی بن ابی طالب، سلسله الابریز بالسند العزیز، مقدمه: السید الحسینی الجلالی محمدحسین، تعلیق و تخریج: محمد جواد الحسینی الجلالی، قم، نشر المکتبه المرعشی، ۱۴۱۴ه.ق.
۱۸۱. حسینی غزنوی، اشرف الدین ابو محمد حسن بن محمد، دیوان سید حسن غزنوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۲۸ه.ش.
۱۸۲. حسینی، جمال الدین احمد بن علی، الفصول الفخریه، تصحیح: جمال الدین محدثارموی، تهران ۱۳۴۶ه.ش.
۱۸۳. حسینی، صدرالدین ابوالفوارس، اخبار الدوله السلجوقیه، تصحیح: محمد اقبال، لاهور، ۱۹۳۳م.
۱۸۴. حلّی، حسن یوسف، خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال، تحقیق: جواد قیومی، نشر الفقاهه، ۱۴۲۲ه.ق.
۱۸۵. الحموی الرومی البغدادی، شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، بیروت، للطباعه و النشر دارصادر - دار بیروت، ۱۳۹۹ ه ق / ۱۹۷۹ م.
۱۸۶. حموی، شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله، معجم الادباء، بیروت دارالغرب الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۴ه.ق.
۱۸۷. حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، ترجمه: پروین گنابادی، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۵ه.ش.
۱۸۸. الحمیری، محمد بن عبدالمنعم، الروض المعطار فی خبر الاقطار، بیروت، مکتبه لبنان، چاپ دوم، ۱۹۸۴م.
۱۸۹. خان، ریاض، فتوت نامه، تصحیح: عبدالکریم جزیره دار، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۲ه.ش.

۱۹۰. خانوف، تیمور، تاریخ ملی هزاره، ترجمه: عزیز طغیان، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ اول ۱۳۷۲ه.ش.
۱۹۱. خزرچی، احمد بن عبدالله، خلاصه تهذیب الکمال، تحقیق: عبدالفتاح ابوغده، حلب، دارالبشائر الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۱۱ه.ق.
۱۹۲. خسروشاهی، رضا، شعر و ادب فارسی در کشورهای همسایه (آسیای صغیر) تا سده دهم هجری. تهران، چاپخانه دانشگاه تربیت معلم، ۱۳۵۴ه.ش.
۱۹۳. الخضری، محمد، تاریخ الامم الاسلامیه، محقق: جویدی درویش، بیروت، المكتبه العصریه، ۱۴۲۵ه.ق.
۱۹۴. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، بیروت دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ه.ق.
۱۹۵. خلعتبری، اللهیار و شرفی، محبوبه، تاریخ خوارزمشاهیان، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۰ه.ش.
۱۹۶. خلیفه بن خیاط، ابو عمرو، تاریخ خلیفه بن خیاط، تحقیق: فواز، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۹۷. خوافی، احمد بن جلال الدین، مجمل فصیحی، تصحیح: محسن ناجی نصر آبادی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۶ه.ش.
۱۹۸. خواندمیر، غیاث الدین بن هماد الدین، تاریخ حبیب السیر، تهران، خیام، چاپ چهارم، ۱۳۸۰ه.ش.
۱۹۹. دریو، ماکس، جغرافیای انسانی، ترجمه: سیروس سهامی، تهران، انتشارات ریزن، چاپ اول ۱۳۷۴ه.ش.
۲۰۰. دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران، نشر فرزانه رزو، ۱۳۷۶ه.ش.
۲۰۱. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۷۷ه.ش.
۲۰۲. دولت آبادی، بصیر احمد، شناسنامه افغانستان، انتشارات عرفان، چاپ چهارم، ۱۳۸۷ه.ش.
۲۰۳. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، چ چهارم، ۱۳۷۱ه.ش.
۲۰۴. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، اخبار الطوال، تحقیق: عبدالمنعم عامر، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۸ه.ش.
۲۰۵. دینوری، ابوحنیفه، اخبار الطوال، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۶۰م.
۲۰۶. ذهبی شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان، سیر اعلام النبلاء، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ه.ق.
۲۰۷. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، تاریخ الاسلام ووفیات المشاهیر والاعلام، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۱۳ه.ق.
۲۰۸. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، العبر فی خبر من غیر، تحقیق: ابوهاجر محمد السعید بن بسیونی زغلول، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
۲۰۹. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، میزان الاعتدال، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۸۲ه.ق.
۲۱۰. ذهبی، شمس الدین محمد، تذکره الحفاظ، تصحیح: شیخ زکریا عمیرات، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ه.ق.

۲۱۱. رازی، ابوعلی مسکویه، تجارب الأمم، تحقیق: ابوالقاسم امامی، تهران، انتشارات سروش، چاپ دوم، ۱۳۷۹ ش.
۲۱۲. رازی، عبدالرحمن بن حاتم، الجرح والتعديل، بیروت، دار احیاء، ۱۳۷۱ هـ.ق.
۲۱۳. رازی، فخرالدین، الشجره المبارکيه فی انساب الطالبیه، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم، کتابخانه آیت ا. مرعشی نجفی، چاپ اول ۱۴۰۹ هـ.ق.
۲۱۴. راوندی، قطب الدین سعید بن هبه الله، الخرائج و الجرائح، تحقیق و تصحیح: قم، مؤسسه الإمام المهدی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
۲۱۵. راوندی، قطب الدین سعید بن هبه الله، جلوه‌ها اعجاز معصومین، ترجمه: غلام حسن محرمی، انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۸ هـ.ش.
۲۱۶. راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴ هـ.ش.
۲۱۷. راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۴ هـ.ش.
۲۱۸. رجایی، سید مهدی، المقبول من آل ابی طالب، قم، مؤسسه عاشورا، ۱۳۸۵ هـ.ش.
۲۱۹. رحمانی ولوی، مهدی وجنتای منصور، تاریخ علمای بلخ، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی استان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۸۳ هـ.ش.
۲۲۰. رضایی، عبدالعظیم، تاریخ ده هزار ساله ایران، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۳ هـ.ش.
۲۲۱. رنجبر، احمد، خراسان بزرگ، تهران، نشر سپهر، ۱۳۶۳ هـ.ش.
۲۲۲. روضاتی، محمدعلی، جامع الانساب در آنساب و احوال اعقاب ائمه، تهران، کتابخانه شمس، ۱۳۰۹ هـ.ق.
۲۲۳. ریاحی، محمدامین، فردوسی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۷ هـ.ش.
۲۲۴. ریاحی، محمدامین، کسائی مروزی زندگی اندیشه و شعر او، تهران، انتشارات علمی، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۶ هـ.ش.
۲۲۵. زابلی مغولی، محمد بن فضل بن وطن داد، مختصر المنقول، بیجا، بیتا، چاپ اول.
۲۲۶. زبیدی، سید مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، تهران، انتشارات عطار، ۱۳۹۱ هـ.ش.
۲۲۷. زرکلی، خیرالدین، الاعلام قاموس التراجم لاشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربین والمشرکین، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹ م.
۲۲۸. زمچی اسفرازی، معین الدین محمد، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، تحقیق و تصحیح: سید محمد کاظم امام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ هـ.ش.
۲۲۹. زنجانی، شیخ موسی، الجامع فی الرجال، قم، پیروز، ۱۳۹۴ ق.
۲۳۰. زوری، قاضی زنگنه، تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد، ترجمه: میرزا مهدی ادیب، تهران، بنیاد بعثت،

- ۱۳۶۱ ه.ش.
۲۳۱. زیدان، جرجی، **تاریخ تمدن اسلام**، ترجمه و نگارش علی جواهر کلام، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۹ ه.ش.
۲۳۲. سُبکی، تاج الدین عمر، **طبقات الشافعیه الکبری**، به کوشش: محمود محمد الطنحی و عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره، طبع عیسی البابی، ۱۳۸۳ ه.ق.
۲۳۳. ستارزاده، ملیحه، **سلجوقیان**، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها، چاپ چهارم، ۱۳۸۶ ه.ش.
۲۳۴. سجادی، سید جعفر، **فرهنگ معارف اسلامی**، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۳ ه.ش.
۲۳۵. سجادی، سیدضیاءالدین، **مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف**، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) چاپ اول ۱۳۷۲ ه.ش.
۲۳۶. سجزی، ابوسعید، **رساله سجزی در روش‌های حل مسائل هندسی**، ترجمه انگلیسی از یان. پی. هو خندایک، مترجم: محمدباقری، تهران، انتشارات فاطمی، ۱۳۷۵ ه.ش.
۲۳۷. سجستانی، ابو سلیمان محمد بن طاهر، **صوان الحکمه ثلاث رسائل**، تهران، چاپ عبدالرحمن بدوی، ۱۹۷۴ م.
۲۳۸. سرافرازی، عباس، «نقش وزرای شیعی در دوره سلجوقیان ایران و عراق»، فصلنامه تاریخ ایران و اسلام، دانشگاه الزهراء، ۱۳۹۴ ه.ش، شماره ۲۵.
۲۳۹. سفسکی، پطرو، **کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول**، ترجمه: کریم کشاورز، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، چاپ ۱۳۴۴ ه.ش.
۲۴۰. سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق، **مطلع سعدین و مجمع بحرین**، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، کتاب خانه طهوری، ۱۳۵۳ ه.ش.
۲۴۱. سمعانی، ابوسعید عبدالکریم، **الأنساب**، تحقیق و تصحیح: عبدالرحمن معلمی، حیدرآباد، دائرة المعارف العثمانیه، ۱۳۸۲ ق.
۲۴۲. سمعانی، ابی سعید عبدالکریم، **التحجیر فی المعجم الکبیر**، به کوشش منیره ناجی سالم، بغداد، مطبعه الارشاد، ۱۳۵۹ ه.ق.
۲۴۳. سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدودین آدم، **دیوان سنایی**، مصحح: مدرس رضوی، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۱ ه.ش.
۲۴۴. سیاقی، محمد دبیر، **سلطان جلال الدین خوارزمشاه**، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۰ ه.ش.
۲۴۵. سیستانی، محمود، **احیاء الملوک (تاریخ سیستان تا عصر صفوی)**، مصحح: منوچهر ستوده، تهران انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ ه.ش.
۲۴۶. سیهرندی، یحیی، **تاریخ مبارکشاهی**، تحقیق: هدایت حسین، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول ۱۳۸۲ ه.ش.
۲۴۷. سیوطی، جلال الدین، **تاریخ خلفاء**، به اهتمام و تعلیقه: محمود ریاض حلبی، بیروت، لبنان، دارالمعرفه، چاپ

- پنجم، ۱۴۲۱ق.
۲۴۸. شاملویی، حبیب الله، **جغرافیای کامل جهان**، انتشارات بنیاد، چاپ پنجم، ۱۳۶۲ه.ش.
۲۴۹. شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد، **مجمع الانساب**، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳ه.ش.
۲۵۰. شریف، مرتضی، **الناصریات**، تحقیق: مرکز البحوث والدراسات العلمیه، مؤسسه الهدی، چاپ ۱۴۱۷ق.
۲۵۱. شریف، مرتضی علم الهدی علی بن حسین، **الانتصار**، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۵ه.ق.
۲۵۲. شعبانی، رضا، **مبانی تاریخی اجتماعی ایران**، تهران، انتشارات قومس، چاپ ششم، ۱۳۸۵ه.ش.
۲۵۳. شهرزوری، محمد بن محمود، **نزهه الارواح و روضه الافراح فی تاریخ الحكماء والفلاح**، حیدر آباد دکن، چاپ خورشید احمد، ۱۳۹۶ه.ق.
۲۵۴. شهرستانی، ابی الفتح محمد بن عبدالکریم، **الملل و النحل**، تحقیق: امیر علی مهنه و علی حسن فاعور، بیروت، دارالمعرفه، ۱۹۹۳م.
۲۵۵. شهرستانی، ابی الفتح محمد بن عبدالکریم، **نهایه الاقدام فی علم الکلام**، به کوشش الفرد جیوم، بیروت، دارالکتب اللبنانی، بی تا.
۲۵۶. شورچه، محمود، **مکتب‌های جغرافیایی از آغاز تاکنون**، تهران، انتشارات پرهام نقش، ۱۳۹۶ه.ش.
۲۵۷. شوشتری، قاضی نورالله، **مجالس المؤمنین**، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۶۵ه.ش.
۲۵۸. الشیبی، کامل مصطفی، **تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری**، ترجمه: علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۸ه.ش.
۲۵۹. شیخ طوسی، محمد بن حسن، **الاستبصار فیما اختلف من الاخبار**، به کوشش: علی اکبر غفاری، قم، دارالحديث ۱۳۸۰ه.ش.
۲۶۰. شیخ طوسی، محمد بن حسن، **الفهرست**، تحقیق: الشیخ جواد القیومی، مؤسسه نشر الفقاهه، چاپخانه: مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.
۲۶۱. شیخ نوری، محمدمیر، **تاریخ تحولات سیاسی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران از ورود اسلام تا پایان حکومت علویان طبرستان**، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ دوم ۱۳۸۴ه.ش.
۲۶۲. شیخ حرعاملی، محمد بن حسن، **إثبات الهداء، مقدمه آیت الله مرعشی نجفی**، انتشارات مؤسسه الأعلمی، بیروت، چاپ: اول، ۱۴۲۲ق.
۲۶۳. شیخ طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن، **رجال الطوسی**، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، قم، مؤسسه نشراسلامی، چاپ دوم، ۱۴۲۰ق.
۲۶۴. شیخ طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن، **کتاب الغیبه**، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۱ه.ق.
۲۶۵. شیخ طوسی، محمد بن حسن، **اختیار معرفه الرجال**، (کشی) قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۴ه.ق.

۲۶۶. شیخ طوسی، محمد بن حسن، **امالی شیخ طوسی**، ترجمه: صادق حسن زاده، قم، اندیشه هادی، ۱۳۸۸ ه.ش.
۲۶۷. شیخ طوسی، محمد بن حسن، **تهذیب الأحكام**، تحقیق و تصحیح: حسن الموسوی، تهران، دارالکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ه.ق.
۲۶۸. شیخ طوسی، محمد بن حسن، **مصباح المتجّد و سلاح المتعبّد**، بیروت، مؤسسه فقه الشیعۀ، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق.
۲۶۹. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، **نبرد جمل**، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، قم، نشرنی، ۱۳۶۷ ه.ش.
۲۷۰. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، **الاختصاص**، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری و محمود محرمی زرنندی، قم، المؤتمر العالمی لالغیه الشیخ المفید، چاپ اول ۱۴۱۳ ه.ق.
۲۷۱. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، **الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد**، قم، انتشارت محبین، ۱۴۲۶ ه.ق.
۲۷۲. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، **اوائل المقالات فی المذاهب والمختارات**، تبریز، کتابفروشی حقیقت، ۱۳۳۱ ه.ش.
۲۷۳. صابی، هلال بن محسن، **التاریخ**، به کوشش: ه.ف. امدروز و د.س. مرگلیوت، قاهره، ۱۳۳۷ ه.ق.
۲۷۴. صالح، احمد، **مهاجرت قبائل عربی در صدر اسلام**، مترجم: انصاری، قم، انتشارات فرهنگ و اندیشه، ۱۳۸۴ ه.ش.
۲۷۵. صفا، ذبیح الله، **تاریخ ادبیات در ایران**، تهران، انتشارت فردوس، ۱۳۷۸ ه.ش.
۲۷۶. صفار، ابوجعفر محمد بن حسن بن فروخ، **بصائر الدرجات الكبرى فی فضائل آل محمد**، تحقیق: میرزا محسن کوجه باغی، تهران، مؤسسه اعلمی، ۱۳۶۲ ه.ش.
۲۷۷. ضیایی، محمدرضا، **پایان نامه صفاریان و تشیع**، قم، جامعه المصطفی العالمیه، بهمن ۱۳۹۰ ه.ش.
۲۷۸. ضیایی، محمدرضا، **تاریخ حوزه های علمیه شیعه در افغانستان**، قم، مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی، چاپ اول ۱۳۹۶ ه.ش.
۲۷۹. ضیایی، محمدرضا، **فصلنامه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی افق نوین**، قم، مجتمع آموزش عالی فقه، سال هفتم شماره چهاردهم و پانزدهم، ۱۳۹۴ ه.ش.
۲۸۰. طباطبایی، علامه محمد حسین، **شیعه در اسلام**، قم، دفتر نشر اسلامی، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۸ ه.ش.
۲۸۱. طبرانی، ابی القاسم سلیمان بن احمد، **معجم الکبیر**، بیروت، مؤسسه الریان، مکتبه الاصله والتراث، ۱۴۳۱ ه.ق.
۲۸۲. طبرسی، ابومنصور احمد بن علی، **الاحتجاج**، انتشارات مشهد مقدس، ۱۴۰۳ ه.ق.
۲۸۳. طبرسی، حسن بن علی، **تحفه الابرار فی مناقب الائمة الابرار**، تحقیق: سید مهدی جهرمی، دفتر نشر میراث مکتوب، ۲۸۴ ه.ق.
۲۸۴. طبرسی، فضل بن حسن، **تفسیر جوامع الجامع**، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ه.ش.
۲۸۵. طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، تصحیح و تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، سید فضل الله یزدی طباطبایی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۸ ه.ق.
۲۸۶. طبری، محمد بن جریر بن رستم، **دلائل الامامه**، قم، انتشارات دارالذخائر للمطبوعات، ۱۳۸۳ ه.ش.

۲۸۷. طریحی نجفی، فخر الدین بن محمد بن علی، مجمع البحرين، تحقیق: سیداحمدالحسینی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ دوم ۱۴۰۸هـ.ق.
۲۸۸. طقوش، محمدسهیل، دولت عباسیان، مترجم: جودکی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ چهارم ۱۳۸۷هـ.ش.
۲۸۹. طوسی، خواجه نظام الملک، سیاست نامه، به اهتمام: هوبرت داراک، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هفتم ۱۳۸۳هـ.ش..
۲۹۰. عامری، ابوالحسن، رسائل ابوالحسن عامری، مقدمه و تصحیح: سبحان خلیفات، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵هـ.ش.
۲۹۱. عاملی، جعفر مرتضی، الحیاه السیاسیه للامام الرضاع) دراسه و تحلیل، بیروت، مرکز الاسلامی للدراسات، ۱۴۳۰هـ.ق.
۲۹۲. عبدالکافی، تاج الدین ابونصر عبدالوهاب، طبقات الشافعیه الکبری، تصحیح: محمود محمد الطناخی عبدالفتاح محمد الحول، مصر، مطبعه عیسی البابی، ۱۳۸۶هـ.ق.
۲۹۳. عبدالله واعظ، سیداصیل الدین، مقصد اقبال سلطانیه و مرصد الآمال خاقانیه، تصحیح: نجیب مایل هروی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱هـ.ش.
۲۹۴. عبیدلی طوسی، ابی الحسن، تهذیب الانساب و نهایه الاعقاب، تحقیق: محمد کاظم محمودی، قم، کتابخانه آیت ا. مرعشی نجفی، ۱۴۱۳هـ.ق.
۲۹۵. عتبی، محمد بن عبدالجبار، ترجمه تاریخ یمینی، مترجم: ابوالشرف ناصح بن ظفر جردقانی، تحقیق جعفر شعار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۴هـ.ش.
۲۹۶. عروزی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی نظامی، چهارمقاله، به اهتمام: دکتر محمد معین، تهران، انتشارات جامی، چاپ هفتم، ۱۳۲۷هـ.ش.
۲۹۷. عطارانیشابوری، فریدالدین، تذکره الاولیاء، به کوشش: محمد استعلامی، تهران، نشر زوار، چاپ چهاردهم، ۱۳۸۳هـ.ش.
۲۹۸. العقبلی، محمد بن عمر، ضعفاء، بیروت، دارالفکر العلمی، چاپ دوم، ۱۴۱۸هـ.ق.
۲۹۹. العلوی العمری، نجم الدین ابی الحسن علی بن محمد، المجدی فی انساب الطالبین، تحقیق: احمد المهدوی الدامغانی، اشراف: سید محمود مرعشی، قم، مکتبه المرعشی النجفی، ۱۴۰۹هـ.ق..
۳۰۰. عنصر المعالی، کیکاوس بن اسکندر، قابوسنامه، تصحیح: غلام حسین یوسفی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳هـ.ش.
۳۰۱. عوفی، محمد، تذکره لباب الالباب، به کوشش ادوارد براون، تهران، کتابفروشی فخر رازی، ۱۳۶۱هـ.ش.
۳۰۲. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، انتشارات چاپخانه علمیه،

- ۱۳۸۰ه.ش،
۳۰۳. غبار، غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، انتشارات جمهوری، چاپ اول ۱۳۸۴ه.ش.
۳۰۴. الفارسی، عبدالغافر بن اسماعیل، تاریخ نیشابورالمنتخب من السیاق انتخاب ابواسحاق صریفینی، اعداد: محمد کاظم محمودی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ه.ش،
۳۰۵. فاضل، جواد، فرزندان ابوطالب (ترجمه مقاتل الطالبیین)، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۳۹ه.ش.
۳۰۶. فتال نیشابوری، محمد بن حسن، روضه الواعظین، قم، انتشارات رضی، بی تا.
۳۰۷. فرخی، ابوالحسن علی بن جولوغ، دیوان حکیم فرخی سیستانی، تصحیح: محمد دبیر سیاقی، نشر زوار، ۱۳۶۳ه.ش.
۳۰۸. فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه فردوسی، به کوشش: دکتر سعید حمیدیان، تهران، داد، چاپ دوم، ۱۳۷۴ه.ش..
۳۰۹. فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، تهران، انتشارات عرفان، ۱۳۸۵ه.ش.
۳۱۰. فضل الله، رشیدالدین، جامع التواریخ در تاریخ مغول، تصحیح: دکتر بهمن کریمی، انتشارات اقبال، ۱۳۶۲ه.ش.
۳۱۱. فوشر، موسیو، تمدن ایرانی، ترجمه: عیسی بهنام، تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، چاپ دوم، ۱۳۴۶ه.ش.
۳۱۲. فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، بیروت، دارلکتب العربی، ۲۰۰۸م.
۳۱۳. فیلد، هنری، مردم شناسی ایران، ترجمه: عبدالله فریاد، انتشارات کتابخانه ابن سینا، چاپ ۱۳۳۴ه.ش.
۳۱۴. قرچانلو، حسین، جغرافیای کشورهای اسلامی، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه (سمت)، چاپ ۱۳۸۰ه.ش.
۳۱۵. قریشی، محمدنسیم، مقدمه‌ای در شناخت عرب‌های افغانستان، به اهتمام: حاجی شاه‌ولی حجازی، بی جا، ۱۳۷۸ه.ش.
۳۱۶. قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود، آثار البلاد و اخبار العباد، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۷۳ه.ش.
۳۱۷. قزوینی رازی، عبدالجلیل، النقض (بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضایح الروافض)، میرجلال‌الدین حسینی ارموی محدث، بی جا، ۱۳۷۱ه.ش.
۳۱۸. قمی، شیخ عباس، الکنی واللقاب، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۵۷ه.ش.
۳۱۹. قمی، شیخ عباس، انوارالبهیة، قم، انتشارات ناصر، ۱۳۸۰ه.ش.
۳۲۰. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینایع الموده، قم، منظر الاوقاف والون الخیری، ۱۳۷۵ه.ش.
۳۲۱. کاشانی، عبدالله، زبده التواریخ، تصحیح محمدتقی دانش پژوه، تبریز، بی نا، ۱۳۴۲ه.ش.
۳۲۲. کاشغری، محمود، دیوان لغات‌الترک، ترجمه: سیدمحمدباقرساقی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول ۱۳۷۵ه.ش.
۳۲۳. کحاله، عمررضا، معجم قبائل العرب، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۵ه.ق.

۳۲۴. کسانى مروزی، گزینه اشعار، انتخاب و شرح: دکتر جعفر شعار، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۰ه.ش.
۳۲۵. کشی، محمد بن عمر، رجال کشی، تحقیق حسن مصطفوی، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ه.ش.
۳۲۶. کلینی محمد بن یعقوب، فروع کافی، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ه.ش.
۳۲۷. کلینی، محمد بن ابی یعقوب، اصول کافی، ترجمه و شرح هاشم رسولی، تهران، انتشارات ولی عصر، ۱۳۷۵ه.ش.
۳۲۸. کلینی، محمد بن ابی یعقوب، الکافی، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری، و محمد آخندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق..
۳۲۹. کلینی، محمد بن ابی یعقوب، روضه کافی، تحقیق: محمد جواد الفقیه، تصحیح: یوسف البقاعی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۳ه.ق.
۳۳۰. کلینی، محمد بن ابی یعقوب، اصول کافی، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه چاپ پنجم، ۱۳۶۳ه.ش.
۳۳۱. الکورانی العاملی، شیخ علی، معجم الموضوعی لاحادیث الامام المهدی، بیروت، دارالمرتضی، ۱۴۳۰ه.ق.
۳۳۲. کوفی اهوازی، حسین بن سعید، الزهد، تصحیح و تحقیق: غلامرضا عرفانیان یزدی، قم، المطبعة العلمیه، ۱۴۰۲ق.
۳۳۳. گای، لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه: محمود عرفان، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۸۶ش.
۳۳۴. گرجی، ابوالقاسم، تاریخ فقه و فقها، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها (سمت).
۳۳۵. گردیزی، ابوسعید عبدالحی، زین الاخبار، به کوشش: رحیم رضازاده، تهران، انجمن آثار مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴ه.ش.
۳۳۶. گردیزی، ضحاک بن محمود، تاریخ گردیزی، تصحیح: عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ه.ش.
۳۳۷. گودین، سیمین هاجسن مارشال، فرقه اسماعیلیه، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۸۳ه.ش.
۳۳۸. لسترنج، گای، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۸۳، ه.ش.
۳۳۹. لمبتون، آن، زمامداری سنجر بر پایه اسناد عتبه الکتبه؛ سلجوقیان، ترجمه: یعقوب آژند، تهران، مولی، ۱۳۸۰ه.ش.
۳۴۰. ماوردی، علی بن محمد، احکام السلطانیه والولايات الدینیة، کویت، چاپ احمد مبارک بغدادی، ۱۴۰۹ه.ق.
۳۴۱. متز، آدام، تمدن اسلامی در قرن چهارم، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراکز لو، تهران، امیر کبیر، چاپ چهارم، ۱۳۸۸ه.ش.
۳۴۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، تحقیق و تصحیح جمعی از محققان، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ

- دوم، ۱۴۰۳هـ.ق.
۳۴۳. مجلسی، محمدباقر، *جاء العيون در زندگانی ومصائب چهارده معصوم*، تهران، انتشارات اسلامیه، ۱۳۷۷هـ.ش.
۳۴۴. مجهول المؤلف، *اخبار الدوله العباسیه*، بیروت، دار الطلیعه، ۱۹۷۱م.
۳۴۵. مجهول المؤلف، *تاریخ سیستان*، ملک الشعراى بهار(مصحح)، نشر کلاله خاور، تهران، ۱۳۶۷هـ.ش.
۳۴۶. مجهول المؤلف، *تاریخ سیستان*، ویرایش جعفر مدرس صادق، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۲هـ.ش.
۳۴۷. مجهول المؤلف، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، قاهره، الدار الثقافیه للنشر، ۱۴۲۳ق.
۳۴۸. مجهول المؤلف، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، به کوشش: دکتر منوچهرستوده، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۶۲هـ.ش.
۳۴۹. مجهول المؤلف، *مجمل التواریخ والقصص*، تصحیح: ملک الشعراى بهار، مقدمه: محمد قزوینی، تهران، کلاله خاور، چاپ دوم، ۱۳۱۳هـ.ش، ۱۳۱۷هـ.ش.
۳۵۰. مدرس تبریزی، محمد علی، *ریحانه الادب*، کتابفروشی خیام، تهران، ۱۳۶۵هـ.ش.
۳۵۱. المدرس، محمد محروس عبداللطیف، *مشایخ بلخ من الحنفیه*، بغداد، احیاء التراث الاسلامی، ۱۳۶۷هـ.ق.
۳۵۲. مرعشی، سیدظهیرالدین، *تاریخ طبرستان رویان مازندران*، به اهتمام برنهارد دارن، تهران، نشر گستره، چاپ اول ۱۳۶۳هـ.ش.
۳۵۳. مروزی الازوارقانی، اسماعیل، *الفخری فی انساب الطالبیین*، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم، کتابخانه نجفی، ۱۴۰۹هـ.ق.
۳۵۴. مزى، یوسف بن عبدالرحمن بن یوسف، *تهذیب الکمال فی أسماء الرجال*، تحقیق: بشار عواد معروف، بیروت، مؤسسه الرساله، چاپ اول، ۱۴۰۰ق - ۱۹۸۰م.
۳۵۵. مستوفی، حمدالله، *تاریخ گزیده*، مصحح: عبدالحسین نوایی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم ۱۳۶۴هـ.ش.
۳۵۶. مسعودی علی بن حسین، *التنبیه والاشراف*، به کوشش دخویه لیدن، ۱۹۶۷م.
۳۵۷. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ دوم، ۱۳۶۵هـ.ش.
۳۵۸. مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب ومعادن الجواهر*، تحقیق اسعد داغر، قم، دارالهجره، چ دوم، ۱۴۰۹هـ.ق.
۳۵۹. مسعودی، علی بن حسین، *مروج الذهب ومعادن الجواهر*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۷۴هـ.ش.
۳۶۰. مشکور، محمدجواد، *اخبار سلاجقه روم*، به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی بی، تهران، انتشارات کتاب فروشی، ۱۳۵۰هـ.ش.
۳۶۱. مشکور، محمدجواد، *تاریخ شیعه و فرقه های آن در اسلام قرن چهارم*، تهران، کتاب فروشی اشرافی، چاپ سوم

- ۱۳۶۲.ش.
۳۶۲. مشکور، محمدجواد، فرهنگ فرق اسلامی، بامقدمه و تصحیح: کاظم مدیرشانه‌چی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۷.ش.
۳۶۳. مصاحب، غلام حسین، دایره المعارف فارسی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم ۱۳۸۰.ش..
۳۶۴. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، حدیقه الشیعه، مصحح: علی اکبر زمانی نژاد، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۸۳.ش.
۳۶۵. مقدسی، ابوعبدالله محمدبن احمد، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه‌ی علینقی منزوی؛ تهران، شرکت مولفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.ش.
۳۶۶. مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء والتاریخ، بور سعید، مکتبه الثقافه الدینیة، بی تا.
۳۶۷. مقدسی محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، انتشارات مکتبه مدبولی، قاهره، چاپ سوم، ۱۴۱۱ه.ق.
۳۶۸. مقدسی، مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، ترجمه: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات آگه، ۱۳۷۴.ش.
۳۶۹. منتجب الدین رازی، علی بن عبدالله، الفهرست (لرزی)، قم، کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۲۲.ق.
۳۷۰. منتجب الدین، علی بن احمد، عتبه الکتبه، تصحیح: محمود قزوینی و عباس اقبال آشتیانی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴.ش.
۳۷۱. منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰.ش.
۳۷۲. مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور، تشیع در افغانستان، تهران، مؤسسه مطالعات اندیشه سازان نور، چاپ اول، ۱۳۹۴.
۳۷۳. موسوی خوانساری، محمدباقر، روضات الجنات فی احوال العلماء، تحقیق: اسدالله اسماعیلیان، قم، اسماعیلیان، ۱۳۹۱ه.ق.
۳۷۴. موسوی خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، قم، مرکز نشر الثقافه الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۷۲.ش.
۳۷۵. مونس، حسین، اطلس تاریخ اسلام، ترجمه: آذرتاش آذر نوش، انتشارات سازمان جغرافیای نیروهای مسلح، چاپ سوم، ۱۳۸۵.ش.
۳۷۶. میرحسینی، سید علی نقی، زمینه‌ها و عوامل گسترش تشیع در حوزه بلخ از آغاز تا حمله مغول، رساله دکتری جامعه المصطفی العالمیه، خرداد ۱۳۹۴.ش.
۳۷۷. میرخواند، محمد بن خاوندشاه، تاریخ روضه الصفا فی سیره الانبیاء و الملوک و الخلفاء، تصحیح جمشید کیان فر، تهران، اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۸۵.ش.
۳۷۸. ناجی، محمد رضا، فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۶.ش.
۳۷۹. ناصر خسرو بلخی، ابومعین، سفرنامه ناصر خسرو، تصحیح: محدث ارموی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران،

- ۱۳۵۱ ه.ش.
۳۸۰. ناصری داوودی، عبدالمجید، **تشیع در خراسان عهد تیموریان**، مشهد، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۰ ه.ش.
۳۸۱. ناصری داوودی، عبدالمجید، **تاریخ تشیع در افغانستان**، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۶ ه.ش.
۳۸۲. نجاشی، احمد بن علی، **رجال نجاشی**، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ ه.ق.
۳۸۳. نرشنخی، ابوبکر محمد بن جعفر، **تاریخ بخارا**، ترجمه: ابونصر احمد بن محمد بن قیادی، مصحح: مدرس رضوی، تهران، توس، ۱۳۸۷ ه.ش.
۳۸۴. نسفی، نجم الدین ابو حفص عمر بن محمد، **القند فی معرفه علماء سمرقند**، تحقیق: یوسف الهادی، تهران، آئینه میراث، ۱۳۷۸ ه.ش.
۳۸۵. نعمانی، محمد بن ابراهیم بن ابی زینب، **الغیبه**، (للعمانی)، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۹۷ ه.ق.
۳۸۶. نفیسی، سعید، **تاریخ تمدن ایران ساسانی**، به اهتمام عبدالکریم، جریزه دار، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۴ ه.ش.
۳۸۷. نمازی شاهرودی، علی، **مستدرکات علم رجال الحدیث**، قم، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۲۶ ه.ق.
۳۸۸. النمری القرطبی، ابی عمر یوسف بن عبدالبر، **الاستیعاب فی اسماء الاصحاب**، بیروت، انتشارات دارالفکر، چاپ اول ۱۴۲۳ ه.ق.
۳۸۹. نوبختی، حسن بن موسی، **فرق الشیعه**، بیروت، انتشارات دارالاضواء، چاپ دوم ۱۴۰۴ ه.ق.
۳۹۰. نوری، حسین، **مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل**، تحقیق و تصحیح: قم، مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه.ق.
۳۹۱. نوری طبرسی، محدث، **خاتمه المستدرک**، تحقیق: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم، آل البيت، ۱۴۱۵ ه.ق.
۳۹۲. نیشابوری، فتال، **روضه الواعظین**، تحقیق و مقدمه: سید محمد مهدی، سید محمد الخراسان، قم، منشورات الرضی، بی تا،
۳۹۳. هاجسن، مارشال، **فرقه اسماعیلیه**، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹ ه.ش.
۳۹۴. هاشمی خویی، میرزا حبیب الله، / حسن زاده آملی، حسن و کمره‌ای محمد باقر، **منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه (خوئی)** تحقیق و تصحیح: ابراهیم میانجی، تهران، مکتبه الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۰ ه.ق.
۳۹۵. هاینس، هالم، **تشیع**، ترجمه: محمد تقی اکبری، قم، انتشارات ادیان، ۱۳۸۵ ه.ش.
۳۹۶. هروی، سیف، **تاریخ نامه هرات**، تصحیح: محمد زبیر الصدیقی، کتابخانه خیام، چاپ دوم، ۱۳۵۲ ه.ش.
۳۹۷. همایی، جلا اللدین، **خیامی نامه**، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۶ ه.ش.

۳۹۸. همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، **جامع التواریخ**، به کوشش محمدروشن ومصطفی‌موسوی، تهران، نشرالبرز، ۱۳۷۳.ه.ش.
۳۹۹. هندوشاه استرآبادی، محمد قاسم، **تاریخ فرشته از آغاز تا بابر**، مصحح: محمدرضا نصیری، ناشر: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۷.ش.
۴۰۰. واصفی، زین‌الدین محمود، **بدایع الوقایع**، تحقیق و تصحیح: الکساندر بلدروف، تهران، بنیادفرهنگ ایران، ۱۳۴۹.ه.ش.
۴۰۱. واعظ بلخی، ابوبکر عبدالله، **فضائل بلخ**، تصحیح: عبدالحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ، ۱۳۵۰.ه.ش.
۴۰۲. واعظ، سید اصیل‌الدین عبدالله، **مقصدالاقبال**، به کوشش مایل هروی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.ه.ش.
۴۰۳. وطواط، رشیدالدین، **عرائس الخواطر و اباکار الافکار**، به کوشش قاسم تویسرکانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.ه.ش.
۴۰۴. ولادیمیرونا، استریوالمیلا، **تاریخ اسماعیلیه در ایران در سده‌های ۷-۵ هجری**، ترجمه: پروین منزوی، تهران، نشر اشاره، چاپ اول ۱۳۷۱.ه.ش.
۴۰۵. ولهاوزن، بولیوس، **الدوله العربیه وسقوطها**، ترجمه: یوسف عش، دمشق، ۱۳۷۶.ه.ق.
۴۰۶. یافعی، عبدالله بن اسعد، **مرآة الجنان و عبرة الیقظان فی معرفه مایعتبر من حوادث الزمان**، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰.ه.ق.
۴۰۷. یزدانی، حسین علی، **پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها**، تهران، محمدابراهیم شریعتی افغانستانی، ۱۳۷۲.ه.ش.
۴۰۸. یوسفی غروی، محمد هادی، **وقعه الطف**، (لوط بن یحیی الازدی، ابومخنف) ترجمه: جواد سلیمانی، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول ۱۳۸۳.ه.ش.

Abstract

The Shiite Community of Afghanistan, who now configure more than ۳۰٪ of the population, are mostly Hazara people. They have lived peacefully alongside other ethnic groups in the country and have always played a major role in creating Islamic culture and civilization. Shiism has entered the region which we now name Afghanistan along with dominating of Arab Muslims during the period of the "early caliphs" and gradually spread to important parts of this country. The subject of this study is "Geographical Location of Shia in Afghanistan from the dominating of Islam until the Mongol invasion" and the question is "influence of Shias-in its common meaning-, their geographical dispersion, how and why geographical displacement changes happened in them in the region, form the beginning till the Mongol invasion." The hypothesis is that despite having socio-political limitations, they have had a growing presence in large parts of the country since the advent of Islam. Relying on written and valid historical sources in gathering necessary records, by analytical-descriptive method and required basics of historical research method, this research, has answered this question that "how has been Shiites geographical territory in Afghanistan from the advent of Islam till Mongol invasion and what factors and contexts had important role in their settlement?" The purpose of this research is to clarify historical identity and dispersion of geographical settlement of the Shiites of Afghanistan in the mentioned period of the history. It seems that given to the factors and contexts as: displacement of Shiite families, tribes and commanders, companions and narrators of Hadith of the Imams (AS), the valuable presence of Imam Reza (AS) in Khorasan and appointment of a

lawyer by the Imams (AS), presence of Alawites, Shiite poets and scholars in this region, the geographical dominance of Shiites also gradually expanded and they have been widely present in important parts and areas such as Balkh, Herat and Sistan. Widespread of Islam and religious policies adopted and followed by early Caliphs and rulers such as Rashidun Caliphs, Bani Umayyids and Bani Abbas as well as local rulers such as Taherian, Saffarian, Samanids, Ghaznavids, Ghorians and Khwarezmshahs, certainly had important role in the acquisition and expansion of Shiism in this land. Geographical dispersion of Shiites in this region has been such that, Imamiya Shiites have been present in most regions and areas of this country covering about ۷۵ to ۸۰% of the Shiite population and Ismaili Shiites residing in some parts and cities, covering about ۱۵ to ۲۰% of the population in second place after Imamiya. Keysaniyeh Shiites had only smaller presence in smaller parts of the region after establishment of Abbasid Caliphate, insurgence of Yahya ibn Zayd and emergence of Zaydi until the end of the Ghaznavids' rule, covering relative population of ۵% . After passing some years they were absorbed in the Imamiya and annihilated.

Key words: Geographical territory; Afghanistan; Shiites, Imamiya, Zaidis, Ismailis;



Higher education complex of jurisprudence

Higher Islamic School of Jurisprudence and Teachings

Ph. D. dissertation in Islamic jurisprudence and Teachings

Majority: Islamic History

**Title: Geographical Location of Shia in Afghanistan from
the dominating of Islam until the Mongol invasion**

Advisor: Mohammed Dashti (Ph. D.)

Supervisor: Mohammed Haj Taqi (Ph. D.)

Researcher/Student: Sultan Hussein Noori;

۵/November/۲۰۲۰